

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





ہوایسلم

امورہائے



ت

امورہائے

جلد دوم

بیانات عید نیمہ شعبان

حضرت آیۃ اللہ حاج سید محمد محسن حسینی طہرانی مدظلہ العالی

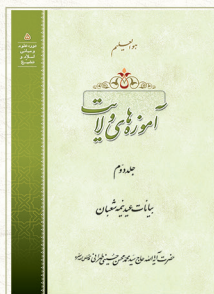
سرشناسه : حسینی طهرانی، سید محمد محسن، ۱۴۴۰-۱۳۷۴ ق.
 عنوان و نام پدیدآور: آموزه‌های ولایت / سید محمد محسن حسینی طهرانی.
 مشخصات نشر: طهران: مکتب وحی، ۱۴۰۲ ش = ۱۴۴۵ ق.
 مشخصات ظاهری: ج.
 فروست: دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع: ۵.
 شابک : دوره: ۳-۸۹-۶۱۱۲-۶۰۰-۹۷۸؛ ج: ۲-۸-۹۷-۶۱۱۲-۶۰۰-۹۷۸
 یادداشت: کتابنامه.
 یادداشت: نمایه.
 مندرجات: ج: ۲: بیانات عید نیمه شعبان.
 موضوع: محمد بن حسن (عجل‌الله‌فرجه)، امام دوازدهم ۲۵۵ق-
 موضوع: Muhammad ibn Hasan, Imam XII
 موضوع: نیمه شعبان
 موضوع: *Nimeh Sha'ban
 رده بندی کنگره: ۵۴ / BP۲۲۳
 رده بندی دیویی: ۳۹۷/۴۵۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۸۳۷۸۳۸

دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع (۵)

آموزه‌های ولایت

جلد دوم

بیانات آیه‌الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی



تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
 شابک دوره: ۳-۸۹-۶۱۱۲-۶۰۰-۹۷۸
 شابک ج: ۲-۸-۹۷-۶۱۱۲-۶۰۰-۹۷۸

چاپ: بوستان کتاب
 ناشر: مکتب وحی / طهران
 نوبت چاپ: اول / ۱۴۴۵ ه. ق، ۱۴۰۲ ه. ش

شماره تماس: ۰۲۱-۸۸۶۱۵۲۰۷-۹۸+

www.maktabevahy.org

فروشگاه اینترنتی: www.sarajevid.com

@maktabevahyorg



حق چاپ محفوظ است



قال الصادق عليه السلام:

لَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخَدَمْتُهُ أَيَّامَ حَيَاتِي.

« اگر من محضر فرزندم را ادراک کنم در طول زندگی ام کمکش می‌کنم و خدمتش می‌کنم! »

الغیبة، نعمانی، ص ۲۴۵

فہرست مطالب

فهرست مطالب و موضوعات

آموزه‌های ولایت (۲)

صفحه

عنوان

مجلس اوّل:

تحقق بخشی امام زمان به حقیقت «الله أكبر»

۱۷ - ۴۶

۲۰	اشتراک جمیع انبیا در اتصال به عالم غیب
۲۰	تمایز انبیا از حیث سعة معرفتی
۲۳	مراتب عصمت انبیا
۲۶	تفاوت انبیا در میزان ادراک کلمة توحیدیة «لا إله إلا الله»
۲۸	نمونه‌هایی از اذکار توحیدیة انبیای الهی
۳۱	نمونه‌هایی از تجلی حقیقت «لا إله إلا الله» برای بعضی از عرفا و سالکین إلى الله
۳۴	برتری حقیقت مقام «الله أكبر» بر مقام «لا إله إلا الله»
۳۸	فضیلت پیامبر بر جمیع انبیا به واسطه حیات مقام «الله أكبر»
۴۰	وظیفه امام زمان در تحقق بخشیدن کلمه مبارکه «الله أكبر»
۴۰	انتظار فرج یعنی آمادگی فرهنگی برای ظهور امام زمان علیه السلام
۴۳	آثار انتظار فرج حقیقی

مجلس دوم:

اعتدال و تعقل در سلوک

۷۱ - ۴۷

- ۴۹ تبیین آیه شریفه ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ از اعتدال در سلوک
- ۵۰ مسئولیت مرد در تربیت اعضای خانواده
- ۵۱ سلوک زن یعنی اطاعت از شوهر
- ۵۳ معنای اعتدال در سلوک
- ۵۴ لزوم رعایت اعتدال در زندگی
- ۵۵ انس و مودت بین اعضای خانواده نشانه تقرب به خداوند
- ۵۶ ضرورت مراعات اعتدال جهت وصول به مقام اشراف باطنی بر نفوس
- ۵۶ جایگاه عقل و فهم در سلوک و عرفان
- ۵۸ امنیت از بزرگ‌ترین مواهب الهی به جامعه بشری (ت)
- ۵۹ تأکید روایات معصومین علیهم‌السلام بر ازدیاد عقل و فهم
- ۶۰ مراد از عقل در روایات
- ۶۳ ضرورت تعقل در سیر و سلوک
- ۶۴ رابطه عقل و عشق
- ۶۶ حکم عقل به لزوم تبعیت از پیامبر اکرم و ائمه هدی و اولیای کامل الهی
- ۶۷ تفاوت میزان و نحوه تبعیت از اولیای الهی و از سایر بزرگان
- ۶۹ تکامل عقول مردم در زمان ظهور با دست ولایی امام زمان علیه‌السلام
- ۷۰ ذکر دو مطلب راجع به مطالب منقول منتسب به مؤلف

مجلس سوم:

ولایت اهل بیت علیهم‌السلام اساس مکتب تشیع

۱۰۷ - ۷۳

- ۷۵ مقصد و مقصود از زنده نگه داشتن یاد اهل بیت علیهم‌السلام
- ۷۷ اثرات معنوی حیات امام زمان علیه‌السلام برای شیعیان
- ۸۱ معنای ولایت امام زمان و اهل بیت علیهم‌السلام
- ۸۵ لزوم توجه صرف به امام علیه‌السلام در مکتب تشیع

- ۸۹ لزوم پذیرش تامّ مکتب اهل بیت به عنوان اصل اساسی
- ۹۰ کفایت مکتب اهل بیت علیهم السّلام برای سعادت فردی و اجتماعی و دنیوی و اخروی بشریت
- ۹۴ معیار تشخیص حق
- ۹۷ ضرورت حفظ حقیقت کلام امام علیهم السّلام و عدم مزج آن با سایر امور
- ۱۰۱ هدف فقط رسیدن به مبانی اصیل اهل بیت، و طریق فقط راه اولیای الهی
- ۱۰۵ هدف اصلی طالب علوم اهل بیت علیهم السّلام

مجلس چهارم:

استناد و قوام دین به امام حی

۱۴۰ - ۱۰۹

- ۱۱۱ تفاوت مجلس میلاد امام زمان با سایر معصومین علیهم السّلام
- ۱۱۲ مقصود از احیاء ذکر اهل بیت علیهم السّلام
- ۱۱۴ ضرورت محوریت امام معصوم در مجالس ذکر اهل بیت علیهم السّلام
- ۱۱۶ برگزاری جشن نیمه شعبان برای زنده‌نگه داشتن امام در قلب خویش
- ۱۱۷ اعتقاد شیعیان مبنی بر حضور عینی و سیطره ولایی امام زمان بر جمیع امور
- ۱۱۹ تبیین حقیقت ادراک حضور امام زمان
- ۱۲۱ تفاوت عقیده شیعیان و اهل سنت درباره امام حی
- ۱۲۲ استناد و قوام شرع به ولایت امام حی
- ۱۲۴ شاخصه اصلی مکتب تشیع
- ۱۲۶ حیات مکتب تشیع به واسطه استناد به امام حی
- ۱۲۷ چگونگی اعمال ولایت و دستگیری از شیعیان در عصر غیبت
- ۱۲۸ عنایات خاصه و دستگیری امام رضا از مؤلف
- ۱۲۹ استناد فقه شیعه به مجتهد حی
- ۱۳۰ لزوم استمداد از ولی کامل حی برای عبور از نفس به سوی عالم تجرد
- ۱۳۳ نحوه دستگیری اولیای الهی در احکام شریعت
- ۱۳۵ ورود به مسلک طلبگی یعنی اعلان متابعت از رسول الله
- ۱۳۷ توصیه مهمی به طلاب: ﴿قُلِ اللَّهُ ثُمَّ دَرَهُمْ﴾
- ۱۳۸ دستگیری امام زمان از طلاب براساس خلوص نیت آنها

مجلس پنجم:

عزّت حقیقی در عصر ظهور

۱۷۶ - ۱۴۱

- عزّت اعتباری در قبال عزّت حقیقی ۱۴۳
- ظهور امام زمان پس از زوال حکومت عزت‌های اعتباری ۱۴۶
- علت جشن و سرور در روز میلاد منجی بشریت ۱۴۷
- انتظار مردم از ظهور حضرت ولی عصر برای رفع حوائج دنیوی خود ۱۴۸
- تنافی غرض ظهور حضرت بقیّة‌الله با اجابت توقعات سطحی و ظاهری مردم ۱۵۱
- وظیفه حضرت صاحب‌الزمان در اجرای دقیق مشیت الهی در زمان امامت و در عصر ظهور ۱۵۳
- تناقض عزّت حقیقی و عافیت‌طلبی ۱۵۵
- وظیفه اهل علم در إحقاق حق به‌عنوان مُنادیان عزّت ۱۶۰
- ضرورت توجه صرف اهل علم به امام علیه‌السلام ۱۶۱
- لزوم تمسک اهل علم به مرام آزادگی و پرهیز از شخصیت‌زدگی در مواجهه با مطالب اولیای الهی ۱۶۴
- اجتناب از اعتباریات و توهمات، شرط اساسی تبعیت از امام زمان ۱۶۷
- لزوم حرکت براساس رضای الهی و نهراسیدن از ماسویّ‌الله ۱۶۸
- ترغیب اکید امام صادق علیه‌السلام بر طلب علوم اهل بیت ۱۷۱
- بهره‌مندی طلاب علوم دینی از عالی‌ترین و شریف‌ترین نعمت‌ها ۱۷۳
- روایات ائمه علیهم‌السلام به‌عنوان بالاترین معجزه و کرامت حیات بخش ۱۷۴
- و جوب غنیمت شمردن توفیق عظیم الهی بر اهل علم ۱۷۵
- مجلس ششم:

انتظار ظهور ظاهری و باطنی

۲۱۶ - ۱۷۷

- ارتباط وثیق جشن میلاد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف با انتظار ظهور حضرت ۱۷۹
- کمال عقول به واسطه سیطره ولایی امام زمان در عصر ظهور ۱۸۰
- علت چشم‌انتظاری جمیع جوامع بشری نسبت به ظهور منجی ۱۸۲
- دلیل سیراب شدن روح کمال‌جوی انسان در زمان ظهور امام زمان ۱۸۳
- تمایز حکومت الهی از سایر حکومت‌ها از حیث شوق اکتساب ریاست‌های دنیوی ۱۸۴

۱۸۷	تمایز حکومت امام زمان از سایر حکومت‌ها از حیث اجرای عدالت
۱۸۷	تمایز حکومت امام زمان از سایر حکومت‌ها از حیث برقراری صدق در جامعه
۱۹۰	عنایت فراگیر امام علیه‌السلام نسبت به جمیع افراد به دلیل قاعدهٔ لطف
۱۹۳	زمینه‌ها و بستر مورد نیاز جهت رسیدن عقول به مرتبهٔ کمال
۱۹۴	خصوصیات ظاهری زمان ظهور حضرت
۱۹۶	نحوهٔ انتظار حقیقی فرج حضرت بقیة‌الله
۱۹۸	ظهور باطنی حضرت در عصر غیبت برای منتظران حقیقی
۲۰۰	فطرت حق جوی انسان، راهنمای عصر غیبت
۲۰۲	تطابق جمیع احکام الهی بر مبانی و موازین عقلی
۲۰۵	کیفیت انطباق امر خدا و رسول خدا به اطاعت از متولیان امر، بر موازین عقلی
۲۱۰	حرکت مردم به سمت عقلانیت و فطرت، مقدمه و زمینهٔ ظهور حضرت
۲۱۱	وظیفهٔ انسان در عصر غیبت
۲۱۳	ضرورت پاسخ‌گوبودن اهل علم فقط به حضرت امام زمان
۲۱۴	آثار و برکات تلبس به لباس روحانیت

مجلس هفتم:

معرفت و ولایت

۲۵۸ - ۲۱۷

۲۱۹	معنای جاهلیت
۲۲۱	معنای معرفت به امام زمان
۲۲۳	عدم کفایت شناخت ظاهری امام زمان برای خروج از جاهلیت
۲۲۸	عدم معرفت مسلمانان به رسول خدا با وجود معاشرت ظاهری با حضرت
۲۳۲	فقدان معرفت حقیقی به رسول خدا حتی در بین علما
۲۳۴	معرفت حقیقی امام زمان به واسطهٔ عمل به مبانی حضرت
۲۳۸	ضرورت حفظ حریم ولایت و مبانی مکتب تشیع
۲۳۹	جاهلیت یعنی عدم شناخت حقیقت ولایت
۲۴۰	وظیفهٔ علما در تبیین حقیقت ولایت امام عصر
۲۴۲	برگزاری جشن میلاد حضرت ولی عصر، مقدمهٔ وصول به ولایت و معرفت حقیقی حضرت
۲۴۴	روایت امام حسن عسکری علیه‌السلام در تبیین علمای صالح و علمای فاسد

- ۲۴۷ حق جلوه‌دادن باطل و باطل جلوه‌دادن حق، یکی از نشانه‌های علمای فاسد
- ۲۴۸ سیر تکوینی و تربیتی عقول در تمهید مقدمات ظهور
- ۲۴۹ کتمان حقایق، یکی دیگر از نشانه‌های علمای فاسد
- ۲۴۹ هدایت خداوند براساس طلب قلبی و خواست حقیقی افراد برای حفظ دین خویش
- ۲۵۲ دستگیری خداوند از طالبین حقیقی به وسیله معرفی مؤمنین روشن ضمیر به ایشان
- ۲۵۵ توفیق الهی برای پذیرش حقیقت از علمای بالله و مؤمنین روشن ضمیر
- ۲۵۶ لزوم احساس حضور ولایت امام زمان در هر لحظه
- مجلس هشتم:**

ارتقاء عقول در زمان ظهور

۲۸۶ - ۲۵۹

- ۲۶۱ اکمال عقول در زمان ظهور حضرت بقیةالله
- ۲۶۲ قضیه هارون مکی در میزان معرفت و متابعت از مقام امامت
- ۲۶۷ برگزاری جشن میلاد امام زمان برای ارتقای معرفت و تقرّب به مبانی آن حضرت
- ۲۶۹ مسئولیت خطیر طلاب علوم دینی در عمل براساس مبانی مکتب تشیع
- ۲۷۲ ضرورت عمل بر طبق مبانی ائمه معصومین علیهم السلام
- ۲۷۴ آمادگی برای ظهور حضرت پس از رجوع عامه مردم به مبانی عقلی و فطری
- ۲۷۷ بشارت مشاهده تحولات و جریانات منجر به ظهور
- ۲۷۸ تکامل مکارم اخلاق در زمان ظهور حضرت بقیةالله
- ۲۷۹ نجات از فتن آخرالزمان به واسطه معیت با روح یقین
- ۲۸۲ امام صادق: اگر من زمان ظهور را درک می‌کردم به فرزندم مهدی کمک می‌کردم!
- ۲۸۳ لزوم پاسخ‌گویی اهل علم به امام زمان
- مجلس نهم:**

لزوم شناخت جایگاه واقعی امام علیه السلام

۳۱۹ - ۲۸۷

- ۲۸۹ بشارت قرآن به مستضعفین در وصول به رتبه حقیقی خویش
- ۲۹۰ خطاب آیات قرآن به همه انسان‌ها در همه زمان‌ها
- ۲۹۱ پیام داستان حضرت ابراهیم پیرامون افول خورشید و ماه و ستاره، برای امروز ما

- عبرت گرفتن از داستان حضرت یوسف در عدم اتکا به غیر خدا ۲۹۴
- وصول پیامبران به حقیقت توحید در سایه تجربیات حسی در زندگی ۲۹۵
- اهل بیت علیهم السلام مصداق اتمّ مستضعفین در آیه قرآن ۲۹۶
- مراد از استضعاف در آیه شریفه ۲۹۷
- نمونه‌ای از استضعاف اهل بیت علیهم السلام حتی بین شیعیان مورد اعتماد ائمه ۲۹۹
- نمونه‌هایی از استضعاف علمی خداوند متعال در جامعه بشریت ۳۰۲
- استضعاف خداوند و اهل بیت یعنی عدم شناخت جایگاه واقعی آنها ۳۰۴
- تأثیر وجود امام زمان علیه السلام در رفع استضعاف علمی جامعه بشریت ۳۰۷
- جایگاه واقعی امام زمان عجل الله تعالی فرجه در دنیای امروز ۳۰۹
- امام زمان واسطه عالم وجود و مجری اراده و مشیت الهی ۳۱۰
- متوقف بودن ظهور حضرت ولی عصر بر شناخت واقعی جایگاه امامت در بین عامه مردم ۳۱۲
- وظیفه طلاب علوم دینی در شناخت جایگاه واقعی امام زمان ۳۱۴
- خروج مردم از ظاهرگرایی و نزدیک شدن به جایگاه واقعی ولایت به واسطه رجوع به عقل ۳۱۶
- عدم تفاوت بین ظهور و غیبت در صورت شناخت جایگاه واقعی امام زمان ۳۱۸

مجلس دهم:

یکسان بودن ظهور و غیبت به واسطه معرفت حقیقی به امام زمان

۳۳۷ - ۳۲۱

- خصوصیت اختصاصی امام زمان نسبت به سایر معصومین علیهم السلام ۳۲۳
- علت برگزاری مجالس میلاد و شهادت ائمه معصومین علیهم السلام ۳۲۴
- علت نهی اولیای الهی از برگزاری مجالس سالگرد و سالروز برای سایر افراد ۳۲۵
- انتظار ظهور به عنوان شاخصه مجلس میلاد امام زمان نسبت به سایر معصومین علیهم السلام ۳۲۷
- فرمایش امام صادق در یکسان بودن ظهور و عدم ظهور امام زمان برای عارفین حقیقی ۳۲۸
- ارتباط امام زمان علیه السلام با افراد در عصر غیبت به واسطه اشراف ولائی بر نفوس ۳۳۰
- عدم فرق بین اشراف ولائی امام زمان علیه السلام و ولی کامل الهی ۳۳۱
- اطمینان و آرامش قلب ناشی از مصاحبت با اولیای الهی ۳۳۲
- دعوت اولیای الهی به حقیقت ولایت امام زمان علیه السلام ۳۳۳
- وصول به ولایت امام علیه السلام به وسیله صدق و اصلاح خود ۳۳۳
- حکایتی در کیفیت تنزل اشراف ولائی اولیای الهی ۳۳۴

- ظاهرگرایی بزرگ‌ترین مانع معرفت به حقیقت ولایت امام علیه السلام ۳۳۵
- تبعیت از کلام و سیره معصومین علیهم السلام تنها وظیفه اهل علم ۳۳۵
- شدت اهتمام اولیای الهی در آزاد کردن سالکین از تعلقات و ظاهرگرایی ۳۳۶
- مجلس یازدهم:

حقیقت ولایت، محور تألیف قلوب

۳۳۹ - ۳۵۶

- تبیین مرحوم علامه درباره آیه ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ ۳۴۱
- عدم دعوت اولیای الهی به خود ۳۴۳
- تفاوت دیدگاه اولیای الهی با مراجع و علمای ظاهر درباره مرگ ۳۴۴
- تفاوت افق دیدگاه اولیای الهی با سایر علما درباره مسأله ظهور ۳۴۶
- لزوم اجتناب از ظاهرگرایی در تبعیت از افراد ۳۴۸
- ضرورت رجوع به امام به عنوان عقل برتر ۳۵۱
- جهل عامل عداوت بین مؤمنین ۳۵۲
- تشکیل مجالس ذکر اهل بیت بر محور مبانی اولیا مصداق تمسک به حبل الله ۳۵۴

۳۵۷ - ۳۹۶

فهارس عامه



برای شنیدن این
سخنرانی اسکن کنید.

مجلس اول

تحقیق نجفی امام زمان به حقیقت «الله اکبر»

نیمه شعبان سال ۱۴۰۹ هجری قمری

أعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

و الصَّلَاةُ و السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبِيبِ قُلُوبِنَا وَ طَيْبِ نَفُوسِنَا
أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ،
لَا سِيَّامًا قَطْبِ رَحَى الْوُجُودِ، مَرْكَزِ دَائِرَةِ الشُّهُودِ، الْمُحَاذِي لِلْمِرَاةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ،
الْمُتَحَقِّقِ بِالْأَسْرَارِ الْمُرْتَضَوِيَّةِ، سَيِّدِنَا وَ مَوْلَانَا الْحُجَّةِ ابْنِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ
أَرْوَاحُنَا وَ أَرْوَاحِ جَمِيعِ الْعَالَمِينَ لِتُرَابِ مَقْدَمِهِ الْفِدَاءِ،
وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ وَ مُخَالِفِيهِمْ وَ مُبْغِضِيهِمْ وَ جَاوِدِي حُقُوقِهِمْ وَ فَضَائِلِهِمْ وَ
مَنَاقِبِهِمْ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

قال الله تعالى في كتابه:

﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^١.

١. سورة هود (١١) آية ٨٦.

ترجمه: «بَقِيَّةُ اللَّهِ» (وجود باقیه خداوند متعال) برای شما بهتر است اگر مؤمن بوده باشید! *
* امام شناسی، ج ٣، ص ٢٠، تعلیقه: «بَقِيَّةُ اللَّهِ وَ بَقِيَّةُ خُدا یعنی آن کسی که تمام اَسْمَاء و صفات الهیه ای که
تابه حال ظهور خارجی پیدا نموده اند در او ظهور پیدا بنماید و باقی مانده و تمام کنندۀ ظهورات انبیاء و
امامان باشد و اراده حتمیه پروردگار به بقاء او تعلق گرفته باشد.» (محقق)

تمام انبیا و رسل گذشته در این مسئله مشترک‌اند که مطالبی را که برای مردم به صورت قوانین و احکام بیان می‌کنند از طرف خود نیست، بلکه از جانب پروردگار است؛ یعنی نفس آنها دخالتی در تقنین قوانین ندارد، بلکه از مقام غیب استفاده می‌کنند و به مردم ابلاغ می‌کنند. پروردگار متعال در آیه شریفه می‌فرماید که بین هیچ پیغمبری از این نقطه نظر فرقی نیست:

﴿قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا مِنْ رَبِّهِمْ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾^۱.

«بگوئید: ما ایمان داریم و اعتقاد داریم و قبول داریم آنچه را که بر ما نازل شده است و آنچه را که بر انبیا و رسل سلف نازل شده است و آنچه را که بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و هر چه که بر نبیون و پیامبران گذشته فرستاده شده است؛ همه اینها معتقد ماست. از این نقطه نظر هیچ فرقی بین هیچ کدام از انبیا و رسل نیست و هیچ گونه میزی بین آنها وجود ندارد، و ما به این مسئله ایمان داریم.»

کلامی که انبیا می‌گویند، از حیطة بشر خارج است. آنها با غیب سروکار دارند و مطالب را از غیب برای مردم می‌گویند، پس با مُدرکات ظاهر و با حواس ظاهر استنتاج نتیجه نمی‌کنند و مطلبی را بر اساس قیاس و براهین ظاهری برای مردم بیان نمی‌کنند. این ارتباط با غیب برای همه آنها موجود است و از این نقطه نظر، امکان خطا و اشتباه در آنها راه ندارد.

اما خود آنها از نقطه نظر سعه معرفت به پروردگار آیا مساوی هستند یا باهم اختلاف دارند؟ خود آنها از نقطه نظر ادراک مقامات توحید آیا در یک درجه قرار دارند یا اینکه بین آنها تفاوت است؟ در آیه شریفه می‌فرماید:

﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۳۶.

وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ؛^۱

«این پیامبران از نقطه نظر فضل و از نقطه نظر رتبه و مقام یکسان نیستند و در یک مرتبه قرار ندارند، بلکه ادراک آنها از معارف الهیه و مقامات توحید متفاوت است؛ ما به بعضی از اینها درجاتی عنایت می کنیم که به بعضی نداده ایم، و به بعضی مقامی می دهیم که دیگری واجد نیست. آنها از این نقطه نظر در یک مرتبه نیستند.»

در روایتی از امام صادق علیه السلام در کافی، مرحوم شیخ کلینی می فرماید که آن حضرت فرمودند:

انبیا بر چهار دسته تقسیم می شوند:

دسته اول آنهايي هستند که الهامات پروردگار بر نفس آنها نازل می شود و از این حد تجاوز نمی کنند و حق حکم به دیگری را ندارند و مبعوث به کسی هم نمی شوند.

دسته دوم انبیائی هستند که الهامات پروردگار در خواب یا در عالم مکاشفه و به صور برزخیه و مثالیّه و به صور فیوضات بر نفس آنها نازل می شود و صدای ملائکه را هم می شنوند، ولی خود آنها را در ظاهر نمی بینند. اینها هم حق تحکیم و حق حکمرانی و تقنین قوانین به غیر از خود را ندارند. برای خودشان نبی هستند؛ مانند حضرت لوط که حضرت ابراهیم، پیامبر و امام بر حضرت لوط بود، ولی خود حضرت لوط مبعوث نگشته بود.

دسته سوم انبیائی هستند که الهامات در نفس آنهاست و وحی به آنها می شود و صدای ملائکه را هم می شنوند.

همان طور که از امیرالمؤمنین علیه السلام در خبری در نهج البلاغه داریم که خود آن

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۵۳/ امام شناسی، ج ۱، ص ۱۱۰:

«این پیامبران و فرستادگان را ما بعضی را بر بعض دیگر برتری داده ایم، بعضی از آنان کسی بود که خدا با او سخن می گفت و برخی را به درجاتی ترفیع مقام داد. ما به عیسی بن مریم بیانات و شواهد بر پیامبری اعطاء نمودیم و او را به روح القدس مؤید ساختیم.»

حضرت می‌فرماید: «در وقتی که پیغمبر در کوه حرا مشغول به عبادت بود و در آنجا سکونت گزیده بود، هنگامی که من به کوه حرا می‌رفتم حضرت پیغمبر به من می‌فرمودند: «یا علی، تو می‌شنوی آنچه من می‌شنوم!» من به پیغمبر عرضه می‌داشتم: یا رسول‌الله، صداهایی را می‌شنوم و چیزهایی را می‌بینم. حضرت فرمود: «تو می‌شنوی آنچه من می‌شنوم و می‌بینی آنچه من می‌بینم إلا اینکه تو نبی و فرستاده نیستی!»^۱

حضرت امام صادق در اینجا می‌فرماید:

این دسته از انبیا صدای ملائکه را می‌شنوند و راز و نیاز آنها را با گوش دل احساس می‌کنند و خود آنها را هم می‌بینند. این دسته از انبیا آنهایی هستند که مبعوث به رسالت بر خلق‌اند، چه عده کم و چه عده بسیار، یعنی چه حیطة رسالت آنها افراد کمی باشد یا افراد بسیاری باشد؛ مانند حضرت یونس که در آیه شریفه می‌فرماید: ﴿وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ﴾^۲ «ما یونس را برای صد هزار نفر یا بیشتر فرستادیم» که منظور ۳۰ هزار نفر بیشتر است، یعنی برای ۱۳۰ هزار نفر فرستادیم.

ولی بر خود این انبیا هم امامی هست؛ یعنی در حیطة احاطه و در تحت سیطره و تسلط و ولایت امامی قرار دارند.

دسته چهارم آن انبیا و رُسُلی هستند که هم واجد وحی و الهامات نفسانی هستند و هم صدای ملائکه را می‌شنوند و خود آنها را مشاهده می‌کنند. اینها همان اولوالعزم هستند که بر انبیاء دیگر امام‌اند؛ همان‌طور که در قضیة حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السّلام پروردگار بعد از اینکه او را به مقام رسالت برگزید، فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^۳.

۱. نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۳۰۰ و ۳۰۱.

۲. سوره صافات (۳۷) آیه ۱۴۷.

۳. سوره بقره (۲) آیه ۱۲۴. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۲۷: «حال، من تو را بر مردم امام قرار دادم.»

۴. الکافی، ج ۱، ص ۱۷۴ و ۱۷۵.

بنابراین مقام امامت پس از مقام رسالت و فوق مقام رسالت است. اما آنچه مطمح نظر است و مطرح است این است که شرط تبلیغ انبیا برای رسالت، عدم خطا و عصمت در سه مسئله است:

مسئله اول در تلقی وحی است؛ یعنی آنها در هنگام تلقی وحی و گرفتن وحی نباید دچار اشتباه و خطا بشوند، و الا مسئله را اشتبهاً به مردم بیان می‌کنند.

مسئله دوم در نگه‌داری و حفظ وحی است. حفظ و نگه‌داری به این معناست که اگر یک وحی یا حکمی به نبی یا رسولی نازل شد، پس از مرور زمان و گذشت زمان در نفس او تبدیل و تغییر به حکم دیگری نکند؛ مثلاً اگر صدسال هم از این حکم و از این وحی بگذرد باز مسئله به همان نحوی باشد که در ابتدای امر بر آن حضرت نازل شده بود. این را عدم خطا و عصمت در نگه‌داری و حفظ وحی می‌گوییم.

مسئله سوم عدم اشتباه و عصمت در مقام بیان و ابلاغ وحی به مردم است؛ یعنی در هنگامی که پیغمبری می‌خواهد وحی و کلام پروردگار یا حکمی را به مردم ابلاغ کند نباید دچار اشتباه بشود یا جای کلمه‌ای را عوض کند یا مسئله‌ای را به جای دیگری بنشانند که کاملاً مسئله تغییر پیدا کند.

پس آنچه برای رسالت انبیا و رسل لازم است عصمت آنها در سه مرحله است: اول مرحله تلقی، دوم مرحله حفظ، و سوم مرحله ابلاغ.^۱

اما اینکه آیا خود آنها در مقامات علوی و در غیراز عالم ناسوت و در عوالم دیگر نفسانی دچار اشتباه و خطا نمی‌شوند، محل تأمل است. آنچه برای یک نبی لازم است این است که فقط احکام الهی را که به مردم بیان می‌کند و ابداً نباید دچار اشتباه و تردید باشد؛ چون اگر دچار اشتباه بشود با بقیه چه فرقی می‌کند؟! ولی دیگر این طور نیست که حالات آنها در مقامات دیگر کاملاً حالات عصمت باشد و آنچه واقعیت است عیناً در نفس آنها تجلی کند؛ بلکه آنها دارای مراتب مختلفی هستند.

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱، ص ۹-۱۲؛ *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۲۵۹.

در آیه شریفه درباره قضیه حضرت داود داریم:

﴿وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ﴾^۱ «آیا خبر
 آنهایی که پیش حضرت داود آمدند، به تو رسیده است که چه کسانی بودند؟
 وقتی آن دو نفر پیش حضرت داود آمدند، از محراب بالا آمدند.»

خدا در اینجا امتحانی برای حضرت داود پیش آورد و خواست به حضرت داود
 بگوید که مسئله این طور هم که تو خیال می کنی نیست و از اینها بالاتر است. قضیه
 از این قرار بود که حضرت داود داشت در آن محراب عبادت نماز می خواند و عبادت
 می کرد، بعد از آن دیوار مقابل، بالا آمدند و پیش حضرت داود آمدند.

﴿فَفَزِعَ مِنْهُمْ﴾؛ «و از آنها می ترسد.»

﴿قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ﴾^۲ «گفتند: نترس! ما دو نفر هستیم
 (یا دو دسته و دو گروه هستیم) که بعضی از ما بر دیگری ظلم و ستم کرده است.»
 حضرت داود گفت: قضیه چیست؟ یکی از آنها خودش را به مظلومیت زد
 و گفت:

﴿إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعَجَةً وَإِي نَعَجَةً وَحِدَةً فَقَالَ أُكْفَلُنِيهَا وَعَزَّنِي
 فِي الْخِطَابِ﴾^۳ «این برادر من ۹۹ تا گوسفند دارد و من هم یکی بیشتر ندارم.
 این برادر من به من می گوید: این یکی را هم به من بده تا ۱۰۰ تا بشود و
 دست تو هیچ چیزی نباشد!»

عجب برادر ظالمی بود! ۹۹ تا داشت و نمی توانست ببیند که یکی هم دست این
 برادرش باشد و می خواست از او بگیرد! حالا حضرت داود می خواهد در اینجا حکم
 کند. ببینید چطور حکم می کند:

﴿قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي

۱. سوره ص (۳۸) آیه ۲۱.

۲. سوره ص (۳۸) آیه ۲۲.

۳. سوره ص (۳۸) آیه ۲۳.

بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ؛^۱ «می گوید: اشتباه کرده است و نمی بایست از تو بگیرد! بسیاری از شرکاء در موقع شرکت به همدیگر ظلم می کنند و می خواهند مال بقیه را هم بالا بکشند!»

در اینجا این که ۹۹ تا دارد مستکبر است و نمی تواند ببیند که یکی هم دست دیگری است! در اینجا این خیلی اشتباه کرده است! حضرت داود این حکم را کرد، بعد یک مرتبه قضیه برایش روشن شد: از کجا؟! شاید این یکی که الآن دست این برادر است این هم برای آن یکی برادر باشد! تو از کجا می گویی که این یکی برای توست و او اشتباه می کند و در این مسئله به تو ظلم می کند؟ آخر نه دلیلی آوردند و نه بیته ای آوردند و نه مسئله ای اقامه کردند؛ هیچ! صرف ادعا بود! این ۹۹ تا دارد و این یکی دارد. یعنی کثرت مال موجب شد که حضرت داود حکم به جور کند. مگر کثرت مال گناه است؟ اگر مال بسیاری از طریق حلال برای شخصی پیدا بشود یا از راه حلال به دست بیاورد و وجوهات شرعیه اش را پردازد و در جای خودش خرج کند، حتی اگر یک میلیون کروور هم داشته باشد کسی نمی تواند جلویش را بگیرد! چون صرف کثرت موجب نمی شود که ما حکم به ظلم و تعدی کنیم.

﴿وَلَقَدْ دَاوُدُ اٰتَمًا فَفَتَنٰهُ فَاَسْتَعْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَاٰنَابَ﴾؛^۲ «حضرت داود یک مرتبه متوجه شد که ما امتحانش کردیم و در اینجا فوراً مسئله برایش روشن شد. پس فوراً استغفار کرد و به سجده افتاد.»

حالا صحبت در این است که حضرت داود در آن زمانی که حکم کرد، آیا به رسالت رسیده بود یا نه؟ مُسَلَّم است که به رسالت رسیده بود؛ چون در آیات شریفه داریم که ما به داود حکم دادیم و از علوم قضا و قدر خودمان به او عنایت کردیم و حضرت داود به مقتضای واقع حکم می کرد. پس در اینجا مسئله چیست؟ اگر بگوییم که در اینجا آن حضرت اشتباه کرده است، این با رسالت او منافات دارد. وانگهی اینکه در اینجا داریم:

۱. سوره ص (۳۸) آیه ۲۴.

۲. سوره ص (۳۸) آیه ۲۴.

﴿إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ﴾؛ «از محراب بالا آمدند!» مگر دو نفر که بخواهند پیش قاضی بیایند، از دیوار خانه‌اش بالا می‌روند؟! آنها در می‌زنند و می‌آیند. پس مسئله، مسئله‌ی ظاهری نبوده است، بلکه مسئله‌ی باطنی بوده است و در عالم مکاشفه برای آن حضرت این چنین کشف شده است. اما اگر دو نفر پیش همین حضرت داود بیایند و او را حکم قرار بدهند و آن حضرت بخواهد حکم کند، امکان ندارد که آن حضرت در قضاوت دچار اشتباه بشود!

مسئله‌ی عصمت، در عالم ظاهر و در بیان حقایق و رساندن احکام الهی و قوانین به خلق است که نباید پیغمبر دچار اشتباه بشود؛ اما اینکه داریم: «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ»^۱ یعنی در آن مقاماتِ علوی امکان دارد مسئله‌ای که اصلاً در نظر عادی گناه جلوه نمی‌کند و حتی در عوالم بالا هم معصیت شمرده نمی‌شود، ولی این مسئله بالنسبه به عالم مافوق، ذنبی باشد که لایغفر است و نباید از یک چنین شخصی این ذنب سربرزند. انبیا از این نقطه نظر تفاوت دارند و سعه و ادراک آنها نسبت به اوصاف توحیدیّه پروردگار و معارف الهیه مختلف است؛ گرچه همه آنها در این جهت شریک‌اند که تمام خلق را من البدو إلى الحتم به توحید و بیرون آمدن از شرک دعوت می‌کنند، و بین آنها در این قضیه فرقی نمی‌کنند.

﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾؛^۲ «(ای پیغمبر، ای مخاطب ما، ای مردم!) در صورت شرک، عمل حبط می‌شود.»

آنچه با راه توحید نمی‌سازد و با تدبیر و عبودیت وفق نمی‌دهد شرک است. لذا داریم: ﴿پروردگار از تمام گناهان می‌گذرد غیر از شرک! از شرک نمی‌تواند بگذرد!﴾^۳ چرا نمی‌تواند بگذرد؟ چون این لازمه توحید است، و لازمه توحید، نفی غیر و غیریت

۱. رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۱۸، تعلیقه ۳:

«عبارت "حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ" مضمون روایتی نیست، گرچه حکمی است صحیح و مطالبی است واقعی و حقیقی.»

۲. سوره زمر (۳۹) آیه ۶۵.

۳. سوره نساء (۴) آیه ۴۸: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾.

است، و شریک قرار دادن در عبادت و در عبودیت، با توحید و با عبودیت منافات دارد، لذا از این نمی‌تواند بگذرد. نمازی که ما می‌خوانیم به آن مقداری که توجه به پروردگار داریم مقبول است و به آن مقداری که توجه نداریم مقبول نیست. عبادتی که انجام می‌دهیم به آن میزان توجه مقبول است و به غیر از آن مردود است. در این زمینه روایات بسیار است و باید به کتبی که متکفل بیان این مسائل هستند مراجعه بشود.^۱

انبیا از نقطه نظر دعوت به توحید شریک‌اند، اما هدف آنها و مقدار سعه آنها و کشش نفسانی آنها برای کشیدن مردم از عالم نفس به ادراک معارف توحیدیه بر یک منوال نیست. شعار «لا إله إلا الله» که از ابتدای رسالت حضرت آدم تا امامت امام زمان ما عجل الله تعالی فرجه که در همه انبیا یکسان بود، در تمام آنها و در اطوار تاریخی آنها بر یک منوال نیست!

«لا إله إلا الله» یعنی نفی تعینات در موجودات مستقل و نفی استقلال و آلیت قرار دادن تمام عالم امکان و محو آنها در ذات پروردگار. این معنای لا إله إلا الله است که قبل از آن می‌بایست نفی تكثر افعال و تكثر صفات و تكثر اسماء بشود. این معنا در همه انبیا تحقق پیدا کرده است، منتها هر کدام به حسب وسعت نفسانی خود و به حسب ادراک خود از این کلمه مبارکه و طیبه.

اس و اساس نبوت انبیا و رسالت رسل و امامت ائمه را این کلمه مبارکه «لا إله إلا الله» تشکیل می‌دهد:

در وهله اول، نفی افعال متکثره به معنای توحید افعالی است، یعنی انسان و مؤمن تمام افعالی را که در عالم کون و در ظرف امکان تحقق پیدا می‌کند، چه از مظاهر و مرائی مختلف ملائکه و مجردات و چه غیر آنها از عالم مجردات و عالم ناسوت، همه اینها را فعل واحد ببیند و هر عملی که در این عالم به وجود می‌آید عمل پروردگار ببیند. این معنای توحید افعالی است.

۱. رجوع شود به تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۵۳: الکافی، ج ۲، ص ۲۹۳-۲۹۷: عدّه الداعی، ص ۲۱۷.

وهله بعد، توحید صفاتی به معنای نفی هر صفت و هر قید و اندکاک آن صفت و آن قید در صفت باری تعالی است. توحید صفاتی به معنای این است که تمام اوصاف کمالیه‌ای که در این عالم تحقق پیدا می‌کند منشأ آن را وصف جمال پروردگار بیابیم که در ظروف مختلف و به صور مختلف در این عالم امکان، بروز و ظهور پیدا می‌کند. وهله بعد که بالاترین مقام و اعلیٰ مرتبه‌ای است که انبیا و رسل گذشته در آن مقام بودند، توحید اسمائی در ذات پروردگار است.

کلمه مبارکه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نه به معنای این است که خدایی موجود نیست غیر از خدا، و نه به معنای این است که معبود مورد عبادتی نیست غیر از خدا، و نه به معنای این است که معبود و خالق نیست غیر از آن خالق و آن خدا؛ بلکه به معنای نفی تعیین است و به این معناست که هیچ متعینی و هیچ موجود مستقلی و هیچ ذاتی که وصف امکان بر آن خورده باشد و استقلال داشته باشد، در این عالم تحقق ندارد غیر از ذات پروردگار! این نفی اسمیت و نفی تعیین وجودی است و اثبات یک وجود واحد و یک تعیین واحد است. بنابراین آن کلمه مبارکه‌ای که جبرئیل بر حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام نازل کرد که اذکار خمسه توحیدیّه است:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، أَحَدًا صَمَدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَدًا. أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، أَحَدًا صَمَدًا لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ. أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. [حَسْبِيَ اللَّهُ وَ كَفَى، سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ دَعَا، لَيْسَ وَرَاءَ اللَّهِ مِثْلُهُ]. أَشْهَدُ لِلَّهِ بِهَا دَعَا وَ أَنَّهُ بَرِيءٌ مِّنْ تَبَرُّيْ وَ أَنَّ لِلَّهِ الْآخِرَةَ وَ الْأُولَى].^۱

۱. الإقبال، ج ۲، ص ۶۶. ترجمه:

«گواهی می‌دهم که هیچ معبود و مؤثری نیست غیر از الله که تنها و واحد است؛ و او را شریکی نیست؛ ﴿

این کلمه توحیدیّه میزان معرفت و میزان کشش نفسانی و ادراک آن حضرت را از اوصاف و کمالات توحیدی پروردگار بیان می‌کند. حضرت عیسی به حواریون کلمه «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و تحقق آن را توصیه می‌کند؛ یعنی عبودیت محضه را توصیه می‌کند، اندکاک در ذات و اسم پروردگار را توصیه می‌کند، و نفی تعینات و اثبات تعین واحد را توصیه می‌کند.

این همان کلماتی است که در دهه ذی‌الحجه که از ایام بسیار مهم سال است،

بر حضرت موسی در هنگامی که به کوه طور رفته بود افزوده شد:

لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ اللَّيَالِي وَالذُّهُورِ، لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ أَمْوَاجِ الْبُحُورِ، لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
و رَحْمَتُهُ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ، لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الشُّوْكِ وَالشَّجَرِ، لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ
الشَّعْرِ وَالْوَبْرِ، لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الْحَجَرِ وَالْمَدَرِ، لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ لَمَحِ الْعَيْونِ،
لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فِي اللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ، لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الرِّيحِ فِي
الْبَرَارِي وَالصُّخُورِ، لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنْ الْيَوْمِ إِلَى يَوْمٍ يُفْتَحُ فِي الصُّورِ.^۲

﴿ یکتایی است که توپر (و غنا و بی‌نیازی مطلق) بوده و جفت و فرزندى برای خود اتخاذ نموده است. گواهی می‌دهم که هیچ معبود و مؤثری نیست غیر از الله که تنها و واحد است؛ و او را شریکی نیست؛ یکتایی است که توپر (و غنا و بی‌نیازی مطلق) بوده و نزاییده و زاییده نشده است و برای او شریک و همتایی نیست. گواهی می‌دهم که هیچ معبود و مؤثری نیست غیر از الله که تنها و واحد است؛ و او را شریکی نیست؛ پادشاهی و ستایش اختصاص به او دارد؛ زنده می‌کند و می‌میراند درحالی‌که او خود زنده است و نمی‌میرد؛ خیر به‌دست اوست و او بر هر چیزی قادر و تواناست. خداوند برای من بس است و کفایت است، خداوند گوش فرا می‌دهد به هر کس که او را بخواند، غایت و هدفی بالاتر و ورای الله نیست. شهادت می‌دهم برای خدا به هر آنچه فراخواند و گواهی می‌دهم که او بیزار است از هر که او بیزار است و آنکه اول و آخر (دنیا و آخرت) از آن خداست!﴾ (محقق)

۱. خ. ل: و البراری.

۲. الإقبال، ج ۲، ص ۴۷. معاد شناسی، ج ۶، ص ۳۲:

«به تعداد یکایک شب‌ها و روزگاراها، خدایی جز خدا نیست. به تعداد یکایک موج‌های دریاها، خدایی جز خدا نیست. خدایی جز خدا نیست؛ و رحمت او مورد پسند و انتخاب است از چیزهایی را که مردم گرد می‌آورند. به تعداد یکایک خارها و درخت‌ها، خدایی جز خدا نیست. به تعداد یکایک ﴿

گذشتن عادی از معنای این کلمات مبارکه و صرف نظر کردن از حقایق، یک امر بسیار عادی است؛ اما توجه در معانی اینها که از مقام ربوبی افاضه شده است، قابل اهتمام و قابل تأمل است. اینکه می‌فرماید: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ اللَّيَالِي وَالذُّهُورِ» یعنی چه؟ لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ به اندازه لیلی و دهور! همین طور می‌گوییم و می‌گذریم! «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الشُّوْكِ وَالشَّجَرِ» یعنی چه؟ لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ به اندازه تیغ‌ها و به اندازه درختان! «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الشَّعْرِ وَالْوَبْرِ» یعنی چه؟ لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ به اندازه تک‌تک موهای گوسفندان و موهای حیوانات و جنبنندگان! گذشتن از این مسائل و توجه نکردن به معنای اینها خیلی امری عادی است!

این لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی چه؟ معنایش این است که آنچه در ظرف تعین، اعمّ از جماد و نبات، اعمّ از حیوان و انسان و ملک و ملکوت، اعمّ از عالم ناسوت و لاهوت، در ظرف امکان تحقق پیدا کند، تحقق آن نیست مگر تحقق این کلمه مبارکه؛ یعنی تعین جمیع موجودات در عالم امکان، تحقق معنای لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است. وقتی که می‌گوییم: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، یعنی هر چه در این عالم است، اعمّ از هر برگ گیاه و هر برگ درختی، اعمّ از پشم و وبر، اعمّ از حجر، اعمّ از کوه و زمین و آسمان و ملائکه، و هر آنچه تحقق پیدا بکند، تحققش و تعینش و وجود مستقلش عدم است، بلکه عین وجود پروردگار است. این معنای لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است و این نهایت مرحله است.

حالا عجیب‌تر از این، در این اذکار عشره مبارکه - که از امیرالمؤمنین علیه السلام

﴿ موها و کُرکها، خدایی جز خدا نیست. به تعداد یکایک سنگ‌ها و کلوخ‌ها، خدایی جز خدا نیست. به تعداد یکایک برهم نهادن چشم‌ها، خدایی جز خدا نیست. خدایی جز خدا نیست، در شب که می‌گذرد و سیاهی‌اش عالم را می‌گیرد، و در صبح که می‌درخشد و نور می‌دهد. به تعداد یکایک بادهایی که در بیابان‌ها و سنگ‌ها می‌وزد، خدایی جز خدا نیست. خدایی جز خدا نیست، از امروز تا روزی که در صور دمیده شود و قیامت برپا گردد. »

روایت شده است و مرحوم سید بن طاووس در *اقبال* بیان می‌کند و خواندن آن مستحب است - این است که حضرت می‌فرماید: «لا إله إلا الله عدد لمح العيون» این خیلی عجیب است! آنچه ما از موجودات مستقل می‌پنداریم نفی تعیین در آنها است، اما دیگر معنای لا إله إلا الله در چشم به هم زدن چیست؟ مگر چشم به هم زدن یک امر وجودی و یک امر مستقل است؟! بله، آن حرکتی که از خود آن موجود سر می‌زند، خود آن حرکت هم وجود است؛ همان‌طوری که در فلسفه متعالی صدرالمتألهین اثبات شده است که حرکت از باب وجود است،^۱ یعنی همان‌طوری که بقیه موجودات یک وجود مستقل و استقلالی دارند، حرکت هم وجودی در عرض بقیه موجودات و منضم به بقیه موجودات و همراه با آنها دارد. بناءً علی هذا در اینجا بر خود این حرکت که ما حتی آن را یک امر عدمی می‌پنداریم، پروردگار کلمه مبارکه لا إله إلا الله را تطبیق فرموده است.

از بعضی از عرفا نقل می‌کنند که وقتی حال توحیدی برای ایشان دست داده بود و این معنای لا إله إلا الله در نفس ایشان جلوه کرده بود و متجلی شده بود، ایشان می‌گفتند: نگاه کردم و دیدم که حیوانی دارد حرکت می‌کند، خود آن حیوان به معنای لا إله إلا الله است. نه تنها دیدم که آن حیوان معنای لا إله إلا الله است، بلکه دیدم آن حرکتی که کرد و از جایی به جای دیگر افتاد، حرکت او هم لا إله إلا الله بود روی لا إله إلا الله.

حالا اینها چیست؟ باید بماند تا برسیم: حلوی تن تنانی تا نخوری ندانی.^۲ ما فعلاً این چیزها را بیان می‌کنیم، ولی خیال نکنید که در خود ما هم خبری است، نه‌خیر، ما اینها را از کتاب‌ها برداشته‌ایم و برای شما نقل می‌کنیم؛ ولی حدّ یقین و مقدار مُسَلَّمش این است که این معانی هست و اینها واقعیت دارد و باید دنبالش برویم و اهلش را پیدا بکنیم و سربسپاریم تا ما را برسانند، و غیر از این هیچ خبری نیست و همه مرخصیم!

۱. رجوع شود به *الحکمة المتعالیة*، ج ۳، ص ۲۰ - ۳۷.

۲. ضرب المثل.

اینها مسائلی نیست که در ذهن عجیب بیاید! یکی از دوستان برای خود من تعریف می‌کرد و این قضیه‌ای است که برای من گفته است و من هم از باب ازدیاد اطمینان: ﴿وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾^۱ می‌گویم. من با یکی از دوستان به مسافرتی رفته بودم. شبی ما در یکی از بیلاقات طهران نشسته بودیم، آسمان خیلی صاف بود و هوای خوبی بود. ستارگان خیلی زیاد بودند. ما نشسته بودیم، یک‌مرتبه این دوستان گفت: «فلانی!» گفتیم: چیست؟ گفت: «می‌دانی الآن چه شد؟» گفتیم: نه! او بعضی وقت‌ها حرف‌هایی به ما می‌زد؛ بعضی‌ها را می‌زد و بعضی‌ها را نمی‌زد. این حرف از آنهایی بود که می‌گفت. او گفت: «این پروانه‌ای که دیدی الآن آمد و رد شد (من هم این پروانه را دیدم که آمد و رد شد) دیدم این پروانه ذکرش صلوات بر محمد و آل محمد است.» یعنی همین که دارد حرکت می‌کند این ذکر را می‌گوید. بعد او گفت: «گنجشک را دیدم که ذکری دارد.» اما نگفت چه ذکری دارد، فقط این یکی را به ما گفت. می‌گفت: «قورباغه را دیدم که ذکر خاصی دارد، ماهی را دیدم که چه ذکری دارد و...» خلاصه، می‌گفت: «تمام زمین و آسمان را دیدم که همه به ذکر خاصی متناسب با خودشان مشغول بودند.» اینها مسائلی است که اتفاق افتاده است، نه اینکه اینها شوخی است.

وقتی که امام حسن از دفن امیرالمؤمنین علیهما السلام برمی‌گردد، در صبح به آن خرابه می‌رسد و با آن مرد یهودی برخورد می‌کند. او به آن حضرت می‌گوید: «دو سه شب است که شخصی که برای من آب و نان و غذا می‌آورد، نیامده است!» وقتی از او سؤال می‌کنند، خصوصیات آن شخص را می‌گوید: «یکی از خصوصیاتش این بود که وقتی می‌آمد تمام زمین و دیوار با او مشغول تسبیح است!» این را آن یهودی دارد بیان می‌کند!^۲

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۶۰. معاد شناسی، ج ۴، ص ۲۵۶.

«ولی برای آرامش و سکون نفس خود تقاضا دارم.»

۲. روضة الشهداء، کاشفی، ص ۱۷۱.

نطق آب و نطق خاک و نطق گل هست محسوس حواس اهل دل^۱
 باز یک قضیه دیگر بگویم: یکی از افراد برای خود من نقل می‌کرد و می‌گفت:
 یک وقت صبح در جایی آمده بودم، حال عجیبی به من دست داد: حرکت
 تمام افراد را به معنای لا إله إلا الله می‌دیدم.
 یعنی این معنا و حقیقت توحید در ذات او جلوه کرده بود و دیگر در وجود همه افراد،
 استقلال را مشاهده نمی‌کرد. بعد می‌گفت:

حرکت کردم و دیدم بچه‌هایی که دارند باهم بازی می‌کنند، آنها دارند به هم
 لا إله إلا الله می‌گویند؛ آن چوپانی که دارد گوسفندان را می‌برد صدای
 حرکت همه گوسفندان را لا إله إلا الله می‌شنیدم و حرکت آنها را به معنای
 لا إله إلا الله می‌دیدم.

دیگر بدانید چه خبر است! حالا قضیه اینجاست و قدری هم این قضیه عجیب
 می‌نماید، ولی وقتی قرار است بر اینکه تمام معانی برای انسان استقلالش را از دست
 بدهد، دیگر در آنجا فرقی بین یک چیز و بین چیز دیگر ندارد. خلاصه می‌گفت:

در همان زمان سابق، در زمان طاغوت، در میدان بهارستان طهران آمدم و
 دیدم که اجتماعی شده و مراسمی است. خلاصه صداهایی می‌آمد، ولی من
 غیر از لا إله إلا الله هیچ چیزی از اینها نمی‌دیدم! صحبت می‌کردند، ولی به
 گوش من لا إله إلا الله می‌رسید! یکی داشت آواز می‌خواند، ولی به گوش
 من لا إله إلا الله می‌رسید! خلاصه ما همین‌طور در این مقام سیر کردیم و به
 بازار آمدم. تا به بازار رسیدیم یک دفعه این حال از ما رفت.

خدا این بازار را لعنت کند! این بازار، هر چه هست را از آدم می‌گیرد! مگر روایت
 نداریم: «وقتی به بازار می‌روید زود بگذرید و در آن وسط نمانید!»^۲ البته ما در اینجا
 این را گفتیم، ولی در هر صورت، کسب و کار عبادت است اگر انسان بخواهد برای

۱. *مثنوی معنوی* (آذر یزدی)، دفتر اول، ص ۱۴۶.

۲. رجوع شود به *من لا یحضره الفقیه*، ج ۳، ص ۱۹۹؛ *الأمالی*، شیخ طوسی، ص ۱۴۵.

خدا انجام بدهد و برای این انجام دهد که محتاج غیر نباشد.^۱ بله، بالأخره بعضی وقت‌ها شوخی یا جدی، چیزهایی باید گفت! خلاصه می‌گفت:

به بازار که رسیدیم، نمی‌دانم این نفس بازاری‌ها چه بود که تا به ما خورد، این حالت رفت و سرحال اولمان برگشتیم! و دیگر حرف‌ها را تشخیص می‌دادیم، صداها را تشخیص می‌دادیم، حرکات را تشخیص می‌دادیم، و مثل آدم معمولی شدیم و ما هم مشغول تجارت و کسب‌وکار شدیم.

این معنای توحید است که تمام انبیا و رسل گذشته روی این معنای توحید اسمائی پروردگار متفق بودند. اما صحبت در اینجا است که پیغمبر ما چه آورده است؟ آیا پیغمبر ما به همین مقام که مقام توحید است و بالاترین مرحله توحید است، اکتفا کرده است؟ یا نه، پیغمبر ما بالاتر رفته و به مقام «الله اکبر» رسیده است؟ شریعت اسلام شریعت لا إله إلا الله نیست؛ البته نه اینکه نیست، یعنی بالاتر است و شریعت الله اکبر است. در موقع نماز الله اکبر، و بعد از نماز هم الله اکبر. «الله اکبر» یعنی چه؟ معنای الله اکبر این است: «الله اکبر من أن یوصف»؛^۲ آنچه به وصف درآید، خداوند بالاتر از آن است.

یک مقدمه بگویم: پروردگار متعال در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿سُبْحٰنَ ٱللّٰهِ عَمَّا یَصِفُونَ * ۱۱۷﴾^۳ «پروردگار از توصیف منزّه است و هیچ فردی و هیچ موجودی نمی‌تواند او را توصیف کند، مگر بندگان مخلص خدا.»

یعنی آنچه ما از معارف و علوم ادراک می‌کنیم و آنچه ما می‌خواهیم به پروردگار نسبت بدهیم همه مخلوق ذهن ما و لازمه مدرکات بشری ما است و لیاقت مقام پروردگار را ندارد و مقام پروردگار بالاتر است. بنابراین پروردگار از توصیف واصفون منزّه است، مگر آنهایی که به مقام اخلاص رسیده‌اند، یعنی ادراکات آنها

۱. رجوع شود به من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۶ - ۱۸۰.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۱۷.

۳. سوره صافات (۳۷) آیه ۱۵۹ و ۱۶۰.

دیگر بر اساس علوم ظاهریه نیست و مدرکات و معارف آنها بر اساس علوم کتابی نیست، و از نقطه نظر اتحاد با مجاری توحید افعالی و صفاتی و اسمائی پروردگار به مرحله‌ای رسیده‌اند که می‌توانند آن‌طور که باید و شاید پروردگار را توصیف کنند؛ چون خودشان واجد هستند، نه اینکه صفتی را از روی کتاب برای خدا اثبات کنند.

این مسئله قبلاً عرض شده است و رفقا هم از این مسئله اطلاع دارند، فقط از باب مقدمه بیان کردم که هیچ موجودی قابلیت توصیف پروردگار را ندارد و نمی‌تواند واجد باشد جز از دریچه باطن افرادی که محو در توحید افعالی و صفاتی و اسمائی پروردگار هستند. اینها مخلصین (به فتح لام) هستند؛ یعنی افرادی که از نقطه نظر اخلاص از عالم نفس گذشته‌اند و دیگر در مقام مجاهده و کسب کمالات نیستند و از این مرحله عبور کرده‌اند. فقط اینها قابلیت توصیف پروردگار را بحق التوصیف دارند: ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ﴾. اینها افرادی هستند که متحقق به معنای کلمه طیبه لا إله إلا الله می‌باشند.

حالا پیغمبر ما رو دست اینها زد و گفت: «الله اکبر؛ خدا از این هم بالاتر است!» اینکه می‌گوید: «الله اکبر»، یعنی «الله اکبر من آن یوصف»؛ یعنی همین توصیفی که حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی، حضرت نوح و بقیه انبیا و رسل به واسطه اینکه به مقام اخلاص رسیده‌اند، می‌توانند با این مقام، پروردگار را توصیف بکنند و آن اذکاری که آنها گفتند و آن بالاترین مقامی که آنها واجدند که همان تحقق به حقیقت توحید است، من بالاتر از اینها هستم و به مقام الله اکبر رسیده‌ام! یعنی الله اکبر من آن یوصف هولاء من هولاء؛ الله اکبر از اینکه این پیغمبران وصف کنند، نه اینکه من و شما وصف کنیم، این که مسئله‌ای نیست، بلکه از آن وصفی که واصفون می‌کنند و آن وصفی که پروردگار متعال می‌گوید: ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾؛ «منزه است از اینکه اینها بتوانند توصیف بکنند.» پیغمبر می‌گوید: من از توصیف این انبیایی که دارند توصیف می‌کنم بالاترم!

«اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ»؛ الله اکبر از اینکه خدا اصلاً به وصف درآید، چه وصف صحیح و چه وصف غیر صحیح. «مِنْ أَنْ يُوصَفَ» مقید به غیر صحیح نیست، یعنی از آن وصف واقعی که به پروردگار نسبت داده می‌شود، خدا بالاتر است. این مقام، مقام فناء در ذات و هو هویت است. این مقام از لا إله إلا الله بالاتر است. این مقام لا هو إلا هو است، نه مقام لا إله إلا هو.

روایتی را مرحوم شیخ مفید در کتاب شریف/اختصاص خود بیان می‌کند: مرد یهودی خدمت پیغمبر اکرم آمد و برای اینکه به اسلام تشرّف پیدا بکند، از آن حضرت سؤالاتی کرد؛ من جمله از سؤالات این بود که گفت: معنای کلمه «سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر» را برای من بیان کن! پیغمبر اکرم فرمودند: «و اما "سبحان الله" چون پروردگار متعال می‌دانست که مردم او را به غیر آنچه که متّصف است توصیف می‌کنند و بر او کذب می‌بندند، لذا پروردگار قبل از اینکه اینها بخواهند او را به خطا نسبت بدهند، خود را از توصیف مردم و از افترا و از کذب‌هایی که بر حسب مدرکات خودشان به او نسبت می‌دادند، منزّه گردانید و گفت: "سبحان الله!" و اما چون پروردگار می‌دانست که مردم نمی‌توانند شکر نعمات او را ادا کنند و در این مرحله قاصرند، لذا پروردگار قبل از اینکه آنها بخواهند متنعم به نعمات الهی بشوند، خود را متّصف به حمد کرد و فرمود: "الحمد لله؛ حمد و ستایش اختصاص به پروردگار دارد." و اگر این کلام نبود، پروردگار بر هیچ‌یک از خلائق انعام نعمت نمی‌فرمود.

و اما معنای "لا إله إلا الله" یعنی توحید صرف. این کلمه، کلمه تقوا است و هیچ‌کس داخل بهشت نمی‌شود الاّ به این کلمه؛ یعنی استفاده از فیوضات پروردگار فقط انحصار در ادراک این کلمه دارد، نه در گفتن این کلمه. این کلمه، کلمه تقوا است، یعنی کلمه تقویت و نیرو و توان بخشیدن؛ چون در روز قیامت کفّه عملی سنگین‌تر است که این کلمه بیشتر در آن عمل متحقّق‌تر باشد و این کلمه باعث ثقل کفّه اعمال ما در روز میزان می‌شود.

و اما کلمه مبارکه «الله اکبر»، کلمه‌ای بالاتر از این کلمه وجود ندارد! و محبوب‌ترین کلمه در نزد پروردگار کلمه «الله اکبر» است. «
آن وقت آن یهودی سؤال می‌کند: ثواب کسی که این کلمات را ادا کند چیست؟
حضرت می‌فرماید: «کسی که «سبحان الله» بگوید، جمیع خلائق مادون
عرش با او تسبیح پروردگار می‌کنند و ده مقابل به او ثواب می‌دهند.»
البته معنای گفتن در اینجا گفتن باطن است، یعنی تحقق به این معانی.

«کسی که الحمد لله بگوید، پروردگار متعال در درجات عالیّه از بهشت او
را جای می‌دهد و این همان معنای آیه شریفه است: ﴿حَيَّيْتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَعَآخِرُ
دَعْوَتِهِمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾؛^۱ «بهشتیان وقتی که به هم می‌رسند،
تحت آن‌ها سلام است، و آخرین دعوی و ادعای آن‌ها و آخرین مقال آن‌ها
حمد پروردگار است.»^۲

وقتی که بهشتیان از عرصات قیامت می‌گذرند و از آن بحبوحه‌های حساب و
کتاب و میزان می‌گذرند و می‌خواهند داخل در بهشت بشوند، همین که می‌بینند دیگر
دارند می‌روند و کارشان تمام است و دیگر مسئله‌ای ندارند، می‌گویند: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ
الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ﴾؛^۲ «حمد مخصوص پروردگاری است که
بار را از دوش ما برداشت غم و غصه و حزن را از دوش ما برداشت.» حالا حمد
پروردگار را بجا می‌آورند: ﴿إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ﴾. پس بهشتی‌ها وقتی که می‌خواهند
وارد بهشت بشوند حمد پروردگار را بجا می‌آورند.

«و اما کسی که «لا إله إلا الله» بگوید، این کلمه توحید است و کسی داخل
در بهشت نمی‌شود مگر اینکه به این معنا متحقق شده باشد.

و اما معنای «الله اکبر»، این بالاترین مقام در بهشت است و بالاترین منزلت

۱. سوره یونس (۱۰) آیه ۱۰.

۲. سوره فاطر (۳۵) آیه ۳۴.

عند الله است.^۱

این مقام «الله اکبر»، جتنی در مقابل بقیه جنات است به نام جنات الذات. این مقام، مقام لواء حمد و مقام محمود است: ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾.^۲ این مقام محمود که در روز قیامت نصیب پیغمبر اکرم می‌شود و بر همه خلائق از انبیا و رسل گذشته احاطه و سیطره دارد، همین مقام الله اکبر است. حالا فهمیدیم که ما چه توفیقی به دست آورده‌ایم که در امت پیغمبر اکرم واقع شده‌ایم؟! حالا فهمیدیم که پیغمبر اکرم چه راهی را برای ما باز کرده است که انبیا گذشته برای اُمم خود باز نکرده بودند؟ آنها «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را باز کرده بودند، ولی پیغمبر اکرم برای ما مقام «الله اکبر» را باز کرد. الله اکبر فقط برای پیغمبر نیست؛ اگر فقط برای پیغمبر بود پس چرا ما باید در نماز در هر حرکتی که می‌خواهیم انجام بدهیم «الله اکبر» بگوییم؟ این یعنی تو هم به این مقام می‌رسی! معنایش این است که در موقع نماز که «الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ»^۳ و آخرین عبادت و آخرین مرحله اتصال بنده به پروردگار و پروردگار به بنده خودش است، از همان اول که بنده می‌خواهد نماز را شروع کند، در اذان باید شش بار «الله اکبر» بگوید، در اقامه چهارتا «الله اکبر» می‌گوید، نماز را که می‌خواهد شروع کند هفت بار تکبیر می‌گوید، از حمد و سوره که می‌خواهد به رکوع برود تکبیر می‌گوید، از رکوع برمی‌خیزد می‌گوید، می‌خواهد به سجده برود می‌گوید، در تشهد می‌گوید، و بعد از اینکه سلام می‌دهد باز می‌گوید.

این شعار الله اکبر شعاری است که پیغمبر برای ما آورده است. شعار توحید

۱. الاختصاص، ص ۳۴.

۲. سوره اسراء (۱۷) آیه ۷۹. معاد شناسی، ج ۹، ص ۱۴۶:

«(وای رسول ما) پاسی از شب را به بیداری و شب‌زنده‌داری بگزار که این تهجد و نماز شب از خصائص تو است. امید است که پروردگارت تو را به مقام محمود مبعوث گرداند!»

۳. الکافی، ج ۳، ص ۲۶۵. انوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۰۱، تعلیقه:

«نماز حالت قرب و نزدیکی انسان با پروردگار است.»

شعار مشترک بین همه انبیا بود؛ اما این شعار الله اکبر که مقام فناء در ذات و محو هویت به نحو اطلاق است و بقاء بعد از فنا و رجوع با ادراک جمیع کمالات است، این مقام اختصاص به پیغمبر و امت پیغمبر دارد:

عُلَمَاءُ أُمَّتِي أَفْضَلُ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ؛^۱ «علماء امت من از انبیاء بنی اسرائیل بالاترند.»

البته ما درباره ائمه داریم: «ما علما هستیم»^۲ ولی این نفی علم از غیر آنها نمی‌کند. این مقام بالاترین مقام است. درباره ائمه در اینجا روایات خیلی زیاد است و دیگر باید به کتبی که در این باره مدوّن است مراجعه کنیم. در اینجا از پیغمبر و از ائمه روایات بسیاری داریم که امیرالمؤمنین علیه السلام تمام اوصاف کمالیه انبیاء گذشته را واجد بود،^۳ و به مفاد آیه شریفه^۴ نفس مبارک پیغمبر بود؛^۵ بنابراین امیرالمؤمنین

۱. رجوع شود به روح مجرد، ص ۶۸۳، تعلیقه.

۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۸: «عن جمیل قال: سَمِعْتُ أَبَاعَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: "يَعْدُو النَّاسُ عَلَيَّ ثَلَاثَةَ صُنُوفٍ: عَالِمٍ وَ مُتَعَلِّمٍ وَ غَنَاءٍ؛ فَنَحْنُ الْعُلَمَاءُ وَ شِيعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ وَ سَائِرُ النَّاسِ غَنَاءٌ."»
امام صادق علیه السلام فرمود: «مردم سه دسته‌اند: گروهی عالمند، گروهی متعلم و طالب علمند و گروه دیگر خس و خاشاک (بی ارزش) هستند؛ پس ما عالمانیم و شیعیان ما متعلم و دیگر مردمان خس و خاشاک!» (محقق)

۳. رجوع شود به بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۱۴ - ۱۲۱.

۴. سوره آل عمران (۳) آیه ۶۱:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ﴾. امام شناسی، ج ۷، ص ۱۷:

«و اگر کسی درباره تو کذب مسیح از خدا و الوهیت او با تو از در مخاصمه و محاجه درآید، بعد از اینکه حقیقت امر و علم به واقع به تو رسیده و مکشوف گردیده است، پس به آنها بگو: بیاید ما پسران خود را و پسران شما را بخوانیم؛ و زنهای خود را و زنهای شما را بخوانیم؛ و نفس‌ها و جانهای خود را و نفس‌های شما را بخوانیم؛ و سپس به سوی خدا ابتهال و تضرع و زاری کنیم؛ و لعنت و دور باش از رحمت او را بر هر دسته‌ای از ما و شما که دروغ‌گوست قرار دهیم.»

۵. رجوع شود به تفسیر فرات الکوفی، ص ۸۶.

متحقق به جمیع مرائی است که نفس مبارک رسول‌الله در آن مرائی جلوه می‌کند، پس امیرالمؤمنین واجد آن مقام و مرتبه‌ای از مقام الله اکبر است که خود پیغمبر واجد آن مقام بود. همین‌طور پرچمدار و صاحب علم این نهضت و صاحب پرچم این شریعت مبارکه بعد از امیرالمؤمنین، امام حسن و امام حسین و حضرت سجاد و سایر ائمه علیهم‌السلام هستند تا اینکه در این زمان ما به وجود مبارک حضرت حجة ابن الحسن المهدی ارواحنا و ارواح جمیع العالمین لتراب مقدمه الفدا می‌رسد.

بنابراین وظیفه و کار امام زمان علیه‌السلام و تعهد آن حضرت در این زمان، تحقق بخشیدن به مفاد کلمه مبارکه «الله اکبر» در شیعیان خاص خود می‌باشد. این وظیفه امام زمان و تعهد آن حضرت در این زمان است؛ چون این رسالت از پیغمبر به ائمه منتقل می‌شود و فعلاً این رسالت به دست مبارک آن حضرت رسیده است. بنابراین ما که الآن در زیر تکفل و در سیطره ولایت کلیه مطلقه آن حضرت قرار داریم، در مقام و در تکفل شخصی قرار گرفته‌ایم که می‌خواهد ما را به مقامی برساند که نه تنها امم گذشته واجد آن مقام نبودند، بلکه انبیا هم آن مقام را نداشتند! آن حضرت متکفل این عهده است.^۱

حالا ما باید چه کنیم و وظیفه ما چیست؟ در اینجا روایات زیادی داریم که می‌فرماید: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ».^۲ یعنی باید به انتظار ظهور آن حضرت باشیم و خودمان را برای ظهور آن حضرت آماده کنیم. آمادگی برای ظهور حضرت آمادگی فرهنگی است؛ یعنی ادراک و معرفت ما به حدی برسد که اگر حضرت بیاید بتوانیم قبولش کنیم. این معنا کم نیست و بی‌رودربایستی باید بگویم که هنوز این آمادگی

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون منتهای سیر و معرفت انبیای سلف صلوات الله علیهم اجمعین به مقام کلمه «لا إله إلا الله» و وصول سالکین امت رسول اکرم صلی الله علیه وآله و سلم به مقام کلمه «الله اکبر» رجوع شود به رساله لبّ اللباب، ص ۷۴ - ۸۳؛ حریم قدس، ص ۲۸.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۷ و ۶۴۴؛ مناقب آل ابی طالب علیهم‌السلام، ج ۴، ص ۴۲۶؛ با قدری اختلاف در مصادر. ترجمه: «بهترین اعمال انتظار فرج است.» (محقق)

پیدا نشده است!

حضرت برای چه می آید؟! حضرت نمی آید که شکم ما را سیر کند؛ بلکه خودمان می توانیم شکم خودمان را سیر کنیم. حضرت نمی آید که امنیت برای ما بیاورد؛ بلکه آن امنیت با دوتا گلوله حاصل می شود. حضرت نمی آید که صنعت و تکنیک ما را تقویت بکند؛ بلکه همین مقدار هم که تقویت شده است چه خیری برای بشر آورده است غیر از زحمت و دردسر و قتل و کشت و کشتار؟! و به قول اینشتین در آن آخرین سالگردی که در امریکا برایش گرفته بودند، در آن سخنرانی ای که کرد گفته بود:

خیال می کردم که اینهایی که من راجع به نسیت و فرضیه اتم کشف کردم، برای بشر سود دارد؛ ولی مع الأسف نمردم و دیدم که در زمان زنده بودن خودم با همین اکتشافی که من راجع به این فرضیه کردم ۶۰۰ هزار نفر کشته شدند!

ابو خالد کابلی از امام باقر علیه السلام روایت می کند:

إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ اللَّهُ بِهَا عُقُوبَتَهُمْ وَأَكْمَلَ بِهَا أَحْلَامَهُمْ؛^۲ «وقتی که آن حضرت می آید دستش را روی سر همه مردم می گذارد و عقل ها کامل می شود و دیگر مسئله حل می شود!»

تمام این بدبختی ها و گرفتاری ها به خاطر نقص عقل است! اگر عقل کامل بشود دیگر هیچ مشکلی نیست؛ هم امنیت هست، هم عدالت هست، هم صلح هست، هم مؤانست هست، هم مؤالفت هست و ... تمام این گرفتاری ها به خاطر این است که عقلمان هنوز ناقص است و کامل نشده است. کاری که حضرت می کند کمال عقل است. کاری که حضرت می کند معرفت پروردگار را برای ما می آورد.

حالا ما باید چه کار کنیم؟ ما باید آمادگی فرهنگی داشته باشیم. مردمی که یک هفته صبر می کنند و به انتظار می نشینند تا عکس هایی را تماشا بکنند لیاقت حضرت

۱. رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۰۳.

۲. منتخب الأنوار، ص ۲۰۰؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۵، با قدری اختلاف.

را ندارند! برای آنهایی که به جای اینکه آیه‌ای تفسیر کنند و حکایتی از بزرگان بشنوند و یک مطلب اخلاقی گوش بدهند، از صبح تا شب فقط می‌نشینند و عکس تماشا می‌کنند و در ذهن خودشان فقط به این دل خوش هستند که به تماشای عکس و... مشغول‌اند، حضرت بیاید چه کار بکند؟! آیا این فرهنگ را باید داشته باشیم؟! آیا این دل خوشی‌ای است که شیعه‌ای که انتظار ظهور حضرت را می‌کشد باید داشته باشد؟! ما کجا و حضرت کجا؟! ما خیلی از مرحله دور افتاده‌ایم و هنوز داریم گردوبازی می‌کنیم! مثل آن عاشقی می‌مانیم که دائماً برای معشوق پیغام می‌فرستاد که چرا از ما دوری می‌کنی، ولی معشوق جوابش را نمی‌داد؛ تا بالأخره بعد از اینکه خیلی اصرار کرد، معشوقش گفت: فلان شب آنجا می‌آیم. خلاصه این عاشق رفت و آن شبی که او گفته بود می‌آید، این از عصر رفت آنجا نشست. این قدر نشست و نشست، ولی او نیامد. ساعت نه شد دید نیامد، ده شد دید نیامد، یازده شد کم‌کم خوابش برد. خوابش برد و صبح از خواب بلند شد دید در جیبش گردو است و آنجا نوشته است: تو فعلاً با این گردوها بازی کن! تا حالا به تو عشق و عاشقی نیامده است! عاشق مگر خواب دارد؟! عاشق مگر گنجی دارد؟! او می‌خواهد فقط به انتظار بنشیند!

یکی از علما و وعظ‌محترم مشهدی که فعلاً در طهران است - حفظه الله ان‌شاءالله - خودشان قضیه‌ای را ظاهراً از زمان رضاشاه - خدا لعنتشان بکند که این پدر و پسر چه به سر اسلام آوردند! - تعریف می‌کردند و ما هم از ایشان شنیدیم. ایشان می‌گفتند:

در همین مشهد، یک روز برادر آمد و به همان لهجه مشهدی گفت: «داداش، مودونی چی شده؟» گفتم: نه، نمودونوم! گفت: «بیا ببین مردم شلوغ کرده‌اند و دارند داد می‌زنند: یا حجة ابن الحسن، عجل علی ظهورك!» حالا چه قضیه‌ای پیش آمده بود، نمی‌دانم. گفتیم: چه شده؟ ما هم بیایم تماشا کنیم! خلاصه، عمامه را سرمان گذاشتیم و عبا را روی دوشمان انداختیم و آمدیم. دیدیم بله، مردم راه افتاده‌اند و داد می‌زنند: «یا حجة ابن الحسن، بیا فحشاء زیاد شده! منکر زیاد شده!» قضیه‌ای اتفاق افتاده بود و منکری دیده بودند و این مردم

همین‌طور جلو می‌آمدند و جاهایی را هم نشانه کرده بودند که به کجا برسند خراب کنند و به کجا برسند آباد کنند. رسیدند به یک دکان عرق فروشی. تا به آن دکان رسیدند، زدند پرده را انداختند و در را شکستند و شیشه مغازه را شکستند و وارد مغازه شدند! بعضی‌ها شیشه‌ها را برمی‌داشتند در جیبشان می‌گذاشتند و داد می‌زنند: «یا حجة ابن الحسن، عَجَلْ عَلَيَّ ظُهُورِكَ!» حالا جالبش اینجا است که بعضی‌هایی که جیب نداشتند فوری می‌شکستند: یا حجة ابن الحسن... و همه را بالا می‌کشیدند!!

آخر این‌طور که نشد! می‌گفت: «این را ما با چشم خودمان دیدیم!» خیلی از اینهایی که «یا حجة ابن الحسن» می‌گویند، امروز مرده باد و فردا زنده باد می‌گویند، اینها به درد امام زمان نمی‌خورند! باید عقل داشته باشیم، باید فهم داشته باشیم و بفهمیم چه می‌کنیم، باید به هر کسی دست ندهیم، باید مسائل را با عقل بسنجیم؛ و الاً حضرت بیاید چه کند؟ برای چه خودش را بیخود معطل ما بکند؟ حضرت تا حالا ۱۲۰۰ سال غیبت دارند، حالا ۱۰ هزار سال دیگر هم غیبت بکنند! باید تکانی بخوریم و تغییری در خودمان ایجاد کنیم تا به آن مقامی برسیم که آن حضرت فرمودند، که همان مقام الله اکبر است.

روایتی از امام جعفر صادق علیه السلام است که می‌فرماید:

مَسْعَدَةُ بْنُ صَدَقَةَ مِيْ غَوِيْد: دَر خِدْمَتِ اِمَامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُوْدِم، دَر اِيْن مَوْقِعِ پِيْر مَرْدِيْ اَمْد و دَسْت مَبَارَكِ اَنْ حَضْرَت رَا بُوْسِيْد و شَرْوَع كَرْد بَه گَرِيْه كَرْدَن و عَرْضَه دَاشْت: «يَا اِبْنَ رَسُوْلِ اللهِ، صَد سَالِ اسْت كِه اَنْتِظَار فَرَجِ شِمَا رَا مِيْ كِشْم! دَشْمَنَان بَر شِمَا غَلْبَه كَرْدَه اَنْد و شِمَا رَا كِشْتَنْد و خَانَه نَشِيْن كَرْدَنْد، و مَا هَمِيْن طُوْر مِيْ شَنِيدِيْم كِه قَائِمِ شِمَا ظُهُوْر مِيْ كَنْد و مِيْ اَيْد و دَفْع بَلِيَّه اَز مُسْلِمِيْن مِيْ كَنْد و گَرَفْتَارِيْ هَا رَا اَز شِيْعِيَان بَر طَرْفِ مِيْ كَنْد! پَس چَه شَد؟ اَنْگَار دَشْمَنَانِ شِمَا دَارَنْد دَر اَسْمَانِ پَرُوَاز مِيْ كَنْنَد و اَصْلًا خَبْرِيْ نِيْسْت!» شَرْوَع كَرْد بَه گَرِيْه كَرْدَن و حَضْرَت هَم اَز عَرَائِضِ او دِچَار حَزَن و اَنْدَوَه شَدَنْد و قَطْرَاتِ اشْكِيْ اَز دِيْدِگَانِ مَبَارَكِ حَضْرَتِ سَرَايِرِ شَد و بَعْد فَرْمُوْدَنْد: «اَي پِيْر مَرْد، اِگَر تُو زَنْدَه باشِيْ و زَمَانِ ظُهُوْرِ قَائِمِ مَا رَا اِدْرَاكِ بَكْنِيْ، بِيْن چَه

مقامی خواهی داشت! و اگر با این نیت و با این قصد بمیری که خدمت او را بکنی، در قیامت با ما محشور خواهی بود!»

بعد آن حضرت فرمودند: «این فرزند قائم ما که پروردگار متعال فرج او را بشارت داده است و حتماً ظهور خواهد نمود، از صلب امام حسن عسکری و او از صلب پدرش علی و او از صلب پدرش محمد بن علی و او از صلب پدرش علی بن موسی» بعد امام صادق به موسی بن جعفر علیهما السلام که در آن وقت طفلی بودند و در آنجا حضور داشتند اشاره کردند و فرمودند: «او از صلب فرزندم موسی می‌آید. اگر از دنیا یک روز باقی مانده باشد، خداوند آن یک روز را این قدر طولانی خواهد کرد تا اینکه قائم ما ظهور کند! و بدان که شیعیان ما در زمان غیبت او به بلایا و فتن عجیبی مبتلا خواهند بود. خداوند ان شاء الله شیعیان ما را از این فتن و بلایا سرفراز بیرون بیاورد!»^۱ این دعای امام صادق است! فتن یعنی فتنی که ایمان و دین انسان را از بین می‌برد. منظور حضرت این است، نه گرفتاری‌های زندگی و این طور مسائل. برای ظهور حضرت همین کافی است که این روایت را بگویم و تمام کنم:

امام صادق علیه السلام بعد از اینکه حالات و مقامات ظهور آن حضرت را بیان می‌کنند می‌فرمایند: «لَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخَدَّمْتُهُ [أَيَّامَ حَيَاتِي]؛^۲ اگر من محضر فرزندم را ادراک کنم [در طول زندگی‌ام] کمکش می‌کنم و خدمتش می‌کنم!» این را امام صادق می‌گوید! ببینید چه خبر است! وقتی که امام صادق این را می‌فرماید، دیگر ببینید مطلب چیست!

يا مَنْ بِمُحَيِّاهُ جَلَى الْكَوْنِ وَزَانَهُ الْعَالَمُ فِي الْحَيَرَةِ لَا يُدْرِكُ شَأْنَهُ
أَخْفَاكَ ظُهُورٌ لَكَ عَنْهُمْ وَأَبَانَهُ
عَالَمٌ بِهِ تُوْ مَشْغُولٌ وَ تُوْ غَائِبٌ زَمِيَانَهُ

۱. رجوع شود به *کفایة الأثر*، ص ۲۶۴ - ۲۶۶.

۲. *الغیبة*، نعمانی، ص ۲۴۵.

إِيَّاكَ تَطَلَّبْتُ وَ ذِكْرَكَ هَوَيْتُ
 مِنْ كُلِّ حَدِيثٍ بِأَسَانِيدٍ رَوَيْتُ
 مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو
 مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه

إِنْ فِي عَرَافَاتٍ وَمِنَاهَا جَسَدِي دَار
 أَوْ مَشَعِرِهَا مَا لِسَوَاكَ خَلَدِي دَار
 مَنْ مِثْلِي مَنْ حَجَّ إِلَى الْكَعْبَةِ وَالِدَّار
 حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار
 او خانه همی جوید و من صاحب خانه

قَدْ كَلَّ لِسَانِي صِفَةَ الدَّارِ بِتَجْرِيدِ
 فِي فَضْلِ صِفَاتٍ وَ لَقَدْ طَالَ بِتَحْمِيدِ
 مِنْ مُقَلَّةِ قَلْبِي فَأَرَى نُورَكَ تَوْحِيدِ
 چُون در همه جا عکس رخ یار توان دید
 دیوانه منم من که روم خانه به خانه

لَا مَطْلَبَ إِلَّا وَ بِأَيْدِيكَ مُشَيِّدِ
 لَا مُفْضِلَ إِلَّا وَ بِنِعْمَاكَ مُقَيِّدِ
 لا مفضل إِيَّاكَ وَ لا غَيْرَكَ ذُو الْيَدِ
 هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید
 بلبل به نواخوانی و قمری به ترانه^۱

این غزل از مرحوم کمپانی است:

ای شمع جهان افروز بیا
 ای مهر سپهر قلمرو غیب
 ای طائر أسعد فرخ
 روزم همه از شب تیره تر است
 ما دیده به راه تو دوخته ایم
 عمری است گذشته به نادانی
 شد گلشن عمر خزان از غم
 وی شاهد عالم سوز بیا
 شد روز ظهور و بروز بیا
 امروز تویی فیروز بیا
 ای خود شب ما را روز بیا
 از ما همه چشم مدوز بیا
 ای علم و ادب آموز بیا
 ای باد خوش نوروز بیا

۱. روح مجرد، ص ۵۰۳، تعلیقه ۱:

«از جمله ابیات مخمسی است در استقبال غزل منسوب به هلالی یا خیالی، که شیخ بهاء الدین عاملی نیز در اشعار مشهوره خود به استقبال آن رفته است.»

من مُفْتَقِر رنجور توأم تا جان به لب است هنوز بیا
 اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ، وَتُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَ
 أَهْلَهُ، وَتَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةِ فِي سَبِيلِكَ، وَتَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا
 وَالْآخِرَةِ.^۱

پروردگارا ما را قردردان ولایت کبرای امام زمانمان قرار بده!
 پروردگارا دست ما را از دامان آن حضرت در دنیا و آخرت کوتاه مگردان!
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. الکافی، ج ۳، ص ۴۲۴. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۳۵:

«بار پروردگارا، ما جمیع گروه شیعیان با تضرع و ابتهال به درگاه تو از سویدای دل خواهانیم که دوره‌ای پسندیده پیش آوری که در آن دوران، اسلام و یاورانش را سربلند فرموده و نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی! و ما را از داعیان به فرمان‌برداری و از رهبران آنها به راه خودت قرار دهی! و بدین سبب از مواهب عالیه و نفائس خزانه جودت در دنیا و آخرت روزی ما فرمایی!»



برای شنیدن این
سخنرانی اسکن کنید.

مجلس دوم

اعتدال تقوی و رسلوک

نیمه شعبان سال ۱۴۱۸ هجری قمری

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

در قرآن کریم آیه ای هست که خطّ مشی انسان سالک و شخصی را که مطیع ولایت مطلقه الهیه ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین و مُسْتَنّ به سنت و سیره آنهاست بیان می کند:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾^۱

این آیه بسیار آیه عجیبی است. در این آیه که خطاب به امت پیغمبر است، خداوند می فرماید:

«ما شما را امت معتدل قرار دادیم، امتی که از اعتدال بهره برده و از انحراف به طریق افراط و تفریط به دور مانده است.»

اعتدال یعنی طریق مستقیم، یعنی عدم انحراف به افراط و تفریط. شخصی که اخلاقش معتدل است در برخورد با افراد، یک مرتبه عصبانی نمی شود، یک مسئله زود او

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۴۳.

را به هیجان نمی‌آورد، رعایت حال افراد را می‌کند، برخورد او متین و ارتباط او با افراد، یک ارتباط حساب شده است و از آن طرف، جانب تفریط را هم نگاه می‌دارد و در جایی که باید عصبانی بشود عصبانی می‌شود، در جایی که باید آرام باشد آرام است. به‌طور کلی در روش خود مطابق با عقل و منطق و مصالح آن جریاناتی که در حول و حوش خود است عمل می‌کند؛ نه آن‌قدر از خود حرارت و شور و اشتیاق نشان می‌دهد که افراد او را یک شخص غیر عادی تلقی کنند، و نه آن‌قدر از خود دل‌سردی نسبت به مسائل نشان می‌دهد که او را بی تفاوت بدانند. این را می‌گویند یک شخص معتدل.

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ معنایش این است که اگر انسان بخواهد به طریق حق برود و سرآمد اهل زمان گردد و به مرتبه انسان کامل برسد باید همیشه در زندگی خود، راه اعتدال داشته باشد. این راه اعتدال بسیار مهم است؛ نظم و اعتدال! انسان در عبادت باید معتدل باشد. در کجای اسلام و شریعت آمده است که انسان باید بیست و چهار ساعت عبادت کند؟! در کجا داریم که انسان مطالب مهم اجتماعی و خانوادگی را رها کند و فقط به عبادت و توجه و دعا و قرآن پردازد؟! تمام اینها خلاف دستور است. در کجا داریم که انسان از تکالیفی که مربوط به زن و بچه اوست باید سر باز بزند و کوتاهی کند و آنها را به خود واگذارد و در مقام عبودیت و بندگی باشد؟! این عین جهنم و ظلمت است!

خداوند متعال برعهده انسان تکالیفی قرار داده است و به مقتضای آن تکالیف، از انسان حساب پس می‌گیرد. تربیت زن و فرزند برعهده شوهر است و او باید محیط را برای تربیت و رشد سالم آماده کند. به بهانه رفتن به این طرف و آن طرف و شرکت در این مجلس و آن مجلس نمی‌تواند از زیر بار زندگی و مسئولیتی که دارد شانه خالی کند. مرحوم آقا می‌فرمودند:

یک نفر از دوستانمان در همان زمان سابق، حدود چهل سال پیش، هرچه رفقاییش به او تذکر می‌دادند که به زندگی و به وضعیت برس و زن و فرزند خود را هم به حساب بیاور، او گوش نمی‌داد و خیال می‌کرد با شرکت در

مجالس شعر و ذکر و قرآن خواندن و دعا خواندن و امثال ذلک می تواند به مقصود برسد، و به طور کلی خود را از مسائل داخلی مبرا می دید تا بالأخره زندگی او به انحراف کشیده شد!

مسئولیت تمام اینها برعهده مرد است، مرد باید در زندگی برای زن و فرزند وقت بگذارد، بنشیند با آنها صحبت کند، برای آنها حکایات آموزنده بگوید و کتب اخلاقی بیاورد و بخواند، آنچه از بزرگان و علما و دانشمندان و این طرف و آن طرف می شنود برای آنها بیان کند، و آن طوری که خود می داند محیط زندگی را گرم نگه دارد. به عبارت دیگر، نباید فقط مسئله نان و آب آوردن در منزل باشد. ما خیال می کنیم مسئولیت و تعهدمان فقط منحصر در همین است و دیگر تکلیفی نداریم.

مرد باید از نظر علمی و عبادی و فرهنگی و تقافی به مسئولیت خود نسبت به محیط داخلی، جامعه عمل بیوشاند. در موارد مناسب باید آنها را به زیارت و به سفرهای علمی ببرد. به جای شرکت در بعضی از مجالسی که هیچ فایده ای ندارد و صرفاً کدورت می آورد و مطالب به لهو و لعب و لغو تلف می شود، باید این محیط و اوقات را پر کند. به طور کلی می توانم عرض کنم که مسئولیت فرهنگی نسبت به مسائل خانواده که برعهده مرد است، بیش از مسئولیت ارتزاقی است که باید به آن عمل کند. این از یک طرف.

از طرف دیگر، زن باید مطیع شوهر باشد. نباید بدون اجازه شوهر از منزل خارج بشود. در مهمان هایی که به منزل می آورد باید از شوهر اجازه بگیرد؛ اگر شوهر راضی نباشد زن نمی تواند حتی یک مهمان دعوت کند و به منزل بیاورد. رفت و آمد زن باید زیر نظر شوهر باشد؛ اگر شوهرش او را از رفتن به یک جا منع کند، حرام است که زن شرکت کند. آن عبادتی برای زن مقرّب است و او را به خدا می رساند که با رضایت شوهر باشد.^۱

البته شوهر نمی تواند او را امر به حرام کند. در مواردی که شوهر، زن را امر به

۱. رجوع شود به *الکافی*، ج ۵، ص ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۱۳؛ *مسائل علی بن جعفر*، ص ۱۷۹.

حرام کند اطاعت از شوهر حرام است. فرض کنید که اگر زنی همه شرایط استطاعت برایش مهیاست و مستطیع شده و حج برایش واجب است، شوهر حق ندارد و نمی‌تواند او را از رفتن به حج منع کند و واجب است که به حج برود، البتّه با تحقّق شرایط. یا فرض کنید که شوهر حق ندارد زن را از اینکه روزه بگیرد منع کند. به‌طور کلی شوهر باید در اموری که در تحت اختیار اوست و حق اوست با زن عمل کند، نه بیشتر؛ و زن هم باید در ارتباط با شوهر مطابق با قوانین شرعی زوجیت عمل کند.

زن باید حریم شوهر را در غیبت او حفظ کند، این طرف و آن طرف از شوهر بدگویی نکند، باید احترام و آبروی شوهر خود را در همه‌جا نگه دارد و حفظ کند، با شوهر نباید به «تو» خطاب کند، باید احترام بگذارد.

در اسلام باید سلسله مراتب رعایت بشود. ما نباید به این فرهنگ منحط غرب - که متأسفانه در میان ما رسوخ کرده و در نموده‌های این فرهنگ، موارد انحراف را بسیار مشاهده می‌کنیم - نگاه کنیم؛ ما باید ببینیم که اسلام در ارتباط با زندگی خانوادگی چه مطالبی دارد و به آن عمل کنیم. اگر مرد، زن را از رفتن به جایی نهی می‌کند، حرام است شرکت کند و برود.

من شخصاً از مرحوم والد - رضوان الله علیه - شنیدم که می‌فرمودند:

زن آنگاه به خدا نزدیک‌تر است که به شوهرش نزدیک‌تر باشد!

این عبارت، عبارت عجیبی است. ما بعضی از اوقات مشاهده می‌کنیم اصلاً این مطالب را نمی‌گویند و مطالب به نحو دیگری در سطح جامعه منتشر می‌شود. خدای ناکرده ما خلاف آنچه شرع و دین به ما آموخته است و در کتب متقن ما موجود است، به مردم نگوئیم!

بارها ایشان می‌فرمودند:

عبادت زن آنگاه مقرب‌تر و تأثیر آن بیشتر است که بیشتر در تحت اطاعت

شوهر قرار بگیرد. راه رسیدن به خدا و رسیدن به رضای خدا در همین است.

یک وقت ممکن است تأثیر یک اطاعت، از هزار شب برخاستن و شب را به

صبح به عبادت گذراندن بیشتر باشد. ما خبر نداریم آن طرف چه خبر است و ما به قوانین و قواعد آن طرف اطلاع نداریم، پس آنچه به ما می‌گویند باید عمل کنیم. گاهی از اوقات نفس می‌آید و مطالب را برای انسان وارونه جلوه می‌دهد؛ انسان خیال می‌کند دارد خدا را عبادت می‌کند و رضای خدا را تحصیل می‌کند و در طریق حق حرکت می‌کند، اما در واقع، مسیرش دقیقاً خلاف است.

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾؛ «ما شما را یک امت معتدل قرار دادیم.»

امت معتدل یعنی امتی که طرف اعتدال را دارد، یعنی مشی و مرامش در جامعه، مرام جذب است، نه مرام دفع. وقتی که افراد به او نگاه می‌کنند خوششان می‌آید، جذب می‌شوند و طالب می‌شوند. وقتی که روحیات و خصوصیات این‌گونه افراد را می‌بینند آنها هم متمایل می‌شوند. این مرام جذب است.

اما مرام دفع یعنی انسان خود را تافته جدا بافته ببیند، خود را در یک وادی غیر از مردم مشاهده کند و خود را یک سر و گردن از بقیه بالاتر ببیند. تمام اینها انایت و شیطنت و ورود در هوی و هوس و تفرعن و بالأخره، ضلالت است! الآن بروز نکند، ده سال دیگر بروز می‌کند.

یک شخص عبد و کسی که در مقام عبودیت پروردگار است باید خود را از همه افراد پایین‌تر ببیند، واقعاً باید پایین‌تر ببیند! چون مگر کار به دست من و سرکار است تا اینکه ما خود را بالاتر از دیگران قلمداد کنیم؟! از کجا می‌دانی؟! لعل اینکه فردا همان شخصی که ما به چشم حقارت به او نگاه می‌کنیم بیاید و حرکت کند و جهش کند و پرش کند و گوی سبقت را از همه برآید و ما برگردیم و به اسفل السافلین سقوط کنیم! چه کسی آینده ما را تضمین کرده است؟! چه شخصی از فردای ما خبر داده است؟! وقتی که ما کار را از دیگری بدانیم، وقتی که توفیق را از دیگری بدانیم، چگونه ممکن است که اینها را به خود نسبت بدهیم؟!!

اعتدال در رفتار یعنی صحبت کردن به نیکویی با مردم و واقعاً خود را از همه خلاق پایین‌تر مشاهده کردن و دیدن، نه به زبان؛ چون چه بسا ممکن است انسان در صحبت،

این ادعا را داشته باشد و گاه‌گاهی هم برایش پیش بیاید، اما در عمل چگونه است؟ فرض بکنید قبل از اینکه یک شخص بخواهد به پست و مقامی برسد، وقتی که پیشنهاد می‌کنند، مجامله می‌کند، مسامحه می‌کند، تعارف می‌کند: «آقا قابل نیستیم، آقا بهتر از ما هم وجود دارند، آقا ما چرا؟ ما قابل برای این مقام نیستیم!» تواضع می‌کند و از این حرف‌ها می‌زند؛ اما بعداً وقتی که او را به آن مقام می‌آورند چنان به آن مقام دست می‌اندازد که به‌هیچ‌وجه من‌الوجهی آن را رها نمی‌کند. مگر اینکه عزرائیل بیاید و او را از آن پست و مقام دریاورد! پس معلوم می‌شود که این شخص در عمل این‌طور نبوده، بلکه فقط اهل مجامله و تعارفات بوده است. اینها فقط تعارفات است. انسان در مقام عمل، باید خود را از همه مردم پایین‌تر مشاهده کند. در ارتباطات و در صحبت کردن نباید نظر او تحمیل عقائد به دیگران باشد، بلکه باید به‌عنوان یک فرد مساوی یا پایین‌تر، با مردم، با برادرش، با پدرش، با اقوامش، با شریک و رفقای خودش صحبت کند. این را می‌گویند مقام اعتدال.

انسان در نحوه رفت‌وآمد با دیگران، در طرز لباس پوشیدن و در حرکات نباید طوری در میان جامعه ظاهر بشود که انگشت‌نما بشود. تأسی از این مدهای غربی شرعاً حرام است و طرز پوشیدن لباس باید اسلامی باشد و لباس باید متعارف باشد. انسان نباید نگاه کند ببیند از این طرف و آن طرف چه مودی می‌آید و به آنها تأسی کند؛ این شرعاً اشکال دارد. یک مسلمان نباید لباس‌هایی بپوشد که در میان اقران جلوه خاصی دارد. انگشت‌نما شدن در میان جامعه غلط است.^۱ از آن طرف هم نباید یک نحوه لباس بپوشد که خود آن هم موجب زندگی و انگشت‌نما شدن باشد. انسان باید به‌طور متعارف در میان مردم زندگی کند. نحوه رفت‌وآمد و نحوه لباس پوشیدن و نحوه ارتباطات او باید معتدل باشد، نباید در ناحیه افراط و تفریط باشد.

۱. رجوع شود به *الکافی*، ج ۶، ص ۴۴۵؛ *مشکاة الأنوار*، ص ۳۲۰؛ *مکارم الأخلاق*، ص ۳۰ و ۱۱۶؛

نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۳۰۳.

من باب مثال نباید بگویند: «فلان زن در هر مجلسی که شرکت می‌کند یک لباس عوض می‌کند!» این غلط است؛ مسلمان که دنبال این حرف‌ها نیست! نباید بگویند: «فلان مرد وقتی که در هر مجلسی شرکت می‌کند یک کت و شلوار و یک لباس تغییر می‌دهد!» اینها یعنی چه؟ این مطالب انسان را از رسیدن به مقصد باز می‌دارد. از آن طرف هم نباید بگویند: «این شخص این قدر به سر و وضع و زندگی‌اش نمی‌رسد که مثل عابده‌ها و راهبه‌ها شده است!» همه اینها غلط است. در دستوراتی که در شرع است ائمه علیهم‌السلام همیشه ما را به رعایت اعتدال دعوت می‌کردند.^۱ زن باید در زندگی محیط گرم پذیرایی از شوهر و فرزندان را آماده کند. وظیفه اوست که زندگی را گرم نگه دارد. عبادت در جای خود، رسیدن به زندگی در جای خود، پذیرایی از مهمان شوهر به جای خود؛ تمام اینها باید در جای خود قرار بگیرد تا زندگی همان زندگی‌ای بشود که مورد رضای خداست.

یک عبارت بسیار عجیبی از مرحوم پدرمان - رضوان‌الله‌علیه - نقل می‌کنند و ایشان چندبار این مطلب را خصوصاً و عموماً بیان کردند. ایشان می‌فرمودند:

در نزد خداوند، زندگی یک یهودی و نصرانی که محیط گرم و انس و مودت را در بین خود به وجود بیاورند به خداوند نزدیک‌تر است تا زندگی یک شیعه امیرالمؤمنین که دچار اختلاف و تقار و کدورت باشد.

ببینید چقدر مطلب دقیق است! این عبارت، عبارت سهلی نیست؛ بلکه شخصی این عبارت را می‌گوید و نقل می‌کند که به معانی و حقایق ایمان رسیده است. به تعبیر دیگر، فرض کنید خود امام علیه‌السلام این مطلب را می‌گفت، چطور ما قبول می‌کردیم؛ مرحوم والد هم یک شخص عادی نیست، بلکه ایشان شاگرد امام و شاگرد

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۰۳:

«... فَاَلْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ وَ مَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ وَ مَشِيئُهُمُ التَّوَاضُعُ...»
ترجمه: امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: «... پس فقط پرهیزگرانند که در این دنیا اهل فضیلت‌اند؛ گفتارشان درست و به‌جا، و پوشش آنان میانه‌روی، و راه رفتنشان تواضع!...»

هم‌چنین مکتبی است و از حاقّ دین و واقعیت دین دارد خبر می‌دهد. ایشان می‌گویند که زندگی یک یهودی و نصرانی به خدا نزدیک‌تر است، یعنی آنها به خدا نزدیک‌ترند از یک شیعه امیرالمؤمنین که در زندگی با زن و بچه بدرفتاری کند و بین شوهر و زن نفاق و کدورت باشد. بدانید عبادت در آن زندگی هیچ فایده‌ای ندارد! آن ذکر و قرآن و دعا در آن زندگی اثر نمی‌بخشد! واقعیت قضیه این است. این را می‌گویند امت وسط! امت وسط یعنی امت معتدل، یعنی امتی که از طرف افراط و تفریط به دور است.

﴿لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾؛ «شما (با این مرتبه‌ای که کسب کرده‌اید) ناظر باشید و به تمام افراد نظارت کنید، اعمال و کارهای آنها را زیر نظر بگیرید و اشراف به باطن داشته باشید.»

﴿وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾؛ «پیغمبر اکرم (با آن مقام ولایت مطلقه‌ای که دارد) بر شما نظارت کند و کارهای شما را مورد نظارت قرار بدهد، به شما الهام کند و مطالب حق را در ذهن و فکر و قلب و سرّ و سويدای شما قرار بدهد.»

شهید یعنی انسان به مرحله‌ای برسد که بتواند ناظر بر اعمال و بر کردار سایر افراد باشد. ناظر یعنی مُشْرِف، یعنی کسی که در مرحله انسانیت به حدی رسیده است که بر تمام کارهای افراد می‌تواند اشراف پیدا کند. شهید یعنی ناظر؛ البته نه به مقام علم حصولی و علم اکتسابی، بلکه به مقام علم حضوری، به مقام اشراف باطن، به مقام سیطره ولایی و به مقام اشراف بر عوالم غیب. این را شهید می‌گویند.

رسیدن به یک‌چنین مرتبه‌ای اعتدال می‌خواهد. انسان باید از انحراف به دور باشد. در هر جا انسان انحراف پیدا کند یک روز باید جواب این انحرافش را بدهد. در هر جا به افراط و تفریط عمل کند، یک روز باید جواب این افراط و تفریط را بدهد. انسان از اول باید راه و مرامش را درست کند. چرا بگذارد یک روز بیاید که حساب پس بدهد؟! راه سلوک و راه عرفان، به فهم و ادراک است. راه عرفان و راه رسیدن به خدا، راه به‌کارگیری عقل است. هر کسی به مقدار عقلی که دارد اگر به‌کار بگیرد، موجب ازدیاد عقل او می‌شود. بارها مرحوم آقا وقتی که حال بعضی افراد را از من سؤال می‌کردند

می فرمودند: «فلانی عقلش چطور است؟ فلانی فهمش چطور است؟!» نمی گفتند که فلانی حالش چطور است؟ فلانی چند تا خواب دیده است؟ فلانی چندتا مکاشفه کرده است؟! خواب و مکاشفه و این حرف‌ها یعنی چه؟! بسیاری از این خواب‌ها و مکاشفه‌ها توأم با هواهای نفسانی است. لذا می گویند انسان نمی تواند به خواب و مکاشفه عمل کند مگر اینکه با شخص خیبر در میان بگذارد و صحت و سقم آن را محک بزند.

راه خدا، راه عقل و فهم است. باید ببینیم فهم و عقل چقدر زیاد شده است؛ این مهم است. اگر شخصی فقط به دنبال این باشد که حال او زیاد بشود، خواب بیشتر ببیند و حالات غیر عادی پیدا کند، تمام اینها ضلالت و گمراهی است، بدون چون و چرا و بدون رودربایستی!

ما هیچ وقت در کلمات بزرگان ندیدیم که بگویند: فلانی حالش چقدر است؟! همیشه می گویند: فهم و معرفتش چقدر است؟ حال، یک روز می آید و یک روز می رود؛ امروز انسان حال عبادت دارد و فردا حال عبادت ندارد، امروز خواب می بیند و فردا نمی بیند، امروز یک حال غیر عادی برایش هست و فردا از بین می رود. این حالات همه در معرض گذشت است.

امیر المؤمنین علیه السلام هم حالاتش متفاوت بود؛ در بعضی از اوقات حالاتی داشت که در بعضی اوقات دیگر نداشت؛ مثلاً شب غش می کرد و در نماز می افتاد،^۱ اما در اواخر عمر چنین حالاتی نداشت، یا مثلاً در سجده تیر از پایش درمی آوردند و نمی فهمید،^۲ اما معلوم نیست که در اواخر عمر یا در آن سال‌های آخر هم چنین حالاتی داشتند؛ درحالی که قطعاً حالات آخر عمرشان نسبت به حالات اول برتری دارد و از تقویت نفس حکایت می کند.

اگر یک آمپول به شخصی بزنند، او سیر یا بی هوش می شود و هر کاری با او

۱. الأمالی، شیخ صدوق، ص ۷۷ - ۷۹.

۲. المحجة البيضاء، ج ۱، ص ۳۹۷.

بکنند نمی‌فهمد، حتی عملش هم بکنند نمی‌فهمد. آن شخص متوجّه و درآک، و آن شخصی که عقلش را به‌کار می‌بندد و با منطق و فکر عمل می‌کند، در نزد خداوند ارزش دارد؛ یعنی انسان هر عملی که می‌خواهد انجام بدهد باید فرض کند که راهنما و رفیقی ندارد تا از او سؤال کند و باید عقلش را به‌کار ببندد. اگر از او سؤال کنند که در این قضیه چه کار کنند، باید بتواند پاسخ صحیح بدهد. این شخص را می‌گویند: شخص عاقل، شخص فهیم و درآک!

لذا آنچه برعهده ما است این است که فهم و عقل خود را بالا ببریم. در بسیاری از هزاهز و فرازونشیب‌های زندگی و عقده‌هایی که در زندگی برای انسان پیدا می‌شود فقط عقلی که خداوند در انسان قرار داده است می‌تواند راهی به مطلوب پیدا کند و حلّ عقده کند.

خدا نکند که انسان گرفتار هوئی و هوس شود و از مرحله و حکومت عقل بیرون بیاید! در این قضیه هیچ فرقی بین عالم و غیرعالم نیست. شما در این جریانات اخیر مشاهده کردید که آنچه از بعضی افراد اتّفاق افتاد خارج از حیطه به‌کارگیری عقل و منطق، و خدای‌ناکرده ورود در اهواء و هوس‌ها و نفسانیات بود.^۱

۱. یکی از بزرگ‌ترین مواهب الهی به جامعه بشری، مسئله امنیّت است. در روایت هم داریم: نعمتان مجهولتان: الأمن والعافیة؛* «دو نعمت مجهول هستند: مسئله امنیّت و مسئله صحت». مسئله اول مسئله صحت است. تا وقتی که انسان سالم است قدر سلامتی را نمی‌داند. وقتی که مریض شد، قلبش به درد آمد، کلیه‌اش از کار افتاد، ناراحتی معده پیدا کرد، فشارخونش بالا رفت، اسید اوریک و امثال اینها پیدا کرد، آن‌وقت برای درمان باید دائماً این طرف و آن طرف برود. مسئله دوم - که مهم‌تر از مسئله اولی است - امان و امنیّت است. امنیّت یعنی امنیّت اجتماعی. یک شخص سالک مگر می‌تواند در یک اجتماع ناامن حرکت کند؟! مگر می‌تواند در اجتماعی که معلوم نیست فردا چه بر سر انسان می‌آورند، حرکت کند؟! مگر می‌تواند در اجتماعی که از هر طرف بر فرهنگ و ناموس انسان یورش می‌آورند زندگی کند؟! مگر یک شخص متدین می‌تواند در اجتماعی که سرتاسر آن را فساد گرفته است، حرکت کند؟! انسان در مملکتی که آرامش و امنیّت دارد بهتر می‌تواند به کارهایش برسد، بهتر می‌تواند به علم و درسش برسد، بهتر می‌تواند به عبادتش برسد و ←

آنچه ما از مرام و مکتب بزرگان و اولیا به دست آوردیم این است که سالک و شخصی که در راه خدا دارد حرکت می کند باید همیشه به دنبال این باشد که علمش را بالا ببرد و عقل و فهمش را بالا ببرد.

از ائمه علیهم السّلام و پیغمبر اکرم نسبت به بالا بردن سطح معرفت و عقل روایاتی آمده است. امام صادق علیه السّلام [از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم نقل] می فرماید:

إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ كَثِيرَ الصَّلَاةِ كَثِيرَ الصِّيَامِ، فَلَا تُبَاهُوا بِهِ حَتَّى تَنْظُرُوا كَيْفَ عَقْلُهُ؛^۱
«وقتی یک فرد را می بینید که زیاد نماز می خواند و زیاد روزه می گیرد، به او مباحثات نکنید و شما را فریب ندهد، بلکه ببینید عقل او چگونه است.»
ببینید در مسائل اجتماعی چگونه فکر می کند، در ارتباطات با افراد چگونه فکر می کند، تدبیر او چگونه است، آیا مانند بچه ها حرف می زند و فکر می کند یا مانند افراد با تجربه و با درایت و با تدبیر است؟

امام صادق علیه السّلام در روایت دیگری می فرماید:

العَقْلُ دَلِيلُ الْمُؤْمِنِ؛^۲ «عقل دلیل و راهنمای مؤمن است.»

یعنی عقل است که مؤمن را در هر مشکلی که پیش بیاید راهنمایی می کند و مشکل را از سر راه او به بهترین نحو و بهترین وجه برمی دارد. امام علیه السّلام نمی فرماید که اگر حال پیدا کردی دیگر عقلت را کنار بگذار، نمی فرماید که حال و مکاشفه دلیل مؤمن است، نمی فرماید که عشق و محبت به خدا دلیل مؤمن است؛ عشق و محبت به خدا در صورتی ارزش دارد که توأم با عقل باشد، ولی اگر توأم با عقل نباشد فایده ای ندارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمودند:

﴿ کارهایش را انجام بدهد. ولی ما قدر این امنیت را نمی دانیم! ﴾

* روضة الواعظین، ج ۲، ص ۴۷۲.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۶.

۲. همان، ص ۲۵.

إِذَا بَلَغْتُمْ عَنْ رَجُلٍ حُسْنُ حَالٍ فَانظُرُوا فِي حُسْنِ عَقْلِهِ، فَإِنَّهَا يُجَازِي بِعَقْلِهِ؛^۱
 «وقتی حُسن حال شخصی برای شما مسموع افتاد، در کردار و رفتار او اِعراض
 از دنیا دیدید، سخنان پسندیده و جاذب مشاهده کردید و در او زیادی نماز و
 روزه دیدید، به اینها توجّه نکنید، بلکه ببینید عقلش چطور است؛ چون جزای
 انسان به واسطهٔ عقل است.»

خداوند متعال انسان را به واسطهٔ عقلش جزا می‌دهد، نه به واسطهٔ زیادی نماز
 و روزه؛ یعنی خداوند به واسطهٔ فهم و ادراک انسان به او جزا می‌دهد. این روایت
 اختصاص به مردم عوام ندارد، بلکه برای تمام افراد در تمام مراحل و در جمیع مراتب
 سلوکی است و هیچ فرقی نمی‌کند.

آن سلوکی که عقل را از انسان بگیرد، نباشد بهتر است! آن سلوکی که بگوید
 باید عشق را جایگزین عقل کنید، نباشد بهتر است! آن سلوک نیست، بلکه ضلالت
 است؛ آن انسانیت نیست، بلکه لابلالی‌گری و توخّش است! عقل و فهم در سلوک
 مهم است. این حرف‌ها را درویش‌ها می‌زنند، چون خودشان از عقل بی‌بهره هستند
 و لذت معرفت و داده‌های عقل را نچشیده‌اند، آن وقت مردم را به بیراهه هدایت
 می‌کنند و به آن مطالب سوق می‌دهند.

موسی بن جعفر علیه السلام در روایت عجیبی که در اصول کافی است، فوائد
 عقل را برای هشام بیان می‌کنند:

جزا به عقل است، ثواب به عقل است، عقاب به عقل است و حرکت انسان به
 عقل است. عقل جنودی دارد و شیطان جنودی دارد. جنود عقل در مقابل
 جنود شیطان است. انسان در همهٔ کارها باید از فهم و عقل خود استفاده بکند!^۲

موسی بن جعفر علیهما السلام اینها را برای چه کسی می‌گفتند؟ برای هشام
 می‌گفتند دیگر! هشام نگفت که یا ابن رسول الله، منظور از این عقلی که شما می‌فرمایید،

۱. همان، ص ۱۲.

۲. همان، ص ۱۳ - ۲۰.

عقلی است که به تکامل رسیده است و این عقل، عقل امام است!

الآن بعضی‌ها می‌گویند:

این عقل‌های ما ناقص است پس فایده‌ای ندارد! آن عقلی مورد نظر حضرت

است که به تکامل رسیده است، یعنی به فعلیت تأمه رسیده است؛ اما

عقل‌های ما ارزشی ندارد!

اولاً چطور شما در بقیه کارها به عقلتان مراجعه می‌کنید، اما در راه خدا و در

راه سلوک، عقل را کنار می‌گذارید؟!

ثانیاً موسی بن جعفر دارد با هشام راجع به عقل صحبت می‌کند، هشام می‌تواند

به موسی بن جعفر بگوید که یا ابن‌رسول‌الله، این حرف‌هایی که شما می‌زنید به من

چه مربوط است؟ این عقلی که در شما است و به واسطه آن مرا هدایت می‌کنید، به

بنده چه ربطی دارد؟

اگر منظور از عقل در روایات، عقل امام است، این چه ربطی به هشام دارد؟!

مثل این است که امام علیه‌السلام خصوصیات عیال خود را بگوید یا انفاق از اموال

شخصی خود را به رخ دیگران بکشاند! این به دیگران چه مربوط است؟!

یک وقت امام علیه‌السلام می‌گوید: وقتی که می‌خواهی عیال اختیار کنی،

عیالی اختیار کن که دارای این خصوصیات باشد، دیانتش این طور باشد، اصالت

داشته باشد، مطیع باشد، همراه تو باشد، در زندگی مونس تو باشد و امثال ذلک. این

یک مطلب کلی است. اما یک وقت امام علیه‌السلام خصوصیات عیالش را می‌گوید:

عیال من این طور است، دین دارد، با من همراه است، و دارای این عبادت است. حالا

این به بنده چه ربطی دارد؟! او عیال امام است، عیال بنده که نیست!

یا امام علیه‌السلام از انفاق اموال شخصی خودش بگوید: من فلان قدر در اینجا

و در آنجا انفاق کردم. حالا این به بنده چه ربطی دارد؟! یک وقت امام می‌گوید:

این طور انفاق کنید، این اموال را صرف کنید، در این موارد این کار را انجام بدهید؛

این می‌شود هدایت و دلالت.

این عقلی که امام علیه السّلام هشام و هر شخص دیگری را، چه حاضر در مدینه باشد یا خارج از مدینه، چه مسلمان باشد یا غیر مسلمان، به آن دعوت می‌کند، همان حجّت باطنی خداوند است که در همین روایات هم به آن تعبیر آورده شده است:

خداوند دو حجّت دارد: یکی حجّت باطن که عبارت است از عقل؛ و دیگری حجّت ظاهر که عبارت است از انبیاء و ائمه علیهم السّلام.^۱

این حجّت باطن، انسان را به حجّت ظاهر می‌رساند؛ یعنی انسان بدون این عقل، به خدا نمی‌رسد، به پیغمبر نمی‌رسد و به امام نمی‌رسد.

آن وقت چطور تا وقتی که ما به امام نرسیده‌ایم این عقل، حجّت است، ولی همین که به امام رسیدیم دیگر باید عقل را کنار بگذاریم؟! همان عقل به انسان می‌گوید: باید بدون چون و چرا از امام تبعیت کنی! نه اینکه عقل در اینجا حجّیتش را از دست می‌دهد! اشتباه نکنید؛ عقل در جمیع احوال هیچ‌گاه حجّیت خود و دلالت و راهنمایی خود را از دست نمی‌دهد! حتّی این عقل است که می‌گوید: وقتی که پیش امام رفتی باید بدون چون و چرا از امام تبعیت کنی! این را هم خود عقل می‌گوید، پس باز حجّت است.

این روایتی که ثواب و عقاب را بر مدار عقل قرار می‌دهد:

بِكُ أَثِيبُ وَ بِكَ أُعَاقِبُ؛^۲ «من به واسطه تو ثواب می‌دهم و به واسطه تو عقاب می‌کنم.»

آیا فقط برای اولیا است یا برای همه افراد است؟ همه افراد به مقدار عقلی که دارند ثواب و عقاب بر آنها بار می‌شود. این ربطی به اولیا ندارد و برای همه افراد است.

عقلی که ما را به توحید و رسالت و امامت رهبری می‌کند چطور حجّیت خود را از دست می‌دهد؟ حتّی نفس این قضیه که باید عقل را کنار گذاشت، باز حکم عقل است و اگر عقل حجّت نباشد این قضیه هم باطل خواهد بود. مگر این درویش‌ها

۱. همان، ص ۱۶.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۹.

نمی‌گویند که باید عقل را کنار بگذاریم؟! به چه حجّتی می‌گویند که باید عقل را کنار بگذاریم؟ مگر با عقلشان این حرف را نمی‌زنند؟! اگر عقل حجّت نباشد همین حرفشان هم باطل و مورد اشکال است.

یک قضیهٔ عجیبی از مرحوم پدرمان - رضوان الله علیه - نقل کنم. این قضیه تقریباً برای بیست و شش سال پیش است و من حدود چهارده ساله بودم. مرحوم پدرمان در اطاق بودند، من هم بودم، والدهٔ ما هم حضور داشت. صحبت از مرحوم آقای حدّاد شد. عبارتی که پدر ما در تعریف از مرحوم آقای حدّاد آوردند این است که رو به والدهٔ مان کردند و فرمودند:

فلائی، من عاقل تر از این مرد به عمرم ندیده‌ام!

نفرمودند که عارف تر یا زاهد تر یا متهجّد تر یا باصفا تر ندیده‌ام؛ بلکه شاخصهٔ این مرد را عقل قرار دادند و فرمودند که عاقل تر از او ندیدم! التفات فرمودید؟

وقتی امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «العقلُ دلیلُ المؤمن». ما به این نکته می‌رسیم که عقل در همه جا راهنما و هدایت‌گر است؛ در مشکلات زندگی، ارتباطات، معاشرت‌ها، کش و قوس‌ها و مسائل حیاتی انسان، عقل دلیل است و هر کسی که دارای عقل بهتری باشد راه بهتر و معتدل تر و آرام تر و بدون تنش و ستیزه‌تری دارد.

بارها از مرحوم پدرمان شنیدم که می‌فرمود:

مرحوم آقای حدّاد به من می‌فرمود: «سید محمد حسین! سلوک و راه خدا

عقل می‌طلبد!»

ببینید، این حرف من نیست، بلکه حرف افرادی است که تمام مسیر زندگی آنها را سلوک تشکیل داده بود و به حقیقت و واقعیت توحید رسیده بودند، نه اینکه حرف یک شخص عادی است که بویی از راه و طریق و بویی از عرفان نبرده است. و بارها خود ایشان به حقیر می‌فرمودند:

فلائی چطور است؟ فهم او چطور است؟ کاری به حال او نداشته باش، بین

عقل و فهم او چه مقدار است!

این کلامی بود که ایشان به من می‌فرمودند.

روزی شخصی به مرحوم آقا عرض کرد:

آقا! عشق به امام رضا علیه السّلام انسان را دیوانه می‌کند!

ایشان فرمودند:

خیر، عشق به امام رضا علیه السّلام عقل انسان را بیشتر می‌کند.

دیوانه می‌کند یعنی چه؟! آن زیارتی که برویم و دیوانه بشویم، آن زیارت را نمی‌خواهیم! ما می‌خواهیم به امام رضا معرفت پیدا کنیم و حقیقت ولایت امام رضا علیه السّلام برای ما منکشف بشود؛ دیوانه شدن یعنی چه؟! عشق بدون عقل، توهم و توخّش و لابالی‌گری و حیوانیت است. به این چرند و پرندهای درویشانه گوش ندهید که می‌گویند:

عقل را کنار بگذار و عشق را بگیر! عقل مانع راه است و زنجیر بر دست و پای است!

آنچه بعضی از بزرگان در مقام مدح از عشق و حبّ به حق، به مصداق آیه شریفه ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾^۱ فرموده‌اند آن عشقی است که موجب ازدیاد عقل و فهم و ادراک است، نه کنارگذاشتن ادراک و فهم، و خود را به جنون و بی‌بندوباری زدن و هر غلط و انحرافی را به مقتضای عشق مرتکب شدن.

اگر در بعضی از عبارات بزرگان در مذمت عقل آمده است منظور وهم و خیال است که با عقل اشتباه می‌شود، و الاّ نفس عقل، به‌هیچ‌وجه مورد خدشه و تعرض هیچ عاقلی نخواهد بود. کسانی که هدایت و دلالت عقل را مورد خدشه قرار می‌دهند گویا لذت و حلاوت اهتداء به آن را لمس نکرده‌اند، و الاّ چنین سخنی را بر زبان نمی‌آورند. عقل است که حکم به ازدیاد محبت می‌کند، چون واسطه بین عبد و معبود را عشق به حق می‌داند و انسان را به محبت به خدا و راه او دلالت می‌کند. کجا عقل از

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۶۵. توحید علمی و عینی، ص ۱۹۰، تعلیقه ۳:

«و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ خداوند را از همه چیز بیشتر دوست دارند.»

عشق جلوگیری می کند؟! عقل به چه برهان و قیاسی محبت شدید و عشق به الله و سیر و سلوک إلى الله را محکوم می نماید؟!

بعضی از اهل منبر و خطابه، فعل حضرت ابوالفضل العباس سلام الله علیه را که آب از شریعه نخورد، حمل بر عشق می نمایند و می گویند:

حضرت ابوالفضل العباس با وجود عطش سیدالشهدا علیه السلام حاضر نشد آب بنوشد، ولی عقل او حکم به خوردن آب می کرد؛ و در واقع، تعارض بین عقل و عشق روی داد و بالأخره عشق غالب آمد و آب ننوشید!

تمام اینها باطل محض است. خود عقل حضرت ابوالفضل العباس سلام الله علیه حکم به تقرّب او با مولایش می کند و تقرّب در آب نخوردن است. عقل می گوید آب نخور، نه عشق! عقل می گوید: مگر تو نمی خواهی به مولایت وصل بشوی؟ مگر نمی خواهی تقرّب به امام علیه السلام پیدا کنی؟ مگر نمی خواهی فانی در او بشوی؟ مگر نمی خواهی وحدت با او پیدا کنی؟ عقل می گوید نزدیک ترین راه این است که خود را در حال با او متحد قرار بدهی، پس وقتی که او الآن تشنه است تو هم تشنه باش! تو که می دانی دو ساعت دیگر شهید می شوی، در این دم آخر با مولای خودت وحدت داشته باش! این را عقل می گوید. البته در این عقل، عشق هم هست، و منافاتی باهم ندارند.

روزی یکی از اهل منبر، همین مطلب را در حضور مرحوم آقا - رضوان الله علیه - زد. پس از سخنان او ایشان رو به من کردند و فرمودند:

این حرف ها یعنی چه؟! تعارض عقل و عشق یعنی چه؟! کار حضرت، کار عقلایی بود و غیر از این چیزی نبود.

خود مرحوم آقا به من این مطلب را می فرمودند. اشاعه این مطالب، انحراف در دین است، خروج از طریق حق و ما جاء به النبی و الأئمة علیهم السلام و خروج از طریق اولیاء الله است، بدعت در راه خدا و سیر و سلوک إلى الله است، و در پیش گرفتن مرام درویشی به معنای باطلش است.

لذا مسئولیت یک عالم بسیار سنگین است. باید در حرف ها تأمل کند تا باعث

انحراف مردم نشود، دین خدا را تغییر ندهد، سر مردم را با این چرند و پرندهای باطلانه گرم نکند، و در مکتب اولیای حق، بدعت نیافریند. بازی کردن با دین مردم شوخی نیست! چه کسی از مرحوم پدرمان شنیده است که عقل را کنار بگذارد و عشق را متمسک شوید؟!

مطلبی که باید مورد دقت قرار بگیرد این است که عشق واقعی و حقیقی موجب ازدیاد عقل و فهم می‌شود، تأمل و تدبّر را بیشتر می‌کند، و حزم و احتیاط را بیشتر می‌کند. کسی که عاشق واقعی معشوقی است کاری می‌کند که راه او و بار او سبک‌تر شود و عیب و نقصان معشوق را برطرف کند، نه اینکه عیب او را مخفی ببیند. اگر شما به کسی محبت نداشته باشید تمام عیوب او را نادیده می‌گیرید و اصلاً کاری به کار او ندارید؛ عیب داشته باشد یا عیب نداشته باشد، به شما چه مربوط است؟! ولی محبت، یگانگی می‌آورد و همان‌طور که مُحب نمی‌خواهد دیگران بر او خرده بگیرند، نمی‌خواهد دیگران در محبوب او هم عیب ببینند و بر او خرده بگیرند؛ لذا در صدد رفع عیب و نقص او برمی‌آید، نه اینکه در مقام تعارض، عیب او را بیوشاند و چماق بر سر دیگران بکوبد و عیب را مخفی کند. وقتی که عیب هست، هست، دیگر؛ پس عیب را برطرف کن! چرا می‌خواهی عیب را مخفی کنی؟! این مسئله، مسئله بسیار مهم و قابل اهمیتی است.

عقل در مسائل جزئیّه و هم‌چنین در بسیاری از مسائل کلیّه که به واسطه عقل کامل - که عقل استاد کامل است - حل می‌شود، زمام امر را به دست استاد کامل می‌سپارد، نه اینکه عقل از حجّیت ساقط شود، بلکه این خود عقل است که به هم‌چنین فردی راهنمایی می‌کند؛ همان‌طور که اگر برای شخصی یقین به مطلبی حاصل شود، به مقتضای حجّیت ذاتیّه یقین، مکلف است به آن علم و یقین خود عمل نماید.

اگر شما یقین به یک مطلب پیدا کردید تا وقتی که خلافش برای شما روشن نشده و ثابت نشده است، واجب است که به یقینتان عمل کنید. اگر عمل نکنید باید روز قیامت حساب پس بدهید! چه بسا ممکن است بعداً کشف خلاف گردد، باز باید

به مقتضای کشف خلاف، عمل کنید. در هر حال، متابعت از علم و یقین، تکلیف شرعی هر انسان است.

البته التفات بفرمایید، عقل فقط در صورتی به هم‌چنین فردی راهنمایی می‌کند که انسان کامل و عارف واصل و ولی کامل باشد، یعنی بر مُلک و ملکوت اِشْرَاف داشته باشد و جمیع مصالح و مفاسد انسان را نه با علم حصولی و اکتسابی، بلکه با علم حضوری و کشف باطنی تشخیص بدهد؛ و به عبارت دیگر، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و یا ائمه هدی علیهم الصّلاة و السّلام و یا آن ولیّی باشد که تالی تلو امام معصوم است، یعنی آن ولیّی که فقط یک قدم با امام فاصله دارد و تالی تلو است، همگام با امام حرکت می‌کند، نفس او با نفس امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف متحد گردیده و او هم از خطا و اشتباه مصون است و تمام حقایق و مسائل را با اِشْرَاف بر باطن مورد تشخیص و عمل قرار می‌دهد؛ نه با نقل قول‌های شبه‌ناک و مغرضانه و نه با نقل قول‌هایی که هر شخصی که پیش او می‌آید یک طور نقل می‌کند، مثلاً زید پیش او می‌آید و یک حرف می‌زند و فکرش عوض می‌شود، بعد عمر و پیش او می‌آید و حرف دیگری می‌زند و دوباره فکرش عوض می‌شود؛ این شخص که ولی نیست! بلکه آن ولی کامل است که عقل منفصل انسان و اسوه در عمل قرار می‌گیرد و شرعاً و عقلاً من جمیع الجهات واجب است که کلام چنین شخصی مُطاع باشد و قول او حجّیت ذاتیه داشته باشد.

انسان در این مرحله نیز به حکم عقل به امام علیه السّلام رجوع می‌کند؛ یعنی باز عقل به انسان می‌گوید که باید پیش امام بروی، چون عقل حکم می‌کند که تشخیص امام علیه السّلام اعلی و اشرف و ارفع و ارقای از تشخیص عقل آدمی است و باید در صورت تعارض بین حکم عقل آدمی با صریح کلام معصوم علیه السّلام، به کلام معصوم تمسک جست.

البته این مطلب ربطی به تمسک به کلمات غیر معصوم ندارد. غیر معصوم با معصوم چه ربطی دارد؟! غیر ولی با ولی چه ربطی دارد؟! بلکه فقط برای ولی است که جمیع اسفار اربعه را طی نموده، باقی بالله و بأمرالله شده، در مقام ولایت امام

معصوم علیه السّلام قرار گرفته و کلام او کلام امام علیه السّلام شده است. اما در غیر این صورت، شخصی که هنوز در راه است و به مرتبه فناء ذاتی و به مقام ولایت نرسیده است و در راه کمال برای وصول به آن مرتبه در تلاش و مجاهده است، خودش هنوز در عالم نفس گرفتار است و نیاز به دستگیری و عنایت مقام ولایت دارد، آن وقت انسان کجا می‌تواند بدون چون و چرا و بدون هیچ‌گونه تأمل، به هر کلامی که می‌گوید، جامه عمل بپوشاند و عقل و علم و درایت خود را نادیده بگیرد؟! این عین سقوط در چاه است، نه متابعت از علم و عقل و ادراک و منهج اولیای حق. منهج آنها غیر از این بوده است.

من خود شخصاً از مرحوم آقا - رضوان‌الله‌علیه - شنیدم که در مسائل اخلاقی با مرحوم آیه‌الله شیخ محمدجواد انصاری - با آن ید بیضاء و با آن مراتب - جانب احتیاط را رعایت می‌نمودند و در بست گوش نمی‌دادند. ببینید مطلب چقدر مهم است! وقتی که به ایشان مراجعه می‌کردند با احتیاط بود، یعنی در مسائلی که علم به خلاف داشتند جانب احتیاط را عمل می‌کردند. این مطلب را ایشان بارها به من فرمودند! مرحوم آقا همین طور با مرحوم آیه‌الله حاج شیخ عباس قوچانی - رضوان‌الله‌علیه - هم بدون چون و چرا عمل نمی‌کردند؛ در حالی که هر دوی این بزرگواران اساتید سلوکی ایشان بودند.

ولی در ارتباط با مرحوم حدّاد مطلب فرق کرد. آنها به جای خود، ایشان به جای خود. گرچه ایشان می‌فرمودند: «برای من مرحوم انصاری حکم پیامبر را دارد!» و در کتاب روح مجرد هم این مطلب را نوشته‌اند؛^۱ ولی تعبیری که از مرحوم حدّاد می‌آوردند کاملاً با تعبیری که از مرحوم انصاری می‌آوردند تفاوت داشت، و براساس همین ادراک هم با آنها رفتار می‌نمودند. خداوند هم براساس ادراک انسان از واقعیت، تکلیف می‌طلبد.

اینجا به این نکته می‌رسیم که چقدر حفظ و حراست این مکتب مشکل است

و با شعار نمی‌شود یک‌چنین مکتب بامناعت و باعزت و بارفعتی را نگه داشته و پابرجا گذاشت! با شعار نمی‌شود! در اینجا علم لازم است، عقل لازم است، تخصص لازم است، دوری از هوی و هوس لازم است و دلسوزی پدران و مادران لازم است. حقیر خود در تمام دوران پس از ارتحال مرحوم آقا هرجا به مقتضای عقل و راهنمایی عقل عمل کردم کامیاب و رستگار شدم. پس چطور می‌توانم این تجربه عملی خود را به دست فراموشی بسپارم!؟

در یک روایت امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامَهُمْ؛^۱

«وقتی که حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کنند خداوند دست حضرت را روی سر مردم می‌گذارد و دست ولایی حضرت روی سر مردم قرار می‌گیرد، و نتیجه‌اش این است که عقول مردم کامل می‌شود.»
نه اینکه حال مردم بهتر می‌شود و زهد آنها بیشتر می‌شود، بلکه عقل آنها کامل تر می‌شود. وقتی که عقل کامل شد دیگر همه چیز همراهش هست. وقتی که شما نسبت به یک مطلب یقین دارید، از آن روی گردانی و سرپیچی نمی‌کنید. تمام این انحرافات ما به خاطر این است که یقین نداریم و آن‌طور که باید و شاید به مطلب نرسیده‌ایم. اگر عقل انسان، کامل بشود آن موقع دیگر چرا روی گردانی کند؟! پس کار حضرت این است.

از این مطالب، این مسئله به دست آمد که راه سلوک، راه بالا بردن سطح اندیشه و علم و عقل و منطق است. البته وقتی که عقل وجود داشته باشد به عبادت حکم می‌کند، به مسائل و ارتباطات اجتماعی حکم می‌کند، به راه اعتدال حکم می‌کند، به راه منطقی در ارتباطات با افراد و زندگی شخصی انسان حکم می‌کند. اینها همه به خاطر بالا رفتن عقل و ادراک انسان است.

می‌خواستم دو مطلب راجع به قضیه خود حقیر خدمت دوستان و برادران و رفقا و احبّه و اعزّه عرض کنم:

مطلب اول: در ارتباط با مرحوم آقا - رضوان الله علیه - شاید این مطلب صحیح باشد که از میان شاگردان و بستگان ایشان، آن کسی که کمتر از همه از ایشان نصیب و بهره برده است من باشم و فقط مطالبی از ایشان شنیده‌ایم و آن مطالب را برای دوستان و رفقا نقل می‌کنیم. اما بنده در خود، غیر از همین صَرَبَ صَرَبَی معمولی و ابتدایی و این دو کلمه‌ای که هر طلبه‌ای هم می‌تواند صحبت بکند نمی‌بینم. برادرانمان و اعزّه‌ای که این طرف و آن طرف تبلیغ می‌روند بهتر از من صحبت می‌کنند و دین را ابلاغ می‌کنند و حقیقت را برای دوستان و محبّان خدا بیان می‌کنند، و شاید بنده در سطح اینها هم نباشم. گاه‌گاهی مطالبی می‌شنوم که مطرح می‌شود: «فلانی دارای این مقام است.» من واقعاً در خودم یک‌چنین مطالبی نمی‌بینم و از دوستان و از احبّه و اعزّه هم مستدعی هستم که همیشه طوری صحبت کنند و مطالب را بیان کنند که خارج از این حیطه نباشد. من فقط یک طلبه هستم! البته انتساب به مرحوم آقا صرفاً برای من موجب شرمندگی است و نمی‌توانم از عهده هم‌چنین انتسابی بریایم.

لذا این مطالب را که گاه‌گاهی این طرف و آن طرف نقل می‌شود، در خود نمی‌بینم و خودم را در قدم اول و مرتبه اول و مرحله اول مشاهده می‌کنم و دست نیاز و تضرّع به مقام ولایت، و استدعا و احتیاج دعا از همه احبّه و اعزّه دارم. این مطلب اولی است که مایلم رفقا و دوستان در عبارت‌ها و کلامشان این نکته را رعایت بکنند که من فقط یک طلبه هستم و بیش از این هیچ!

مطلب دوم: هر شخصی دارای فکر خاص و منش خاص و منهج خاصی است، و راه خاصی در ارتباط با مردم و دوستان و رفقای خودش و بیان مطالب دارد. چه بسا ممکن است که مطالب انسان آن‌طوری که باید و شاید و به آن کیفیتی که مورد نظر انسان است به دیگران نرسد، یا برداشتی از مطالب باشد که ولو خدای ناکرده مغرضانه نیست، ولی با توجه به ذهنیات هر فرد و سعه اطلاعی است که نسبت به شخص انسان

و جوانب آن دارد؛ لذا ممکن است مطالب انسان را به نحو دیگری بیان کنند، در عین اینکه تمام اینها از سر صدق و صفا و هدایت و ارشاد است و در این مطلب هیچ شکّی نیست. اما طبعاً در صورتی که انسان مطلب را از خود متکلم بشنود مسئولیت کلام بر عهده خود متکلم خواهد بود و خود او پاسخ‌گوی مطالبی است که بیان می‌کند. لذا عرض حقیر در اینجا این است که من فقط می‌توانم پاسخ‌گوی آن مطالبی باشم که دوستان از شخص من و از دهان من شنیده‌اند یا اینکه کتباً عین عبارت من نوشته شده باشد. اما اینکه در بعضی از جاها می‌گویند که نظر فلانی این‌طور است، یا اینکه ایشان این‌طور می‌خواهند بگویند، بنده نمی‌توانم پاسخ‌گوی هم‌چنین مسئله‌ای باشم. من فقط می‌توانم مسئولیت کلامی را بر عهده بگیرم که شخصی از دهان من بشنود. این روز مبارک و فرخنده، روز نجات انسانیت از بهیمیت و هوی و هوس و روز رُقّاء و ترقّی انسان به مقام کمال انسانیت است به واسطه وجود میمون و مبارک واسطه فیض از حقّ متعال به جمیع عوالم امکان، حضرت بقیّة الله ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

امیدواریم که خود آن حضرت عیدی ما را در امروز دستگیری از ما و رساندن و اصل کردن ما به مقام ذات و احدیت پروردگار قرار بدهند! امیدواریم که آنی از آنات، زمام امور ما را به خود ما واگذار نکنند! در دنیا و آخرت از زیارت جمالشان و از شفاعتشان ما را بی نصیب نفرمایند! در تمام امور، در مقام فعل و مقام قلب و سرّ، خود آن بزرگوار، مباشر و کفیل اعمال و سرّ و سویدای ما باشند! اسلام و مسلمین را عزّت عنایت کنند! کفّار و مخالفین نظام را ذلیل و منکوب بگردانند! بر تأییدات مقام معظم رهبری و بقای عمر ایشان با صحّت و سلامت بیفزایند! مرضای مسلمین شفا عنایت کنند! موجب خیر و رحمت و مغفرت برای موتای مسلمین شوند! و آخرین درخواست ما از آن وجود مبارک و میمون این است که از خداوند متعال بخواهند که هر چه زودتر در فرجشان تعجیل بفرماید!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد



برای شنیدن این
سخنرانی اسکن کنید.

مجلس سوّم

ولایت اهل بیت علیهم السلام اساس کتب تشیع

نیمه شعبان سال ۱۴۲۲ هجری قمری

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

امروز روز میلاد امام زمان، حضرت حجة ابن الحسن المهدی ارواحنا لتراب
مقدمه الفداء است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا ذِكْرَنَا؛ خدایوند بیامرزد آن کسی از شیعیان ما را که ذکر
و یاد ما را همیشه زنده نگه دارد.»

مقصود امام علیه السلام از این مسئله چیست؟ چرا حضرت می فرماید که یاد ما را
همیشه در میان خودتان زنده بدارید و نگذارید که ما در میان شما به دست فراموشی
سپرده بشویم؟

امام باقر علیه السلام در سفر حج، در منا وصیت می کنند:
تا ده سال پس از فوت من، یک نفر بگذارید تا برای مردمی که از طوائف و
فرق مختلف به منا می آیند، مطالب و مسائل راجع به دوران حیات من را و

کارهایی که من انجام می‌دادم و ظلم‌هایی که به من روا می‌شد و مسائلی که خلفا درباره من و اصحاب من انجام می‌دادند بیان کند.^۱

منظور امام باقر علیه‌السلام از این مطلب چه بوده است؟

مشخص است که انسان برای حفظ و یادآوری یک جریان یا یک شخصیت، نیازی به تذکر مجدد دارد؛ و الا آن مسئله به دست فراموشی سپرده می‌شود. اگر جریانی اتفاق بیفتد، بعد از گذشت چند سال کم‌کم فراموش می‌شود، مردم آن را از یاد می‌برند، کم‌کم حال و هوای آن شرایط از اذهان خارج می‌شود، تب و تاب آن حوادث فرومی‌نشیند و بالتبع دیگر انسان اشتیاق و علاقه‌ای برای تجدید آن خواطر و یادها ندارد. لذا برای تجدید و زنده‌نگاه داشتن آن خاطره دائماً هر سال آن خاطره را تجدید می‌کند؛ حالا این مقاصد می‌تواند مقاصد الهی باشد یا اینکه مقاصد دنیوی باشد.

ما که هر سال یاد امام را زنده می‌کنیم و ولادت و شهادت امام علیه‌السلام و مناسبت‌های مذهبی و دینی را تجدید می‌کنیم برای این است که می‌خواهیم اولاً نزد خود و ثانیاً به دنیا اعلام کنیم که مکتب تشیع یعنی مکتب امامت و ولایت، و امام صادق با ابوحنیفه و مالک و شافعی فرق دارد و امام باقر هم با عکرمه فرق دارد! در بین اهل تسنن فقها و مفتیان و صاحبان رأی بسیاری بودند که از علما هم بودند؛ هم ائمه اربعه آنها و هم غیر از آنها از بزرگانی که در مرام و در فقه خودشان بودند. البته منظورم بزرگ از نظر محفوظات است، نه از نظر مقام و تقرب؛ چون آن کسی که در مقابل مکتب اهل بیت بایستد، تقربی به خدا ندارد تا اینکه انسان اسم بزرگ را بر او بگذارد! ولی ما که هر سال یاد امام صادق را - چه در ولادت و چه در شهادت - زنده می‌کنیم، برای این مسئله است که بگوییم این مکتب، قائم به امام صادق است.

شیعه باید امام را در میان خود مطرح کند؛ یعنی باید توجه داشته باشد که حقیقت تشیع و حقیقت مکتب، به وجود امام است. البته نه به وجود ظاهری امام،

بلکه به حقیقت امام است که آن حقیقت امامت، در هر زمانی در یک نفس از نفوس قدسیه ظهور پیدا کرده است؛ یک زمان در امام جواد علیه السلام، یک زمان در امام موسی بن جعفر، یک زمان در امام هادی، یک زمان در امام سجاد و همین طور... . مسئله‌ای که در ولادت امام زمان علیه السلام مطرح است و آن مسئله باید مورد توجه قرار بگیرد مسئله حیات امام و حیات امامت است. گرچه در سایر مناسبت‌های ائمه علیهم السلام هم مطلب به همین کیفیت است، ولی به واسطه حیات ظاهری آن حضرت، این مسئله می‌تواند بیشتر مورد توجه و دقت قرار بگیرد. ما ولادت پیغمبر را هم عید می‌گیریم، اما بالآخره پیغمبر از دنیا رفته‌اند و فوت کرده‌اند، چون حضرت را مسموم کردند و عایشه هم مسموم کرده است.^۱ ولادت امام جواد علیه السلام را عید می‌گیریم، اما بالآخره امام جواد از دنیا رفته‌اند و شهید شده‌اند؛ آن حضرت را مسموم کردند و معتصم، خلیفه عباسی آن حضرت را مسموم کرد.^۲ هر کدام از ائمه عمر ظاهری خود را طی کردند و به عالم باقی هجرت کردند و امامت و ولایت به امام زمان علیه السلام منتقل شده است. حداقل تفاوتی که میلاد امام زمان علیه السلام با آنها دارد، در این است که ما احساس می‌کنیم این ولایت زنده است و حیات دارد. این ولایت، ولایتی است که مثل سایر مناسبت‌های مکتب، از اعیاد و وفیات و بعثت و غدیر و امثال ذلک، صرفاً یادآوری یک خاطره نیست؛ بلکه ما ولادت فردی را عید می‌گیریم که صاحب ولایت است و در میان ما حیات دارد و مانند ما حرکت دارد و زندگی می‌کند.^۳ این مسئله خیلی مهمی است.

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۰۰؛ بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۲۰.

۲. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۳۸۰ - ۳۸۴.

۳. الغیبه، نعمانی، ص ۱۶۳.

«سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: "صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ يَتَرَدَّدُ بَيْنَهُمْ وَيَمُشِي فِي أَسْوَاقِهِمْ وَيَطَأُ فُرُشَهُمْ، وَلَا يَعْرِفُونَهُ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ لَهُ أَنْ يُعَرِّفَهُمْ نَفْسَهُ."»

ترجمه: «امام صادق علیه السلام فرمود: "صاحب این امر در میان مردم حرکت می‌کند و در

در مرتبه پایین، حداقل مطلب این است که ما احساس می‌کنیم صاحب قدرت و سیطره و ولایتی بر ما اشراف دارد و اعمال و حرکات ما را زیر نظر دارد.^۱ صرف نظر از مطالب و چرندیات و مزخرفاتی که این طرف و آن طرف راجع به علم امام مطرح می‌شود و می‌گویند: «آیا امام علم غیب دارد یا ندارد؟» که این چرندیات در دوران

﴿ بازارهایشان راه می‌رود و بر فرش‌هایشان قدم می‌گذارد، ولی مردم او را نمی‌شناسند تا آن زمان که خداوند به او اجازه دهد که خود را به آنان بشناساند. ﴾ (محقق)

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۹۰۲:

«و قد کتّب إلى الشّیخ المفید: "نحنُ و إن کُنّا ثاوینَ بِمکاننا النَّائی عن مَساکینِ الظّالِمینَ حَسَبَ الَّذی أَراناهُ اللهُ لَنَا مِنَ الصّلاحِ و لِشِیعَتینَا الْمُؤمِنینَ فی ذَلیکَ ما دامتِ ذِولَةُ الدُّنیا لِلفاسِقینَ، فَإِنّا نُحیطُ عَلِماً بِأَبائِکُمْ و لا یَعزُبُ عَنّا شَیْءٌ مِن أخبارِکُمْ [و مَعْرِفَتُنَا بِالذَّلِّ الَّذی أَصابِکُمْ مُذ جَنَحَ کَثیرٌ مِنکُمْ إلی ما کانَ السَّلَفُ الصّالحُ عَنهُ شاسِعاً و نَبَدُوا العَهْدَ المأخوذَ و رَءاءَ ظُهُورِهِم کَأَظْهُم لا یَعْلَمونَ]، و إِنّا غَیْرُ مُهْمَلینَ لِإِمرِعاتِکُمْ و لا ناسِینَ لِذِکرِکُمْ، و لو لا ذَلیکَ لَنَزَلَ بِکُمْ اللّواءُ و اصطَلَمَکُمُ الأعداءُ. و لو أَنَّ أَشیاعِنَا [وَفَقَهُمُ اللهُ لِطاعَتِهِ] عَلیٰ اجْتِماعِ القُلُوبِ لَما تَأَخَّرَ عَنْهُمُ الیَمَنُ بِلِقائِنَا؛ فَمَما یُحِبُّسُ عَنْهُمُ مُشاهِدَتُنَا إِلَّا لِما یَتَّصِلُ بِنا بِما نَکْرَهُهُ."»

ترجمه: «حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه در توفیق شریف خود به شیخ مفید چنین فرموده است: "هرچند بر طبق صلاح ما و شیعیانمان - که خداوند این صلاح را به ما نشان داده و تا زمان بقاء دولت ستمگران بر همین منوال خواهد بود - ما در جایی به دور از منزلگاه ستمگران سکنی گزیده‌ایم، اما بر تمام احوال شما اشراف کامل داریم و هیچ چیزی از اخبار شما بر ما پوشیده نیست [و نسبت به خواری‌ای که به شما رسیده نیز آگاهیم، که بسیاری از شیعیان به کردارهای ناشایستی گرایش پیدا نموده‌اند که گذشتگان صالح از آن دوری می‌گزیدند و آن عهد و پیمان را که از آنان اخذ شده به پشت سر افکنده‌اند، گویی که هیچ نمی‌دانند!] و ما رعایت حال شما را رها نکرده و یاد شما را از خاطر نبرده‌ایم! و اگر جز این بود هرآینه سختی و گرفتاری‌ها بر شما نازل می‌شد و دشمنان هلاکتان می‌نمودند!

و اگر چنانچه شیعیان ما [که خداوند ایشان را بر طاعت خویش موقّق گرداند] در وفای به عهدی که با آنان شده یک‌دل بودند هرآینه تشرفّ آنان به یمن ملاقات ما به تأخیر نمی‌افتاد! که هیچ امری موجب محرومیت آنان از فیض دیدار ما نمی‌شود مگر آن اعمالی که از آنان سر می‌زند و ناملایماتی که از جانب ایشان به ما می‌رسد که ما ناپسند می‌داریم!"» (محقق)

امامت ائمه علیهم السّلام همیشه از بین مخالفین شنیده می‌شد و هم‌اکنون نیز این مسائل به گوش می‌رسد،^۱ ما احساس می‌کنیم که دو دیده رقیب و عتیدی همواره بر اعمال ما ناظر و شاهد است. و این مسئله‌ای است که اگر انسان به این مطلب فکر کند، در زندگی و احوال او تغییر اساسی ایجاد می‌کند.

شما فرض کنید که وارد این حسینیه بشوید و ببینید که کسی در این حسینیه نیست، هر کاری دلتان بخواهد می‌توانید بکنید: بدوید، بخوابید، پشتک بزنید و...؛ ولی اگر مرتبه احساس بکنید همین‌طور که این دوربین الآن در مقابل من هست، یک دوربین از آن گوشه دارد تمام این حرکات را ضبط می‌کند، یک دفعه مؤدب و قشنگ و خوب در کناری می‌نشینید و دیگر نه می‌دوید و نه می‌خوابید و نه صدا را بلند می‌کنید؛ چون قضیه شوخی نیست و دوربین دارد حرکات را ضبط می‌کند! کسی که دارد صحبت می‌کند اگر نداند که ضبطی یا دوربینی یا چیزی دارد مطالب او را ضبط می‌کند، هر طور بخواهد حرف می‌زند: گاهی اوقات سب می‌کند، گاهی اوقات طعنه می‌زند، گاهی اوقات افراد را استهزاء می‌کند، افراد مورد نظر را مسخره می‌کند و هر تعبیری که بخواهد به زبان می‌آورد. اما اگر یک مرتبه متوجه بشود که ای وای، آن گوشه یک میکروفن گذاشته‌اند و حرف‌های این آقا را دارند ضبط می‌کنند، یک دفعه دست‌پاچه می‌شود، رنگش قرمز می‌شود، سیاه و سفید می‌شود که حالا چه کار کنیم تا این حرف‌هایی را که زده‌ایم و این خرابکاری‌هایی را که کرده‌ایم درست کنیم؟! آن دستگاه هم دارد اینها را ضبط می‌کند! بلند می‌شود به دنبال می‌رود که این سیم به کجا وصل است، سیم را می‌گیرد و پیگیری می‌کند و می‌فهمد که این سیم به دستگاهی وصل است، بعد می‌بیند که نواری هست، آن را برمی‌دارد و آثار را از بین می‌برد.

۱. رجوع شود به شهید جاوید حسین بن علی علیه السّلام، صالحی نجف‌آبادی، ص ۴۵۱ - ۴۵۹ و

وقتی انسان نداند که دارند صدایش را ضبط می‌کنند و حرکاتش را عکس می‌گیرند، هر عملی انجام می‌دهد! تمام این اعمال به‌خاطر جهل به یک میکروفن است! اما وقتی که چشم انسان بیفتد و ببیند که آنجا یک میکروفن هست، یک‌دفعه حرکات و تعبیرها عوض می‌شود و سخنان تغییر پیدا می‌کند؛ چون مسئله نشر پیدا می‌کند و بعد در تعاقب این نشر، مسائلی گریبان انسان را می‌گیرد و دنبال آدم می‌آیند: آقا این حرف‌ها چه بود که شما زدی؟! این مطالب چه بود که شما گفتی!؟

الآن ما داریم صحبت می‌کنیم و این دوربین هم در اینجا دارد حرکات ما را ضبط می‌کند؛ پس من دیگر نمی‌توانم هر حرفی بزنم و هر چیزی که به ذهنم بیاید، از زبانم خارج نمی‌کنم و مواظب هستم عبارت و کلامی را بگویم که به کسی برنخورد و فردا برای من مشکلی ایجاد نکند و شخصی نیاید بگوید: «آقا شما در صحبتت به ما اهانت کردی و فلان حرف را زدی!»

حداقلّ مطلب این است که امام علیه‌السلام برای ما حکم این دستگاه را دارد که تمام وضعیت ما را زیر نظر دارد و آن را دارد ضبط می‌کند! تا به حال به این مسئله فکر کرده‌ایم؟! حضرت تمام حرکات و سکناات و گفتار ما را زیر نظر دارد و مسلماً زیر نظر دارد و شکی در این مسئله نیست که دارد نگاه می‌کند و مراقبت می‌کند.^۱

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: [نَحْنُ حُجَّةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ بَابُ اللَّهِ وَ نَحْنُ لِسَانُ اللَّهِ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ وَ نَحْنُ عَيْنُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ نَحْنُ وِلَاةُ أَمْرِ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ.].» ترجمه: امام باقر علیه‌السلام فرمود: «ما حجت خدا و ما دروازه [به‌سوی] خدا و ما زبان خدا و ما وجه و جلوه خدا و ما چشم خدا در میان خلق خدایم و ما والی و صاحب امر خدا در میان بندگان او هستیم.» (محقق) جمال‌الأسبوع، سید بن طاووس، ص ۳۷، ذیل زیارت صاحب‌الزمان عجل الله فرجه در روز جمعه: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَوْرَ اللَّهِ الَّذِي يَهْتَدِي بِهِ الْمُهْتَدُونَ وَ يُفَرِّجُ بِهِ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ!» ترجمه: «سلام بر تو ای حجت خدا در زمینش! سلام بر تو ای چشم خدا در میان خلقش! سلام بر تو ای نور خدا که هدایت‌یافتگان به‌وسیله او هدایت می‌یابند و به‌وسیله او گره از کار مؤمنان باز می‌شود!» (محقق)

اگر شیعه این مطلب را از امام بداند، آیا در حرکات و کلام و گفتارش تغییر به وجود نمی‌آید؟! آیا دیگر هر کاری دلش بخواهد می‌کند، هر حرفی بخواهد به این و آن می‌زند، هر مسئله‌ای بخواهد به وجود می‌آورد، هر ظلمی بخواهد می‌کند و هر ناروایی بخواهد ایجاد می‌کند؟! یا نه، انسان عاقل نسبت به شرایطی که در آن قرار دارد، تصمیم مقتضی و درست می‌گیرد و در شرایط مختلف، تصمیم مقتضای با خودش را می‌گیرد.

وقتی من بدانم که امام علیه السّلام در کنار من نشسته است، آیا دیگر کنار لبم سیگار می‌گذارم و جلوی امام سیگار می‌کشم؟! مرحوم آقا می‌فرمودند:
 من گفتم سیگار حرام است، آن وقت فلان آقا پشت در، سر کوچه سیگار می‌کشد و خیال می‌کند من او را نمی‌بینم! بعد داخل می‌آید: «سلام علیکم، عرض ارادت!» و دست ما را هم می‌بوسد!

او مرحوم آقا را به اندازه یک دوربین قبول ندارد، آن وقت می‌آید دست ایشان را می‌بوسد! ما که شیعه هستیم، امام زمان علیه السّلام را به اندازه این دوربینی که قیمتش چند هزار تومان است، قبول نداریم! شوخی هم نداریم، واقعاً قبول نداریم! این حداقل مسئله است.

یک مقدار مطلب را از این بالاتر بیاوریم: چرا در امروز ما یاد امام زمان علیه السّلام را مبارک و متبرک می‌داریم و میلادش را جشن می‌گیریم؟ ما این کار را برای این داریم انجام می‌دهیم که امام علیه السّلام واسطه فیض الهی است. مسئله دیگر قضیه دوربین و میکروفن نیست! خیلی از افراد عادی هم ممکن است کار دوربین و میکروفن را انجام بدهند؛ آن وقت ما آن مقام امامت و ولایت را آن قدر تنازل می‌دهیم و پایین می‌آوریم که می‌گوییم: امام علیه السّلام دارد به همه ما نگاه می‌کند! این که چیزی نیست و مسئله‌ای نیست! مطلب این است که در مکتب شیعه، امام علیه السّلام همه چیز مکتب است و بس!

ولایت عبارت است از اتصال انسان به پروردگار؛ اسم این خطّ وصل‌کننده،

ولایت است. این برقی که الآن در اینجا هست و دارد پنکه را می‌گرداند و چراغ را روشن می‌کند و... متصل به دستگاه و توربین‌های آبی یا گازی یا امثال ذلک است. اسم آن سیمی که برق را از آنجا به اینجا می‌رساند ولایت است. بدون آن سیم، برق آن توربین در خودش می‌گردد. خدای متعال هم در عالم ذات و احدیّت خود، بروز و ظهوری نداشت. ولایت یعنی مسئله بروز و ظهور ذات در مجالی متفاوت و گوناگون. امام زمان یعنی حقیقت وصل‌کننده قوالب جزئیّه به آن حقیقت ذات و کلی. این معنا معنای امام زمان است، نه دوربین و میکروفون؛ اینها اهانت به امام علیه السّلام است! امام یعنی واسطه حیات و رزق ممکنات، یعنی واسطه جلب رزق و حیات از ناحیه پروردگار و ایصالش به ممکنات. مسئله این است! علمی که در عالم است از ناحیه امام است، حیاتی که در همه موجودات است از ناحیه امام است، قوام تمام ذرات عالم به قوام امام علیه السّلام است؛^۱ یعنی اگر امام علیه السّلام نباشد، از هم

۱. جهت اطلاع از تبیین مقام ولایت امام علیه السّلام رجوع شود به ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۱، ص ۳۱ - ۹۰.

۲. *دلائل الإمامة*، ص ۴۳۶: «لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ يَوْمًا وَاحِدًا بِإِمامٍ مِنَّا لَسَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَ لَعَذَّبَهُمُ اللَّهُ بِأَشَدِّ عَذَابِهِ. وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ جَعَلَنَا حُجَّةً فِي أَرْضِهِ وَ أَمَانًا فِي الْأَرْضِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ. لَنْ يَزَالُوا بِأَمَانٍ مِنْ أَنْ تَسِيخَ بِهِمُ الْأَرْضُ مَا دُمْنَا بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ. فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَهْلِكَهُمْ ثُمَّ لَا يُمَهِّلُهُمْ وَ لَا يُنْظِرُهُمْ، ذَهَبَ بِنَا مِنْ بَيْنِهِمْ، ثُمَّ يَفْعَلُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِمْ مَا يَشَاءُ.» ترجمه: «امام باقر علیه السّلام فرمود: "اگر زمین فقط یک روز بدون امامی از میان ما باقی بماند، هرآینه تمام اهل زمین را در کام خود فرو خواهد برد و خداوند آنان را با شدیدترین عذاب خویش عذاب خواهد کرد. و علت این مسئله آن است که خداوند ما را حجت خویش در زمین و امان اهل زمین قرار داده است. مردم همواره تا آن زمان که ما در میان آنان باشیم، از اینکه زمین آنان را در خود فرو برد در امان خواهند بود. پس چون خداوند بخواهد که آنان را هلاک نماید و به آنان مهلت و فرصتی ندهد، ما را از میان آنها می‌برد آنگاه آنچه بخواهد با آنان خواهد کرد!"» (محقق)

الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۳۱۷: «نَحْنُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، وَ نَحْنُ الَّذِينَ بِنَا يُمَسِّكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَ بِنَا يُمَسِّكُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا، وَ بِنَا

فرو ریزند قالب‌ها،^۱ یعنی دیگر ظهور ذات، معنا نخواهد داشت!^۲
این معنا معنای امامت است؛ نه اینکه صرفاً احکام گفتن و مسائل شرعیه بیان

﴿ يُنَزَّلُ الْغَيْثَ وَيَنْشُرُ الرَّحْمَةَ وَ تَخْرُجُ بَرَكَاتُ الْأَرْضِ، و لولا ما في الأرضِ مِنَّا لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا. (ثُمَّ قَالَ:) و لَمْ تَخُلْ الْأَرْضُ مِنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ فِيهَا ظَاهِرٍ مَشْهُورٍ أَوْ غَائِبٍ مَسْتُورٍ، و لَا تَخْلُو إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ، و لولا ذَلِكَ لَمْ يُعْبِدِ اللَّهُ. » ترجمه: «امام زین العابدین علیه السلام فرمود: "ما امان اهل زمین هستیم همان گونه که ستارگان امان اهل آسمان اند، و ما همان کسانی هستیم که خداوند به وسیله ما آسمان را نگه داشته است تا بر زمین نیفتد مگر به اذن او، و خداوند به وسیله ما زمین را نگه داشته است تا مضطرب نگشته و اهل زمین را نلرزاند. خداوند به وسیله ما باران را نازل می گرداند و رحمتش را می گستراند و برکات زمین ظاهر می گردد. و اگر از میان ما کسی در زمین نبود هر آینه اهلش را فرو می برد. (پس حضرت فرمود:) و زمین از زمانی که خداوند آدم علیه السلام را آفرید از حجت خدا خالی نبوده است؛ خواه ظاهر و شناخته شده باشد و خواه غایب و پنهان! و همواره نیز تا قیام قیامت از حجت خدا خالی نخواهد بود، و اگر چنین نبود خداوند عبادت نمی شد."» (محقق)

۱. دیوان نظیری نیشابوری، غزل ۸:

به محض التفاتی زنده دارد آفرینش را اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها
۲. زاد المعاد، ص ۴۲۳، فرازی از دعای عدیله: «الْحُجَّةُ الْخَلْفُ الصَّالِحُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الْمَهْدِيُّ الْمُرْجَى الَّذِي بِقَائِهِ بَقِيَّتِ الدُّنْيَا وَ بِيَمِينِهِ رُزِقَ الْوَرَى وَ بِوُجُودِهِ ثَبَّتَتِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ.» ترجمه: «[شهادت می دهم که پس از پیامبر برگزیده، امام نیکو کردار و جانشین اوست] حجت خدا و خلیفه صالح او و قیام کننده به حق و امام منتظر، حضرت مهدی (هدایت شده) که خداوند ظهورش را به تأخیر انداخته است و آن کسی که دنیا به بقاء او باقی است و به برکت وجودش به خلایق روزی داده می شوند و به یمن وجود او زمین و آسمان استوار گشته اند!» (محقق)

الكافي، ج ۴، ص ۵۷۷: «إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ وَ تَصْدُرُ مِنْ يُوتِكُمْ.» ترجمه: «اراده پروردگار در کیفیت و میزان تقدیرات امور به سوی شما (اهل بیت) نازل می شود و از خانه های شما (به سمت خلایق) صادر می گردد.» (محقق)

نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۸۶: «فإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا.» ترجمه: «ما دست پروردگان پروردگارمان هستیم، و مردم پس از این، دست پروردگان ما هستند.» (امام شناسی، ج ۵، ص ۱۳۰)

کردن و این را بکن و آن را نکن مطرح کردن. بله، اینها از شئون امام در مقام تشریح است و اختصاص به امام دارد؛ اما حقیقت تکوینیّه امام عبارت است از: إِبْقَاءُ كُلِّ وَجُودٍ فِي مَرْتَبَةٍ وَجُودِهِ، و حَيَاةُ كُلِّ مَوْجُودٍ فِي مَرْحَلَةٍ وَجُودِهِ، و اسْتِمْرَارُ كُلِّ وَجُودٍ فِي مَرْحَلَةِ حُدُوثِهِ وَبَقَائِهِ.^۱ این مسئله مسئله امام است.^۲

امام زمان علیه السّلام یعنی آن حقیقتی که: «بِوُجُودِهِ ثَبَّتَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ؛^۳ زمین و آسمان به وجود امام زمان علیه السّلام قائم است.» اینها نخواستند همین طوری برای ما فقط شعر بگویند، نه خیر، اینها واقعیت را می‌گویند؛ حالا اگر دو نفر نمی‌فهمند باید مشکل خودشان را حل کنند و به مطلب برسند. ما که حقیقت مطلب را درک نمی‌کنیم و تصوّر دیگری داریم، این مشکل و این مسئله از خود ما است!

آن وقت آیا ما می‌توانیم این عنوان «امام» را بر غیر از امام علیه السّلام اطلاق کنیم؟!^۴ بله، بزرگان و مهذبین و افراد اهل تزکیه و واجد مقامات علمی و معنوی بسیاری آمده‌اند؛ ولی صحبت این است که شیعه و مکتب تشیّع قائم به کیست؟ آیا شیعه و مکتب تشیّع قائم به شیخ طوسی و علامه مجلسی است یا قائم به امام صادق و امام باقر و امام سجاد است؟! امام باقر و امام صادق حقیقت تشیّع را تشکیل می‌دهند یا علامه مجلسی و شیخ انصاری و شیخ طوسی و امثال اینها؟! آیا این بزرگان بدون استفاده و استناد و استتاره و استتاضه از امام صادق هم بزرگ می‌شدند یا نه، هر چه

۱. ترجمه: «تثبیت و إِبْقَاءُ هر موجودی در مرتبه و موقعیت وجودی خودش، و علّت حیات و هستی هر موجودی در همان مرحله وجودی خودش، و استمرار دادن هر موجودی هم در مرحله حدوث و هم در مرحله بقاء.» (محقق)

۲. جهت اطلاع از معنای ولایت تکوینی و تشریحی امام علیه السّلام رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱، ص ۱۴۱-۱۷۶؛ ج ۵، ص ۷۳-۱۲۲؛ *ولایت فقیه در حکومت اسلام*، ج ۱، ص ۳۱-۹۰.

۳. *زاد المعاد*، ص ۴۲۳، فرازی از دعای عدیله بزرگ.

۴. جهت اطلاع از معنای امام در عرف شیعه و انحصار آن در ائمه اثنا عشر علیهم السّلام و همچنین عدم جواز اطلاق لفظ امام بر غیر معصوم، رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱۸، ص ۲۰۸-۲۳۵.

اینها دارند از این مکتب دارند؟! آن وقت این نمک‌شناسی نیست که ما آن حقیقت را رها کنیم و اسمی از آن نیاوریم و آنهایی را که بر سر این سفره نشسته‌اند و خوشه‌چینی کرده‌اند و چند قاشقی از غذاهای این سفره بهره‌مند شده‌اند، بخواهیم به‌عنوان اسوه و راهنما و افتخارات مکتب مطرح بکنیم؟!!

قضیهٔ اینکه ما ولادت امام زمان علیه السلام را جشن می‌گیریم و هر سال هم این را تکرار می‌کنیم، به‌خاطر این است که بگوییم: آنچه ما داریم، این فرد است! شیخ طوسی و سایر بزرگان همه مردان بسیار بزرگی بودند، از علما و فقها بودند، خدا به آنها درجات و مقامات بدهد و می‌دهد و خواهد داد؛ تمام اینها به جای خود محفوظ، ولی الآن که شیخ طوسی از این دنیا رفته است، اگر در آن دنیا از او پرسند: «آیا تو حاضری که هر ساله برایت هزاره بگیرند و اسمت را مطرح کنند؟» می‌گوید: «یک موی بدنم هم راضی نیست! اگر می‌خواهید برای من سالگرد بگیرید، سالگرد امام علیه السلام را بگیرید و در ضمن آن هم اگر خواستید مطالبی را که من گفته‌ام بگویید، عیبی ندارد. سالگرد امام سجاد را بگیرید و از امام سجاد بگویید، عیبی هم ندارد که مسائل و مطالبی را که من در آن موقع بوده‌ام بگویید؛ چون بالأخره من هم به‌عنوان یکی از شاگردان امام سجاد هستم.

شاگرد امام سجاد و امام باقر و امام صادق و امام زمان فقط آنهایی نیستند که در زمان حیاتشان بودند؛ بلکه تمام فقهایی که از روایات صادقین علیهما السلام و سایر ائمه در استنباط احکام شرعیه استفاده کرده‌اند و ایتم آل محمد^۱ را به سر منزل مقصود

۱. بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۷۶: «و منه [کتاب العِلَلِ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ اِبْرَاهِيمَ] قال [مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ اِبْرَاهِيمَ]: الْعِلَّةُ فِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُمَا الْوَالِدَانِ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدِينَ إِحْسَانًا﴾*؛ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «هُمَا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا». وَ الْعِلَّةُ فِي أَنَّ الشَّيْعَةَ كُلَّهَا اِيتَامٌ أَنَّ هَذَيْنِ الْوَالِدَيْنِ قَدْ قُبِضَا عَنْهُمَا.» ترجمه: «محمد بن علی بن ابراهیم گوید: «دلیل بر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و

رسانده‌اند و با مطالب خودشان این مکتب را از گذشته به آینده منتقل کرده‌اند، شاگردان امام باقر و امام صادق و امام رضا علیهم‌السلام هستند و هیچ تفاوتی نمی‌کنند. امام صادق که فقط برای حمران و أبان بن تغلب و محمد ابن ابی‌عمیر و محمد بن مسلم و ابی‌بصیر حدیث نمی‌گفت! حدیثی که حضرت می‌فرمود، برای الآن ما هم هست؛ یعنی حضرت این را برای ما هم که بعد از هزار و چهارصد سال آمده‌ایم فرموده است، منتها چون خداوند متعال مقدر کرده و عمر مخصوص و محدّدی به امام داده است و دیگر آن عمر بر نمی‌گردد، حضرت این مطالب را در آن موقع فرموده است. اگر حضرت در این زمان بود، همین روایتی را که در هزار و دویست سال پیش به أبان و ابی‌بصیر و محمد بن مسلم فرموده بود، الآن هم می‌فرمود و همین سلسله روایت و استناد و مطالب روایی و مطالب رجالی و مسائلی که در آن موقع بود، الآن هم بود و در قضیه هیچ فرقی نمی‌کرد و تفاوتی نداشت.^۱

﴿و امیر المؤمنین علیه السلام دو پدر (این امت) هستند، این است که خداوند عزوجل می‌فرماید: "و خدای را بپرستید و چیزی را با او شریک قرار نداده و به دو پدر خود احسان نمایید!"؛ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: "مقصود از والدین (در این آیه شریفه)، رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما می‌باشد."؛ و علت اینکه تمامی شیعیان ما یتیم هستند، برای این است که (دو پدر خود را از دست داده و) این دو پدر را از آنها گرفته‌اند.» (محقق)

* سوره نساء (۴) آیه ۳۶.

۱. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۴۸:

«ما خَلَقَ اللهُ حَلَالًا و لا حَرَامًا إِلَّا و لَهُ حَدٌّ كَحَدِّ الدَّوْرِ، و إِنَّ حَلَالَ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ و حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، و لِأَنَّ عِنْدَنَا صَحِيفَةً طَوَّلُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا و ما خَلَقَ اللهُ حَلَالًا و لا حَرَامًا إِلَّا فِيهَا، فَمَا كَانَ مِنَ الطَّرِيقِ فَهُوَ مِنَ الطَّرِيقِ و ما كَانَ مِنَ الدَّوْرِ فَهُوَ مِنَ الدَّوْرِ، حَتَّى أَرُشَ الحَدَثِ و ما سِوَاهَا و الجِلْدَةَ و نَصْفَ الجِلْدَةِ.»

ترجمه: «امام صادق علیه‌السلام فرمود: "خداوند حلال و حرامی را نیافرید مگر اینکه آن را حدّ و حدودی باشد مانند حدود منازل، و همانا حلال محمد [صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم] حلال است تا روز قیامت، و حرام او حرام است تا روز قیامت. و هر آینه نزد ما صحیفه‌ای است که طول آن ﴿

بنابراین شاگرد امام صادق علیه السلام فقط ابان بن تغلب و ابوبصیر نیست، آنها در آن زمان بودند؛ بلکه آن افرادی از معممین و طلاب علوم اسلامی هم که الآن در راستای مکتب اهل بیت دارند حرکت می‌کنند شاگرد امام صادق علیه السلام هستند و واقعاً هم هستند! چون امام صادق علیه السلام یک وجود باقی است و وجود فانی نیست. وجود همه ما فانی است؛ چند روزی هستیم و می‌آییم و می‌رویم، بعداً هم رویمان خاک می‌ریزند، بعد هم دو تا فاتحه می‌خوانند و دیگر کسی به ما کاری ندارد و اعتنا نمی‌کند. ولی وجود امام باقر و امام صادق و ائمه و معصومین علیهم السلام وجود باقی است؛ یعنی بقاء دارد به بقاء الله تعالی، نه اینکه بقائش تا روز قیامت است، بلکه تا وقتی خدا باقی است، وجود امام علیه السلام هم باقی است؛^۱ چون وجود امام علیه السلام وجود ولایی است، پس مگر اینکه خدا از بین برود تا امام هم از بین برود!

﴿ هفتاد ذراع است و خداوند حلالی و حرامی را نیافریده است مگر اینکه در آن هست (و هر چیزی دقیقاً در آن مشخص است به طوری که) هر چیزی که از خیابان حساب می‌شود از خیابان است و هر آنچه در حدود منزل است برای خانه است؛ حتی تاوان خراش و غیر آن و تاوان یک تازیانه و نصف یک تازیانه نیز در آن آمده است. ﴾ (محقق)

۱. التوحید، شیخ صدوق، ص ۱۵۰: «قال أبو عبد الله عليه السلام: "نَحْنُ وَجَهُ اللَّهِ الَّذِي لَا يَهْلِكُ."» ترجمه: «امام صادق علیه السلام فرمود: "ما همان وجه و جلوه خدا هستیم که آن را هلاکی نیست!"» (محقق) بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۶: «عن ابنِ المُعَيَّرَةِ قال: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾. * قال: "ما يَقُولُونَ فِيهِ؟" قلتُ: يَقُولُونَ يَهْلِكُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَهُ. فَقَالَ: "يَهْلِكُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ وَنَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ."» ترجمه: «ابن مُعَيَّرَةَ گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودیم که مردی از او درباره گفتار خداوند پرسش نمود که فرموده است: ﴿هر چیزی هلاک شونده و از بین رونده است، جز وجه خدا﴾. حضرت فرمود: "مردم چه می‌گویند؟" عرض کردم: مردم می‌گویند که هر چیزی هلاک می‌شود مگر وجه خدا. حضرت فرمود: "هر چیزی هلاک می‌شود مگر آن وجه و روی خدا که از آن طریق مردم به سوی خدا می‌آیند، و ما همان وجه و روی خدا هستیم که از آن طریق پیش خدا می‌آیند!"» (محقق)

و مگر اینکه پرونده خدا بسته شود تا پرونده امام هم بسته شود!^۱

ولی ما این طور نیستیم. مرحوم آقا می فرمودند: «ما به هر جا که برسیم، یک روز پرونده ما بسته می شود و تمام شد!» این را برای چه دوباره می خواهید باز کنید؟! پرونده‌ای که هزار سال پیش بسته شده است، الآن برای چه دوباره می خواهید باز کنید؟! اگر می خواهید باز کنید، پرونده امام سجاد و امام جواد و امام هادی را باز کنید! فلان عالم در دو‌یست سال پیش فوت کرده است؛ خب فوت کرده که فوت کرده است، خدا رحمتش کند! ولی او را مطرح کردن و هر ساله مجلس گرفتن، در مکتب تشیع چه جایگاهی دارد؟! می گویند: «ایشان این طور بود و مرد بزرگی بود.» بسیار خوب، مرد بزرگی بود و خدا رحمتش کند. مگر ما می گوییم که مرد کوچکی بود؟! مرد بزرگی بود؛ ولی در این مسئله آیا بین ما که شیعه هستیم با غیر شیعه نباید فرق باشد؟! در این مسئله آیا بین شیعه و سایر افراد نباید افتراق و امتیاز باشد؟! آیا هنوز زمان این نرسیده است که شیعه احساس کند غیر از توجّه به امام علیه السلام، به هر چیزی که بخواهد توجّه کند، اعتباریات و تخیلات است؟! یاد بزرگان خوب است و اشکال ندارد که انسان یاد بزرگان کند؛ ولی طرح کردن و اعلان و انتشار این مسئله و تبلیغ در این قضیه، آن هم با این وضعیت و با این کیفیت، در مکتب تشیع چه جایگاهی دارد؟!^۲

آن قدر که ما برای افراد دیگر مایه می گذاریم آیا برای تولد یا برای شهادت امام جواد علیه السلام هم مایه می گذاریم؟! آن قدر که برای بزرگانی که در دو‌یست سال یا سیصد سال گذشته فوت کرده اند، سرو صدا داریم و به این طرف به آن طرف انتشار می دهیم و این خرج‌ها و این مبالغ را صرف می کنیم، آیا برای شهادت امام هادی هم همین کارها را می کنیم؟! آیا مردم به اندازه یک‌دهم آنها از امام هادی و خصوصیات

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱، ص ۶۶-۴۸؛ ج ۵، ص ۴۸-۴۹؛ *معاد شناسی*،

ج ۴، ص ۲۰۷؛ *رساله لبّ اللباب*، ص ۲۸-۳۰.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *اربعین در فرهنگ شیعه*.

امام هادی اطلاع و خبر دارند؟! آیا مردم اصلاً می‌دانند که امام هادی کیست، پدرش که بوده است، حضرت چه وضعیتی داشته است، موقعیت امامتش چه بوده است و آن حضرت چه مطالبی فرموده است؟! بله، امام بود، مرد بزرگی بود و متوکل ایشان را به سامرا تبعید کرد و بعد هم در آنجا سم داد و از دنیا رفت و تمام شد! این قدر اطلاعاتی است که افراد می‌توانند از امام علیه السّلام داشته باشند!

مسئله این است که در مکتب شیعه باید توجه فقط به امام علیه السّلام باشد و بس! هرچه ما از این مقدار کوتاه بیاییم، خودمان ضرر کرده‌ایم!^۱

امروز عده‌ای از دوستان و رفقای ما ملبس به لباس روحانیت می‌شوند. خیلی‌ها هستند که همین درس‌های علوم دینی را می‌خوانند، به مقامات بالا هم می‌رسند و اجازه اجتهاد هم دارند؛ اما وقتی که انسان عکس آنها را در مجله نگاه می‌کند می‌بیند که ریششان را تراشیده‌اند، گاهی اوقات هم یک کراوات می‌زنند! البته کراوات می‌زدند، اما الحمدلله این مسئله در اوضاع و شرایط فعلی مورد توجه نیست، و الا اگر مورد توجه بود کراوات هم می‌زدند! خیلی‌ها هستند که این دروس را می‌خوانند، ولی مقصودشان از خواندن این دروس فقط صرف اطلاع بر مسائل و اظهار نظر نسبت به مطالب حقوقی مبانی فقهی و اسلامی است؛ اما وقتی که صحبت می‌کنند هزار کدورت و ظلمت از

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۳۰۹-۳۱۲.

۲. المحاسن، ج ۱، ص ۲۸۶:

«عن أبي حمزة الثمالي، عن أبي جعفر عليه السلام قال: "بني الإسلام على خمس: الصلاة والزكاة والحج والصوم والولاية؛ ولم تنادِ بشيء ما نودى بالولاية." زاد فيها عباس بن عمرو: "فأخذ الناس بأربع وتركوا هذه" يعني الولاية.» ترجمه:

«ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود: "اسلام بر پنج ستون بنا نهاده شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت. و به هیچ چیزی توصیه نشده است به آن گونه که به ولایت توصیه شده است." عباس بن عمرو در نقل این روایت افزوده است: "و مردم چهار چیز را گرفته و این (ولایت) را رها کرده‌اند." (محقق)

سخنان آنها استشمام می‌شود. خیلی‌ها این درس‌ها، مطالب علمی، اعتقادی و مبانی را مورد دقت و مطالعه قرار می‌دهند؛ ولی وقتی که مطلب به پای ابرام و اعتقاد و پذیرش و خودباوری آنها می‌رسد می‌بینیم که می‌گویند: «ما احساس می‌کنیم بدون معمم شدن و با همین وضعیت، بهتر می‌توانیم کمک کنیم و فعالیت کنیم.» چه کسی به شما گفته است بهتر می‌توانید کمک کنید؟! خدا به خوابت آمده و گفته است؟ تو می‌خواهی در میان مردم راحت زندگی کنی، راحت بروی و کسی به تو حرفی نزند؛ چرا بازی در می‌آوری و با الفاظ بازی می‌کنی؟! چه کسی را می‌خواهی گول بزنی؟! نه آقا جان، شما عمامه بگذار، مسئولیت پذیرش و عدم پذیرش افراد را خدا بر دوش سرکار نگذاشته است؛ آن مسئولیت را خودش به عهده گرفته است و بر عهده وجدان بیدار خود افراد گذاشته است؛ نه اینکه خدا جناب‌عالی را قیّم و ولی و وکیل افراد کرده باشد و دین و دنیا و بهشت و جهنم مردم را به جناب‌عالی سپرده باشد!

آن کسی که در این شرایط عمامه می‌گذارد، یعنی می‌گوید: من این مکتب را با همه سختی‌ها و صعوبت‌ها و فراز و نشیب پذیرفته‌ام؛ نه فقط جنبه علمی و فقهی‌اش را، آن‌هم با آقای دکتر گفتن و کف زدن و در اینجا و آنجا سمینار و کنفرانس گذاشتن و عکس در مجلات گذاشتن و این‌طرف کامپیوتر گذاشتن و آن‌طرف چه گذاشتن! بلکه با همه حرف‌ها و نقل‌ها و شرایط و لوازم پذیرفته‌ام. من وارد مکتب امام صادق شده‌ام؛ چه به من بد بگویند و چه مرا ترغیب و تشویق بکنند، برای من تفاوتی ندارد! یعنی این مکتب را به‌عنوان اصل پذیرفته‌ام.

یکی از همین معممین و فضلا بود که سابقاً با مرحوم آقا ارتباط داشت و بنده

۱. آیه ۳۹ از سوره احزاب (۳۳):

﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾. امام شناسی، ج ۷،

ص ۱۱۹:

«آن کسانی که رسالات خداوند را تبلیغ می‌کنند و از خدا می‌ترسند و از هیچ‌کس جز خدای ترس ندارند، و خداوند در حساب و رسیدگی کافی است.»

هم در دوران طفولیت می دیدم که هم با مرحوم آقا به منزل ایشان می رفتیم و هم ایشان می آمد. بعداً شنیدیم که ایشان به فرانسه رفته است و در دانشگاه فرانسه حقوق می خواند. گفته بود: «من در اینجا آمدم تا اطلاعاتم نسبت به مسائل بیشتر بشود و بهتر بتوانم مطالب را بفهمم.» مرحوم آقا راجع به او این حرف را زدند - خوب دقت کنید -:

اگر این شخص نیاز خودش را در مکتب امام صادق می دید دیگر دست گدایی به سوی فرانسه و غرب دراز نمی کرد!

معلوم می شود که این فرد امام صادق و امام باقر را برای خودش کافی ندیده است که آنجا رفته است تا ببیند مونتسکیو^۱ و دیگران چه گفته اند.^۲ اگر از مکتب امام صادق احساس غنا می کرد هرگز نمی رفت!^۳

می خواهم حرفی بگویم که تا به حال نزده ام و امروز برای رفقای که می خواهند معمم شوند می گویم: «ما باید بدانیم که آنچه هست، در مکتب امام صادق است و بس! بقیه همه پوچ و تخیلات و فضولات توهمی و تخیلی مغزهای فاسد و مادی است!»^۴ روح القوانینی که جناب مونتسکیو نوشته است عبارت است از تراوشات یک مغز مادی؛ آن مغزی که به اقتصاد فقط برای جلب منافع به خود نگاه می کند و هیچ گاه بندگان خدا را به عنوان افراد مساوی و هم طراز در نعمات الهی نمی بیند، لذا می گوید:

۱. Montesquieu.

۲. جهت اطلاع از تقدّم و تأسیس شیعه در جمیع علوم، رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱۴، ص ۱۹۹ - ۳۸۸ و ج ۱۶. و همچنین جهت اطلاع از عظمت و تقدّم علوم اسلامی بر علوم امروزی، رجوع شود به *نورملکوت قرآن*، ج ۲، ص ۲۱۰ - ۲۷۹.

۳. جهت اطلاع از اعراض روشن فکران از مبانی اسلامی در اثر فرهنگ خارجی، رجوع شود به *نورملکوت قرآن*، ج ۲، ص ۳۲۶ - ۳۳۰.

۴. جهت اطلاع از اینکه قلب امام علیه السلام کانون افاضه علوم می باشد، رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱، ص ۱۸۱. هم چنین جهت اطلاع از اینکه بلند پایگاه علمی امام جعفر صادق علیه السلام تا ابد به جهان نورافشان است، رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱۷.

«در آن حدی حرکت کن که نه آزارت به غیر برسد و نه آزار غیر به تو برسد.» و این یک دیدگاه مادی است، نه دیدگاه الهی.

در مکتب الهی می‌گویند: در آن مسیری حرکت کن که اگر آزاری از غیر به تو رسید باز هم او را با آغوش باز بپذیری و با او به لطف برخورد کنی و از تو فقط لطف و عنایت و اغماض و ایثار و گذشت تراوش کند.^۱ این مکتب، مکتب حق است! در

۱. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۶: «[قال الصادق عليه السلام لعنوان البصرى: ... و أما اللّوآنى فى الحلم فمّن قال لك: إن قلت واحدة سمعت عشرين، فقل: إن قلت عشرين لم تسمع واحدة! و من شتمك فقل له: إن كنت صادقاً فيما تقول فأسأل الله أن يغفر لي و إن كنت كاذباً فيما تقول فالله أسأل أن يغفر لك! و من وعدك بالحقنا فعدّه بالنصيحة و الرّعاء.]» ترجمه:

«[امام صادق علیه‌السلام به عنوان بصری فرمودند: ... و اما آن سه چیزی که راجع به بردباری و صبر است: پس کسی که به تو بگوید: اگر یک کلمه بگویی ده تا می‌شنوی، به او بگو: اگر ده کلمه بگویی یکی هم نمی‌شنوی!]

و کسی که تو را شتم و سب کند و ناسزا گوید، به وی بگو: اگر در آنچه می‌گویی راست می‌گویی، من از خدا می‌خواهم تا از من درگذرد؛ و اگر در آنچه می‌گویی دروغ می‌گویی، پس من از خدا می‌خواهم تا از تو درگذرد!

و اگر کسی تو را بیم دهد که به تو فحش خواهم داد و ناسزا خواهم گفت، تو او را مزده بده که من درباره‌ی تو خیرخواه می‌باشم و مراعات تو را می‌نمایم.» (روح مجرد، ص ۱۸۵)

مصباح الشریعة، ص ۱۵۸: «قال الصادق عليه السلام: العفو عند القدرّة من سنن المرسلين و أسرار المتقين. و تفسير العفو ألا تلزم صاحبك فيما أجرم ظاهراً و تنسى من الأصل ما أصيب منه باطناً و تزيد على الاختيارات إحساناً. و لن تجد إلى ذلك سبيلاً إلا من قد عفا الله تعالى عنه و غفر له ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر عنه و زينه بكرامته و البسه من نور بهائه، لأن العفو و الغفران صفتان من صفات الله تعالى أودعها في أسرار أصفياؤه ليتخلّقوا مع الخلق بأخلاق خالقهم و جاعلهم؛ لذلك قال الله عز وجل: ﴿وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ﴾* و من لا يعفو عن بشرٍ مثله كيف يرجو عفو ملكٍ جبارٍ؟! قال النبي صلى الله عليه وآله وسلّم حاكياً عن ربّه يا مؤرّه بهذه الخصال، قال: «صل من قطعك و اعف عن ظلمك و أعط من حرّمك و أحسن إلى من أساء إليك!» و قد أمرنا <

﴿ بِمُتَابَعَتِهِ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾. ** فالعَفْوُ سِرُّ اللَّهِ فِي الْقُلُوبِ قُلُوبِ خَوَاصِّهِ فَمَنْ [يَمُنْ] يُسِرُّ لَهُ سِرَّهُ؟! و قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "أَيَعِجْزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَكُونَ كَأَبِي ضَمْضَمٍ؟" قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ مَا أَبُو ضَمْضَمٍ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "رَجُلٌ مِّنْ قَبْلِكُمْ كَانَ إِذَا أَصْبَحَ يَقُولُ: اَللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ تَصَدَّقْتُ بِعَرَضِي عَلَى النَّاسِ عَامَّةً." ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمود: عفو و گذشت در حال توانایی از شیوه رسولان الهی و اسرار نهان پرهیزگاران است. و معنی عفو آن است که از جرم و خطای شخص گنهکار بگذری، در ظاهر او را به خطایش نگیری و در دل نیز هرآنچه از او به تو رسیده است فراموش نمایی، و اضافه بر آن نیز در حق او نیکی روا بداری، و این عفو را نمی‌یابی مگر در آن کسی که خداوند متعال او را عفو نموده و گناهان گذشته و آینده او را بخشیده باشد و او را به کرامت خویش مزین نموده و از نور بها و جمال خویش بر او پوشانده باشد؛ چرا که عفو و غفران دو صفت از صفات خداوند متعالند که در سویدای برگزیدگان خویش به ودیعت نهاده است تا با خلق خدا با اخلاق خالقشان معاشرت نموده (و تجلیگاه صفات سرمدی حضرت حق باشند)، و بدین جهت خداوند عزوجل فرمود: ﴿و باید که عفو و گذشت کنند و اغماض نمایند؛ آیا دوست ندارید که خداوند بر شما عفو نماید؟! و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است﴾.

و آن کسی که شخصی مانند خود را نمی‌بخشد چگونه امید عفو و گذشت پادشاهی مقتدر را دارد؟! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از پروردگارش حکایت نموده که خداوند متعال فرمود: "با آن کس که از تو بُریده مواصلت و ارتباط برقرار کن، و با آن کس که به تو ستم نموده گذشت و عفو نما، و به آن کس که تو را محروم نموده عطا کن، و به آن کس که به تو بدی کرده احسان و نیکی نما!" و ما مأموریم که از پیغمبر متابعت نماییم چنانچه خداوند متعال فرمود: ﴿آنچه رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و به کار بندید) و آنچه شما را از آن باز داشته است و انهدید (و دوری گزینید)!﴾ و عفو و گذشت سرّی از اسرار الهی است که در قلوب خاصان الهی قرار گرفته است. پس چه کسی این سرّ الهی را در سینه خود نگه می‌دارد؟! (یا اینکه: آن خاصان که اسرار الهی را در سینه خود نگه می‌دارند.) و رسول خدا می‌فرمود: "آیا شما عاجزید که مانند أبو ضَمْضَمٍ باشید؟" اصحاب پرسیدند: أبو ضَمْضَمٍ کیست؟ فرمود: "مردی از امت‌های گذشته بود که هر روز چون صبح می‌کرد می‌گفت: خداوندا، من عرض و آبرویم را از تمام مردم برای تو صدقه دادم (و هر بدی را که مردم در حق من روا داشته‌اند در راه تو بخشیدم!)" (محقق)

* سوره نور (۲۴) آیه ۲۲.

** سوره حشر (۵۹) آیه ۷.

مکتب الهی نمی‌گویند که مواظب باش آزار غیر به تو نرسد! بلکه حیوانات در جنگل این‌طور هستند؛ یعنی مواظبند که کسی به حریمشان تجاوز نکند و اگر خودشان تجاوز کنند با دفاع آنها برخورد می‌کنند.

در مکتب الهی، انسان خود را واسطه می‌بیند، نه مستقل بالذات؛ مستقل بالذات را ذات احدیّت و خود را واسطه و پوچ می‌بیند. بر این اساس، قانون وضع می‌کند و احکام جعل می‌کند و با دنیای خود ارتباط برقرار می‌کند، همان‌طوری که انبیا ارتباط برقرار کردند.

آن کسی که عمر خودش را به دنبال علوم دیگر می‌برد، نصیب او همان مقداری خواهد بود که در این دنیا نصیبش شده است؛ اما کسی که مقصودش رسیدن به حقیقت دین باشد بدون زوائد، تبلیغات، ریاسات، توهّمات و مقامات، و خود را به این معدن علم و این دریا متصل کند و توجهش رسیدن به این دریا باشد، این دریا بر او تفضّل می‌کند.

رفقای که امروز معمم می‌شوند نباید خیال کنند که در مسیری که در پیش رو دارند، بیاوبرو و دنیا و ریاست و اقبال و توجّه مردمی است! البته نه اینکه نیست، بلکه نباید فکر، روی این مسئله باشد که در آینده چه خواهد شد، در آینده به کجا می‌رسیم، به چه موقعیتی می‌رسیم، چه وضعیتی پیدا می‌کنیم، چه افرادی دوروبر ما را می‌گیرند و مطالب و مسائل ما را این طرف و آن طرف پخش می‌کنند؛ تمام اینها توهّمات و تخیلات است.^۱

آنچه ما باید بدانیم و مورد توجّه قرار بدهیم این است که تمام همّ و غمّ خود را بر این متمرکز کنیم که از این چهارده نفر چه به ما رسیده است؛ این را بگیریم و عمل

۱. جهت اطلاع بیشتر بر مضرات شهرت‌طلبی در سیر و سلوک الی الله و طریق اهل علم، رجوع شود به *معاد شناسی*، ج ۱۰، ص ۳۰۱-۳۰۴؛ *مطلع انوار*، ج ۲، ص ۶۶؛ *آیین رستگاری*، ص ۱۶۸-۱۶۹؛ *حیات جاوید*، ص ۱۶۰؛ *نفحات انس*، ص ۱۰۳-۱۰۵.

کنیم، تمام شد. در طول تاریخ چهارده نفر آمده‌اند: پیغمبر اکرم، امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه زهرا تا امام زمان علیهم السلام؛ باید ببینیم که اینها چه گفته‌اند و اینها چه فهمیده‌اند. در این صورت است که متوجه می‌شویم که تفاوت ناخالص از خالص در کجاست و سره از ناسره در چه مواردی مشخص می‌شود. اول باید این حقیقت را بفهمیم.

دو سه هفته پیش منزل یکی از ارحام بودم که در مسائل سنگ‌های معدنی و جواهرات، بسیار خبیر و خیلی وارد است و شاید از معدود افرادی در دنیا باشد که روی او حساب می‌کنند و او را این طرف و آن طرف هم می‌برند. ایشان حرف بسیار خوبی زد و گفت:

وقتی که من وارد این مسائل شدم، اول رفتم دنبال اینکه اصل را بشناسم. سال‌های سال تمام زحمت خودم را گذاشتم؛ چه کتاب‌هایی خواندم، چه مطالعاتی کردم، چه آزمایشگاه‌هایی رفتم تا اینکه آن سنگ و جواهر اصلی را بشناسم. وقتی شناختم، دیگر تشخیص خلاف و این بدلیجات که گاهی هم خیلی شبیه اصل است، برایم مثل آب خوردن شد.

اما بعضی از افراد وقتی که وارد این مسائل می‌شوند، هم صحیح و هم غیر صحیح را با همدیگر نگاه می‌کنند؛ لذا هر چه می‌گذرد باز آن قوه و تیزی تشخیص را ندارند. سال‌های سال هم کار می‌کنند، ولی باز می‌بینیم اشتباه می‌کنند.

چون از اول پا را فقط روی شناخت واقع نگذاشتند، بلکه خواستند واقع و غیر واقع را با هم بفهمند؛ ولی ایشان می‌گفت:

من این کار را نکردم؛ بلکه سال‌های سال تمام هم‌وغمم را فقط روی شناخت جواهر اصل گذاشتم. وقتی که خوب ذهنم از این مسئله پر شد و قالب گرفت و فهمیدم آن اصل چیست، آن وقت دیگر توانستم خلافتش را بشناسم.

گفتم: شما عجب حرف عمیقی زدی و عجب کار درستی کردی! این همان

حرف و کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمودند:

لَا يُعْرِفُ الْحَقُّ بِأَقْدَارِ الرِّجَالِ؛ إِعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ، إِعْرِفِ الْبَاطِلَ تَعْرِفْ

أهلّه؛^۱ «حق با شخصیت افراد شناخته نمی‌شود؛ اوّل حق را بشناس تا اهلش

را بشناسی، و اوّل باطل را بشناس تا اهلش را بشناسی.»

آیا ما این‌طور نیستیم که بخواهیم از روی شخصیت افراد، حق را بشناسیم؟! مثلاً وقتی ببینیم که یک نفر خیلی ظاهر جاذبی دارد یا مقاله‌های زیادی دارد یا افراد برایش خیلی بیاوبرو می‌کنند و تا وارد مجلس می‌شود همه مجلس برایش بلند می‌شوند، یک‌دفعه چشمان را برنمی‌گردانیم تا ببینیم که این چه کسی بود که وقتی وارد مجلس شد همه برایش بلند شدند؟! خواهی نخواهی ذهن ما متوجّه او می‌شود. اما حضرت می‌فرماید که اوّل باید حق را بشناسی! وقتی حق را شناختی، هرچه برای فلان شخص بلند بشوند و بیاوبرو بکنند دیگر فایده‌ای ندارد.

بنابراین در مکتب ما باید اوّل سراغ این چهارده نفر بیاییم و بس؛ و دیگر چشمان را ببندیم، والسّلام! باید ببینیم که امام علیه‌السّلام در این قضیه چه فرموده است، و دیگر کاری نداشته باشیم که فلان آقا این مسئله را تأویل و توجیه می‌کند. من باب‌مثال در مهر السنّه روایت است که امام موسی بن جعفر علیهما السّلام فرمودند:

خداوند مهر السنّه را سنت فرمود تا اینکه شیعیان پیغمبر از این مسئله تأسی و پیروی کنند.^۲

آیا موسی بن جعفر نمی‌توانست بگوید که این قضیه برای دویست سال پیش است و حالا فرق کرده است؟! آیا نمی‌توانست بگوید که ای شیعیان، هزار سال بعد مهرتان را صد هزار سکه بکنید، یا هر کسی مهرش را به رقم تاریخ ولادتش بکند، مثلاً هزار و سیصد و شصت و خرده‌ای؟! از این نحوه بازی درآوردن‌ها نمی‌توانست؟! نه‌خیر،

۱. *أنساب الأشراف*، ج ۲، ص ۲۳۸ و ۲۷۴؛ *الأمالی*، شیخ مفید، ص ۵؛ *روضه الواعظین*، ج ۱، ص ۳۱؛

با قدری اختلاف در مصادر.

۲. *الکافی*، ج ۵، ص ۳۷۶؛ *مناقب آل ائمه طالب علیهم السّلام*، ج ۳، ص ۳۵۲.

می توانست؛ ولی چرا نگفت؟! دوازده تا امام آمدند، چرا هیچ کدامشان نگفتند؟! آیا هیچ کدام از ائمه اطلاع نداشتند که ۱۴۰۰ سال بعد چه می شود؟! اما ما از موسی بن جعفر و پیغمبر بالاتر می رویم و تأویل و توجیه می کنیم: «زمانه تفاوت کرده، آن موقع تا این موقع فرق کرده، الآن مسائل و مشکلات زیاد شده است و باید به این مطالب رسیدگی کرد، این برای آن موقع است و این حرفها عوض شده است!» عیبی ندارد، تأویل و توجیه بکنید؛ اما بالأخره فردایی هم هست و این طور نیست که مسئله ای گفته شود و بشود از این مسئله رد شد! من فقط یک قضیه جزئی را دارم خدمتتان عرض می کنم.^۱

ما تأویل و توجیه می کنیم، چون نخواسته ایم به حقیقت کلام پیغمبر و امام علیه السلام برسیم، بلکه خواسته ایم کلام امام را بگیریم و با چیزهای دیگر مخلوط و ضم و ضمیمه کنیم؛ مثل آن آقایی که به غرب رفت تا ببیند غرب چه می گوید و علم خودش را بالا ببرد و بهتر بتواند مبانی اسلام را بفهمد! حالا دیگر بماند که بعداً همین آقا سر از چه مسائلی در آورد! ما نخواسته ایم که بینیم واقعاً امام رضا و امام سجاد علیهما السلام در این روایات چه می خواهند بگویند! ما فکر و ذهنمان را از اول با غیر امام ممزوج و مخلوط کردیم و تا دیدیم که یک نفر مورد توجه است، او را در کنار امام قرار دادیم. البته ما قدری حمل به صحت می کنیم و خدای ناکرده امام را رد نمی کنیم - گرچه بعضی ها رد هم می کنند - ولی غیر امام را در کنارش قرار می دهیم. لذا برای اینکه یک مقدار بین هر دو جمع بکنیم، خواسته ایم مقداری این را پایین بیاوریم و مقداری هم آن را بالا بیاوریم، بعد وقتی که مساوی شدند این مسئله را به این کیفیت مطرح می کنیم.

مرحوم علامه طباطبائی آن کسی بود که گفت: فقط امام و بس! وقتی به ایشان اعتراض کردند: «این ایرادی که شما به علامه مجلسی دارید می گیرید، مذهب را زیر

۱. جهت اطلاع از مقدار مهرالسنة و لحاظ آن در عقدنامه های امروزی رجوع شود به *وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام*، ص ۶۵، تعلیقه: *مطلع انوار*، ج ۱۰، ص ۷۵.

سؤال می‌برید!» ایشان فرمودند: «مذهب وقتی زیر سؤال می‌رود که امام صادق زیر سؤال برود، نه علامه مجلسی!»^۱ هزار علامه مجلسی فدای ناخن چیده شده امام صادق هم نمی‌شود! آن موقعی مذهب زیر سؤال می‌رود که امام صادق با این توجیهاتی که علامه مجلسی کرده است زیر سؤال برود.

علامه مجلسی و غیر علامه مجلسی از بزرگان بودند، بسیار خوب، روی سر ما و چشم ما جا دارند؛ ولی برای یک عالم شیعه کدام مهم است؟ آیا برای یک عالم شیعه حفظ مکتب و مذهب مهم‌تر است یا حفظ فلان شخصیت؟! برای اینکه فلان شخصیت محفوظ بماند، حرف‌ها و کارهای او را توجیه می‌کنیم، و این توجیه کار و افعال و گفتار و تفکر او موجب می‌شود که افراد بدون توجه به این معایب، تمام این تفکرات را بپذیرند؛ در حالی که این طور نیست که همه این تفکرات، تفکرات شیعه و تفکرات مکتب تشیع باشد.

می‌خواهم عرض کنم: افرادی که شخصیت‌ها را توجیه می‌کنند و با این توجیه، روی نقائص تفکر آنها صحّه می‌گذارند و آن نقائص را می‌پوشانند، کارشان مشکل است! عیب‌جویی از دیگران و مذمت کردن و سب کردن دیگران غلط است؛ اما نکته اینجاست که اگر مطلبی به عنوان یک تفکر شیعی از فردی انتشار پیدا کند و کلامی از فردی منتشر شود، این دیگر منتشر شده است؛ پس اگر غلط است باید در مقابلش ایستاد، نه اینکه به عنوان اینکه او فلان شخصیت است، بخواهیم توجیه و تأویل و رفو کنیم و رویش روپوش بیندازیم.

یک وقت شخصی یک مطلب را نگفته است، انسان هم نباید چیزی بگوید؛ مثلاً تفکر یک شخص فلان نوع تفکر است، ولی آن تفکر را اظهار نکرده است و قلمماً و بیاناً نگفته است، انسان هم نمی‌تواند آن را مطرح کند. اما همین که شخصی در کتابش یا صحبتش مطلبی مطرح کند که مخالف با مکتب شیعه است، باید در مقابلش ایستاد،

۱. رجوع شود به *مهرتابان*، ص ۵۵ - ۶۰.

چون سکوت در اینجا سکوت در قبال خلاف است و این دیگر در مقابل امام صادق ایستادن است! اینجا نمی توان گفت که حالا حرف نزنید و چیزی نگوئید و مطرح نکنید و کاری نکنید! چون مسئله این طور نیست و وقتی شخصی به عنوان یک عالم، مسئله ای مطرح می کند که مخالف مبانی تشیع و مخالف عقاید مکتب تشیع است، انسان نباید در این مورد به خاطر این شخص سکوت کند؛ چون سکوت در اینجا تمام زحمات امام صادق را زیر پا می گذارد و تمام تلاش های ائمه را از بین می برد.

۱۴۰۰ سال ما با اهل تسنن احتجاج کردیم که خلیفه ثانی در مقابل وحی ایستاد و - نعوذ بالله - نسبت هذیان و خرافه گویی به پیغمبر داد،^۱ با همین بیان! حالا یک نفر بلند می شود می گوید: «اصل این قضیه دروغ است!» عجب! بعد هم بگوئیم: بنشینیم و ساکت باشیم و دیگر حرفی نزنیم و مسئله ای نگوئیم! با این حرف، مکتب و مبانی تشیع زیر سؤال می رود! یا اینکه بگوئیم: «اصلاً زیارت عاشورا سند ندارد!» پس دیگر چه ماند؟!^۲ یا آن آقا در فلان جا می گوید: «اصلاً این قضیه لگدزدن به حضرت زهرا دروغ محض است! چه کسی هم چنین کاری می کند؟!»^۳ الحمدلله مطالبی که اهل تسنن

۱. الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۲؛ صحیح البخاری، ج ۱، ص ۳۷؛ ج ۵، ص ۱۳۸؛ ج ۸، ص ۱۶۱؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶؛ السقیفة و فدک، ص ۷۶؛ طرف من الأنباء و المناقب، ص ۲۵؛ نهج الحق و کشف الصدق، ص ۲۷۴؛ إرشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۹۳؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۲۰.

۲. سند روایی زیارت عاشورا در کامل الزیارات، ص ۱۷۴ این چنین آمده است:

«حَدَّثَنِي حَكِيمُ بْنُ دَاوُدَ بْنِ حَكِيمٍ وَغَيْرُهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَوْسَى الْهَمْدَانِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الطَّيَالِسِيِّ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ وَصَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ جَمِيعًا عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ مُحَمَّدِ الْحَضْرَمِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ مَالِكِ الْجُهَنِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ مِنَ الْمُحَرَّمِ... فَقَالَ: "يَا عَلْقَمَةُ، إِذَا أَنْتَ صَلَّيْتَ رَكَعَتَيْنِ بَعْدَ أَنْ تَوَمَّأَ إِلَيْهِ بِالسَّلَامِ وَقَلَّتْ عِنْدَ الْإِيَاءِ إِلَيْهِ وَمِنْ بَعْدِ الرَّكَعَتَيْنِ هَذَا الْقَوْلُ: ... السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ...»

۳. قائل به این مطلب آیه الله محمدحسین آل کاشف الغطاء در کتاب جنه المأوی، ج ۱، ص ۶۲-۶۶ ⇐

هم اعتراف می‌کنند،^۱ ما کاسه داغ‌تر از آش شده‌ایم و می‌خواهیم رد کنیم!

⇐ می‌باشد؛ و دیگر گوینده این کلام سید محمدحسین فضل‌الله از علمای معروف لبنان است (منبع: سایت آپارات، صفحه کتاب‌الله و عترتی شبکه جهانی ولایت، کلیپ صوتی سخنرانی سید محمدحسین فضل‌الله؛ سایت یوتیوب، کلیپ تصویری تحت عنوان ردّ دروغ شهادت حضرت زهرا سلام‌الله علیها توسط آیه‌الله فضل‌الله، زمان انتشار: ۷/مارس/۲۰۱۵ م.)

آیه‌الله سید جعفر مرتضی‌عاملی در کتاب *مأساة الزهراء علیها السلام*، ج ۱، ص ۱۳۰ جواب قاطع و مستدلّی از شبهات ایشان نسبت به انکار شهادت حضرت زهرا داده است. (محقق)

۱. *المراجعات*، سید شرف‌الدین، ص ۳۴۶، تعلیقه: «تهدیدهم علیاً بالتحریق ثابت بالتواتر القطعی، وحسبک ما ذکره الإمام ابن‌قُتیبة فی أوائل کتاب الإمامة والسیاسة، و الإمام الطبری فی موضعین من أحداث السّنة الحادیة عشرة من تاریخه المشهور، و ابن‌عبدربّه الہالکی فی حدیث السّقیفة من الجزء الثانی من العقد الفرید، و أبوبکر أحمد بن عبدالعزیز الجوهری فی کتاب السّقیفة، كما فی ص ۱۳۴ من المجلّد الأول من شرح النهج الحمیدی الحدیدی، و المسعودی فی مروج الذهب نقلًا عن عروة بن الزبیر فی مقام الاعتذار عن أخیه عبدالله، إذ همّ بتحریق بیوت بنی‌هاشم حین تخلفوا عن بیعته، و الشهرستانی نقلًا عن النّظام عند ذکره الفرقة النّظامیة من کتاب الملل والنحل، و أفرد أبو مخنف لأخبار السّقیفة کتابًا فیہ تفصیل ما أجملناه. و ناهیک فی شهرة ذلك و تواتره قول شاعر النیل، الحافظ إبراهيم فی قصیدته العمریة السائرة الطائرة:

و قَوْلُهُ لَعَلِّيْ قَالَهَا عَمْرٌ
حَرَقْتُ دَارَكَ لَا أَبْقَى عَلَيْكَ بِهَا
أَكْرِمُ بِسَامِعِهَا أَعْظَمُ بِمُلْقِيهَا
إِنْ لَمْ تُبَايِعْ وَبِنْتُ الْمُصْطَفَى فِيهَا
مَا كَانَ غَيْرَ أَبِي حَفْصٍ بِقَائِلِهَا
أَمَامَ فَارِسِ عَدْنَانٍ وَ حَامِيهَا
هذه مُعامَلَتُهُم للإمام الَّذِي لَا يَكُونُ الإِجْمَاعُ حِجَّةً عِنْدَنَا إِلَّا إِذَا كَانَ كَاشِفًا عَن رَأْيِهِ! فَمَتَى يَتِمُّ
الاحتجاج بِمَثَلِ إجماعكم هذا علينا، و الحالُ هذه يا مُنصفون!؟»

الملل والنحل، ص ۵۷، به نقل از ابراهیم بن سيار بن هانی النظام: «فقال: إِنَّ عَمْرَ صَرَبَ بَطْنَ فَاطِمَةَ يَوْمَ الْبَيْعَةِ حَتَّى أَلْقَتِ الْجَنَيْنَ مِنْ بَطْنِهَا؛ وَ كَانَ يَصِيحُ: "أَحْرِقُوا دَارَهَا بِمَنْ فِيهَا!" وَ مَا كَانَ فِي الدَّارِ غَيْرَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسْنَ وَ الْحُسَيْنَ!»

الوافى بالوفيات، ج ۶، ص ۱۵: «و قال [أى النّظام]: إِنَّ عَمْرَ صَرَبَ بَطْنَ فَاطِمَةَ يَوْمَ الْبَيْعَةِ حَتَّى أَلْقَتِ الْمُحْسِنَ مِنْ بَطْنِهَا.»

الإمامة والسیاسة، ص ۳۰: «قال: و إنَّ أبابكر - رضی الله عنه - تَفَقَّدَ قَوْمًا تَخَلَّفُوا عَن بَيْعَتِهِ عِنْدَ عَلِيٍّ ⇐

اینجاست که ما به جای اینکه آن حقیقت و واقعیت را بگیریم و به جای اینکه مسئله متابعت از امام علیه السلام را بگیریم و به آن عمل کنیم، با سایر مسائل، مثل موقعیت‌های روز، شرایط روز، مصالح روز، منافع روز، مقتضیات روز و... خلط و مزج می‌کنیم و با همدیگر عجین می‌کنیم و یک آش شله قلمکار بیرون می‌دهیم! ابداً این طور نمی‌شود!

آن کسی که می‌خواهد وارد این سلک و مسیر بشود باید هدف و طریقه را مشخص کند. هدف باید رسیدن به مبانی اصیلی باشد که از چهارده معصوم آمده است و بس، والسلام! طریقی باید طریقی باشد که انسان را بدون انحراف به راست

﴿ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ، فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ عُمَرَ، فَجَاءَ فَنَادَاهُمْ وَ هُمْ فِي دَارِ عَلِيٍّ فَأَبَوْا أَنْ يُخْرِجُوا، فَدَعَا بِالْحَطَبِ وَقَالَ: "وَالَّذِي نَفْسُ عُمَرَ بِيَدِهِ، لَتُخْرِجَنَّ أَوْ لَأَحْرِقْتُهَا عَلَيَّ مِنْ فِيهَا!" فَقِيلَ لَهُ: "يَا أَبَا حَفْصٍ، إِنَّ فِيهَا فَاطِمَةَ!" فَقَالَ: "وَأَيْنَ!"﴾

میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹، فصل ذکر احوال احمد بن محمد بن السری بن یحیی بن ابی‌دارم المحدث: «و قال محمد بن أحمد بن حماد الكوفي الحافظ، بعد أن أرخ موته: كان مستقيماً الأمر عامة دهره، ثم في آخر أيامه كان أكثر ما يقرأ عليه المثالب. حضرته و رجل يقرأ عليه: "إن عمر رفس * فاطمة حتى أسقطت بمحسين."»

* قال الفراهيدي في كتاب العين، ج ۷، ص ۲۴۶: «الرفسة: الصدمة بالرجل في الصدر.» و قال الجوهری فی الصحاح، ج ۳، ص ۹۳۶: «الرفس: الضرب بالرجل.»

۱. الكافي، ج ۱، ص ۲۶۵: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَدَبَ نَبِيَّهِ عَلِيَّ مَحَبَّتِهِ فَقَالَ: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ [سوره قلم (۶۸) آیه ۴] ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [سوره حشر (۵۹) آیه ۷] و قال عَزَّوَجَلَّ: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ [سوره نساء (۴) آیه ۸۰]. (قال: ثُمَّ قَالَ:) و إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ فَوَّضَ إِلَيَّ عَلِيٌّ وَ اتَّيَمَّنَهُ فَسَلَّمْتُمْ وَ جَحَدَ النَّاسُ، فَوَاللَّهِ لَنُجِبَنَّكُمْ أَنْ تَقُولُوا إِذَا قُلْنَا وَ أَنْ نَصْمِتُوا إِذَا صَمَتْنَا، وَ نَحْنُ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، مَا جَعَلَ اللَّهُ لِأَحَدٍ خَيْرًا فِي خِلَافِ أَمْرِنَا.» ترجمه: «امام صادق علیه السلام فرمود: "خداوند عزوجل پیامبرش را بر محبت خویش تربیت کرد و فرمود: ﴿همانا تو بر اخلاق عظیمی هستی!﴾ سپس خداوند امرش را به او واگذار نمود و فرمود: ﴿هر چیزی که پیغمبر، شما را بدان امر کرد بگیرید و هر چه شما را از ﴿

و چپ، به این هدف برساند. طریق، طریق اولیای الهی است. اینجا است که مشخص می‌شود که نباید تصوّر شود که هر کسی در این لباس آمد، انسان را به این هدف می‌رساند. نه، مسئله این‌طور نیست.

یک نفر از ارحام مرحوم آقا پیش ایشان آمده بود. مرحوم آقا دایی ایشان می‌شد. ایشان گفته بود: «من می‌خواهم در سلک طلبگی بیایم و طلبه بشوم.» مرحوم آقا به او فرموده بودند:

اگر می‌خواهی پیش من بیایی باید آن‌طوری که من می‌گویم عمل کنی، نه آن‌طوری که در خانه پدرت است! آن‌طوری که من دارم می‌گویم باید طلبه شوی، نه آن‌طوری که پانزده نفر بیایند و دور هم بنشینند و سه تا قلیان بگذارند و صبح تا ظهر قُل قُل کنند و از اینجا و آنجا بگویند و موقع ظهر هم که بشود بلند شوند به مسجد بروند و نماز بخوانند و بعد به منزلشان بروند. آن‌طوری که من می‌گویم باید عمل کنی: این راه را باید بروی، آن کار را باید انجام بدهی، آن مسیر را باید طی بکنی، آن عمل را باید انجام بدهی، اینجا نباید بروی، آنجا باید بروی، از این مطالب باید دوری کنی! آن قسمی که من می‌گویم باید باشی. می‌خواهی بیایی، بسم الله!

«آن نهی فرمود پس فرو نهد!» و فرمود: «هرکس پیامبر را اطاعت نماید همانا خدا را اطاعت نموده است!» (سپس حضرت فرمود: «و همانا رسول خدا امر را به علی واگذار نمود و او را امین خود شمرد، پس شما تسلیم حق گشتید و مردم انکار نمودند. پس به خدا قسم دوست داریم شما را که بگویند، وقتی ما بگوئیم و سکوت کنید وقتی ما سکوت نماییم. و ما واسطه میان شما و میان خداوند عزوجل هستیم، و خداوند برای کسی در خلاف امر ما خیری قرار نداده است.» (محقق) *الکافی*، ج ۲، ص ۴۰۲: «أما إنه شرٌّ عليكم أن تقولوا بشيء ما لم تسمعوه مِنّا.» ترجمه: «امام صادق علیه السلام فرمود: «هرآینه چقدر بد است که به امری حکم کنید بدون اینکه آن را از ما شنیده باشید!» (محقق)

بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۵۱۱: «كُلُّمَّا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ.» ترجمه: «امام باقر علیه السلام فرمود: «هر مطلبی (از معارف و احکام دینی) که از این خانه (و از نزد اهل بیت علیهم السلام) بیرون نیامده باشد باطل است!» (محقق)

و او هم نیامد و تا حالا هم نیامده است! می گفت: «مرحوم آقا دایی ما مرد بسیار بزرگی بود!» فقط می گفت که ایشان مرد بزرگی بود؛ فقط همین!

وقتی می خواهی در اینجا بیایی باید قدمت را سفت بگذاری و محکم بایستی و در قبال مطالب و مسائلی که اتفاق می افتد استقامت به خرج بدهی و آن واقعیت را به ثمن بخش نفروشی! واقعیت یعنی رسیدن به آن مبانی اصیل. انسان وقتی به آن مبانی و عقاید اصیل برسد دیگر آن را در قبال هیچ چیزی نمی دهد!

یکی دو هفته پیش، بعضی از رفقا و دوستان به اینجا آمده بودند. من راجع به همین مسائل اسلام و تشیع و مبانی اهل بیت علیهم السلام صحبت می کردم. من از آنها سؤالی کردم و حالا همین سؤال را دارم از رفقا و دوستان و برادرانمان می کنم: اگر شخصی در این دنیا بخواهد زحمت بکشد و تلاش بکند و از طریق حلال هم بخواهد باشد، در این شصت هفتاد سال طول عمرش چقدر به دست می آورد؟ فرض کنید یک پزشک بخواهد سی چهل سال طبابت کند، خیلی هم عمل های شاقی بکند و اکتشافاتی هم بکند مثلاً دو میلیارد درمی آورد؛ البته نرخ این چیزها در دستم نیست. به آنها گفتم و الآن هم از شما سؤال می کنم: اگر بخواهند به ما دو میلیارد بدهند و بگویند: «آقا عمامه نگذار و دست از این راهت بردار!» آیا انجام می دهیم یا نه؟ اگر بگویند: «بیا این دو میلیارد را بگیر و دیگر اصلاً تا آخر عمر در خانه ات بنشین و نمی خواهد کار بکنی! دیگر هر کاری می خواهی بکن، این طرف و آن طرف برو و...» منتها این علمی را که به دست آورده ای به ما بده تا از نظر سواد و معلومات، یک فرد عادی بشوی، البته دست از ولایت و تشیع بر نمی داری و شیعه هستی و همان ولایت اهل بیت و همان تمسک به اهل بیت را هم داری و خدایی ناکرده انحرافی هم پیدا نمی شود، ولی فقط این علوم و اعتقادات و مبانی و این ادراک از مکتب و از دین و از حقیقت را به ما بده، ما هم در قبالتش دو میلیارد می دهیم!» هر کسی که این کار را بکند خیلی احمق است و دیوانه محض است و اصلاً دیوانه تر از این کسی که بخواهد این کار را انجام بدهد، نیست!

حالا بنده می‌گویم: اصلاً ده میلیارد! ثروتمندترین مرد این دنیا کیست و چقدر پول دارد؟ مثلاً پنجاه میلیارد، صد میلیارد؟! اگر بگویند: «آقا این صد میلیارد را به شما می‌دهیم، ولی آن مقدار از علوم اهل بیت را که شما فرا گرفته‌اید به ما بدهید و دیگر هم خبری نیست و به شما نمی‌دهیم.» اگر کسی بخواهد بدهد دیوانه است! درست مثل قضیهٔ اَبی بصیر است که پیش امام صادق علیه السّلام آمد و شکایت کرد. روایت مفصلی است. حضرت فرمودند: «باز کن!» و بعد اشاره کردند و او چشمش را باز کرد و افراد را دید. بعد حضرت فرمودند: «می‌خواهی در روز قیامت با ما باشی ولی اینجا اعمی باشی، چون خدا در پروندهٔ تو نابینایی در این دنیا را نوشته است و این در پروندهٔ توست؛ یا می‌خواهی الآن چشمت را باز کنم ولی آن دنیا دیگر کارت دست خودت باشد؟!» اَبی بصیر گفت - البته بنده زبان حالش را دارم می‌گویم -: «مگر من دیوانه هستم؟! یا ابن رسول الله، من صد هزار سال نخواستم آن بینایی را که بینایی باطن و اتصال به ولایت را از من بگیرد!»^۱ و درست هم می‌گفت و خدا خیرش بدهد.

حالا بنده هم همین را دارم می‌گویم: اگر بگویند: «آقا این مدرکاتی را که از علوم اهل بیت به دست آورده‌ای، به ما بده تا دیگر ذهنت صاف بشود، انگار هیچ چیزی نخونده‌ای؛ ولی در مقابل این قضیه، ما صد میلیارد به تو می‌دهیم!» آیا می‌دهیم یا نمی‌دهیم؟ اگر بدهیم قافیه را باخته‌ایم و کلاهمان پسِ معرکه است! چون این علوم اهل بیت، علومی است که انسان را به واقعیت می‌رساند؛ اما هندسه و پزشکی و... که به واقعیت نمی‌رساند!^۲ بله، یک طبیب باید برای خدا کار کند، زندگی اش باید برای

۱. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۶۹؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۷۰.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۲.

«عن اَبی الحسن موسی علیه السّلام قال: دَخَلَ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْمَسْجِدَ فِإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرِجْلِ، فَقَالَ: "ما هذا؟" فَقِيلَ: "عَلَامَةٌ." فَقَالَ: "وَمَا الْعَلَامَةُ؟" فَقَالُوا لَهُ: "أَعْلَمَ النَّاسُ بِ"»

او باشد، مقام اخلاص در عمل داشته باشد، به امور عبادی خود رسیدگی کند و... این مطلب دیگری است و خدا هم اجر می‌دهد؛ ولی کدام علم به واقعیت می‌رساند؟! فقط علم اهل بیت! این نکته‌ای است که ما باید متوجه آن باشیم.

کسی که وارد علوم اهل بیت می‌شود باید فقط این مقصد و هدف را داشته باشد:

اول: رسیدن به حقیقت مرام و معتقد امام علیه السلام؛

دوم: پایبندی به مطالبی که از آن حضرات رسیده است؛

سوم: عدم انحراف به چپ و راست و عدم توجه به شخصیت‌های دنیوی در هر وضعیت و در هر موقعیت؛

و در آخر: تبلیغ و نشر این مکتب و این هدف در میان مردم.

البته این مسئله باید همراه با تزکیه و مراقبه و توجه باشد و انسان باید بداند که

مقام ولایت در همه حال پشتیبان و حامی است و خود حضرت، ولی و قیم این مکتب

﴿بِأَنسَابِ الْعَرَبِ وَوَقَائِعِهَا وَأَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَالْأَشْعَارِ الْعَرَبِيَّةِ﴾ (قال: فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «ذَلِكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ وَلَا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ!» ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ، وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهَوَّ فَضْلٌ.»

نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۹۴:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داخل مسجد شدند که دیدند گروهی از مردم گرداگرد مردی را گرفته‌اند و به دور او جمع شده‌اند. حضرت گفتند: «این چیست؟!» گفتند: «علامه است.» حضرت گفتند: «علامه چیست؟!» گفتند: «داناترین مردم است به انساب عرب و تاریخ و وقایع آنها، و به جریاناتی که در عصر جاهلیت واقع شده است، و به اشعار عرب.»

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام گفتند: در این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: «این علمی است که با نداشتنش کسی را ضرری نمی‌رسد و با داشتنش کسی را منفعتی عائد نمی‌گردد.» و پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: «علم منحصر در سه چیز است: آیه محکم و یا فریضه عادل و یا سنت قائم؛ و غیر از این سه چیز، هر چه باشد زیاده است.»

۱. جهت اطلاع از مراد و مقصود از علمی که در اسلام بدان توصیه شده است رجوع شود به نور

ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۸۱ - ۳۰۵.

و راهیان این مکتب است.^۱

از صاحب ولایت و مولود مبارک امروز، حضرت بقیّة‌الله ارواحنا لثراب مقدّمه الفداء امیدواریم که بینش ما را هرچه بیشتر نسبت به اهداف عالیّه و راقیّه اسلام بیشتر کند، و پای ما را در این مسیر ولایت اهل‌بیت محکم‌تر و متقن‌تر کند، و هدف و مقصود ما را جز وصول به ولایت و حقیقت توحید چیز دیگری قرار ندهد،^۲ و ما را

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون مسئله انحصار ولایت و قیومیّت مکتب تشیّع در حضرت بقیّة‌الله علیه‌السلام، رجوع شود به رساله *اجتهاد و تقلید*، ص ۲۰۰، تعلیقه.

۲. *الکافی*، ج ۸، ص ۲۴۷:

«عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: "لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي فَضْلِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، مَا مَدَّوْا أَعْيُنَهُمْ إِلَى مَا مَتَعَ اللَّهُ بِهِ الْأَعْدَاءَ مِنْ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَنَعِيمِهَا وَكَانَتْ دُنْيَاهُمْ أَقْلَ عِنْدَهُمْ مِمَّا يَطْفُونَهُ بِأَرْجُلِهِمْ وَ لَنُعْمُوا بِمَعْرِفَةِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ وَتَلَذُّوْا بِهَا تَلَذُّذَ مَنْ لَمْ يَزَلْ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَانِ مَعَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ. إِنَّ مَعْرِفَةَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْسٌ مِنْ كُلِّ وَحْشَةٍ وَصَاحِبٌ مِنْ كُلِّ وَحْدَةٍ وَنُورٌ مِنْ كُلِّ ظُلْمَةٍ وَ قُوَّةٌ مِنْ كُلِّ ضَعْفٍ وَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ سُقْمٍ. قَبْلَكُمْ قَوْمٌ يُقْتَلُونَ وَ يُحْرَقُونَ وَ يُنْشَرُونَ بِالْمَنَاشِيرِ وَ تَضَيِّقُ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِرُحْبِهَا فَمَا يَرُدُّهُمْ عَمَّا هُمْ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِمَّا هُمْ فِيهِ مِنْ غَيْرِ تِرَةٍ وَتَرَوْا مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ بِهِمْ وَ لَا أَدَى، بَلْ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ! فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ دَرَجَاتِهِمْ وَ اصْبِرُوا عَلَى نَوَائِبِ دَهْرِكُمْ تُدْرِكُوا سَعِيَهُمْ!"»
نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۱۴:

«اگر مردم می‌دانستند که چه فضیلتی را در معرفت خداوند تعالیٰ حائز می‌گردند، چشمان خود را به آنچه دشمنان از آن متمتع هستند، از بهجت و نصارت و تری و تازگی حیات دنیا و نعمت‌هایش نمی‌دوختند، و دنیای ایشان در نزد اینان از آنچه را که در زیر پاهای خود لگد می‌کنند کمتر بود، و تحقیقاً در نعمت معرفت خدا متمتع بودند و چنان در مسرت و لذت معرفتش متلذذ بودند که گویی پیوسته و به‌طور جاودان در باغ‌های بهشتی با اولیای خدا در لذت بسر می‌برند. معرفت خدا انیسی است که نمی‌گذارد هیچ وحشتی به انسان برسد، و رفیقی است که هیچ تنهایی با او اثری ندارد، و نوری است که با او هیچ تاریکی و ظلمتی جمع نمی‌شود، و قدرتی است که هیچ ناتوانی با او مجتمع نمی‌گردد، و شفائی است که با وی هیچ مرضی تاب مقاومت نمی‌آورد.

و پس از این فرمود: پیش از شما طوائفی بودند که کشته می‌شدند و آتش زده می‌شدند و با ارّه استخوان‌هایشان بریده می‌شد، و دنیای بدین وسعت و فراخی بر ایشان تنگ می‌شد، و با این حال هیچ

در دنیا و در آخرت از زیارت آن حضرت و از شفاعتشان محروم نکند!
اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

عواملی نمی‌توانست ایشان را از آنچه با آنها از معرفت خدا بود برگرداند و منصرف کند؛ بدون آنکه کسانی که با اینها این اعمال را انجام می‌دادند، نسبت به آنها حقدی داشته باشند و نه خونی از آنها ریخته باشند و نه اذیتی از ناحیه ایشان به آنها رسیده باشد تا در اثر تلافی و انتقام، دست به چنین مجازاتی گشوده باشند؛ هیچ جرم و گناهی نداشتند مگر آنکه به خداوند عزیز و حمید ایمان آورده بودند! بنابراین، شما از خدایتان بخواهید تا درجات و مقاماتشان را به شما عنایت کند و بر مصائب و مشکلات روزگارتان صبر کنید و شکیبیا باشید تا به سعی و همت و جدیت آنها برسید!“



برای شنیدن این
سخنرانی اسکن کنید.

مجلس چهارم

اسناد و قوام دین به امام حجت

نیمه شعبان سال ۱۴۲۸ هجری قمری

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

بحمدالله رفقا همه اهل فهم و درایت و بصیرت نسبت به این مکتب هستند و سالیان سال را در خدمت اولیای الهی و آثار آنها سپری کرده‌اند و از فرق و تمایز بین تعالیم این مکتب با سایر مطالبی که در مرأی و منظر ما هست، به‌خوبی اطلاع دارند و همین نکته میز و فرق بین راه و روش و منهج در میان افراد است. امیدواریم که خداوند هر روز بیش‌ازپیش بر این فهم و درایت ما بیفزاید و از ماء معین این مکتب ما را بیشتر سیراب کند و بصیرت ما را نسبت به امور خودمان بیشتر کند: «والبصيرة في ديني.»^۱

امروز روز ولادت امام زمان علیه‌السلام حضرت حجة ابن الحسن المهدي ارواحنا لتراب مقدمه الفداء، سنة ۱۴۲۸ هجری قمری است. ما هر سال در هم‌چنین روزی برای تولد این مولود مبارک مجلس تشکیل می‌دهیم و دور هم می‌نشینیم و صحبت می‌کنیم و اظهار شادمانی و سرور و فرح و انبساط می‌کنیم.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۵۵۰.

چه فرقی بین این مولود و بین سایر ائمه هست که آن حالتی که در مجلس این مولود برای ما حاصل می‌شود با آن حالتی که در مجالس سایر معصومین علیهم‌السلام برای ما پیدا می‌شود تفاوت دارد؟ تابه‌حال به این مسئله فکر کرده‌ایم که چه فرقی بین مجلس میلاد این روز و بین میلاد مثلاً رسول اکرم یا امیرالمؤمنین است؟ با آنکه آنها بالاتر بودند؛ پیغمبر صاحب مقام ولایت کبری و پدر همه ائمه است، و امیرالمؤمنین هم پدر همه ائمه است، و همین‌طور امام حسن و امام حسین و امام سجاد علیهم‌السلام؛ ولی چرا آن حال و هوایی که در امروز و در هم‌چنین روزی برای شیعیان اهل بیت پیدا می‌شود، با سایر روزها و موالید تفاوت دارد؟ آن چه احساس درونی‌ای است که بین این مجلس و بین سایر مجالس فرق گذاشته است با اینکه در همه آن مجالس احیای ذکر است؟

بله، ذکر ولایت و یاد ولایت و به‌یادداشتن موازین و مبانی ولایت در همه این مجالس باید باشد، و اگر نباشد فقط صورت ظاهری دارد و اثر زیادی ندارد.

اگر ما برای ولادت امام حسین مجلسی تشکیل بدهیم و چندتا شعر و یک ارجوزه بخوانیم و افراد هم تکرار کنند و بعد هم بگوییم که سیدالشهدا این‌طور بود و چه برکاتی داشت و چه خصوصیتی داشت، مثلاً فلان ملک مورد غضب واقع شده بود و به‌واسطه ولادت سیدالشهدا خداوند او را به همان موقعیت و منزلت اول بازگرداند؛^۱ حالا اینکه آن ملک چه شد، چه ارتباطی به ما دارد؟! یا اگر بگوییم که امیرالمؤمنین در خیبر را کند و اصلاً تمام ترقی و تکامل اسلام به‌واسطه امیرالمؤمنین بود؛ حالا اینکه امیرالمؤمنین در ۱۴۰۰ سال پیش این کار را انجام داد و رفت، چه ارتباطی به ما و به وضعیت ما دارد؟!

این مجلسی که این همه ائمه راجع به آن تأکید می‌کنند: «رحم الله من أحیا ذکرنا؛^۲ خدا پدر و مادر آن کسی را بیامرزد که مجلس ما را به‌پا می‌دارد!» این نیست که در خانه

۱. رجوع شود به *بصائر الدرجات*، ج ۱، ص ۶۸؛ *کامل الزیارات*، ص ۶۶.

۲. *مصادقة الإخوان*، ص ۳۴ و ۳۸، با قدری اختلاف.

ننشینید، بلکه در میلاد ما یا در شهادت ما بیايید و بنشینید و همین طور نگاه کنید و بعد بروید! آیا اینکه ما در مصیبت اهل بیت محزون هستیم همین کفایت می‌کند و إن شاء الله بر ایمان ثواب می‌نویسند؟ به همین مقدار؟ یا نه، امام می‌فرماید که نشستن در خانه و به در و دیوار نگاه کردن کافی نیست، بلکه باید مجالسی تشکیل بدهید که ذکر ما را زنده نگه دارید! این زنده نگه داشتن چه معنایی دارد؟

زنده نگه داشتن - همان طوری که سابق کراراً و مراراً خدمت رفقا عرض شد^۱ - فقط بیان مصیبت یا شرح حال ولادت نیست. اینکه امام زمان قضیه اش این طور بود و وضعیت خاصی داشت یا اینکه ولادت هر کدام از ائمه صورت خاصی داشت و آنها در این دنیا آمدند و بر حسب تقدیر الهی کم یا زیاد عمر کردند و وظیفه شان را انجام دادند و به تکلیف خودشان عمل کردند و رفتند، چه اثری برای ما دارد؟! با همین صحبت‌ها سرگرم بودن - همان طوری که در مرأی و منظر ما هست و داریم می‌بینیم که تکایا و مجالس چطور هستند - چه اثری دارد؟! چه فایده‌ای دارد؟!

این مجالسی که تشکیل می‌شود و هر کسی برای خودش یک مجلسی دارد و هر مجلس منتسب به یک نفر است و به یک عنوانی است، در این مجلس همه چیز هست غیر از ذکر امام؛ همه چیز از اعتبارات و تعینات و توهّمات و لقب‌ها و عناوین و تعریف‌ها و تمجیدها! اینها چه فایده‌ای دارد؟! چه نتیجه‌ای دارد؟! این معنای احياء ذکر است؟! این معنای به یاد داشتن یاد و خاطره است؟! یا اینکه مقصود امام علیه السلام از احياء ذکر، معنای دیگری است؟

احیای ذکر امام علیه السلام و مبانی ایشان به معنای احضار نفس و روح و مکتب امام علیه السلام در مجلس است و به دنبال این مطلب، پایبندی و تطبیق و انقیاد در برابر حضور امام؛ این معنا، معنای احياء ذکر است.^۲

۱. از جمله رجوع شود به *نفعات انس*، ص ۷۰.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *حیات جاوید*، ص ۷۹.

ما در مجلسی که برای امام باقر علیه‌السلام تشکیل می‌دهیم، نمی‌توانیم بدن امام را منتقل کنیم، چون آن بدن در قبرستان بقیع است و قابل انتقال نیست؛ بنابراین روح امام علیه‌السلام را می‌آوریم - البته نه اینکه ما بخواهیم آن روح را احضار کنیم، بلکه از باب مجاز و ضیق در تعبیر این‌طور بیان می‌کنیم - یعنی با همین خواست ما، روح و نفس امام علیه‌السلام و آن جنبهٔ جبروتی و ملکوتی و لاهوتی امام علیه‌السلام که همان ولایت امام است، احضار می‌شود و در مجلسمان و در کنار خودمان می‌آید. این معنا، معنای احیای ذکر است.

حالا که امام آمد، در اینجا خطاب به امام باقر علیه‌السلام می‌گوییم: شما در این مجلس تشریف آوردید و در این مجلس حضور دارید و ما در خدمت شمایم! و این مجلس متعلق به شماست، نه متعلق به من و نه متعلق به کسانی که در اینجا کار می‌کنند و زحمت می‌کشند، بلکه این مجلس متعلق به امام باقر علیه‌السلام است و بس؛ تمام شد! بنابراین در این مجلس باید از چه کسی تعریف و تمجید بشود؟ آیا دیگر معنا دارد بگوییم که برای سلامتی فلان آقا دعا بفرمایید؟! اگر امام باقر علیه‌السلام در این مجلس حضور داشتند ما جرئت داشتیم یک‌چنین غلط‌هایی بکنیم؟! اگر سیدالشهدا در این مجلس حضور داشت ما جرئت می‌کردیم از این تعریف‌ها و تمجیدهای متداول بکنیم؟

پس داریم دروغ می‌گوییم که مجلس، مجلس سیدالشهدا است! دروغ می‌گوییم که مجلس، مجلس امام سجاد است! دروغ می‌گوییم که مجلس، مجلس امام صادق است! مجلس خود ماست؛ منتها ما خودمان عرضه نداریم که مردم را به‌سوی خود دعوت کنیم، ائمه را وسط می‌کشیم و آنها را به‌عنوان کمک و مددکار امیال و تخیلاتمان به‌کار می‌گیریم و از پیغمبر و سیدالشهدا و امام باقر استفادهٔ ابزاری می‌کنیم!

من در جایی خارج از ایران بودم، از کنار خیابان می‌گذشتم، دیدم یک مجلس خیلی معظّم و بزرگی است که افراد خیلی زیادی می‌آیند و می‌روند، نشستم و گفتم: نگاه کنم ببینم که این خطیب در این مجلس چه می‌گوید؟ ظاهراً او آخر مجلسش بود.

یک ربع تمام از این صحبت مجلسش مربوط به آن کسی می شد که بانی این مجلس بود؛ درحالی که مجلس برای حضرت موسی بن جعفر بود! این مجلس موسی بن جعفر نیست، این مجلس بنده است! من نمی توانم بگویم که ائیه الناس، بیاید در اینجا بنشینند و از من تعریف و تمجید کنید و من را بالا ببرید و به من مقام و مرتبه بدهید؛ چون کسی به حرف من گوش نمی دهد و می گویند: تو چه کسی هستی؟! تو که هیچ قیمتی نداری! پس حالا من چه کار کنم؟! از شئون یک شخص بالاتر استفاده می کنم!

اینها مطالب دقیقی است که دارم خدمتتان عرض می کنم. من می بینم که نمی توانم خودم را به مردم ارائه بدهم، و خودم عرضه ندارم و نمی توانم افراد را جذب کنم، لذا از شئون یک فرد بالاتر استفاده می کنم؛ مثلاً نگاه می کنم و می بینم که پدرم علامه طهرانی مرد بزرگی بوده است، صاحب تألیفات بوده است، صاحب صیت و شهرت بوده است و صاحب این مسائل بوده است، آن وقت می گویم: بیاید اینجا؛ من فرزند علامه هستم و مطالب پیش من است! بیاید آن مطالبی را که می خواهید من برایتان بگویم! شما هم به امید رسیدن به مطالب آن بزرگ می آید و می گوید: حالا که این فرزندش است ببینیم چه می گوید.

این قضیه، یک قضیه واقعی است و بین من و شما هیچ فرقی نیست و ما باید خودمان را با این مسئله منطبق کنیم و باید به درد خودمان برسیم که این درد از کجاست؟ اگر قرار باشد بر اینکه انسان به دنبال امیال و تخیلات باشد، بین این مجلس و بین سایر مجالس فرقی نیست و هر دو یکی است!

خطیب آن مجلس یک ربع تمام از خدمات و زحمات و آثار این آقا می گفت که در فلان جا مسجد ساخته و در فلان جا حسینیه ساخته است! حالا شهادت حضرت موسی بن جعفر بود و مجلس مربوط به موسی بن جعفر بود! اما فقط می گفت که ایشان چه کارهایی کرده است و خداوند سایه ایشان را مستدام بدارد و تا بعد از ظهور حضرت و اصلاً تا قیامت ایشان را پایدار بدارد!

همان جا حدود نیم ساعت نشستیم و مقداری با خودم فکر کردم. همین طور که

کنار خیابان نشسته بودم، گفتم واقعاً ما هم این طور نیستیم؟ اگر بخواهیم به خودمان فکر کنیم و به خودمان برسیم، ما هم این طور نیستیم؟ ما هم مثل همین‌ها هستیم، منتها به یک صورت دیگر و به یک چهره دیگر! آیا ما واقعاً در ارتباطمان آن خلوص نیت را داریم؟ یا اینکه نه، ما هم به نحوی این طور هستیم، گرچه به این شکل نیست و به شکل دیگری است. اشکال فرق می‌کند؛ ولی خدا نکند که آن هدف، آن مسیر، آن غایت و آن مقصد، با این مقاصد مشترک درآید و هر دو به یک نقطه برسند که آن نقطه همان نقطه تثبیت انانیت و ارتقاء فرعونیت و استقلال در وجود و خودیت است! یک وقت نکند که همه به این نقطه برسیم! مسئله خیلی مسئله عجیبی است!

امام علیه السّلام می‌فرماید: خدا رحمت کند و پدر و مادر کسی را بیمارزد که مجلس تشکیل بدهد و ما را در آن مجلس مطرح کند؛ نه اینکه خودش را مطرح کند، نه اینکه برای سلامتی خودش بگویند که دعا کنید و صلوات بفرستید، و نه اینکه برای کارهایی که کرده است! مگر از کیسه خودش آورده و انجام داده است تا دائماً به رخ مردم بکشد و کارهای دیگران را از رخ بیندازد؟! آیا این منظور احیای ذکر ائمه است؟! آیا منظور این است که بیایید و بنشینید مجلس تشکیل بدهید و بر در و دیوار شهر اعلامیه بزنید که در فلان جای شهر مجلس است، و ای مؤمنین بیایید آقای فلانی سخنرانی می‌کنند؟! یا نه، مجلسی تشکیل بدهید و چهار نفر یا پنج نفر، نه بیشتر، بنشینید و مطالب و معتقدات امام را دقیقاً مورد بررسی قرار بدهید و خودتان را پایبند کنید؟ این مجلس، مجلس احیای ذکر امام و احیای ولادت امام علیه السّلام است.

امروز روز میلاد امام زمان علیه السّلام است. چرا ما امروز را جشن می‌گیریم؟ برای اینکه این مسئله را در وجود خود زنده کنیم که ما امام زنده و صاحب‌اختیار زنده داریم!

رسول خدا صاحب اختیار ما بود، ولی از دنیا رفت. امیرالمؤمنین امام ما بود، ولی از دنیا رفت. ولایت او گرچه موت و حیات ندارد، ولی در دیدگاه ناقص و غیرمتکامل و خام ما بین ما و بین امیرالمؤمنین پرده‌ای افتاده است، و الاً ولایت علی و

امامت امیرالمؤمنین زنده و مرده ندارد! این بدن است که می افتد. امیرالمؤمنین علیه السلام در ساعات آخر فرمود: «**كُنْتُ جَارًّا جَاوِرَكُم بَدَنِي أَيَّامًا؛** ا بندگان خدا، بدنم با شما بود، من که با شما نبودم!» شما به من نگاه می کردید، ولی به بدن من نگاه می کردید! آنهایی که به من نگاه می کردند، یکی میثم بود، یکی حبیب بود، یکی رُشید بود، یکی عمار بود، یکی اویس بود، یکی سلمان بود؛ اینها بودند که به من نگاه می کردند؛ ولی شما همه به بدن من نگاه می کردید و خیال می کردید که دارید به علی نگاه می کنید: «**جاورکم بدنی؛** بدنم با شما بود، من که نبودم!» آنهایی که به من نگاه می کردند، به ولایت من و به نفس قدسی و ملکوتی من نگاه می کردند، و آن هم زنده و مرده ندارد. عزرائیل هم که آمد، آن را نگرفت، بلکه کار عزرائیل فقط این بود که بین شما و بین بدن من فاصله انداخت. عزرائیل کجا می تواند به من دست پیدا بکند؟! عزرائیل کجا می تواند و قدرت دارد که جان از من بگیرد؟! تمام عالم ملک و ملکوت به ولایت من قدرت و حیات پیدا می کند، آن وقت عزرائیل می تواند جان من را بگیرد؟! این حرفها چیست؟! او فقط شما را از دیدن بدن من محروم کرد: «**جاوِرکم بَدَنِي!**»

ولی درعین حال، این مسئله از دیدگان ما مخفی است و می گوییم: امیرالمؤمنین ۱۴۰۰ سال پیش شهید شد، امام حسن شهید شد، امام حسین را شهید کردند و... ولی دیگر نمی توانیم امام زمان را انکار بکنیم و بگوییم که امام زمان وجود ندارد! امام زمان بنا بر مکتب شیعه وجود زنده دارد و حیّ است و در میان ما است و رفت و آمد می کند، منتها ما او را نمی بینیم،^۲ فقط همین!

هانری کُربن، آن دانشمند فرانسوی، یک عبارت بسیار جالبی دارد و من خیلی تعجب کردم که چطور بعضی از این افراد به این اسرار و نکات پی می برند. ایشان راجع به وجود امام زمان علیه السلام می گوید:

۱. *نهج البلاغه* (صبحی صالح)، ص ۲۰۷.

۲. *الغیبه*، نعمانی، ص ۱۶۳. هم چنین رجوع شود به همین کتاب، ص ۷۷.

تنها مکتبی که در دنیا مکتب زنده و با نشاط و با روح و با حقیقت و واقعیت و پویا است، مکتب شیعه است؛ چون این مکتب قائل به وجود یک صاحب ولایت و صاحب اختیار بالاتر از خودش است.^۱

مکاتب در اینجا زیاد هستند؛ حالا صرف نظر از یهودی و نصاری، اهل تسنن هم قائل به وجود امام زمان هستند، منتها نه در زمان فعلی. اهل تسنن قائل به ظهور یک چنین فردی هستند در وقتی که اراده و مشیت خدا تعلق بگیرد. روایاتی که اهل تسنن در کتب خودشان راجع به امام زمان علیه السلام آورده‌اند^۲ اگر از روایاتی که ما در کتب شیعه داریم بیشتر نباشد، کمتر نیست؛ منتها آنها می‌گویند: «در آن وقتی که اراده خدا تعلق می‌گیرد حضرت به دنیا خواهد آمد.»^۳ فقط در این مسئله با ما اختلاف دارند، ولی در اغلب کتب اهل تسنن هست و همه آنها ق

ائل هستند که از نسل پیغمبر و رسول خدا فرزندی به نام مهدی ظهور خواهد کرد که دنیا را پر از عدل می‌کند. این در اغلب کتب آنها موجود است، منتها می‌گویند که متولد خواهد شد و الآن هنوز متولد نشده است.

۱. رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۸، ص ۳۰۲؛ مهرتابان، ص ۷۴-۷۶؛ مطلع انوار، ج ۲، ص ۲۴۱.
۲. مسند أحمد، ج ۱، ص ۳۹۸ و ۴۰۶؛ ج ۵، ص ۸۷-۱۰۸؛ سنن أبي داود، ج ۲، ص ۳۰۹؛ صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳ و ۴؛ سنن الترمذی، ج ۳، ص ۳۴۰؛ المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۶۱۷ و ۶۱۸؛ ج ۴، ص ۵۰۱؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۱۸۱ و ۱۸۳؛ عمدة القاری، ج ۱۶، ص ۷۴؛ مسند أبي داود الطيالسی، ص ۱۰۵-۱۸۰؛ مسند ابن الجعد، ص ۳۹۰؛ الآحاد و المثانی، ج ۳، ص ۱۲۷؛ السنة، ص ۵۱۸؛ مسند أبي يعلى، ج ۸، ص ۴۴۴؛ ج ۹، ص ۲۲۲؛ ج ۱۳، ص ۴۵۷؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۳-۴۶؛ المعجم الكبير، ج ۲، ص ۱۹۶-۲۵۵؛ ج ۱۰، ص ۱۵۸؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۶۵۶؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۹۰؛ تحفة الأوحیدی، ج ۶، ص ۳۹۴؛ أضواء علی السنة المحمدية، ص ۲۳۴.
۳. المناظرات بین فقهاء السنة و فقهاء الشيعة، ص ۱۰۸، تعلیقه: الفصول المختارة، ص ۳۲۴؛ الغيبة، شیخ طوسی، ص ۸۲؛ الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۷۳؛ أعيان الشيعة، ج ۲، ص ۴۹؛ آداب عصر الغيبة، ص ۸.

شیعه می‌گوید: نه، در ۱۲۰۰ سال پیش یک‌چنین مولودی به دنیا آمد و دارای این خصوصیات است و الآن وجود دارد و حی است.^۱

این معنا، معنایی است که ما باید آن را درک کنیم، و فرق بین این مجلس و سایر مجالس را بدانیم. در مجلسی که مربوط به امام زمان علیه‌السلام است باید شیعه صاحب اختیار خودش را در میان خود احساس کند و توجه خودش را به یک فرد حی تقویت کند، که الآن این فرد حی است و شاید الآن در میان ما باشد! او وجود دارد و در میان ماست و با ما است و زمام کار ما را به دست دارد. این خیلی فرق می‌کند با فردی که در میان ما است، ولی به یک کشور دیگر رفته است و آنجا زندگی می‌کند؛ ما احساس می‌کنیم و می‌دانیم که آن فرد زنده است و الآن مثلاً در آفریقا یا آمریکا دارد زندگی می‌کند، منتها هیچ ارتباطی با او نداریم و هیچ کاری هم به کار او نداریم. اما احساسی که شیعه نسبت به امامش دارد این است که آن امام زنده است و دارد امامت می‌کند و کار انجام می‌دهد، همان‌طوری که امیرالمؤمنین در زمان حیات خودش امامت کرد و ولایت کرد و تنفیذ اراده و مشیت پروردگار کرد، إلا اینکه فقط فرقی این است امیرالمؤمنین را در کوچه و خیابان می‌دیدند، ولی این امام را نمی‌بینند؛ فقط همین.^۲

این احساس برای انسان این مسئله را نتیجه می‌دهد که هر کاری که بخواهیم انجام بدهیم، ببینیم که ناظری دارد نگاه می‌کند؛ هر حرفی که بخواهیم بزنیم، احساس بکنیم که ناظری و سامعی این حرف را دارد می‌شنود؛ هر خطوری که از ذهن ما بگذرد

۱. رجوع شود به الغیبه، نعمانی، ص ۱۶۱ - ۱۷۰.

۲. الغیبه، نعمانی، ص ۱۷۵:

«سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: "إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَتَيْنِ: يَرْجِعُ فِي إِحْدَاهُمَا وَ فِي الْأُخْرَى لَا يُدْرَى أَيْنَ هُوَ، يَشْهَدُ الْمَوَاسِمَ يَرَى النَّاسَ وَ لَا يَرَوْنَهُ."» ترجمه:

«امام صادق علیه‌السلام فرمود: "همانا برای حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه) دو غیبت است که در یکی از آنها باز می‌گردد، ولی در دیگری کسی نمی‌داند که او کجاست، و در میان اجتماعات حاضر می‌شود و مردم را می‌بیند ولی مردم او را نمی‌بینند."» (محقق)

فوراً احساس کنیم که او می‌داند. او عالم به زوایا و خفایا و اسرار نفس و وجود و فعل و انفعال و کارهای روزمره ما در تمام آناء لیل و اثناء نهار است.^۱ این معنا، معنای حیات و حضور امام علیه‌السلام در میان شیعه است.

معنای حضوری که شیعه احساس می‌کند این است که مثلاً الآن که من دارم در اینجا صحبت می‌کنم باید مواظب باشم حرفی از دهانم در نیاید که او بشنود و ناراحت شود، چون زنده است و در اینجا و در همین مجلس حضور دارد؛ یا وقتی که دارم در خیابان می‌روم این معنا را بدانم که با یک شخص برخوردی نکنم که اگر امام بشنود موجب ناراحتی او بشود، چون در کنار من دارد حرکت می‌کند؛ یا در خلوت خود کاری انجام ندهم که موجب سخط او فراهم بشود، چون در خلوت خود، او در کنار

۱. مشارق أنوار الیقین، ص ۲۱۸:

«عن النبی صلی الله علیه و آله: "... فالإمام مع الخلق کلهم، لا یغیب عنهم و لا یحجبون عنه، بل هم محجوبون عنه و لیس هو بمحجوب؛ لِأَنَّ الدنیا عند الإمام کالدّرهم فی ید الإنسان یقلّبه کیف شاء." و عنهم علیهم السلام: "إِنَّ اللَّهَ يُعْطِي وَلِيَهُ عَمُودًا مِنْ نُورٍ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ يَرَى فِيهِ سَائِرَ أَعْمَالِ الْعِبَادِ كَمَا يَرَى الْإِنْسَانُ شَخْصَهُ فِي الْمِرْآةِ مِنْ غَيْرِ شَكِّ."

... و عن أبي الحسن موسى عليه السلام: "... إِنَّ الْإِمَامَ يَعْلَمُ مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ مَنْطِقَ كُلِّ ذِي رُوحٍ، لَا يَخْفَى عَلَى الْإِمَامِ شَيْءٌ." ترجمه:

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: "... امام علیه‌السلام با همه خلایق معیت دارد و همراه است، نه از آنها غائب است و نه ایشان از دیدگانش پنهان شوند، بلکه خلایق از او در حجاب‌اند، ولی او از آنها در حجاب و پرده‌ای نیست؛ زیرا دنیا برای امام همانند سکه‌ای است در دست انسان که هر طور بخواهد آن را زیر و رو می‌کند!»

از ائمه علیهم السلام روایت شده است: «خداوند به ولی خود (امام زمان علیه‌السلام) ستونی از نور که مابین خود و حضرت است عنایت خواهد کرد که آن حضرت اعمال بندگان را در آن ستون می‌بیند همان گونه که انسان خودش را در آینه بدون هیچ تردیدی می‌نگرد!»

از امام کاظم علیه‌السلام آمده است: «امام علیه‌السلام زبان پرندگان را [نیز] می‌داند و نیز زبان هر جاننداری را، و هیچ چیزی بر امام مخفی نیست!» (محقق)

من نشسته و مراقب من است. این معنا، معنای حضور امام علیه السلام است. اگر ما یک چنین معنایی را قبول داشته باشیم و یک چنین حالی داشته باشیم، آن وقت دیگر می توانیم هر حرفی بزنیم؟! دیگر می توانیم بالای منبر از هر کسی تعریف و تمجید کنیم؟! دیگر می توانیم هر مجلسی تشکیل بدهیم و هر چه دلمان می خواهد بگوییم؟! دیگر می توانیم هر کتابی بنویسیم و هر چرند و پرنندی در آن کتاب درج کنیم؟! دیگر می توانیم هر تهمتی به هر کسی بزنیم؟! دیگر بدون توجه به اینکه این دنیا صاحبی دارد و ناظری دارد و ولیّ و حسابرسی دارد، می توانیم این کارها را بکنیم یا نه؟!

پس تمام این مطالب ناشی از غفلت و جهل یا تجاهل است، یعنی خود را به جهل زدن و خود را به غفلت زدن. ما باید از این دوّمی به خدا پناه ببریم! تمام گرفتاری ما به خاطر این است که ما فقط چراغ می بندیم و فقط خیابان را چراغانی می کنیم؛ اما امام زمان را در مجالس نمی آوریم! معنای آوردن امام زمان و احیای ذکر این است که وقتی امام زمان می گوید: آیا تو واقعاً منتظر فرج من و منتظر ظهور من هستی و واقعاً این را طلب می کنی؟ پس تو که می دانی من حق هستم، تو که می دانی روابط و این امور اعتباری در من راه ندارد، تو که می دانی من مجسمه عدالت و حقیقت و واقعیت هستم؛ پس باید بدانی که اگر بخواهی قدمی برخلاف برداری، در مسیر من نیستی؛ اگر بخواهی حرکت خلافی بکنی در مسیر من نیستی؛ اگر بخواهی سکوت نابه جایی بکنی در مسیر من نیستی؛ اگر بخواهی قیام نابه جایی بکنی در مسیر من نیستی؛ اگر بخواهی سخن خلافی بگویی در مسیر من نیستی؛ اگر بخواهی حرفی بزنی و کاری بکنی، اینها در مسیر من نیست. این معنا، معنای حیات است.

این مسئله در اهل سنت وجود ندارد. اهل سنت می گویند: پیغمبری آمد و احکامی آورد و ما به آن احکامش بر طبق فتاوی چهار نفر که آنها در یک زمانی بودند و بعد مردند، عمل می کنیم و دیگر نیازی به امام زنده نداریم؛ چون احکام مشخص است، و آنچه ابوحنیفه گفته مشخص است، آنچه مالک گفته مشخص است، آنچه

حنبل و شافعی هم گفته‌اند مشخص است؛ پس ما دیگر هیچ احتیاجی به امام نداریم! داریم زندگی مان را می‌کنیم، قرآنمان را هم می‌خوانیم، به مسائلمان هم توجه می‌کنیم، و طهارت و نجاسات را هم رعایت می‌کنیم؛ پس این بودن امام که شیعه از خودش درآورده است، یعنی چه؟! اینکه انسان باید امام داشته باشد و باید معتقد به یک شخص حی باشد، چه معنایی دارد؟!

اینها از این نکته غافل هستند که آن دین و آن عملی حیات دارد و جان و روح دارد که مستند به ولیّ حی باشد، و آن شخص خود را تحت ولایت او احساس کند؛ و الاً صرف یک عمل ظاهر است و بیش از این نیست.^۱ الآن که نماز می‌خوانم، جان و روح نماز به این است که این نماز در تحت ولایت و نظارت و سیطره ولایی یک فرد صاحب نفس قدسی قرار دارد و او به این نماز جان می‌دهد و این نماز را به مرتبه فعلیت می‌رساند و باعث تجرد نفس می‌شود؛ نه به اینکه در رساله عملیه نوشته است که این طوری بخوانید و من هم این طوری می‌خوانم؛ این فایده‌ای ندارد. در توضیح المسائل نوشته است که فلان کار را این طوری انجام بدهید، ما هم می‌کنیم! خب احمد حنبل هم همین را می‌گوید، شافعی هم همین حرف را می‌زند و می‌گوید که نماز مغرب سه رکعت است و عشا هم چهار رکعت است و شکیات نماز هم این است و اگر خطا کردی سجده سهو دارد و اگر شک بین سه و چهار کردی باید بنا را بر چهار بگذاری و اگر شک بین دو و سه کردی باطل است و...؛ پس این که همین است!

دقت کنید چه می‌خواهم عرض کنم! پس احکامی که در رساله عملیه و توضیح المسائل آمده است، جان و روح و حقیقت آن احکام، اتصال به ولایت امام است و آن ولایت امام است که به این احکام سندیت و حجیت می‌دهد و آن را برای ما الزامی می‌کند و انجام می‌کند. اگر امام علیه السلام نباشد باید توضیح المسائل را

۱. رجوع شود به *المحاسن*، ج ۱، ص ۹۰-۹۲؛ *الأمالی*، شیخ طوسی، ص ۲۴۷.

کنار گذاشت! یعنی اگر الآن - نعوذ بالله - امام زمان از دنیا برود، دیگر توضیح المسائل کنار می‌رود، چون استناد آن فقه و احکام به روایت از امام حی است، یعنی امام حی است که روایت امام صادق را امضا می‌کند؛ مثلاً موسی بن جعفر است که روایت امام باقر را امضا می‌کند یا امام رضا است که روایت موسی بن جعفر را امضا می‌کند. هر ولی حی و امامی که می‌آید، تمام مطالبی که از اولیای مقدم و گذشته به صورت روایت در مسائل اعتقادی و احکام و مسائل اجتماعی آمده است، آنها را تثبیت می‌کند؛ چون هر دو ولایت یکی است، ولی قوام شرع و حجیت دین به ولایت امام حی است و باید امام حی باشد تا دین سندیت و حجیت داشته باشد. اگر امام حی وجود نداشته باشد، شرع حجیت ندارد و ما نمی‌دانیم چه کار کنیم.^۱

در مجامع حدیث، احادیث وجود دارد و در توضیح المسائل، احکام وجود دارد؛ ولی آن اهرمی که پشت این روایات و احکام است و آن سندی که پشت روایت امام صادق است، امضای امام زمان است. امام زمان، آن روایت را امضا می‌کند، چون بین امام زمان و بین امام صادق فرقی نیست؛ یعنی همان طوری که امام صادق روایات امام سجاد و امام باقر را امضا می‌کند، همین طور امام زمان هم روایات سیزده معصوم قبل از خود را به عنوان سندیت و قابل اجرا بودن امضا می‌کند، یعنی چون الآن ایشان حی است پس این احکامی که از اجداد ایشان رسیده است قابل اجرا است، و چون الآن ایشان صاحب ولایت است پس روایات بحار و روایات وسائل هم قابل اجرا است؛ اما اگر ایشان حی نبود این کتابها قابل اجرا نبود و همین جا باید توقف می‌کردیم؛ اما چون ایشان الآن حی است و الآن ولایت و شرع به دست ایشان است، ایشان امضا می‌کند و تمام آن روایات برای هر کسی برحسب تکلیف خودش و برحسب نظر خودش سندیت دارد و می‌تواند به آن عمل کند. پس پشت روایت امام صادق را امام زمان امضا کرده است تا ما الآن می‌توانیم عمل کنیم. این را برای رفقای

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱، ص ۱۸۱ و ۱۸۲.

اهل علم دارم می‌گویم که ما از اینجا می‌توانیم به روایت امام صادق عمل کنیم، و این نکته‌ای است که در فقه ما مغفول^۱ عنه است.

فرق بین شیعه و سنی در این است که مکتب اهل سنت، دین مرده را می‌پرستند، نه دین زنده را. دین مرده یعنی دینی که صاحبش مرده است، یعنی شافعی مرده است،^۱ مالک مرده است،^۲ احمد حنبل مرده است^۳ و ابوحنیفه مرده است.^۴ صاحب دینشان ابوحنیفه، دشمن شماره یک اهل بیت است، کسی که بغض اهل بیت را تا ساعت آخر مرگش در دلش نگه داشت! آدمی که از کلمات قصارش این بود: «در هر فرعی که جعفر بن محمد فتوا داد، من مخالفتش را کردم!»^۵ این از افتخارات ایشان است؛ اما متأسفانه امروزه در کتب از ایشان تعریف و تمجید به آسمان رفته است و ایشان از مفاخر اسلام شده است!^۶ آدم واقعاً نمی‌تواند تصور کند و نمی‌تواند توضیح بدهد که چطور یک عالم شیعه می‌گوید که ابوحنیفه از مفاخر اسلام است!^۷

احیای مکتب امام صادق این است که امروز شما دشمنان مکتب را بشناسید و

۱. جهت اطلاع از شرح حال محمد بن ادریس شافعی رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱۷، ص ۴۸۰ - ۵۲۳.
۲. جهت اطلاع از شرح حال مالک بن انس رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱۷، ص ۳۸۵ - ۳۹۲؛ *سیر أعلام النبلاء*، ج ۸، ص ۱۳۲.
۳. جهت اطلاع از شرح حال احمد بن حنبل رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱۷، ص ۵۲۴ - ۵۳۸؛ *الأعلام*، ج ۱، ص ۲۰۳؛ *وفیات الأعیان*، ج ۱، ص ۶۳ - ۶۵.
۴. جهت اطلاع از شرح حال ابوحنیفه رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱۷، ص ۳۹۳ - ۴۸۰؛ *قاموس الرجال*، تستری، ج ۱۰، ص ۳۷۶ - ۳۸۶؛ *المصنّف*، ابن‌ابی‌شبهه کوفی، ج ۲، ص ۱۲۰؛ *المحلی*، ابن‌حزم، ج ۴، ص ۲۱۳.
۵. *فرائد الأصول*، ج ۱، ص ۳۰۴؛ *زهر الربیع*، ص ۵۲۲؛ *الکشکول*، بحرانی، ج ۳، ص ۴۶.
۶. *اسلام و نیازهای زمان*، ج ۱، ص ۶۶؛ *مجموعه آثار شهید مطهری*، ج ۲۱، ص ۸۱.
۷. جهت اطلاع از مکتب و عقائد ابوحنیفه به روشی تحلیلی، رجوع شود به *اسرار ملکوت*، ج ۳، ص ۱۷ - ۷۴.

دوستان امام صادق را بشناسید و بدانید که شیعیان امام صادق چه کسانی هستند و دشمنان چه کسانی هستند. شیعیان امام صادق، شیعیانی هستند که در میان مردم با شعار حرکت نمی‌کنند، بلکه با عقل و حقیقت حرکت می‌کنند؛ هر جا حق است سمعاً و طاعتاً، و هر جا شعار است حرکت نمی‌کنند.

مکتب امام صادق مکتب فهم بود، نه گرفتن فهم؛ مکتب عقل بود، نه گرفتن عقل و به‌جایش گچ وارد مغزها کردن! مکتب امام صادق عقل و فهم وارد می‌کرد؛ یعنی وقتی که می‌بینی این سنگ است، سرت را نزن و نگو که برو بزن، إن شاء الله چیزی نیست!

اما مکتب شعار، مکتب چشم‌پوشی روی حقایق، مکتب نفهمیدن، مکتب چشم و گوش را بستن، مکتب بعداً می‌فهمی، مکتب به تو مربوط نیست، مکتب تو را چه سزد که در کار بزرگان دخالت کنی، مکتب اینکه اگر این را انجام بدهی چه خواهی و... است. این مکتب، مکتب امام صادق نیست.

مکتب امام صادق این است که وقتی فهمیدی باید عمل کنی. اگر عمل نکنی خدا بیچاره‌ات می‌کند! اگر نفهمی عیبی ندارد، و تا نفهمیدی خدا بر طبق قاعده مستضعفین با تو عمل می‌کند؛ ولی وقتی مطلبی را فهمیدی دیگر نمی‌توانی بگویی نفهمیدم!

همین چند شب پیش داشتم جلد هجدهم/امام شناسی را مطالعه می‌کردم، راجع به این قضیه که گفتن امام و اطلاق امام بر غیر معصوم شرعاً حرام است.^۱ من داشتم آنجا را همین طوری بدون توجه می‌خواندم و برایم خیلی جالب بود، با اینکه شاید من این قضیه را بیست دفعه خوانده بودم و باز هم می‌خوانم! بی‌کار نیستم که می‌خوانم، بلکه می‌خوانم چون می‌بینم لابه‌لای این عبارات، من مورد خطاب و مورد توجه هستم، و این کلمات دارد با من صحبت می‌کند: تو حواست را جمع کن تا مثل آن

۱. رجوع شود به/امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۰۵ - ۲۴۲.

کسی نشوی که وقتی ثابت کردم که نباید امام بگوید و هیچ جوابی برای گفتن نداشت، فردا در سخنرانی قبل از خطبه‌ها چند دفعه گفت! مواظب باش تو مثل اینها نشوی!

این مکتب، مکتب امام صادق است؟! امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: «ذکر ما را زنده کن!» یعنی مواظب باش که تو راه خطای دیگران را نروی! بین اگر من امام صادق اینجا بودم به تو چه می‌گفتم؟ بنابراین اگر جوابی هست، بسم الله، جواب بدهید! اما جوابی نیست، ولی باز مخالفت می‌کنید! حالا مدام داد از امام زمان بزنید، مدام مجلس تشکیل بدهید، مدام خود را در جلوی مردم بیارید، آرام صحبت کنید و کلمات را سنجیده و با بلاغت ادا کنید؛ اما همه اینها فیلم است! یک فیلم داریم که در نوار و در این دستگاه‌های جدید است و یک فیلم هم داریم که فیلم نفسانی است؛ اما همه فیلم و تئاتر است!

حداقل ما در این قضیه باید احتیاط کنیم! بر فرض اینکه اشکال ندارد، اما دیگر واجب هم که نیست! وقتی که جای شبهه است، مقتضای قواعد اصولیه می‌گوید: جای احتیاط است، توقف کن! پس حداقل حرف نزن؛ طوری نمی‌شود، آسمان به زمین نمی‌آید! اما نه، می‌رویم و می‌گوییم! چه چیزی را می‌خواهیم اثبات کنیم؟! اگر چشم بصیرت داشتیم می‌دیدیم که آن طرف چه خبر است و این قدر بیخود در اینجا به بیراهه نمی‌رفتیم، و راه اهل بیت را می‌رفتیم!

مکتب اهل سنت، مکتب مرده و مکتب مرده پرستی است؛ ابوحنیفه پرستی، شافعی پرستی، حنبلی پرستی و مالک پرستی است؛ چون آنها می‌گویند: ما فقط یک سری مسائل داریم که در کتاب‌ها نوشته شده است؛ حالا یکی می‌گوید که

۱. الکافی، ج ۱، ص ۶۷: «فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْإِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ!» ترجمه:

«امام صادق علیه السّلام می‌فرمایند: ... توقف در شبهات و مواردی که قطع و یقین نداری، بهتر است از فروغلطیدن در هلاکت!» (حیات جاوید، ص ۷۰)

همچنین رجوع شود به فرائد الاصول، ج ۲، ص ۶۴ - ۹۲

دستتان را به شکمتان ببندید و یکی می گوید که دستتان را به پایتان ببندید، یا یکی می گوید که بسم الله بگویند و یکی می گوید که نگویند؛ هر کسی حرفی می زند و بعد عمل می کند و تمام شد! حالا چه این را پیغمبر بگوید و چه ابوحنیفه بگوید؛ هر دو یکی است! اینها همین را می گویند! می گویند: هر دو یکی هستند؛ ابوحنیفه گفته است، مثل این است که علی گفته است! حالا ما این را اختیار می کنیم و شیعه آن را اختیار می کند؛ بالأخره هر دو نماز خواندن است. پس امام می خواهیم چه کار؟! ما نمازمان را می خوانیم، روزه مان را می گیریم، زکاتمان را هم می دهیم، حجمان را هم انجام می دهیم؛ دیگر خدا از ما چه طلب دارد؟! ما که به کسی بدهی نداریم!

ولی در مکتب شیعه می گویند: نه، ما صاحب داریم! اگر بگویند: صاحبتان کجاست؟ می گوئیم: ما او را نمی بینیم، ولی او ما را می بیند! و مهم این است که او ببیند. من باب مثال وقتی که شما وارد یک اداره می شوید می بینید این اداره قانون دارد و همه بر طبق قانون عمل می کنند؛ یکی در این اطاق نشسته، یکی در آن اطاق نشسته است، یکی دارد آن کار را انجام می دهد، یکی آبدارچی است و دارد چایی می ریزد، یکی دارد اعلامیه می زند، یکی دفتر را اداره می کند؛ خلاصه همه دارند کار انجام می دهند. شما هم می روید و می گویند: صاحب این اداره کجاست؟ می گویند: چه کار داری؟ می گویند: من می خواهم کارم راه بیفتد. می گویند: بیا تا کارت راه بیفتد؛ به صاحب اداره چه کار داری؟! حتماً که نباید رئیس را ببینی! آن رئیس و آن مدیر در اطاقش نشسته است و دارد این اداره را اداره می کند و اگر یک روز نباشد همه از بین می روند. شما می روی و کارت را انجام می دهی و می روی؛ چون اداره زنده و فعال است و دارد کار انجام می دهد.

شیعه دلیل و احتجاجش نسبت به اهل تسنن در حیات مکتبش این است: همان طور که در زمان رسول خدا دین و شرع مستند به وجود رسول خدا بود، الآن هم مستند به فرزند اوست، حالا یا من می بینم یا نمی بینم. نه اینکه مثل کسی باشد که مثلاً آمریکا رفته است و الآن شما از او خبر ندارید؛ بلکه او دارد کار انجام می دهد،

دارد به افراد می‌رسد، دارد مشکل حل می‌کند، دارد راهنمایی می‌کند، و دارد افکار را در قلوب افرادی که به او مرتبط هستند القا می‌کند. شما خیال می‌کنید این فکری که الآن به نظر شما آمد و یک کار صحیح انجام دادید، از کجا آمده است؟ یا اینکه در یک قضیه، در یک دعوا، در یک تحویر، در سر یک دوراهی، یا در یک شک، یک دفعه مسئله‌ای به نظرتان و به ذهنتان آمد و یک راه را انتخاب کردید، چه کسی این فکر و این راه را در ذهن شما قرار داد؟

بعد از حیات مرحوم آقا، سه چهار روز گذشته بود، مسائلی برایم پیدا شد. پیش امام رضا رفتم و رو به ایشان کردم و گفتم: امام رضا، ما مخلصت هستیم! صاف دارم می‌گویم: ما هیچ چیزی نمی‌فهمیم! بنویسم و امضا کنم و در ضریح بیندازم تا قبول کنی؟ - البته عبارت دیگری آوردم که اینجا نمی‌گویم - گفتم: می‌خواهی بنویسم که در روز قیامت سند باشد که ما نمی‌فهمیم! آقا ما نمی‌فهمیم، به که بگوییم؟ ما در این قضیه و در این جریان عقلمان نمی‌رسد! خلاصه با امام رضا اتمام حجت کردیم! امام رضا بزرگوار است و می‌گوید: حالا ما ببینیم که این آدم نفهم و جاهلی که آمده است چه می‌گوید؟ گفتم: اگر در اینجا دست من را نگیری، من در روز قیامت شکایت را به جدت می‌کنم! به همین شکل گفتم! چون اینها بزرگوارند.

صرف نظر از مسئله امامت و ولایت، واقعاً امام رضا در حق ما پدری کرد! من این مسئله را با دو چشم ظاهر خودم دیدم، نه با فکر و اینها. این مسائل اصلاً مشهود بود! قضایایی اتفاق می‌افتاد که همه افراد می‌گفتند که فلانی باید این کار را بکنی؛ اما من می‌دیدم باید آن کار دیگر را بکنم. یک قضیه اتفاق می‌افتاد و می‌گفتند که باید حرف بزنی؛ اما می‌دیدم الآن نباید صحبت کنم. اعتراض می‌کردند و در صحبت‌هایشان بالا و پایین می‌کردند و می‌گفتند که الآن جای این کار است و الآن وظیفه شما این است؛ اما من می‌دیدم الآن جای آن کار دیگر است و می‌گفتم: شما صحبت کنید! چرا من حرف بزنم؟! چرا همیشه من؟ قدری هم شما بار بردارید؛ چه اشکالی دارد؟! در یک قضیه همه می‌گفتند که در اینجا باید ساکت بود؛ اما من می‌دیدم باید صحبت کنم.

الآن بعد از گذشت دوازده سیزده سال از فوت مرحوم آقا - رضوان الله علیه - تا آنجا که به نظرم می‌رسد، قطعاً این طور بوده و می‌توانم مثل خورشید در رابعة النهار شهادت بدهم که قطعاً عنایت و لطف امام رضا علیه السلام در تمام این موارد شامل حال این فقیر بوده است و احساس می‌کردم در اینجا باید این کار را انجام داد و در آنجا نباید این را انجام داد؛ چون از اول رفتیم و گفتیم: «آقا ما نمی‌فهمیم!» اما نسبت به کسی که می‌گوید می‌فهمم، آنها افسار را گردنش می‌اندازند و می‌گویند: حالا برو! ولی اگر کسی گفت که نمی‌فهمم، همین قدر که یک مقدار اعتراف کرد، آنها دیگر خیلی نگاه نمی‌کنند که راست می‌گوید یا نه، و همین قدر را قبول می‌کنند، چون آنها بزرگ هستند، مثل ما که نیستند...

من با امام زمان هم کلمات قصاری دارم! یک دفعه من به امام زمان گفتم: «امام زمان، می‌خواستی امام زمان نشوی! اما حالا که امام زمان شدی باید ما را تحمل کنی! چون کسی که امام زمان می‌شود بالأخره باید بزرگ باشد، باید کریم باشد و باید دستگیری کند.» این خب روش بزرگان است، روش اولیا است، روش کرام است. آنها با ما فرق می‌کنند، حال و هوای آنها با ما فرق می‌کند، آنها در عالم قدس و در افق دیگری هستند و ما در تخیلات و اعتبارات و هواهای نفسانی گرفتار هستیم.

علی‌کلّ حال، این فرق بین فقه اهل سنت و بین فقه شیعه است؛ لذا دلیل حرمت تقلید از میت هم از همین جا نشئت می‌گیرد. شما از یک مجتهد تقلید می‌کردید، الآن آن مجتهد از دنیا می‌رود، از همین الآن باید به یک مجتهد زنده مراجعه کنید؛ تمام! حرام است از مجتهد مرده و میت تقلید کنید؛ به خاطر اینکه دیگر سندیت ندارد، فقط یک سری احکامی بود که در رساله توضیح المسائل نوشته شده بود و حجّیت این احکام مربوط به حیات او بود، چون در پشت این حکم، او حجّیت این حکم را امضا می‌کند، و الآن که از دنیا رفته است دیگر تمام شد.

یعنی مثل مریضی که به یک دکتر مراجعه می‌کند و باید مرتباً هر روز مراجعه کند، برای اینکه ممکن است دارو عوض شود و تغییر پیدا کند؛ در احکام اجتهادی

توضیح المسائل هم - البته در غیر از ضروریات دین، که آن یک بحث دیگری دارد - سندیت و حجیت آن احکام به واسطه حیات مجتهد است، یعنی حیات مجتهد است که پشت این حکم را امضا می‌کند، چون مجتهدین ما معصوم نیستند و اشتباه می‌کنند - غیر از چهارده معصوم همه اشتباه می‌کنند - پس الآن که مجتهد حیات دارد، راجع به مدارک این دلیل تفحص می‌کند و ادله را بررسی می‌کند و می‌گوید که الآن نظر من نسبت به این حکم این است؛ اما اگر امشب از دنیا برود، این حکم هم دیگر تمام می‌شود و پرونده‌اش بسته می‌شود، چون اگر فردا که این مقلد می‌خواهد تقلید کند، بگوید که به چه دلیلی الآن من به این حکم عمل کنم؛ لعل اینکه امروز ایشان روایتی ببیند و نظرش عوض شود؟! آن وقت ما هیچ جوابی نمی‌توانیم بدهیم! پس تا وقتی که زنده هستند دلیلشان حجیت دارد.^۱

این مسئله به خاطر این است که دینی که یک شیعه می‌خواهد متدین به آن دین بشود باید یک نفس حی پشتوانه آن دین و پشتوانه آن حکم باشد. بنابراین آن فقهی که ما را از وصول به شخص ولی کامل و دستگیری ولی کامل و هدایت و ارشاد عارف بابصیرت باز می‌دارد، فقه امام صادق نیست! فقهی فقه امام صادق است که ما را به هدایت و دستگیری عارف و ولی الهی راهنمایی کند، نه اینکه بگوید دنبال نکن، نه اینکه بگوید دور این مسائل را باید خط بکشی، نه اینکه بگوید اینها انحراف است!

امام سجاد علیه السلام به ابو حمزه ثمالی می‌فرماید:

ای ابو حمزه، تو برای راه‌های زمین خود احتیاج به دلیل و راهنما داری، پس چگونه نسبت به راه‌های آسمان می‌توانی بدون دلیل بروی در حالی که أنت بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَجْهَلُ مِنْكَ بِطُرُقِ الْأَرْضِ، فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِيلًا؛^۲ «تو نسبت به طُرُق آسمان جاهل تر هستی نسبت به طُرُق زمین؛ پس دنبال شخصی برو که از تو دستگیری کند و تو را راهنمایی کند.»

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید، ص ۷۶ و ۲۹۵ - ۳۱۸؛ وفق و وحی، ص ۴۳۵.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۸۴.

مثلاً الآن می خواهی به فلان شهر بروی، راه را نمی دانی، یک نفر را دنبال خودت می بری؛ درحالی که نسبت به راه های آسمان جاهل تری، چون در نفس گرفتار هستی، زوایای نفس بر تو مخفی است و از آنها خبر نداری، صفات و ملکات رذیله منطویه و مخفیه بر نفس را تو اطلاع نداری. هشتاد سال از سن تو می گذرد، ولی هنوز در اولین مراتب از مراتب نفس گرفتار هستی و قدمی برنداشته ای، بلکه فقط چندتا کتاب خوانده ای!

الآن بروید یکی از این سی دی ها را از مغازه ها بگیرید که تمام کتب فقه در آن است، تمام کتب احادیث در آن است، قرآن در آن است، نهج البلاغه در آن است، اشعار در آن است؛ همه اینها در آن است! این سی دی که از ما فقیه تر است! معلوماتی که آن دارد ابن سینا هم نداشت و به گردش هم نمی رسید! پس ما باید این را در دستگاه بگذاریم تا بچرخد و از این تقلید کنیم، چون همه این معلومات در آن هست؟! این قرص سی دی، فقیه است؛ ولی فقیه مرده، نه فقیه زنده، نه فقیه متفکر، نه فقیه عاقل، و نه فقیهی که این مطالب را با نفس و جانش ادراک کرده است و می تواند جزئیات را بر کلیات منطبق کند. این سی دی، فقیه مرده است و فقط مطالب در آن است.

ابوحمره ثمالی از امام سجاد علیه السلام می شنود که باید به دنبال دلیل بگردد، آن هم در سن پیری. مگر ابوحمره فقیه نبود؟! مگر ابوحمره نسبت به احکام وارد نبود؟! ابوحمره ثمالی زمان امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام را درک کرده بود؛ پس چرا نگفت که یا ابن رسول الله، ما احکام و مسائل را از شما و فرزندانان می شنویم، پس دیگر دلیل یعنی چه؟ راهنما یعنی چه؟ دستگیر یعنی چه؟ تا حالا مگر چه کار می کردیم؟ تا حالا مگر نماز ظهر را شش رکعت می خواندیم که حالا شما می گوئید که «فَاطَلْبُ لِنَفْسِكَ دَلِيلًا»؟ تا حالا چهار رکعت می خوانیدم، حالا هم چهار رکعت می خوانیم؛ تا حالا خمس و زکاتمان را این طوری می دادیم و درست هم بود، از حالا هم می دهیم؛ پس دیگر «فَاطَلْبُ لِنَفْسِكَ دَلِيلًا» یعنی چه؟ تا به حال ما حج را این طور انجام می دادیم و شما هم تأیید می کردید، پس دیگر «فَاطَلْبُ لِنَفْسِكَ دَلِيلًا» یعنی چه؟ اما حضرت می فرماید:

ای ابو حمزه، تو نسبت به طرق آسمان جاهل تر هستی نسبت به طرق زمین؛ پس دنبال شخصی برو که از تو دستگیری کند، تو را راهنمایی کند، مطلب را به تو بگوید، بصیر باشد و چشم و دلش باز باشد.

بنابراین راه‌های آسمان غیر از احکام نماز و روزه و سایر احکام ظاهر است؛ پس منظور حضرت از راه آسمان، راه عبور نفس از تعلقات و از توغّل در کثرات و حرکت به سوی عالم تجرد است. این راه، راه آسمان است. از بخل درآمدن، از کثرت‌گرایی درآمدن، از انانیت درآمدن، از حسد درآمدن، از خودیت درآمدن، از توجه به خود درآمدن، او را دیدن، به حق پیوستن، مجرد شدن، به عالم روح رفتن، از کثرات بیرون آمدن، از افکار شیطانی بیرون آمدن، اینها راه آسمان است یا شکیات نماز و روزه؟! کدام منظور امام سجاد است؟ این شکیات که هست، دیگر «فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِيلًا» معنا ندارد. حضرت می‌فرماید فقهی را بگیر که تو را به دستگیر برساند، نه تو را از دستگیر غافل نماید!

چقدر ما بدبخت هستیم و واقعاً بدبختی به کجا رسیده است که مرحوم قاضی، آن آیت الهی را در حوزه فرد زندیق معرفی کنند! مردی که در صدها سال مگر یکی مانند او بیاید، فرد منحرف از دین معرفی کنند، جواب سلامش را ندهند، از او روی بگردانند، افرادی که به منزل او می‌روند مورد طرد و رفض و دورباش سایرین قرار بگیرند و شهریه‌شان را قطع کنند و نفی بلد کنند!^۱ کجا رفته است این روایات و دستورالعمل‌های ائمه نسبت به رعایت این مسئله حیاتی که پشتوانه عمل به احکام ظاهری ما باید استناد به ولی کامل و عارف کامل و ولی الهی و صاحب بصیرت داشته باشد؟!^۲ آن فقهی که ما را از ارتباط با چنین شخصی باز بدارد فقه امام باقر نیست،

۱. رجوع شود به روح مجرد، ص ۱۰۲؛ مهر تابناک، ص ۹۱.

۲. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۶:

«فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَىٰ هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ، فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقْلَدُوهُ. وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعَهُمْ.»

اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۷۵: «و اما آن فقیه‌ی که نفس خویش را از دستبرد شیطان محافظت نماید ⇐»

فقه جعفر بن محمد نیست؛ فقه امام باقر و امام صادق می گوید: برو احکامت را از شخصی مثل قاضی بپرس، برو از شخصی مثل علامه طباطبائی بپرس که ولایت را چشیده و بصیرت به ولایت پیدا کرده است، برو احکامت را از شخصی مثل مرحوم آقا بپرس که حکم را از روی بصیرت برای تو بیان می کند.

مرحوم مطهری - رحمة الله علیه - چقدر مرد بزرگی بود، چقدر مرد متدینی بود، چقدر مرد صاحب عرقی بود، چقدر مرد صاحب حمیتی بود! و در این قضیه کسی شک ندارد. شما نگاه کنید: فردی که مجتهد است و سالیان سال دارد براساس اجتهادش نماز می خواند، روزه می گیرد، حج انجام می دهد و تبلیغ می کند، همه خوب و همه درست؛ اما وقتی یک ملاقات با مرحوم حدادی می کند که درس نخوانده است، مرحوم حداد از او می پرسند: «چگونه نماز می خوانی؟» می گوید: «سعی می کنم تا دفع خواطر کنم!» کار خیلی خوبی می کرد، خدا صد مرتبه رحمتش کند که دفع خواطر می کرد؛ نه اینکه مثل بقیه در نمازش برای تخریب و تدمیر و امحاء نفوس هزارتا نقشه بکشد و هزار فکر شیطانی و عمل شیطانی به ذهنش بیاید، و نه اینکه مثل ما نماز بخواند که همین طوری خیلی راحت و بی خیال وضو بگیریم و الله اکبر بگوییم و نماز را ببندیم؛ نه، ایشان می نشست، در نمازش دفع خواطر می کرد و خواطر را دور می کرد که فقط خاطر حضور پروردگار و صفاتی که جنبه مخاطبه و عبودیت دارد در ذهنش بیاید. خداوند ایشان را رحمت کند؛ ولی باز بالاتر از این هم هست و این ولی الهی دارد او را رشد می دهد که برو بالا و اینجا نماز! تو قابلیت و استعداد داری؛ چرا می خواهی در اینجا بمانی؟! با اینکه کار خوبی می کنی، ولی بالاتر برو! می گوید: «پس کی نماز می خوانی؟!»^۱ حالا فهمیدید

﴿ و بر حفظ و حراست از دین خود سخت کوشا باشد و مخالفت با هواهای نفسانی را آنی از آفات فرو مگذارد و در هر حال و در هر شرایط کاملاً مطیع امر پروردگار باشد، پس بر عوام واجب و فرض است که از او تقلید نمایند. و چنین تصوّر نشود که تمامی فقهای شیعه واجد این شرایط و صفات اند، بلکه فقط اندکی متحقق به این اوصاف می باشند. »

۱. رجوع شود به روح مجرد، ص ۱۵۹ - ۱۶۴.

من برای چه این مطالب را گفتم؟ شصت سال دارد نماز می‌خواند، ولی هنوز نمی‌داند چطور دارد نماز می‌خواند!

فقهی که باید مستند بر هدایت ولیّ باشد این است! این همانی است که امام سجاد می‌فرماید: «فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِيلًا!» دنبال ولیّ برو؛ او است که به تو می‌گوید که چطور نماز بخوانی! و الاّ اهل تسنّن هم نماز می‌خوانند؛ نماز مغرب ما سه رکعت است و نماز مغرب آنها هم سه رکعت است و شش رکعت نیست؛ نماز عشاء ما چهار رکعت است و آنها هم چهار رکعت می‌خوانند. هر دو نماز می‌خوانیم؛ ولی در چگونگی نماز نیاز به دستگیری داریم که چگونه نماز بخوانیم و چگونه انفاق بکنیم، نه در کمیت آنها. یک روز آقای حداد فرمودند: «وقتی که داری انفاق می‌کنی به چه نیتی انفاق می‌کنی؟»

گفتم: دارم به فقیر پول می‌دهم.

فرمودند: «نه، باید به این نیت باشد که او دارد به فقیر پول می‌دهد، نه تو! تو پول نمی‌دهی، او دارد می‌دهد!»

شما راجع به همین یک کلمه انفاق فکر کنید! حالا بروید این را از دیگران پرسید تا ببینید چه می‌گویند! فقط می‌گویند که انفاق است و ثواب دارد؛ تمام شد! عارفی که توحید برایش منکشف شده است همان حکم سه رکعت نماز را می‌دهد؛ ولی بین سه رکعت نماز او و بین سه رکعت نماز دیگران خیلی فرق است! او وقتی که نماز می‌خواند اگر به صورتش نگاه کنیم می‌بینیم که اصلاً در اینجا نیست؛ اما وقتی دیگران نماز می‌خوانند فقط به فکر این هستند که عبایشان را تمیز کنند، چون دوربین دارد عکس می‌گیرد! هر دو نماز می‌خوانند، هر دو به احکام عمل می‌کنند، هر دو سجده می‌روند، هر دو رکوع می‌کنند و هر دو تشهد انجام می‌دهند؛ اما او تشهد را برای ما طور دیگری معنا می‌کند و بقیه طور دیگری معنا می‌کنند، او سجود را طوری معنا می‌کند و بقیه سجود را طور دیگری معنا می‌کنند. نتیجه‌اش این می‌شود که بعد از گذشت سال‌ها می‌بینیم و می‌فهمیم که او که بوده و چه شده است

و بقیّه در چه وضعی هستند. این همان معنا و منظور امام علیه السّلام از وجود امام حی است^۱ که در قالب دستگیری عارف کامل، تجلّی و ظهور پیدا می‌کند.^۲

امروز روزی است که دوستان و برادران و سروران ما می‌خواهند به لباس رسول خدا ملبّس بشوند و به تاج ملائکه متوجّج بشوند. عمامه تاج ملائکه است. کسی که به این لباس درمی‌آید معنایش این است که من یک پله از بقیّه جلو افتاده‌ام، یعنی شما عقب هستید و من جلو آمده‌ام و خودم را به این لباس درآورده‌ام تا اینکه عمل خودم را هم بیشتر منطبق کنم، چون من آمدم و پایم را جای پای رسول خدا گذاشتم. ادعا نمی‌کنیم که ما رسول خدا شده‌ایم و هیچ‌وقت هم ادعا نخواهیم کرد؛ ولی مدعی هستیم که إن شاء الله مورد عنایت رسول خدا قرار بگیریم.

اما واسفا! واسفا! مطالبی می‌شنویم که اصلاً دود از کله بلند می‌شود! شنیدم در بعضی از جاها گفته شده است: «شما که نیازی به دنیا نداشتید چرا طلبه شده‌اید؟! طلبه‌ها کسانی هستند که نیاز دارند و کسب و کاری به دست نمی‌آورند!» و اوایلا! اوایلا! اوایلا!

۱. الاختصاص، ص ۲۶۹:

«عن محمد بن علیّ الحلّبی، قال: قال أبو عبد الله علیه السّلام: "مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ حَتَّى ظَاهِرٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً."»

امام شناسی، ج ۳، ص ۱۵: «محمد بن علیّ الحلّبی می‌گوید: حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: "کسی که بمیرد و در تحت تربیت و فرمان امام زنده و ظاهری نبوده باشد مانند مردن اهل جاهلیت مرده است."»

۲. الأصول السّنة عشر، ص ۶:

«زيد [الزّراد] قال: قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: نخشى أن لا نكون مؤمنين! قال: "... ولو لم يكن في الأرض مؤمنين كاملين إذا لرفعنا الله إلیه."»

ترجمه: «زيد زراد گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: از این می‌ترسیم که مؤمن نباشیم! حضرت فرمود: "... و اگر در زمین مؤمنان کاملی نبودند هرآینه خداوند ما را به سوی خود می‌برد!» (محقق)

اینجاست که واقعاً من می‌فهمم که مرحوم پدرم در زمان حیاتشان در چه افکاری بودند. ایشان داشتند یکی از نزدیکان و اقوامشان را نصیحت می‌کردند و می‌گفتند: «فلانی، من مثل پدرت نیستم که به تو بگویم بیا طلبه شو به خاطر اینکه نان آسان به دست بیاوری!» طرز فکر را فهمیدید؟ شخصی هم هست که می‌گوید: «بیا طلبه شو به خاطر اینکه نیاز به زحمت نداشته باشی!» طلبه‌های فعلی که بیشتر از بقیه دارند زحمت می‌کشند! بله، آن کیفیتی که آن شخص زندگی می‌کرد همان‌طور بود؛ چون سر جایش می‌نشست و از صبح تا شب همین‌طور قل قل قلیان می‌کشید و بعد از پهنای در منزلش و جوهات می‌آمد، چون از آقای فلان و فلان و فلان و کالت دستش بود! بله، این قسم آخوندی و این قسم روحانیت، نان آسان به شکم بردن است! و کسی که این قسم نان به شکم برود ارج و مقام او همان چیزی است که از شکمش خارج می‌شود!

ولی مرحوم آقا می‌گفتند:

من مثل فلانی نیستم که این‌طوری به تو نصیحت کنم! من می‌گویم که وقتی می‌خواهی طلبه شوی باید فقط خدا را جلویت بگذاری، باید فقط امام صادق را جلویت بگذاری؛ تمام شد! من این هستم؛ اگر می‌خواهی بیا و اگر نمی‌خواهی نیا! اگر نمی‌توانی نیا! اما اگر بیایی، در رفتنت حساب است، در صحبت کردنت حساب است، در نشستنت حساب است، در معاشرتت حساب است، در صحبت کردن با زن و بچه‌ات حساب است، در حرف زدن با قوم و خویش‌ها حساب است؛ در همه اینها حساب است و باید حق را در نظر بگیری و دیگر دور روابط را خط بکشی! باید فقط خدا را در نظر بگیری؛ هر جا خدا بود پایت را بگذار و هر جا نبود نگذار! این دو روز دنیا کی به آدم مجال می‌دهد که بخواهد به راه‌های دیگر برود!؟

ببینید دو قسم عالم هست؛ یک قسم عالم این‌طور برای ورود در حوزه علم و

۱. جامع الأخبار، شعیری، ص ۱۷۹:

«قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "مَنْ كَانَ هِمَّتُهُ مَا يَدْخُلُ بَطْنَهُ كَانَ قِيَمَتُهُ مَا يَخْرُجُ مِنْ بَطْنِهِ."»

مکتب تبلیغ می کند و یک عالم هم یک نحوه دیگر می گوید.

الآن برای ما هم همین طور است. این رفقای ما که امروز می خواهند ملبس به لباس اهل علم شوند، این مطالب را می دانند، فقط از باب تذکر گفتیم که در اینجا دیگر روی حرفتان حساب است، روی حرکتتان حساب است، روی فکرتان حساب است و روی همه چیزتان حساب است! اینجا جایی است که دیگران دارند نگاه می کنند و تمام انظار متوجه حرکات و سکنات و صحبت هایی می شود که او دارد از این مکتب تبلیغ می کند. با توجه به این مسئله، فقط و فقط بگو خدا و بس: ﴿قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرَّهُمْ﴾؛^۱ «بگو خدا و مابقی را رها کن و دورباش بزن!» یعنی اصلاً آن چنان از خودت دور کن که دیگر حتی فکر و خیالشان هم در ذهن نیاید! نه اینکه انسان دفع کند، بلکه باید آن چنان دورباشی بر غیر خدا بزند که اصلاً اثری از وجودشان و خیالشان و فکرشان باقی نماند! یادم می آید که یک روز یکی از همین آقایان فعلی - إن شاء الله خدا همه را هدایت کند - در زمان سابق پیش مرحوم آقا آمده بود. زمستان بود، زیر کرسی نشسته بودیم. ایشان از معاریف و از مدرسین طراز اول بود و از قم برای دیدن مرحوم آقا آمده بود. ایشان خیلی پریشان بود و خیلی گریه می کرد و از اوضاع خیلی اظهار دل شکستگی و دل مُردگی و دل سردی می کرد و می گفت:

آقا، دیگر کسی نمانده است! همه در تخیلات هستند، همه در شهوات هستند و همه در اعتبارات هستند! دیگر نه می شود با کسی حرف زد و نه می شود با کسی رفیق شد و نه می شود با کسی نشست و برخاست کرد! همه دارند از دنیا و از عالم خودشان حرف می زنند!

وقتی همه حرف هایش تمام شد، مرحوم آقا فرمودند:

آقا جان، شما به مردم چه کار دارید؟! مگر شما را به سرنوشت مردم بسته اند؟!

﴿قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرَّهُمْ﴾؛ «فقط بگو خدا!»

تا مرحوم آقا این حرف را گفتند، یک دفعه صورتش را بالا آورد و چشمش را باز کرد، مثل اینکه در عمرش تازه به یک حرف جدید برخورد کرده بود!

﴿قُلِ اللَّهُ﴾؛ دیگر بعد از خدا می‌خواهی دنبال چه بگردی؟! وقتی بگویی خدا، یعنی وجود من خدا، حرکت من خدا، نفس من خدا، التجاء من خدا، سر من خدا؛ تمامش خدا! دیگر تمام شد؛ پس دیگر هیچ کس نمی‌ماند! من باب‌مثال الآن این ظرف آب خالی است، و وقتی ظرف خالی است می‌توانید همه چیز در آن پر کنید. حالا اگر شما آب در این ظرف بریزید تا مالمال شود، وقتی مالمال شد دیگر جایی در آن نمی‌ماند تا چیز دیگری در آن بریزید، چون پر از آب شده است و دیگر جایی برای چیزی باقی نمانده است. بنابراین تمام وجود خودت را فقط از خدا پر کن!

لذا وقتی که یک عالم دینی می‌خواهد خودش را وارد مکتب امام صادق کند باید خدا را در وجود خودش بیاورد و غیر از خدا را بیرون کند؛ حالا هر چه می‌خواهد پیش بیاید بگذار پیش بیاید!

بعد مرحوم آقا این را فرمودند:

ناراحت و دل‌سرد نباش؛ ﴿ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾؛^۱ «سطح پرواز اینها از دانش فقط همین قدر است!»

«مَبْلَغ» از بلوغ می‌آید و به معنای محل ارتقاع و محل پرواز است. حیطة و سطح پرواز اینها از دانش همین قدر است: رسیدن به دنیا، جمع کردن این و آن، گول زدن، از این گفتن و از آن گفتن، شب‌ها را به روز آوردن و روزها را به شب آوردن، و بعد هم هیچ! عمر تمام می‌شود: رفت ز دار فنا، حجة الإسلام ما! ﴿ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾.

ولی وقتی که یک شاگرد امام صادق وارد این راه می‌شود، اولین حرف امام صادق: «إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ»^۲ است، یعنی باید عملت را برای خدا خالص کنی و فقط

۱. سوره نجم (۵۳) آیه ۳۰.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳.

خدا را در نظر بگیری و غیر از خدا، همه چیز را بیرون کنی! و بدانی و می دانی و نیازی به گفتن ندارد که وقتی کسی این کار را انجام بدهد، فرزند امام صادق، امام حیّ او بالای سرش است، کارهایش را انجام می دهد، امور را تنظیم می کند، دستش را می گیرد، او را از خطرات نجات می دهد و ...

مگر روزگار بر ما نگذشت؟! مگر آنچه برای سایر افراد پیش آمد، برای ما پیش نیامد؟! مگر موقعیت هایی که برای خیلی از افراد اصلاً به وجود نمی آید، برای ما پیش نیامد؟! مگر پیشنهادها و مسائل و مطالب مختلفی پیش نیامد؟! چه کسی نجات می دهد؟ واقعاً چه کسی؟!

من مدتی پیش، یک شب همین طور نشستم و با خودم فکر کردم و خودم را برانداز کردم و گفتم که اگر الآن فلان مطلب به من پیشنهاد بشود... بعد یک دفعه شروع کردم به خندیدن! دیدم اصلاً این خنده دار است! بعد گفتم که اگر بالاترش پیشنهاد بشود؛ دوباره خنده ام گرفت! در همان مطلب پایین تر، شاید سیل جمعیت به طرف انسان حرکت بکند؛ اما ما خندیدیم! این به خاطر این مکتب است؛ این مکتب این را به ما نشان داده است، راه مرحوم پدرمان این را به ما نشان داده است.^۱ بعد من همین طور بالا و بالا و بالا و بالاتر رفتم تا رسیدم به جایی که دیگر بالاتر از آن موقعیتی نیست. بعد خوب فکر کردم، دوباره خنده ام گرفت، آن هم چه خنده ای! همین طور از آن ته دل قاه قاه می خندیدم! بعد با خودم این طور گفتم که اگر قرار باشد یک چنین روزی بیاید - که ان شاء الله آن روز تا قیام قائم آل محمد هم نیاید - اصلاً به آن طرف دنیا می روم تا دیگر نه اثری باشد و نه چیزی وجود داشته باشد!

اینها به خاطر همین مسائلی است که به ما یاد داده اند؛ اعتباریت دنیا را به ما یاد داده اند و فهمانده اند که همه اینها در غفلت اند. اگر فقط یک ثانیه این پرده غفلت

۱. مرحوم علامه طهرانی این مسئله را در مواضع متعددی بیان فرموده اند، از جمله رجوع شود به

برداشته بشود، خلق سر به کوه می‌گذارند! ولی چطور این مسائل برای سایر اشخاص روشن نیست؟!

چشم باز و گوش باز و این ذکا خیره‌ام در چشم‌بندی خدا^۱
 علی‌کلّ حال، امروز روز ولادت امام زمان علیه السّلام است و امیدواریم لطف
 و عنایت آن حضرت نسبت به همه ما، ما را بیشتر در آن حیطة ولایت داخل کند و
 چشمان ما را نسبت به حقیقت ولایت روشن‌تر کند!

خداوند توفیق عمل به ادراک و شعور ولایت امام عصر علیه السّلام را در ما
 زیادتر کند! مقام اطاعت و انقیاد را نسبت به صاحب‌اختیار و ولی نعمت خود برای ما
 محقق کند! خدای متعال آن واقعیّت و حقیقت دین مرضیّ او را برای ما فراهم کند و
 ما را از شیعیان حقیقی و واقعی و منتظرین مقدّمش قرار بدهد! چشمان رم‌دیده ما
 را به جمال منورش روشن و منور کند! و در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتش
 ما را محروم نگرداند!

برای همه، بالأخص برای رفقا و اهل علم ذوی‌العزة و الاحترام، خصوصاً برای
 دوستان و سرورانی که امروز ملبس به لباس شریف و مقدّس علم و تقوا و تبلیغ و
 رسالت می‌شوند، عیدی ما را تحقق ولایت امام علیه السّلام قرار بدهد! و این
 بزرگ‌ترین و بالاترین نعمت، بلکه تنها نعمتی است که خدای متعال می‌تواند به یک
 انسان عنایت کند.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

۱. مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر سوم، ص ۳۹۱.



برای شنیدن این
سخنرانی اسکن کنید.

مجلس پنجم

عزت حقیقی در عصر ظهور

نیمه شعبان سال ۱۴۲۹ هجری قمری

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

آیه شریفه می فرماید:

﴿يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنَهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ
وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

«منافقین می گویند: صبر کنید وارد شهر بشویم تا بفهمند که عزیز کیست و
ذلیل کیست! خداوند می فرماید: خیلی اشتباه می کنید؛ عزت به خدا و به
رسول خدا و به مؤمنین اختصاص دارد، [ولکن منافقین نمی دانند!]

منافقین به واسطه اقتدار و ثروت و شئون اجتماعی شان و به واسطه افراد و
اجتماعشان و باندهای هابی که دارند، می گویند: صبر کنید؛ وقتی که ما وارد مدینه
بشویم، اینها خواهند دید که چگونه افراد عزیز و سرشناس و مورد قبول جامعه،

۱. سوره منافقون (۶۳) آیه ۸.

افرادی را که ذلیل و پست و به‌دور از جامعه هستند از شهر بیرون می‌کنند و شهر را یکپارچه می‌کنند و در قبضه خودشان قرار می‌دهند!

خداوند در اینجا می‌فرماید که اینها اشتباه می‌کنند! اینها چشمشان به آن دو تومان و دو درهم و دیناری است که در جیبشان و در صندوقچه‌هایشان گذاشته‌اند و به آن دل بسته‌اند، اینها به اجتماعشان و به اینکه صاحب عشیره و قبیله هستند دل بسته‌اند و خیال می‌کنند که این برای آنها عزت و سربلندی و شخصیت آورده است. اینها خیال می‌کنند که با این دو تومانی که در جیبشان گذاشته‌اند، برایشان شخصیت پیدا شده است. اینها به اینکه دو نفر جلوی آنها تعظیم می‌کنند دل بسته‌اند و خیال می‌کنند که آدم شده‌اند! اینها به اینکه دو نفر دور و برشان هستند و «حاج آقا، حاج آقا!» به آنها می‌گویند، دل بسته‌اند و خیال می‌کنند که این برای آنها عزت آورده است! خیلی اشتباه می‌کنند و غلط می‌کنند! عزت اختصاص به خدا دارد!

آیه خیلی عجیبی است و متناسب با امروز هم هست که میلاد منجی عدالت و امنیت و حریت است. امام زمان علیه‌السلام می‌خواهد حریت و آزادی را از زندان دریاورد و بیرون بکشد. آزادی در این دنیا به زندان افتاده است، عدالت در این دنیا در زندان است، امنیت در این دنیا به حبس افتاده است، و تکامل و رشد فرهنگی در این دنیا محبوس شده و به بند کشیده شده است!

ببینید در این دنیا قدرت دست چه کسانی است! اصلاً زبان مردم دنیا زبان زور است! در همین آیه می‌فرماید: ﴿لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ﴾^۱، آن کسی که عزیز است به حساب ذلیل خواهد رسید!

عزیز در این دنیا کیست؟ عزیز در این دنیا آن کسی است که تفنگ دارد و آن کسی است که پول دارد! شما الآن در این دنیا نگاه نکنید، آن کسی که پول دارد

۱. سوره منافقون (۶۳) آیه ۸. امام شناسی، ج ۵، ص ۲۰۹:

«حتماً عزیزترین افراد ما، ذلیل‌ترین افراد را از آنجا خارج خواهند کرد.»

می گوید که حرف، حرف من است! چون خیال می کنند که پول برای شخص عزت می آورد. اما در واقع، پول یک مشت کاغذ است؛ کاغذی که اگر شما در بخاری بریزید می سوزد و به هوا می رود! آخر این پول چه ارتباطی به انسان دارد؟! چه ربطی به شخصیت انسان دارد تا من برای اینکه الآن در کنارم این مقدار اسکناس و این مقدار کاغذ است، بخواهم خودم را بگیریم؟! این چه ربطی به من دارد؟! حالا اگر یکی اینها را بردارد و ببرد، آیا من هم با او رفته ام و شخصیت من هم با او از منزل بیرون رفته است؟! آیا شخصیت من تا وقتی است که کسی اینها را بردارد و ببرد، دزدی اینها را نبرد، شخصی اینها را سرقت نکند، یا باد نیاید و اینها را ببرد؟! می گویند:

یک روز آیه الله بروجردی در مسجد اعظم نشسته بود. برای ایشان خمس ... آورده بودند که حساب کنند. این پولها اسکناس بود. یک دفعه باد آمد و همه پولها به هوا رفت! و هر کسی یک چیزی برداشت، بعد آمدند به ایشان بدهند، ایشان گفتند: «هر کسی هر چقدر برداشته است برای خودش باشد.» (دیگر هر کسی بیشتر برداشته بود بهتر!)

یک باد می آید و با این باد، همه شخصیت آدم می رود و نیاز به دزد هم ندارد! یا حتی باد هم نمی آید، ولی یک مطلب عوض می شود یا یک قانون می آید یا یک حرف از این طرف به آن طرف می رود و یک دفعه سرمایه چند صد میلیونی فلان ملک التّجار تبدیل به بیست میلیون می شود و دیگر تمام می شود! به عنوان مثال یک جنسی که نیست و قیمتش بالا رفته است و این شخص همین طور به امید این جنس نشسته است، یک دفعه اعلام می کنند که فلان جنس می آید و یک دفعه تمام آرزوهایش همه بر باد می رود و سخته می کند و او را بیمارستان می برند! مگر ندیدیم؟! مگر اتفاق نیفتاد؟! این را که دیگر خودمان در این دنیا دیدیم.

همه اینها برای این است که ما نفهمیدیم عزت کجاست و آن را باید از کجا بیابیم؟! آیا عزت در تفنگ است؟ عزت در پول است؟ عزت در مرید و افرادی است

که دوروبر انسان را گرفته‌اند؟ عزّت در ریاست است؟ عزّت در مدیریت است؟ عزّت در موقعیت‌های اجتماعی است؟

عزّت دنیا امروزه بر این اساس است. آن کشوری حرف اول را می‌زند که تفنگش قوی‌تر، اسلحه‌اش بیشتر و قدرتش زیادتر باشد؛ آن وقت می‌گوید: باید کلام من و مطلب من و صحبت من را بپذیرید! بقیه هم چشم می‌گویند و می‌پذیرند؛ اما هیچ‌کس در این دنیا نمی‌گوید که پس انسانیت کجا رفته است؟! عقل کجاست؟! منطق کجاست!؟

اگر روزی ما به رتبه‌ای رسیدیم که از نقطه نظر توقعات و خواست‌ها، قوی‌ترین کشور دنیا در جوار ضعیف‌ترین کشور دنیا قرار گرفت و بینشان یک قانون حاکم شد، آن موقع زمان ظهور حضرت است، نه الآن! پس الآن که زمانش نیست، بیخود نگوئیم: «یا حجة ابن الحسن!» تا هم خودمان را اذیت نکنیم و هم - نعوذ بالله - امام زمان را به دردسر نیندازیم! البته او به حرف ما گوش نمی‌دهد، حالا هر چه می‌خواهیم داد بزنیم و بگوئیم: «یا ابن الحسن، یا ابن الحسن!» و سینه بزنیم و بر سرمان هم بزنیم! چون امام زمان مرد حق است و به دنبال حق می‌رود.

چرا جای دور برویم و دنبال کشورهای دیگر مثل آمریکا و انگلیس و فرانسه و کشورهای اروپایی و آفریقایی و... برویم؟! آنها به ما چه ربطی دارند؟! آنها برای خودشان حساب و کتابی دارند. به ما چه ربطی دارد که در آن طرف دنیا الآن کارشان صحیح است یا غلط است؟ براساس منطق عمل می‌کنند یا نه؟ براساس فرهنگ عمل می‌کنند یا نه؟ براساس انسانیت عمل می‌کنند یا نمی‌کنند؟ به ما چه ربطی دارد که بخواهیم منتظر این باشیم که روزی آمریکا اصول و مبانی خودش را و تعامل خودش با دنیا را براساس منطق قرار بدهد؟! شاید این آرزو را به گور ببریم و هیچ وقت این کار انجام نشود! خب چه به دست ما می‌آید و چه فایده و نتیجه‌ای برای ما دارد؟! ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾؛ «خودتان را دریابید!» برای چه به این طرف

و آن طرف می‌روید؟ چرا عیبتان را این طرف و آن طرف می‌اندازید؟ چرا دائماً به سر این و آن می‌خواهید خالی کنید؟! بنابراین جای دور نرویم و دنبال کشورهای دیگر نباشیم؛ همین خود ما که اینجا نشستیم، همین من که الان دارم صحبت می‌کنم و شمایی که در اینجا نشستید، باید به فکر خودمان باشیم!

ما که الان در یک چنین روزی که روز میلاد منجی بشریت است در اینجا نشستیم، گرد هم آمده‌ایم، مجلس تشکیل داده‌ایم، جشن گرفته‌ایم و داریم شادی می‌کنیم، این شادی از کجا برخاسته است؟! برای این است که امام زمان به دنیا آمده‌اند؟! بسیار خوب، امام حسین هم به دنیا آمده‌اند، حضرت سجاد هم به دنیا آمده‌اند و امام باقر هم به دنیا آمده‌اند؛ چه تفاوتی بین امام باقر و امام زمان است؟ هیچ، هر دو امام هستند، مضافاً بر اینکه آن امام پدر این امام هم هست! چه تفاوتی بین امام رضا و امام زمان است؟! هیچ؛ هر دو امام هستند، هر دو معصوم هستند، هر دو از یک مشرب و یک منبع و یک سرچشمه اشراب می‌شوند و هیچ تفاوتی نمی‌کنند. اگر امام رضا در سنه ۲۵۵ هجری قمری بود و با امام زمان جایش را عوض می‌کرد، در این صورت، او امام زمان می‌شد؛ فرقی نمی‌کند. این مجلسی که الان امروز تشکیل شده است و هر سال دارد تشکیل می‌شود و ما هر سال جشن می‌گیریم، آیا برای این است که امام زمان به دنیا آمده است؟

البته متأسفانه الان جشن‌های ما هم دیگر جشن‌های غلطی شده است؛ عین عزاداری‌هایمان برای سیدالشهدا، که به جای اینکه انسان را به حادثه کربلا و عاشورا ببرد و به جای اینکه شعارهایی که در این مجالس و هیئات عزاداری و دسته‌های سینه‌زنی است، شعارهای محیی باشد و انسان را زنده کند و نفس سیدالشهدا را در نفوس بدمد و به جای اینکه بخواید پیام سیدالشهدا را که برای هر روز ما و برای همه انسان‌ها تا قیام قیامت است، در میان افراد زنده کند، به جای اینها شعارها و نوحه‌ها و مسائلی آمده است که فقط جنبه احساسی دارد و فقط حالت تحریک عواطف و احساسات دارد، و حتی بعضی هایش هم خروج از ادب و خدای ناکرده اهانت به موقعیت و مقام امام علیه السلام

است. طبل و شیپور و نای و تنبک و... که عزا نشد! امام حسین خودش را کشت که بگوید راه بیفتید تنبک بزنید؟! این حرف مسخره نیست؟! مگر عزاداری رقصی است؟! داریم تئاتر راه می‌اندازیم یا داریم برای امام حسین عزاداری می‌کنیم؟! چه کار داریم می‌کنیم؟! الآن جشن‌های نیمه شعبان هم همین است. جشن می‌گیرند و دلقک‌بازی می‌کنند، مثلاً میمون و خرس درست می‌کنند! این کارها چیست؟ این مسخره‌بازی‌ها چیست؟ من نمی‌دانم چرا عقلاء حد و قانونی برای این مسائل نمی‌گذارند؟

موقعیت امام و میلاد امام علیه‌السلام باید با سایر مراسم و مناسبات تفاوت داشته باشد، باید وزانت و سنگینی داشته باشد. در این جشن‌ها باید عباراتی باشد که از ائمه است و مردم را به انتظار دعوت می‌کند، و مطالبی برای خودساختگی و پذیرش هدف حضرت باشد که بیان کند ما چگونه آن هدف حضرت را در زندگی خودمان بپذیریم.

بنابراین آیا همین کافی است که بنشینیم و بگوییم امام زمان می‌آید؟! اینکه او می‌آید چه ربطی به من دارد؟! امام زمان قیام می‌کند و می‌آید و دنیا را پر از عدل و داد می‌کند؛ حالا من چه کار کنم؟ آیا به من تضمین داده شده است که تا زمان ظهور حضرت زنده هستم؟! آیا به من تضمین داده شده است که وقتی حضرت می‌آید من به فلان وضعیت و فلان موقعیت می‌رسم؟!!

یک روز من خدمت رفقا عرض کردم که ما باید قدری نسبت به واقعیات بهتر و منطقی‌تر فکر کنیم. اگر حضرت ظهور کند این مردم واقعاً از حضرت چه می‌خواهند؟ این مردمی که الآن دارند جشن می‌گیرند و چراغانی می‌کنند، از حضرت چه می‌خواهند؟ همان چیزی را می‌خواهند که ما برای آمدن پیش مرحوم آقا از مرحوم آقا می‌خواستیم و از عهده ایشان بر نمی‌آمد! صاف و صریح خدمت شما بگویم:

یکی می‌گوید: حضرت ظهور می‌کند برای اینکه قرض مان را بپردازد!
حضرت می‌گوید: مگر من بانک مرکزی هستم که قرض تو را بدهم؟! بلند شو برو کار کن و قرضت را بپرداز! می‌خواستی زیاده‌روی نکنی، می‌خواستی اشتباه

نکنی، می خواستی پا از حدّ خودت بیرون نگذاری! خودت رفتی قرض کردی، پس تقصیر خودت است، پس حالا هم خودت برو کار کن و قرضت را بپرداز! بنده اسکناس چاپ نمی کنم؛ آن هم اسکناس بی پشتوانه! بلند شو خودت برو کار کن! یکی می گوید: یا ابن رسول الله، بنده کمرم درد می کند!

- برو مسکن بخور! بنده در این دنیا چه کار باید بکنم؟! باید دعا بدهم که کمر تو خوب شود؟! نه آقا، بنده درباره کمر و این چیزها درس نخوانده ام! (واقعاً هم حضرت درس نخوانده است، یعنی علوم حضرت که علوم تحصیلی نیست؛ گرچه امروزه یک مشت یاهو سرا و نفهم و احمق که نمی دانند دستشان پنج تا انگشت دارد یا شش تا، می خواهند برای امام تکلیف تعیین کنند و می گویند: امام اصلاً چیزی نمی فهمد!! نعوذ بالله!)

- یا ابن رسول الله، ما در اینجا مشکل خانوادگی داریم، با زلمان اختلاف داریم و قهر هستیم.

- بلند شوید بروید اخلاقتان را خوب کنید، به قوانین و موازین عمل کنید و هر کسی در حدّ خودش باشد. اگر قرار باشد من هر روز صبح نعلینم را بپوشم و عبايم را به دوش بکشم و عمامه بگذارم و بخوام رفع اختلاف کنم، باید صبح تا شب از این خانه به آن خانه بروم؛ پس کی به کار مردم برسم!؟

مشکلات ما هم عین همین مشکلات و توقّعات و مقاصد است! ما وقتی خدمت مرحوم آقا می رسیدیم با همین توقّعات می رفتیم. ایشان نشسته بود، یکی از در وارد می شد. یا الله، شروع شد!

- آقا بنده با زخم قهر کرده ام!

- بفرمایید ایشان فلان وقت برای ملاقات بیاید.

بعد آقا بایستی با خانم حرف می زدند که ابرویشان را برای جناب فلان آقا بالا نبرند و کم التفاتی نفرمایند!

بنده خودم پسر ایشان هستم و شاهدم که وقت پدر ما در وقتی که در این دنیا

بود به همین مسائل گذشت! ایشان یا باید با شوهر صحبت می‌کردند یا باید با زن صحبت می‌کردند یا باید با بچه حرف می‌زدند، یا اینکه باید به این می‌گفتند که رفع گرفتاری او را بکن یا... حتی وقتی که ایشان در قم بودند، در روز هفتم یا هشتم فروردین، شخصی ساعت دوازده شب تلفن کرده بود که آقا گریه ما در خانه دل‌درد گرفته است؛ چه کار کنیم؟ (جداً دارم می‌گوییم!) آقا فرمودند: مگر بنده بی‌کارم که برای گریه تو...! آخر ساعت دوازده شب از طهران تلفن بزند که گریه ما دل‌درد گرفته است! من هم به او گفتم: قدری نبات داغ بدهید بخورد! آخر خدا عقلت بدهد، دیوانه! جداً فقط همین مسائل بود؛ حالا گاهی قدری کم‌تر، گاهی قدری زیادتر.

من در این مسئله مانده بودم که ارتباط ایشان با افراد به چه نحو است؟! همه شاگرد دارند، پدر ما هم شاگرد داشت! و این واقعاً برای من عجیب بود! گاه‌گاهی با خودم فکر می‌کردم که آخر ما نباید به حدی برسیم که این مطالب را بفهمیم و متوجه بشویم که توقعات ما از این مکتب چیست؟! آیا توقع این است که اینجا بیاییم تا مشکل خانوادگی حل کنیم؟ مگر اینجا محضر است؟ مگر اینجا محکمه حل و فصل مسائل و اختلافات خانواده راه انداخته‌اند؟ یا توقع این است که اینجا بیاییم تا بقیه مسائل و مشکلاتمان حل شود؟ ما چه توقعاتی داریم؟ ما از این مکتب چه می‌خواهیم؟ ما در این مکتب به دنبال چه مسئله‌ای هستیم؟

مطلب برای ما نامفهوم مانده است! آن تصویری که از امام علیه‌السلام به ما ارائه داده‌اند، تصویر اشتباهی است، و متأسفانه مردم را هم دارند به دنبال آن تصویر اشتباه، به این طرف و آن طرف می‌کشاند. تصویر این است که وقتی امام علیه‌السلام بیاید تمام مشکلات خانوادگی را حل می‌کند، تمام قرض‌ها را می‌پردازد، تمام گرفتاری‌ها را برطرف می‌کند و... این خیلی خوب است، و ما هم می‌بینیم که همه مسائل ما همین است؛ لذا می‌گوییم: ای کاش امام زمان زودتر بیاید!

حالا اگر خیلی صریح و روشن بگویند که امام زمان نمی‌آید، ولی فردا به جای امام زمان، یک نفر از اروپا می‌آید و با خودش یک چمدان به ایران می‌آورد که هر

کسی قرض دارد از این چمدانش درمی آورد و می دهد! امتحان کنید! می گوید: آقا جان، شما دنبال امام زمان می گردید که چه کند؟ که قرض شما را بدهد؟ من می دهم! قرض، قرض است؛ پس دیگر فرقی نمی کند که حضرت بدهد یا من بدهم! و از این چمدانش درمی آورد و می دهد. حالا هرکسی هرچه قرض داشته باشد فرقی نمی کند؛ یکی می گوید بنده یک میلیون قرض دارم، یکی می گوید بیست میلیون قرض دارم، یکی می گوید یک میلیارد قرض دارم؛ او هم می گوید بیا بگیر! و درمی آورد و می دهد. پس با امام زمان چه فرقی کرد؟!

هم چنین یک طیب حاذقی هم می آید که خیلی وارد است و نسبت به همه ادویه هم آشنا است. به او می گوئیم: آقا ما سردرد داریم! می گوید: بیا قرص بخور، خوب می شوی. می گوئیم: قطع نخاع شده ایم! می گوید: من عمل می کنم، خوب می شوی! و واقعاً هم انجام می دهد. یا اینکه می گوید: فلان آمپول را بزن، خوب می شوی؛ یا فلان قرص را بخور و فلان کار را بکن، خوب می شوی.

اگر اینها بیایند و گرفتاری ها و مسائل را برطرف بکنند و دیگر مشکل زیست و مشکل بقاء اجتماعی برای افراد باقی نماند، پس ما دیگر امام زمان را برای چه می خواهیم؟! پولمان را که داد، دارو هم که داد، مسئله دیگری هم که نداریم و دیگر در رسیدن به امیال دنیوی و نفسانی هیچ چیزی کم نداریم؛ پس کارمان با امام زمان تمام شد! امام زمان هم می گوید: من دیگر برای شما نمی آیم! به جای اینکه من بخواهم خودم را اذیت کنم، یک نفر می آید و تمام مشکلات را حل می کند. آیا ما باید امام زمان را این طوری و به این قسم معرفی کنیم؟!

اما اگر وقتی حضرت آمد، روز اول خدمت ایشان آمدیم و من باب مثال گفتیم:

آقا مشکل خانوادگی داریم!

بعد دیدیم حضرت می گوید: بروید درست رفتار کنید!

— آقا ما قرض داریم!

— می خواستید زیاده روی نکنید! چه کسی گفت که زیاده روی کنید؟! زیاده روی

کرده‌اید و خودتان را در قرض انداخته‌اید، حالا سراغ ما آمدید؟! نباید زیاده‌روی می‌کردید! کسی مجبورتان نکرده بود.

- آقا با فلان رفیقمان کدورت داریم!

- بلندشوید بروید کدورتتان را حل کنید! هر چیزی راهی دارد.

وقتی دیدیم که حضرت این‌طور است و با این خصوصیات است، پس دیگر تمام شد، فردا دیگر می‌گوییم: نه، [ما این زمان را نمی‌خواهیم]!

این می‌شود توقعات سطحی و ظاهری. این نحوه عمل، همین نحوه‌ای بود که مردم با ائمه داشتند. برای چند نفر از افرادی که با ائمه سروکار داشتند، این مطالب و این حرف‌ها مطرح نبود؟!

کم بودند افرادی که در زمان مرحوم پدر ما بودند و به ایشان مراجعه می‌کردند و از این حرف‌ها نمی‌زدند! چون من در آن منزل بودم و می‌دیدم: آن یکی زن می‌خواست بلند می‌شد سراغ ایشان می‌آمد، آن یکی شوهر می‌خواست بلند می‌شد سراغ ایشان می‌آمد، آن یکی می‌خواست خانه‌اش را تبدیل به احسن کند بلند می‌شد سراغ ایشان می‌آمد، آن یکی گرفتاری داشت بلند می‌شد می‌آمد، آن یکی دعوا می‌کرد می‌آمد... این وضعیت ایشان بود! تا کار به آنجا رسید که ایشان به من فرمودند: در میان رفقا اعلان کن که دیگر راجع به مسائل خانوادگی کسی به من مراجعه نکند!

چرا ایشان این حرف را زدند؟ به خاطر اینکه حدود رعایت نمی‌شد! هر چه گفتند، در سر افراد نرفت! ایشان می‌گفتند:

آقا مسائلتان را برای ما نیاورید! ما داریم کتاب می‌نویسیم و کار داریم! دست از همه چیز برداشته‌ایم تا این دو کلمه را به مردم بگوییم؛ چون این کلمات و مطالبی که اینجا هست جای دیگری نیست!

اما هر کسی هر مشکلی داشت می‌آمد!

مسئله امام زمان علیه السلام هم همین است و هیچ تفاوتی نمی‌کند. لذا من خدمت

رفقا عرض می‌کنم که ما نباید بنشینیم و به این طرف و آن طرف نگاه کنیم تا روزی برسد که دول غرب اصلاح شوند. نه آقا جان، شاید اینها اصلاح نشدند. نباید به این امید بنشینیم که روزی بیاید که دنیا بر سر عقل بیاید و مرام خودش را براساس منطق قرار بدهد. اصلاً شاید این کار انجام نشود. مگر ما می‌توانیم این کار را بکنیم؟! اگر ما زور داشتیم می‌کردیم! اگر مشیت الهی اقتضا می‌کرد کشور همسایه‌مان را درست می‌کردیم؛ اما نمی‌توانیم. حالا دیگر کجا می‌خواهیم برویم؟! همه اینها خیالات و توهمات است و همه در عالم آرزوها و خواست‌های انجام‌نشدنی سیر کردن، و عمر را بر باد دادن است.

بزرگان راه را بیان کردند و درست تبیین کردند و گفتند: به‌جای اینکه دائماً این طرف و آن طرف را نگاه کنی و چشمت را به این طرف و آن طرف بیندازی و به‌جای اینکه از دیگران توقع اصلاح داشته باشی و به‌جای اینکه دیگران برای تو کار کنند و یا دسته گل بیاورند، بلندشو خودت به خودت برس!

عرفا و اولیا گفتند: به خودت برس. بعد اگر توانستی رفیقت را درست کن، اگر توانستی زن و بچه‌ات را درست کن، اگر توانستی همسایه‌ات را، اگر توانستی محله‌ات را، اگر توانستی شهر خودت را و همین‌طور پیش برو... اما اگر نتوانستی مطلب تمام نشده است و دنیا به آخر نرسیده است! خودت را درست کن و به دیگران هم نباید کاری داشته باشی.

امام حسن علیه‌السلام می‌تواند با یک اشاره همه‌چیز را عوض کند؛ اما همین امام حسن با معاویه صلح می‌کند. حضرت در مسجد مدینه نشسته بودند و فرمودند: «من اگر بخواهم شام را به مدینه می‌آورم و مدینه را به شام می‌برم! زن را مرد می‌کنم و مرد را زن می‌کنم!» یکی که آنجا نشسته بود گفت: اگر می‌توانی بکن! یک‌دفعه حضرت نگاه کردند و او یک‌دفعه زن شد! مردم دیدند این که سبیل و ریش داشت، همه سبیل و ریش او ریخت و موهایش بلند شد و مسائلی اتفاق افتاد و بلند شد و فرار کرد و به منزلش رفت. حضرت گفتند: «آن که در خانه است، او را هم مرد کردم!» حالا ایشان می‌رود و با مسائل دیگری روبه‌رو می‌شود! او به خانه رفت و همسرش

گفت: سلامٌ علیکم، کجا بودی؟ تا به حال ما موقعیت دیگری داشتیم، از امروز جایمان را عوض کردیم!» بعد حضرت فرمودند: «یک چیز دیگر غیر از این بگویم: از اینها یک بچه به دنیا خواهد آمد که خشتی خواهد بود.» البته بعد که این بچه به دنیا آمد، او توبه کرد و حضرت هر دو را سر جای اولشان برگرداندند و دوباره درست شد.^۱

امام علیه السلام می‌تواند این کار را بکند یا نکند؟ همین امامی که این کار را می‌کند، با معاویه صلح می‌کند و بعد همین رفیق امام، حضرت را شماتت می‌کند و دشنام می‌دهد: «یا مدلّ المؤمنین! کاری کردی که ما مورد شماتت همه قرار بگیریم و آبروی ما جلوی همه لشگر معاویه برود!» به امام حسن می‌گوید: «یا مدلّ المؤمنین؛ ای کسی که مؤمنین را پست و ذلیل کردی و جلوی همه آبرویشان را بردی!»^۲ اما این امام همین طوری نگاه می‌کند! پس کار امام این است که مشیت خدا را در این عالم طابقاً^۳ النعل بالنعل جاری می‌کند بدون حتی یک سرسوزن این طرف و آن طرف.

خدمت رفقا عرض کردم: وقتی امام حسین علیه السلام طفل شیرخوار خود را می‌آورد و به لشگر عرضه می‌دارد: «إِن لَّمْ تَرْحَمُونِي فَارْحَمُوا هَذَا الرَّضِيعَ! أَفَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ يَتَلَطَّى عَطْشًا؟!»^۴ «اگر به من رحم نمی‌کنید لا اقل به این شیرخوار رحم کنید! [مگر نمی‌بینید که چگونه از شدت تشنگی بی‌تابی می‌کند؟!]» و بعد حرمله تیر می‌اندازد، امام اگر بخواهد دو سانت این تیر را این طرف و آن طرف می‌کند. می‌تواند یا نمی‌تواند؟! مثلاً یک باد بیاید. اما نمی‌خواهد، بلکه خود امام علیه السلام دارد این تیر را هدایت می‌کند. سر ما از این قضیه سوت می‌کشد! ما این را نمی‌فهمیم که چطور خود امام علیه السلام این کار را می‌کند. شما خیال می‌کنید امام علیه السلام همین طوری دست بسته مثل دیوار، این حضرت علی اصغر را دستش گرفته بود که «یا

۱. مستفاد از: إثبات الهداة، ج ۴، ص ۳۰ و ۳۱: الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۲۳۶ - ۲۳۸.

۲. الهداية الكبرى، ص ۱۹۲: تحف العقول، ص ۳۰۸.

۳. مستفاد از: نفس المهموم، ص ۳۱۹: الدمعة الساكنة، ص ۳۳۵.

قوم! إن لم ترَهمونی...» و بعد هم حرمله یک تیر پرتاب کند و تیر بیاید و بر حسب صُدفه و اتفاق، این قضیه اتفاق می افتد، و اصلاً نه حسابی داشته باشد و نه کتابی؟! نه آقاجان، مطلب خیلی بالاتر از این حرفها است!

اینکه مرحوم آقا در روح مجرد نوشته اند که بزرگان به اسرار روز عاشورا فکر می کردند و اشک می ریختند،^۱ منظور این مطالب است؛ یعنی اینکه اصلاً امام علیه السلام دارد آن تیر را هدایت می کند و آن را همین طور می آورد و مراقب است که به این طرف و آن طرف نرود و قشنگ بیاید به این گردن اصابت کند! چون مشیت خدا این را می خواهد که الآن تو باید این طفلت را هم در راه ما بدهی. بسیار خوب، بعد خدا می گوید که خود تو هم باید این کار را بکنی! ببینید دیگر این قضیه چیست! یعنی آن دشمنی که الآن دارد این عمل جنایت را انجام می دهد تو نباید مانع بشوی! تو که امام هستی، تو که مجری مشیت ما هستی، تو که صاحب ولایت در زمان خودت هستی، تو باید این مشیت را تنفیذ کنی و در عالم خارج محقق کنی و تیر را هدایت و راهنمایی کنی تا همین طور بیاید و به گلوی فرزندت بخورد و فرزندت را به شهادت برساند. باید این کار انجام بشود! تو باید علی اکبرت را هم به این کیفیت و به این نحوه در معرض تیرها و سنانها و شمشیرها قرار بدهی!

ما همین طور می گوییم که اینها امام بودند؛ اما دیگر خبر نداریم که چه بر سر اینها آمد و چه وضعیتی برای اینها پیش آمد تا اینکه اینها امام شدند! اینها چه مقامات و چه درجاتی طی کردند که حتی یکی از آنها هم اصلاً برای ما قابل قبول و قابل تحمل نیست! این معنای عزت است.

منافقین خیال می کنند که عزت با زور است، با شخصیت است، با پول است و با افراد است؛ درحالی که خدا می فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ﴾؛ «عزت اختصاص به خدا دارد!» عزت و بلندمنشی و مناعت و حریت و آزادی اختصاص به خدا دارد؛ چون او

۱. روح مجرد، ص ۷۹.

غنی است و حق آنجا است و اصل و ریشه آنجا است، بقیه همه اعتبار است. این که عزّتش برای تفنگش است، اگر تفنگ را از او بگیرند عزّتش تمام می‌شود؛ ولی از خدا چه را بگیرند که خدا تمام بشود؟! هیچ چیزی نیست! از خدا چیزی را نمی‌توانند بگیرند! به همان نسبت هم ﴿وَلِرَسُولِهِ ۚ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۱.

پس سه فرد صاحب عزّت در اینجا وجود دارد: یکی خدا؛ یکی رسول که آن عزّت از خدا به رسول می‌رسد، پس عزّت رسول، عزّت خدا است و به اندازه سرسوزنی از خودش هیچ ندارد؛ یکی عزّت مؤمنین است که آن عزّت هم عزّت خدا است. پس یک عزّت است که آن عزّت مقام غنا و مقام مناعت و بی‌نیازی و بدون ملاحظه مصلحت‌اندیشی‌های دنیوی است:

- آخ اگر این حرف را بزنم ممکن است فلان قضیه اتفاق بیفتد!

- آخ اگر اینجا کوتاه نیایم، زندگیم به هم می‌خورد!

- آخ اگر این حرف را به یک فرد بزنم ممکن است به من اخم کند!

- آخ اگر در آنجا این را بگویم ممکن است این‌طور بشود!

این «آخ»‌ها در عزّت خدا نیست، اینها در همان عزّت افرادی است که می‌گویند:

﴿لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ﴾^۲. لذا مواظب است که مبادا چیزی

بگوید که رفیقش از این جرگه بیرون برود و یکی از رفقای کم‌شود؛ یعنی هوای رفیق را داشته باشد تا از آن جمع کم نشود و این قدرت بماند. مواظب است که مبادا حرفی

بزند که به فلان کس بر بخورد و فردا یک مسئله‌ای بگوید. مواظب است که مبادا به

زنش این را بگوید، به شوهرش این را بگوید، به پسرش آن را بگوید، به این شخص

این را بگوید و... این «مبادا، مبادا» همان عزّت پوشالی و توخالی منافقین است.

در عزّت خدا ما «مبادا» نداریم. بله، انسان به تکلیف عمل می‌کند و لازم نیست

۱. سوره منافقون (۶۳) آیه ۸.

۲. سوره منافقون (۶۳) آیه ۸.

هرجایی داد و بیداد و کتک و فحش و ناسزا باشد، بلکه هر چیزی جایی دارد؛ ولی «مبادا» در کار نیست. نکته مسئله در این است.

ما باید این مطالب را کاملاً مورد توجه قرار بدهیم و مسئله را شوخی نگیریم، چون با ما شوخی برخورد نخواهند کرد و خداوند در حساب و کتاب با ما جدی برخورد خواهد کرد؛ ولی ظاهراً ما مطالب را شوخی گرفته‌ایم! علی‌کل‌حال روزی خواهد آمد که از رفتار خود پشیمان خواهیم شد! باید مسئله را جدی گرفت و به دنبال مطلب رفت و به این طرف و آن طرف نگاه نکرد و متوجه بود که این برداشت‌ها و این مشی و مرام در این دنیا و این مصلحت اندیشی‌ها روزی کار دست ما خواهد داد.

نکته در اینجا است که در عزت الهی «مبادا» راه ندارد، بلکه عمل به تکلیف راه دارد. یک وقت تکلیف کتک است و یک وقت تکلیف خنده است؛ باید ببینیم که تکلیف چیست. ولی اینکه من ملاحظه کنم که اگر الآن این را بگویم فردا برایم مشکل پیدا می‌شود، دیگر مسئله خراب می‌شود و فایده‌ای ندارد. اگر من الآن بخوام این‌طور عمل کنم فردا ممکن است نقطه‌ضعفی برای من پیدا شود؛ این نفاق است.

در عزت الهی فقط خدا می‌ماند و بس! حالا اگر فردا مسئله خراب شد دیگر اصلاً مهم نیست! اگر زندگی از بین رفت دیگر اصلاً مهم نیست! مگر قرار بر این است که انسان همیشه زندگی را داشته باشد؟! چه کسی گفته است که باید انسان دنیا و آخرت خودش را برای حفظ زندگی از دست بدهد؟! چه کسی گفته است که بهشت را برای زندگی از دست بدهد؟! آیا خدا گفته است که انسان سعادت خودش را برای حفظ زندگی از دست بدهد؟! لعنت بر آن زندگی‌ای که بهشت انسان را بگیرد و رشد و ترقی انسان را بگیرد!

تمام ائمه به‌خاطر همین به سیاه چال‌ها و به زندان‌ها و به حبس‌ها افتادند. امام رضا را همین مسئله به شهادت رساند. موسی بن جعفر را همین قضیه به هشت سال زندان هارون کشاند. امام حسین را همین مسئله به آن مسائل و اوضاع و اُسرا و... رساند. همه اینها به‌خاطر همین بود.

اگر ائمه می‌خواستند در این دنیا عافیت طلب باشند، یزید همین امام حسین را کنار تخت خودش جا می‌داد؛ من این طرف می‌نشیم، تو هم آن طرف بنشین! با تو کاری نداریم! تو با من کاری نداشته باش، من هم تمام حکومت حجاز و عربستان و یمن را به تو می‌دهم، و می‌داد! چرا ندهد؟! از امام حسین چه کسی برای یزید می‌تواند بهتر باشد؟! پسر پیغمبر است و باهم می‌نشینند و می‌گویند و می‌خندند و حکومت را هم بین خودشان تقسیم می‌کنند! ولی امام حسین گفت: نه! اگر مرا تگه‌تگه هم کنید دست از آن مسیر و مرامم برنمی‌دارم! اگر مرا تگه‌تگه هم کنید دست از آن راه و روشم برنمی‌دارم! هر کاری می‌خواهید بکنید! گفتند: تو را می‌کشیم! حضرت فرمود: بکشید! گفتند: زن و بچه‌ات را اسیر می‌کنیم! حضرت فرمودند: اسیر کنید! گفتند: بچه‌ات را این طور می‌کنیم! حضرت فرمود: بکنید!

عمر سعد شب عاشورا پیش امام حسین آمد و نصیحت کرد: یا ابن رسول الله، بلند شو بیا قضیه را تمام کنیم!

حضرت فرمودند: من در این دنیا ده‌ها سال عمر کردم برای هم‌چنین روزی! حالا تو آمده‌ای که به من بگویی بیایم با این سگ‌باز میمون‌باز قمارباز زنازاده بیعت کنم؟! (چون اصلاً یزید زنازاده بود و نسبش معلوم نیست چه بوده است!)^۱ من پسر پیغمبر بخوام با این سگ‌باز بیعت کنم؟!^۲ خجالت نمی‌کشی؟!

۱. *اللزام النواصب*، ص ۱۶۹:

«فِي نَسَبِ يَزِيدِ بْنِ معاوية: قاتل الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام: قد رَوَوْا أَنَّ أُمَّهُ مَيْسُونَ بِنْتُ بَجْدَلِ الْكَلْبِيَّةِ، أَمَكَّتْ عَبْدَ أَبِيهَا مِنْ نَفْسِهَا فَحَمَلَتْ بِيَزِيدَ - لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - وَإِلَى هَذَا الْمَعْنَى أَشَارَ النَّسَابَةُ الْبَكْرِيُّ - مِنْ عُلَمَاءِ السُّنَّةِ - يَقُولُ:

فَإِنْ يَكُنِ الزَّمَانُ أَتَى عَلَيْنَا بِقَتْلِ التُّرْكِ وَ الْمَوْتِ الْوَحِيِّ
فَقَدْ قَتَلَ الدَّعِيُّ وَ عَبْدُ كَلْبٍ بِأَرْضِ الطُّفِّ أَوْلَادَ النَّبِيِّ

... و مراده ب «عبد کلب» یزید بن معاویه - لعنه الله - لأنه من عبد بجدل الكلبی..»

۲. *مروج الذهب*، ج ۳، ص ۶۷.

- تو را می کشیم!

- بکشید! نهایتش این است که بگویید: یا ابن رسول الله، اگر بیعت نکنی زندگیت از بین می رود! برود؛ اصلاً مهم نیست! (البته من دارم این طور می گویم، ولی حضرت این طور نگفتند.)

مگر ما باید زندگی و ارتباطات و رفت و آمدها را براساس این تخیلات و این معیارها قرار بدهیم؟ این معیار که معیار معاویه است! این معیار که معیار یزید است! این معیارها که معیارهای خلفای زمان و حکام فعلی دنیا است! معیارشان همین است که من غلبه کنم و آن را زمین بزنم؛ حالا هر طوری شد که شد! مگر غیر از این است؟ حزب من روی کار بیاید و حزب او را کنار بزنند! افراد من روی کار بیایند و افراد او را کنار بزنند! تمام معیارشان همین است.

این مسئله با عزت الهی در تناقض است. ما یا باید عزت معاویه را بپذیریم و این «آخ آخ»ها را قبول کنیم، یا باید عزت امام حسین را بپذیریم و دیگر هر چه پیش آمد، پیش آمد. مسئله این است. عزت سیدالشهدا یعنی پا روی تمام تخیلات گذاشتن، پا روی تمام توهمات گذاشتن، پا روی تمام اباطیل گذاشتن. فقط این عزت است و بس! و انسان هم راحت می شود و دیگر دغدغه ندارد و فکر و خیالش راحت است. پس باید صریح بود. یک چنین مسائلی برای هر انسانی در زندگی اتفاق می افتد؛ در ارتباط با زندگی اش، در ارتباط با رفقاییش، در ارتباط با همسایگانش، در ارتباط با شرکایش، در ارتباط با افراد دیگر و ...

اتفاقاً چندی پیش راجع به مسئله ای برای خود من یک قضیه اتفاق افتاده بود. من می گفتم: مطلب این است و ما اگر دنبال این مکتب هستیم باید این نحوه عمل داشته باشیم. می گفتند: اگر شما بخواهی به این نحوه انجام بدهی شاید آن شخص نتواند بپذیرد و با شما قطع رابطه کند. گفتم: فی امان الله؛ خداحافظ شما! از الآن بفرمایید! و همین طور هم شد. مهم نیست؛ شد که شد! مگر ما به خاطر مسائل عادی و ظاهری دنیوی آمده ایم؟ مگر ما چقدر عمر می کنیم؟ مگر چند روز عمر می کنیم؟

مگر باید از آن اهداف و روشمان دست برداریم؟

این عزّت، عزّتی است که برای آن کم بها پرداخت نشده است؛ خون‌ها برای رسیدن به این عزّت ریخته شده است، دربه‌دری‌ها پیدا شده است، گرفتاری‌ها ایجاد شده است، و اولیا به مشقّت‌ها افتاده‌اند تا اینکه این عزّت را نگه دارند. این مسئله باید برای همهٔ افراد فرداً فرداً، به‌خصوص برای طبقهٔ اهل‌علم که منادیان عزّت هستند، از همهٔ مطالب مهم‌تر باشد.

دوستان و رفقای که ملبّس به لباس روحانیت و لباس علم و لباس پیامبران و لباس ملائکه می‌شوند - چون معمم شدن تلبّس به لباس ملائکه است، برای اینکه ملائکه عمامه دارند، یعنی صورت برزخی آنها که در عالم برزخ مجسم می‌شود با عمامه است؛ نه اینکه پارچه به سرشان می‌بندند، چون ملائکه از مجردات هستند - باید بدانند که اولین و آخرین نکته‌ای که ما باید در ذهن داشته باشیم این است که در چه حیطه‌ای و در چه وادی‌ای وارد شده‌ایم و در چه مسئولیتی قرار گرفته‌ایم؟ آیا این مسئولیتی که الآن ما در آن قرار گرفته‌ایم مثل سایر مسئولیت‌های دنیوی و سایر شغل‌ها و سایر رشته‌ها است که هدف از آنها رسیدن به دنیا و رسیدن به نان و آب برای تأمین زندگی است؟ یا اینکه نه، وارد شدن در لباس علم است، وارد شدن در مکتب حیات است، در مکتب عزّت است، در مکتب معنویت و در مکتب حریت است؛ یعنی ما می‌خواهیم به این وسیله جبراً و اضطراراً از روی اختیار، خود را وارد حیطه و محیطی کنیم که بگوییم ما فقط به دنبال حق هستیم و بس؛ نه به دنبال فرد و شخص! ما به دنبال مطلب هستیم؛ نه به دنبال شأن و شخصیت! آنچه که برای ما مهم است فقط مکتب است؛ شخص برای ما مهم نیست، شخصیت برای ما مهم نیست، اینکه این بدش بیاید و آن بدش نیاید، برای ما مهم نیست، اینها برای ما مسئله نیست.

بله، یک وقت ممکن است انسان اشتباه کند. همه اشتباه می‌کنند و کسی ادّعا نکرده است که کسی که وارد این رشته و وارد این مکتب می‌شود، از خطا محفوظ و معصوم باشد. معصوم الآن فقط امام زمان است و بس! هر کسی هم ادعای عصمت

کند غلط کرده است! معصوم فقط یک نفر است و آن هم امام عصر است و بس! بقیه همه اشتباه می‌کنند؛ و لکن فرق است بین کسی که در راه است و اشتباه می‌کند و بین کسی که به بیراهه می‌رود و اشتباه می‌کند، زمین تا آسمان بین این دو فرق است.

ما باید بدانیم که در قبال چه هدفی و چه مقصدی مسئولیت داریم. مقصد و هدف باید فقط احقاق حق باشد، بیان حق باشد، تشخیص حق باشد، فهم حق باشد و عمل به حق باشد؛ فقط همین و بس! مقصد نباید شخص باشد.

مرحوم علامه طباطبائی در این حوزه دچار این مشکلات بود، چون می‌گفت: «ما می‌خواهیم دنبال حق و دنبال مکتب باشیم!» می‌گفتند: «نه، شما که دارید بر بحار حاشیه می‌زنید، دارید علامه مجلسی را زیر سؤال می‌برید، و این اشکال شما به علامه مجلسی، زیر سؤال بردن این شخصیت است!» چه اشکالی دارد که زیر سؤال برود؟! مگر علامه مجلسی کیست؟ اتفاقاً ایشان جدّ خود بنده است.^۱ اغلب اوقاتی که ما اصفهان می‌رفتیم، هم بر سر قبر ایشان می‌رفتیم و هم مرحوم ملا محمد تقی که پدر او بود و مرد بسیار بزرگ و از عرفا و بزرگان بود و از نقطه نظر علمیت و فقه قطعاً اگر از مجلسی پسر بالاتر نبود، کمتر نبود. دوستان و رفقا اگر کتاب‌ها و شرح ایشان بر روایات را مطالعه کنند متوجه تزلّع و کیفیت فهم ایشان خواهند شد. ما می‌رویم فاتحه هم می‌خوانیم؛ ولی فقط فاتحه می‌خوانیم، اما مقتدای ما علامه مجلسی نیست، رهبر ما علامه مجلسی نیست، اسوه ما علامه مجلسی نیست؛ بلکه مقتدای ما فقط امام صادق علیه السلام است و بس!

البته اینکه می‌گوییم امام صادق، از نظر این است که باید فقه بدانیم؛ و الاً هیچ تفاوتی ندارد، یعنی مقتدای ما فقط امام است و بس! الآن مقتدا فقط امام زمان است و بس! اسوه فقط امام زمان است و بس! امام و پیشوای ما فقط امام زمان است و بس! این «بس» را خیلی محکم بگویید! چون فقط او معصوم است و بس!

اتفاقاً مرحوم آقا شعری دارد که همه ابیات به «بس» ختم می‌شود: «حسین

است و بس! «این بس» که ایشان آخر شعرشان گفتند، بی جهت نگفتند و بی حساب نیست، بلکه همه آنها روی حساب است و به خاطر ما گفتند و به خاطر بیان همین مطالب گفتند.

به علامه طباطبائی اعتراض کردند: اینکه شما داری بر بحار اشکال می کنی و تقریر می کنی، مجلسی زیر سؤال می رود. ایشان فرمودند: «مجلسی بالاتر است یا امام صادق؟! کدام بالاتر است؟!» شما منطقی تر از این حرف و حکیمانه تر از این حرف و استوارتر از این حرف سراغ دارید که در مقام مقایسه بین مرحوم مجلسی - رحمة الله علیه - و امام صادق علیه السلام کدام را باید گرفت؟ آیا ما باید روایات را به همین کیفیت نگه داریم و به امام صادق اشکال وارد کنیم - که متأسفانه الآن دارند وارد می کنند - یا اینکه بگوییم که به این دلیل و به این دلیل، مرحوم مجلسی اشتباه کرده و اشتباه فهمیده است و حق با امام صادق است؟ ولی فرمایش علامه را نپذیرفتند و ایشان را مجبور کردند که این حواشی را ترک کند.^۱ این می شود نفاق!

ما دائماً بر سرمان می زنیم که معاویه بود، یزید بود، امام حسین بود، عمر سعد بود؛ اما خودمان اینجا گرفتار هستیم! چرا داریم سراغ معاویه و یزید می رویم؟ چرا دائماً داریم تقصیر این کشور و آن کشور می اندازیم؟ چرا برای توجیه درآوردن و گول زدن مردم همیشه باید قضایا و وقایع کربلا را مطرح کنیم؟ کربلا همین الآن است! همین روز یکشنبه ۱۵ شعبان ۱۴۲۹ هجری قمری، همین امروز کربلا است! همین امروز! اصلاً نیازی به این حرف‌ها نیست، چون ولایت همیشه زنده است. امام حسین ۱۴۰۰ سال پیش شهید شد، ولی ولایت امام حسین که شهید نشد، بلکه زنده شد! اتفاقاً ولایت و روح و نفس سیدالشهدا بیشتر زنده شد، و هر روز که بگذرد بیشتر زنده تر می شود! اینکه الآن شما در اینجا جمع شده اید، شما را همان کسی آورده است

۱. لمعات الحسین، ص ۹۷.

۲. رجوع شود به مهرتابان، ص ۵۵.

که ۱۴۰۰ سال پیش شهید شد! نفس او الآن افراد را جمع کرده است و همان او دارد می گوید که ولایت من الآن هست! و همان دارد می گوید که مواظب باشید داخل لشگر یزید نشوید! همان الآن دارد این حرف را می زند. خیال نکنید لشگر یزید فقط آن موقعی بود که من را به شهادت رساند؛ بلکه الآن هم لشگر یزید هست. الآن لشگر یزید همین توهمات و تخیلات خود تو و همین مصلحت اندیشی های خود تو است. این توهمات الآن لشگر یزید است و همین توهمات بود که آن موقع در ۱۴۰۰ سال پیش، دو لشگر را در مقابل هم قرار داد، و الآن هم همین است!

علامه طباطبائی را همین نفاق مجبور به ترک این راهی کرد که ایشان در پیش گرفته بود. پس ما چرا سراغ یزید و معاویه برویم؟ باید به فکر خودمان باشیم! چرا بر سرمان بزنیم؟ باید برای بدبختی خودمان بر سرمان بزنیم و کاری برای خودمان نکنیم. عجیب اینجا است که من وقتی جلد دوم/سرار ملکوت را نوشتم - این را بینی و بین الله دارم می گویم - دچار شک شده بودم که روند کتاب را به چه نحوه ای قرار بدهم. با خودم گفتم: من مسئله را رها می کنم، هر چه پیش آمد به همان نحوه باشد. وقتی که مشغول نوشتن بعضی از مطالب شدم طبعاً اسم بعضی از افراد در آنجا آمد و اشکالاتی بر مرام و تفکر آنها گرفته شد. این قضیه برای خیلی ها گران آمد و شنیدیم که حرف و نقل شده است که چرا اشکال وارد شده است؟ و مگر حرف دیگری نبود که زده شود؟ و از این مسائل و مطالب گفته می شد.

یک نفر از جانب شخصی برای من پیغام آورد که شما چه انگیزه ای از بیان این مطالب در این کتاب داشتید؟ و عجیب اینجا است که خود همین شخص کسی بود که در مجلسی به این عمل افراد نسبت به علامه طباطبائی اعتراض می کرد و خیلی هم شدید صحبت می کرد! من در جواب گفتم: برو به فلانی بگو که آیا اعتراض شما بر من، شبیه اعتراض افراد به علامه طباطبائی نیست؟ این شخص هم رفته بود و وقتی که به او گفته بود، رنگش قرمز شده بود و دیگر هیچ حرفی نزنه بود!

چرا باید این طور باشد؟! چرا ما باید همان ایراد و اشکالی که خودمان بر دیگران

وارد می‌کنیم، حالاً که این قضیه دارد به جهتی به منافع ما برخورد می‌کند، خودمان در این اشکال وارد شویم؟!

ما باید بدانیم که تقدیر و مشیت الهی برای همه ما امتحان را خواهد آورد. این طور نباشد که وقتی امتحان برای دیگران باشد زبانمان یک فرسخ بشود و شروع کنیم به اعتراض که این طور است و باید این طور شود و...؛ چون همین امتحان برای ما هم پیش می‌آید و همین قضیه برای ما هم اتفاق می‌افتد.

حرف من این است که اگر اشکال دارید، به مطلب ایراد بگیرید؛ اما چرا به خاطر شخصیت دارید ایراد می‌گیرید؟! ما با مطلب مواجه هستیم، پس می‌توانید به مطلب ایراد بگیرید که این حرفی که شما می‌زنی دروغ است یا این حرفی که شما می‌زنی به این دلیل، اشتباه است. بسیار خوب، هیچ اشکالی ندارد؛ چون انسان اشتباه می‌کند و اشتباه می‌فهمد و خطا می‌کند، ولی بعدش تصحیح می‌کند؛ این اشکالی ندارد. اما آن شخص می‌گفت: «چرا داری به "او" این حرف را می‌زنی؟!» ایراد این حرف، همین مسئله‌ای است که به علامه طباطبائی می‌گفتند: «چرا به "مجلسی" داری این را می‌گویی؟» چه فرقی می‌کند و چه تفاوتی دارد؟! آنها به علامه طباطبائی نگفتند که حرفت غلط است؛ چون حرف ایشان درست است، و اگر می‌توانستند خود کلام علامه را رد می‌کردند و دیگر سراغ مجلسی نمی‌رفتند.

رفقا می‌دانند که ما در مباحثاتی که داریم، در عین مقام عظمت و خضوعی که نسبت به بزرگان داریم، مسئله را از دیدگاه یک مطلب بشری بررسی می‌کنیم و چه بسا ایراداتی هم داریم و این ایرادات ممکن است وارد باشد و ممکن است نباشد و بعداً متوجه بشویم اشتباه کرده‌ایم؛ ولی تا وقتی اشتباه نکرده‌ایم ایراد را وارد می‌کنیم. مسئله این است. این قضیه برای خود بنده اتفاق افتاد و این را دارم خدمت رفقا می‌گویم تا این مطلب را به صورت یک قضیه زنده خدمت رفقا ارائه بدهم. ما دیدیم که کتاب مرحوم آقا باید بحث شود. رفقا شنیدند و اطلاع دارند که موقعیت مرحوم آقا چه موقعیتی است و تفکری که من نسبت به ایشان دارم چه تفکری است و نحوه ارتباطی که من

با ایشان دارم چطور است. ما کتاب *صلاة جمعه* مرحوم آقا را حاشیه زدیم و نگاه کردیم دیدیم از دیدگاه ما بعضی از مطالبی که در این کتاب هست، با توجه به اینکه ایشان این را در همان زمان‌های سابق در نجف نوشته‌اند، محل بحث است و باید توضیح داده شود و بحث شود. کسانی از اهل علم و دوستان و فضایی که خوانده‌اند می‌دانند که من در وارد شدن در بحث و تقریر یا نقد، هیچ ملاحظه‌ای نکرده‌ام، به نحوی که بعضی از رفقا گفتند: «آیا این حاشیه را با همین کیفیت چاپ کنیم؟!»

من صحبتی کردم و گفتم: ما فقط با امام صادق طرف هستیم و فقط باید در قبال امام صادق پاسخ‌گو باشیم؛ همین! این جواب من بود. مرحوم پدر من هم مرا بر همین مسیر قرار داده است. او نگفته است که از من شخصیت تراش! نگفته است که مرا بزک کن و به جامعه عرضه بدار! نگفته است که از من یک موجود معصوم درست کن که حتی اگر...! ایشان کتاب می‌نوشتند و من کتاب‌های ایشان را تصحیح می‌کردم. این چه اشکالی دارد؟ یک نفر دارد می‌نویسد و سهوی از قلمش رد می‌شود و اشتباهی می‌کند. یکی از مصائبی که ما بعد از حیات مرحوم آقا داشتیم این بود که یک عده آدم نادان آمدند و گفتند: «هرچه ایشان گفته است درست است!» فرض کنید که انسان هفت تا دنده دارد، ولی مثلاً ایشان در یک جا نوشته‌اند که انسان نه تا دارد. می‌گوییم: این دنده‌ها را داریم می‌شماریم: یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت تا! این دوتای دیگر دنده نیست، روده است! لذا ایشان اشتباه می‌گوید که اینها دنده است یا چیز دیگر است! می‌گویند: «نه! چون ایشان گفته‌اند نه تا، پس ما نه تا دنده داریم!» لابد دوتای آنها را فقط چشم حلال‌زاده می‌بیند! التفات می‌کنید؟! می‌گوییم: آقا جان برو به صورتت آب بزن از خواب بیرون بیا! همه می‌دانند که ما این قدر دنده داریم! پس ایشان اشتباه کرده‌اند و فرض کنید گفته‌اند که نه تا یا ده تا دنده داریم. لذا این را باید تصحیح کرد. اگر تصحیح نکنیم مردم به نویسنده و به این قلم می‌خندند! اما می‌گفتند: «نه، شما نباید دخالت کنی!» عجب گرفتاری شدیم! بعد همان‌ها آن انحراف بعد از مرحوم آقا را ایجاد کردند؛ چون تفکر سفیهانه و جاهلانه انسان را به اینجا می‌کشاند.

ولی من گفتم نه، باید کلام تصحیح بشود؛ چون ما با مطلب سروکار داریم و مطلب باید درست باشد و روش ایشان هم همین بوده است.

در زمان حیات مرحوم آقا خود ایشان چند بار [درحالی که به حقیر اشاره می‌کردند] به دیگران گفتند: «از این یاد بگیرید، از این یاد بگیرید، از این یاد بگیرید!»^۱ این مکتب، مکتب آزادی است، مکتب حریت است، مکتب مناعت است، مکتب عزت است و مکتبی است که دیگر در آن «آخ آخ» راه ندارد.

وقتی که من این کتاب صلاة جمعه را نوشتم و این حواشی را زدم، اگر این حواشی بر این کتاب زده نمی‌شد، مسائل و مشکلاتی پیش می‌آمد. بعداً شنیدیم که حرف درآمد: «عجب، فلانی بر پدرش اعتراض کرده و نقد وارد کرده است!» از همان جاهایی حرف درآمد که آن انحرافات را ایجاد کرده بود! می‌گویید که من چه کار کنم؟ اگر اشتباه کرده‌ام، رد کنید و بگویید که این حرف اشتباه است. من که کتاب نوشته‌ام و بعد فرار کنم. من سر جایم نشسته‌ام! یک نامه بنویسید که این نقدی که شما کرده‌اید اشتباه است، چون روایت دارد همین را می‌گوید و فلان فتوا هم دارد همین را می‌گوید. من هم می‌گویم: بسیار خوب، اگر این‌طور باشد برمی‌دارم و عوض می‌کنم. اگر مطلب برای من ثابت شد و متوجه شدم که این کاری که کرده‌ام و این حاشیه‌ای که زده‌ام و این مطلبی که در اینجا اضافه کرده‌ام، اشتباه بوده است و تصحیح نکردم، آن وقت من هم دیگر مشمول همان لشگر یزید شده‌ام و جزء آن دسته و آن طرف شده‌ام.

طلبه که سرباز امام زمان است باید فقط با مطلب سروکار داشته باشد، نه با شخص و شخصیت. قضیه این است.^۲ باید فقط با مطلب سروکار داشته باشد، آن هم فقط با آنچه از امام معصوم رسیده است، از آیات قرآن رسیده است، از مطالب مُسَجَّل

۱. رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۷۹؛ رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۶۲.

۲. تصنیف غرر الحکم، ص ۴۳۸: «لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ وَ انظُرْ إِلَى مَا قَالَ.»

ترجمه: نگاه نکن که چه کسی این حرف را زده است، و ببین که چه گفته است. (محقق)

و مسلّم رسیده است؛ فقط باید آن را در نظر بگیرد و چیز دیگری را نباید در نظر بگیرد. این مرام می‌شود مرام آزادی و آزادگی و مرام حرّیت.

امام زمان علیه‌السلام که امروز به دنیا آمده، برای این به دنیا آمده است که بگوید: خداوند مرا به وجود آورد تا اگر مردم مرا می‌خواهند باید تمام تخیّلات و توهّماتی که تا الآن بر افکارشان حاکم بوده است - که امروز به دنبال این می‌روند و فردا به دنبال آن یکی می‌روند و پس فردا به دنبال آن دیگری می‌روند - تمام اینها را کنار بگذارند.

یک روز بنده در مسجدالحرام نشسته بودم و یک عده از ایرانی‌ها هم در همان مسجدالحرام نشسته بودند. آنها شروع کردند به حرف زدن از مسائل ایران. من به این افراد رو کردم و گفتم: آقا جان اینجا مسجدالحرام است! این حرف‌ها را جای دیگر هم می‌شود زد! این توفیقی را که خدا به شما داده است از دست ندهید؛ شاید خدا دیگر قسمت نکند! فعلاً اینجا را قدر بدانید و توجه کنید! آخر اینجا آدابی دارد! چرا در یک چنین مکانی که انبیا و همه ائمه اینجا آمده‌اند و طواف کرده‌اند، دارید این حرف‌ها را می‌زنید؟! در همین جایی که شما نشسته‌اید شاید یک روزی امام نشسته باشد!

بعد آنها دوباره راجع به یک کسی شروع کردند به حرف زدن که او فلان کار را کرده است و... و بد می‌گفتند. دیگر ما بی خیال اینها شدیم. بعد از ده دقیقه همان کسی که اینها راجع به او حرف می‌زدند یک مرتبه از دور با چند نفر از افراد پیدا شد! همین‌هایی که داشتند از او بد می‌گفتند، یک دفعه گفتند: عجب، فلانی آمده است! و فوراً بلند شدند و رفتند و کنار او ایستادند! یکی عکس می‌انداخت، یکی فیلم می‌گرفت! گفتم تو را به خدا! خدا چطوری [امتحان می‌کند]! آن وقت اینها دارند دنبال امام زمان می‌گردند؟! این که الآن نشسته بود و فحش می‌داد، تا چشمش افتاد تمام فحش‌ها یادش رفت و گفت برویم عکس بیندازیم و برویم همراه او راه برویم! ای احمق، به خاطر همین امام زمان نمی‌آید! واقعاً تو آدمی؟! آخر نه حرفتان حساب دارد، نه فکرتان حساب دارد، نه منشتان در زندگی حساب دارد، نه مکتبتان حساب دارد؛ هیچ چیزتان حساب ندارد! فقط یک عده عوام همج رَعاع هستید که به هر بادی

بباید می‌روید!^۱ اگر اعتراض می‌کنید دنبال اعتراضتان بایستید! اگر نمی‌ایستید پس اعتراض هم نکنید! آخر این چه طرز منشی است؟! این چه طرز رفتاری است؟! حالا اگر بر فرض امام زمان آمد، حضرت برای این مردم می‌خواهد چه کار کند؟ واقعاً این مردم چه فایده‌ای برای حضرت دارند؟!

یکی از رفقا نقل می‌کرد:

یک روز خواستم دیدن یکی از علمای برجسته و متقی قم بروم که به زهد و تقوا معروف است و واقعاً هم همین‌طور است، و بعضی مطالب هم از ایشان شنیده می‌شود. ظاهراً شب چهارشنبه بود یا یک مناسبت دیگری بود. داشتم به دیدن ایشان می‌رفتم که دیدم جمعیت زیادی آمده است تا وقتی که ایشان از منزلش خارج می‌شود یا از مسجدی یا خیابانی به اجتماع می‌آید، او را ببینند و بالأخره متبرک شوند.

همین‌که ایستاده بودیم و همه منتظر بودند که ایشان را ببینند، یک‌دفعه یکی از فوتبالیست‌ها - از همین‌هایی که توپ‌بازی می‌کند و هفتاد میلیون را هم دنبال خود این طرف و آن طرف می‌کشد - آمد. تا این مردم چشمشان به این فوتبالیست افتاد، آن عالم را فراموش کردند! صلوات می‌فرستادند و همه دوربین‌ها را درآورده بودند و به‌جای فلان آقا، شروع کردند از این فوتبالیست عکس می‌گرفتند و فیلم می‌گرفتند و می‌گفتند که نگاه کنید، ببینید فلان فوتبالیست آمده است!

گفتم: به‌به! ملتی که یک فوتبالیست و یک عالم برای او یکسان است، خیال می‌کنم ظاهراً باید در اصل و نسب اینها قدری تغییرات داده شود که از کجا آمدند؟! واقعاً این هم شد فرهنگ؟! جداً عرض می‌کنم! این طرز تفکر و این طرز خواست و این میزان پایبندی به ارزش‌ها باید باشد؟! بالأخره آدم باید بفهمد دیگر!

علی‌کلّ حال ما باید این مطلب را همیشه مدنظر قرار بدهیم. همه افراد،

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۹۶.

مخصوصاً رفقا و دوستانی که ملبّس به لباس علم و لباس حیات و لباس حرّیت و آزادی و لباس ایمان و لباس نور و بهاء و بهجت هستند باید قدر خودمان را بدانیم! خیلی مهم است! اینکه عرض می‌کنم به‌خاطر این نیست که ما خود را از دیگران یک سر و گردن بالاتر بدانیم. طلبه علوم دینی باید خود را مانند دیگران بدانند، گرچه دیگران وظیفه دارند که برای او حساب دیگری باز کنند. آن وظیفه، وظیفه دیگران است؛ ولی خود اهل علم باید خودشان را با دیگران یکسان بدانند.

ما باید متوجّه این مسئله باشیم که پا در کجا گذاشته‌ایم و چه مسئولیتی برعهده ما قرار گرفته است. ما نباید کاری به این داشته باشیم که سایر افرادی که آنها هم ملبّس می‌شوند، در چه راهی هستند و به چه مسیری می‌روند؛ بلکه ما باید آن راهی را که بزرگان برای ما بیان و تعیین کرده‌اند، همان را بپذیریم. آن دغدغه‌ای را که اولیای خدا داشتند باید درک کنیم. آن احساسی را که بزرگان و اولیای خدا داشتند باید در وجود خود بیاوریم. آنچه آنها برای رسیدن به آن خود را به مشقّات و زحمت‌ها انداختند ما باید آن را بفهمیم. آن مسئله عبارت است از:

﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾^۱ «(در رفتن و حرکت در مسیر حق) از هیچ کس و

هیچ مطلبی نهراسیدن و نترسیدن و فقط خدا را در نظر گرفتن.»

اگر این‌طور باشد، امام زمان هم آنچه را که باید، در پیش پای ما قرار خواهد داد، و آنچه را که برای خیر ما است بر مغز و بر قلب ما وارد خواهد کرد؛ و اگر نه، ما بخواهیم «آخ آخ» و «اگر اگر» دریاوریم، حضرت هم راه دیگری برای ما اختیار خواهد کرد و مسیر دیگری برای ما خواهد گذاشت و می‌فرماید: حالا برو ببینیم تا کجا می‌روی! چون خودت این را اختیار کردی و این را پذیرفتی، بنابراین من دیگر مسئولیت تو را ندارم.

در توقیعی که از ناحیه حضرت برای شیخ مفید آمده است حضرت می‌فرماید:

گرچه خداوند ما را از اجتماع مردم دور قرار داده است و از رفت‌وآمد با مردم کناره‌گیری کرده‌ایم؛ ولی مطلب این‌طور نیست که ما از حالات آنها اطلاع نداشته باشیم، از وضعیّت آنها مطلع نباشیم، موانع را از سر راه آنها برنداریم و کید ظالمین را از آنها دفع نکنیم! و لولا ذلك... اصْطَلَمَكُمُ الأعداء؛ «و اگر ما نباشیم این دشمنان شما را له خواهند کرد!»^۱

چون شما خار بر سر راه دشمنان هستید و آنها می‌خواهند این خار و این مانع را بردارند، لذا با افکار و منویات و اهدافشان می‌خواهند شما را له کنند!

اینها حرف‌های خود امام است و خود امام دارد این‌طور می‌گوید. بنابراین وظیفه همه ما، به‌خصوص طبقه و صنف علما و اهل علم، این است که صبح که از خواب بلند می‌شویم فقط و فقط باید امام علیه‌السلام را در نظر داشته باشیم و باید بدانیم که امروز برای چه از منزل خارج می‌شویم و برای چه داریم درس می‌خوانیم. این درسی که می‌خوانیم از آن اول، در نظرمان این باشد که کلام امام صادق را آن‌طوری که حضرت فرموده است بفهمیم، نه آن‌طوری که برای ما تفسیر می‌کنند و نه آن‌طوری که برای ما مصداق تعیین می‌کنند. باید بفهمیم که منظور امام چه بوده است؛ اما اینکه آیا این منظور امام در شرایط فعلی مصداق دارد یا ندارد، دیگر به ما ارتباطی ندارد. چه کسی گفته است که ما برای کلام امام مصداق تعیین کنیم و فرد بتراشیم؟! ما باید حرف امام را بفهمیم. ما باید این را که امام فرموده است: «تا یقین پیدا نکردی نرو!» بفهمیم. باید این را که امام فرموده است: «باید هر کسی را در جایگاه خودش قرار بدهی!» بفهمیم. باید این را که امام فرموده است: «تو مسئول خود و اطرافیان خود هستی!» بفهمیم و نگوییم به ما چه ارتباطی دارد؛ بلکه ما برحسب وظیفه خود باید انجام بدهیم، اما اینکه مشیّت و تقدیر خدا چه اقتضا می‌کند دیگر خود خدا می‌داند.

إن شاء الله امیدواریم که خداوند همه ما را موفق کند بر اینکه به دنبال مرام و

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۹۰۲.

مکتب امام علیه السلام باشیم و فقط آن را در نظر داشته باشیم، سایر توهّمات و تخیلات را از دریچه نفس خود بیرون کنیم، افکار خود را منحصر و متمحّض و متمرکز در آن چیزی قرار بدهیم که مورد خواست امام است، و مرام بزرگان را سرمشق برای خود قرار بدهیم! باید بدانیم که بر هر فعل ما حساب و کتابی هست و بر هر کلام ما جزائی هست و هر منش ما باید پاسخی در قبالش گفته بشود.

ما باید خصوصاً برای رفقا و احبّاء و دوستان و اصدقاء روحانی که امروز به لباس ملائکه متلبّس می شوند، از خداوند توفیق بخواهیم که آنها را مشمول عنایات خاصّ خودش قرار بدهد و بر همان ممشایی قرار بدهد که امام صادق توفّع داشتند:

لَوَدِدْتُ أَنْ أَصْحَابِي ضُرِبَتْ رُءُوسُهُمْ بِالسَّيَاطِ حَتَّى يَتَفَقَّهُوا!

باید بدانیم که در جایی قدم گذاشته‌ایم که اول معصوم عالم این طور می فرماید!
«ای کاش من می توانستم با شلاق بر سر دوستانم بزنم تا در این جرگه و در این مکتب علم وارد بشوند!»

حضرت نفرمود: بر سر دوستانم بزنم تا تاجر شوند، بر سر افرادم بزنم تا کاسب شوند، بر سر افرادم بزنم تا مهندس و پزشک بشوند؛ بلکه فرمودند: بر سر اصحابم بزنم تا مشی و مرام علم را در پیش بگیرند! این را امام صادق فرمود! کسب و سایر مطالب برای همه هست؛ ولیکن این مکتب و این مرام، مرامی است که توفیق خاص می خواهد و از آن طرف هم برکاتش، برکاتی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم نسبت به کسی که وارد مرام و مکتب علم می شود، فرموده است.^۲

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۱.

۲. همان، ص ۳۴:

«عَنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا، سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ، وَإِنَّهُ يَسْتَعْفِفُ لِطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْخَوَاتِمِ فِي الْبَحْرِ، وَفَضَّلَ الْعَالِمُ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَارًا»

من یک روز داشتم رادیو گوش می‌دادم، شنیدم یکی از همین آقایان فعلی که در همین قم هم هست صحبت می‌کند و می‌گوید:

«طلب علم» همین علوم تجارت و تکنیک و نجاری و آهنگری است! و اینها بر هر مسلمی واجب است، زیرا پیغمبر فرمودند: «أَطْلَبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ»^۱؛ باید انسان دنبال علم برود گرچه در چین باشد! و آن موقع چین از نظر صنعت در میان افراد معروف بود.

به ایشان باید گفت که بنده برای تحصیلات شما در این هفتاد، هشتاد سال خیلی متأسفم! ای کاش شما هم به چین می‌رفتی و همان نجاری و رنگرزی را یاد می‌گرفتی و این روایات و مکتب امام صادق علیه‌السلام را این طور خراب نمی‌کردی! آیا پیغمبر فرموده است که برای رنگرزی به چین بروید؟! حضرت می‌فرماید که این علم، علمی است که ارزش این را دارد که تا چین بروید تا یک معرفت از معارف الهی در جانتان بنشیند.^۲ خود پیغمبر علم را تفسیر کرده است.^۳ چرا آن روایت را

﴿ وَ لَا دِرْهَمًا وَ لَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ. ﴾

ترجمه: «از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: "هرکس در طلب علم و دانش راهی را بییماید، خداوند او را در راهی به سوی بهشت حرکت خواهد داد. و همانا به جهت رضایتمندی از طالب علم، ملائکه بال‌های خود را برای او فرومی‌نهند [و می‌گسترانند]. و به تحقیق که برای طالب علم استغفار می‌کند هرآن‌که در آسمان و زمین است حتی ماهیان دریا! و فضیلت و برتری عالم بر عابد بمانند برتری ماه شب چهاردهم است بر دیگر ستارگان. و به تحقیق که علما وارثان پیامبرانند؛ چراکه میراث پیامبران دینار و درهم نیست، بلکه میراثشان علم است، پس هرکس که از آن علم برگرفت بهره‌ فراوان برده است!"» (محقق)

۱. روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۱.

۲. مصباح الشریعة، ص ۱۳.

«قال الصادق علیه‌السلام: "... قال علیّ علیه‌السلام: أَطْلَبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ؛ وَ هُوَ عِلْمٌ مَعْرِفَةُ النَّفْسِ وَ فِيهِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ عَزَّ وَجَلَّ. »

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۲.

یادت رفته است؟! چرا فقط این یکی را می‌گویی؟!^۱

گاهی اوقات که من می‌نشینم و با بعضی از دوستان و رفقایم صحبت می‌کنم، می‌گویم که یک سؤال از شما می‌کنم، نه اینکه حالا که جلوی من هستید جواب بدهید، بلکه خودتان فکر کنید: کسانی که دنیا را می‌خواهند برای لذت بردن و خوش‌گذرانی می‌خواهند. حالا اگر این معرفتی که برای شما پیدا شده است و این تحصیلی که در این چند سال برای شما عائد شده است، این عائدی و نتیجه را از شما بگیرند و در قبالتش جواهری به شما بدهند که تا آخر عمر هر کاری بخواهید بکنید این جواهر بتواند تأمین کند، یعنی این قدر قیمت داشته باشد که تمام زندگی و همهٔ امور را کامل تأمین کند؛ شما چه کار می‌کنید؟ واقعاً می‌دهید یا نه؟ رفقا می‌خندند! بدهیم که چه بشود؟! تازه به دست آورده‌ایم!

مرحوم آقا وقتی که به آقای حداد رسیدند، آقای حداد گفتند: «شما باید به ایران بروید!» مرحوم آقا گفتند: «آقا بعد از یک عمر، تازه ما به شما رسیده‌ایم؛ حالا می‌گویید که ایران بروید؟!» ایشان در جواب می‌فرمایند: «شما هر جای دنیا که بروید من با شما هستم!»^۲ مرحوم آقا این قضیه را به من این‌طوری فرمودند، و در کتاب هم تقریباً همین‌طور نوشته‌اند، ولی عبارت اصلی ایشان این بود: «تازه ما به شما رسیده‌ایم!»
حالا ما هم تازه به کلام امام صادق علیه‌السلام رسیده‌ایم! می‌خواهیم روایت امام صادق را بخوانیم و بفهمیم. من واقعاً بعضی از اوقات که بر حسب تتبعاتم کافی

﴿ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ؛ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهَوَ فَضْلٌ." ﴾

نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۹۳: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفتند: علم منحصر در سه چیز است: آیهٔ محکم و یا فریضهٔ عادل و یا سنت قائم؛ و غیر از این سه چیز هر چه باشد زیادی است.»
۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۹۲؛ ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۳، ص ۳.

۲. رجوع شود به روح مجرد، ص ۳۶.

را مطالعه می‌کنم وقتی به روایتی از امام صادق می‌رسم حالتی پیدا می‌کنم که تحقیقاً می‌توانم قسم بخورم که اگر دنیا را در قبالش به من بدهند آن فهم را نخواهم داد! این را می‌توانم قسم بخورم! چون کلام امام صادق است، نه کلام پاستور و سایر افراد! کلام امام باقر است، کلام امام رضا است، کلام امام سجّاد علیهم‌السلام است! اگر یک دعای صحیفه سجّادیه را بفهمیم تحقیقاً می‌توانم قسم بخورم که اگر دنیا را در قبالش به من بدهند این فهم را نخواهد داد!

خدمت رفقا عرض کرده بودم که معجزه ائمه این معجزات و کرامات نیست، معجزه ائمه مطالبی است که از آنها نقل شده است و حیات ما را عوض می‌کند. شما یک روایت از امام صادق می‌خوانید و زندگی‌تان از این طرف به آن طرف می‌شود؛ این معجزه است.^۱

اما اینکه بر فرض فلان گرگ در بیابان با امام صادق حرف زد،^۲ بسیار خوب، حرف زد، حالا به من چه ربطی دارد؟! او امام است و حیوانات امام را می‌شناسند، ولایت را می‌شناسند، با امام حرف می‌زنند، امام جواب می‌دهد و درخواست آنها را پاسخ می‌دهد. حالا این به من چه ارتباطی دارد؟! آن چیزی که به من ارتباط دارد جواب دادن امام صادق به گرگ نیست، آن چیزی که به من ارتباط دارد به صورت حیوان درنده در آوردن شیر در پرده توسط امام رضا و تکه‌تکه کردن و خوردن آن شعبده‌باز نیست!^۳ بله، امام رضا این کار را کرده است؛ حالا من الآن چه کنم!؟

آن چیزی که الآن از امام رضا به کار من می‌آید، کلمات و روایات امام رضا و مطالبی است که از امام رضا رسیده است. اینها برای من معجزه است و اینها الآن به کار

۱. الخصال، ج ۱، ص ۲۲:

«قال أبو جعفرٍ عليه السلام: "يا فضيلُ، إنَّ حَدِيثَنَا يُحْيِي الْقُلُوبَ."»

ترجمه: «امام صادق علیه‌السلام فرمود: "ای فضیل، کلام ما دل‌ها را زنده می‌کند!"» (محقق)

۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۵۱.

۳. رجوع شود به عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۱۷۱؛ ج ۱، ص ۹۶.

من می‌آید. بله، آن معجزات دیگر هم بوده است و آنها هم به جای خود خوب است که ما بدانیم. بالأخره ائمه ما این‌طور معجزات هم داشتند تا همه سرجایشان بنشینند و مواظب باشند؛ ولی آن چیزی که مرا عوض می‌کند این نیست که بالای منبر بروم و درباره این حرف‌ها صحبت کنم که امام ماه را می‌آورد، امام این کار را می‌کرد، امام آن کار را می‌کرد و... بلکه آن مطالبی که زندگی ما را عوض می‌کند روایات ائمه است و باید درباره اینها صحبت کنیم.

امام صادق می‌فرماید که اگر بدانید وارد شدن در این مسیر و به دنبال علم رفتن و فهمیدن کلمات ما ائمه برای شما چه خواهد آورد، حاضر بودید که شلاق بر سرتان بخورد و بیایید! این حرف من نیست، امام علیه‌السلام این حرف را می‌فرماید! پس ما باید بدانیم و ارزش خود را متوجه بشویم و مفت و مجانی این قضیه را از دست ندهیم. این توفیقی که الآن خدا نصیب شما کرده است که می‌خواهید در امروز به لباس اهل علم درآیید، این توفیق مجانی به دست شما نیامده است! شما باید ببینید از میان این میلیون‌ها جمعیت، خدا شما را در این روز آورده است تا عمامه سرتان بگذارید و در این راه قرار بگیرید. این شوخی نیست! لذا می‌گویم ما نباید با این قضیه به شوخی برخورد کنیم.

ما خیال می‌کنیم که بالأخره این رشته هست و آن رشته هست و آن رشته هم هست و آن رشته دیگر هم هست، و مثلاً این یکی عمامه سرش می‌گذارد و آن یکی هم کلاه سرش می‌گذارد؛ اما نه خیر، حساب و کتاب دارد! ملائکه آمده‌اند و کلی زحمت کشیده‌اند تا این توفیق را نصیب شما کرده‌اند! تقدیر الهی را از آن عالم آورده‌اند و مختص شما کرده‌اند. قضیه شوخی نیست! چرا سایر افراد هم چنین توفیقی پیدا نکردند و نمی‌کنند؟! مسئله خیلی مسئله مهمی است.

لذا این گوهر را نباید از دست بدهیم. این شاگردی و کرنش در مکتب امام صادق را نباید با خرف عوض کنیم، با توهّمات دنیوی و تخیلات عوض کنیم، با دل این و آن را به دست آوردن عوض کنیم، با پیشنهاد این پست و مقام عوض کنیم، با رسیدن

به این موقعیت و آن موقعیت عوض کنیم. مسئله این است! سخن سربسته گفتم با حریفان خدا را زین معما پرده بردار!^۱ بیخود نبود که در سه جلسه‌ای که من در سن هفده سالگی خدمت مرحوم آقای حداد رسیدم، در هر سه جلسه ایشان فرمودند: «تا می‌توانی در درس‌های اتقان کن!» یعنی تا می‌توانی درس‌های را درست بخوان! تا این گوه‌ری را که به دست تو آمده است از دست ندهی.

لذا باید فرصت را مغتنم بشماریم،^۲ و قتمان را به بیهوده نگذرانیم، بیخود این طرف و آن طرف نرویم و مجالس خود را به مجالس حرف و نقل نگذرانیم؛ چون این عمر دوباره بر نخواهد گشت. اگر الآن فرصت را از دست بدهیم دیگر موقعیت و شرایط تغییر خواهد کرد و شرایط جدید، اقتضای جدیدی برای ما به وجود خواهد آورد. حالاکه در هم‌چنین موقعیت و سن و فراغ‌بالی هستیم، از این موقعیت استفاده کنیم. *إن شاء الله* مشمول عنایات خاصه حضرت ولی عصر *عجل الله تعالی فرجه الشریف* باشیم به نحوی که فقط آن حضرت را بشناسیم، فرمان او باشد، ذکرمان او باشد، هدفمان او باشد و چشممان را از این طرف و آن طرف ببندیم. در وهله اول، رسیدن خودمان به مطلب باشد و در وهله دوم در مقام تبلیغ، آنچه که هست همان را به افراد ابلاغ کنیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

۱. *دیوان حافظ* (قزوینی)، غزل ۲۴۵.

۲. *نهج البلاغه* (صبحی صالح)، ص ۴۷۱:

«و الفرصة تُمرُّ مَرَّ السَّحابِ، فانتَهزوا فُرَصَ الخَيْرِ.»

ترجمه: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: "و فرصت چون ابرها می‌گذرد، پس فرصت‌های نیکی را غنیمت شمرده و از دست ندهید!"» (محقق)



برای شنیدن این
سخنرانی اسکن کنید.

مجلس ششم

استاد زهرا طاهرزاده و باطنی

نیمه شعبان سال ۱۴۳۰ هجری قمری

أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَ اللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

امروز روز میلاد امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف است؛ میلادی که خصوصیتی دارد و توقعاتی به دنبال دارد که در سایر میلادها و مناسبات ائمه و معصومین علیهم السلام نیست. میلاد امام زمان علیه السلام همراه با توقع ظهور آن حضرت است و همراه با التجاء و توجه و نیاز و درماندگی و بیچارگی شیعه در فراز و نشیب حوادث زمانه نسبت به آن منجی کل و برپاکننده رایت عدل و داد و صداقت است.

این مطلب موضوعی است که در نفس و ضمیر و قلب و فکر همه افراد، اعم از شیعیان آن حضرت و سایر متحلیین به نحله‌های مختلف و حتی سایر ادیان وجود دارد. حالا علت و دلیل این مطلب چیست؟ و چرا ما منتظر ظهور آن حضرت هستیم؟ و حقیقت آن ظهور در چه پدیده و حادثه‌ای تبلور پیدا می‌کند؟ آیا ظهور آن حضرت فقط به معنای آمدن ظاهری آن حضرت است یا نه، ظهور آن حضرت به معنای توحید و حکومت عدل است؟! و

ما به خاطر برقراری این حکومت عدل، به ظهور حضرت نیاز داریم و به واسطه

فقدان این مسئله تمام جوامع بشری دنیا چشم‌انتظار آن منجی و در انتظار ظهور آن مظهر عدل پروردگار است. عدل پروردگار باید در این دنیا تجلی پیدا کند، صدق پروردگار باید در این دنیا ملموس و مشهود بشود، و حقیقت توحیدیّه پروردگار نسبت به همه بندگان باید در این دنیا مورد مشاهده و توجه همه افراد قرار بگیرد.

امام باقر علیه‌السلام در روایتی که روایت خیلی عجیبی است و تمام حقیقت ظهور در همین روایت مندمج است، می‌فرمایند:

إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامُهُمْ؛^۱ «وقتی که قائم ما ظهور کند خداوند دستش را بر سر همه بندگان قرار می‌دهد.»

حالا یا می‌توانیم این‌طور معنا کنیم: «خداوند دست خودش را بر سر همه بندگان قرار می‌دهد.» مثل اینکه در آیات داریم: ﴿يُدُ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾^۲ «دست خدا بالای همه دست‌ها، و قدرت خدا مافوق همه قدرت‌ها، و اراده و مشیت نافذ خدا بر همه اراده‌ها و مشیت‌ها قاهر است.» یا اینکه معنا این‌طور باشد: «خدا دست امام زمان را بر سر همه بندگان قرار می‌دهد و به واسطه هیمنه و سیطره ولایی او که بر سر همه افراد می‌آید، عقول افراد به مرتبه کمال می‌رسد.»

نکته در همین جا است که وقتی ولایت مطلقه امام معصوم علیه‌السلام حاکم بشود آن موقع عقول به کمال می‌رسد؛ یعنی وقتی که حکومت امام زمان علیه‌السلام بدون نگرانی و ترس و خوف از ابناء زمان و حکام جائر و ستمگر دوران، زمام امور مردم را به دست بگیرد، عقل‌ها از مرتبه استعداد بیرون می‌آیند و از مرتبه کمون خارج می‌شوند و از مرتبه خفا به ظهور می‌رسند؛ یعنی به واسطه زمینه مناسب و ظهور و تبلور امنیت اجتماعی و امنیت فکری و امنیت اعتقادی و امنیت نفسی و امنیت قلب از همه

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۵.

۲. سوره فتح (۴۸) آیه ۱۰.

جهات و شرasher وجودی انسان - نه فقط امنیت اقتصادی و امنیت سیاسی - در آنجا عقل به مرتبه رشد پا می‌گذارد و پله‌ها و نردبان فعلیت را یکی پس از دیگری طی می‌کند.

بچه‌ای که دبستان نرود عقل او در همان مرتبه طفولیت باقی می‌ماند و در همان مرتبه استعداد ثابت می‌شود. برای اینکه عقل رشد کند و علم و اطلاع انسان بالا برود باید زمینه مناسب برای رشد عقل و رشد علم وجود داشته باشد؛ آن زمینه مدرسه است. بچه باید در مدرسه به کلاس اول و کلاس دوم و کلاس سوم برود و همین‌طور در هر کلاسی باید بدون خوف و نگرانی از شرایط و محیط، بدون خوف از معلم، بدون خوف از ناظم، و بدون خوف از مسائل و جوانبی که وجود دارد، در حال امن و امنیت درس بخواند تا بتواند آن عقل نهفته و استعداد خدادادی را که در وجود و کمون او قرار داده شده است به فعلیت برساند و پله‌های ترقی را یکی یکی طی کند تا اینکه به مرتبه کمال ظاهری و کمال اجتماعی - که وصول به مرتبه تخصص در یکی از مراتب علم است - نائل بشود. اگر این‌طور باشد او می‌رسد، و الا اگر این‌طور نباشد نمی‌رسد و می‌ماند.

بچه اگر فرد مستعدی باشد ولی در محیطی باشد که در آن محیط خوف و ترس هست و مورد تهدید قرار می‌گیرد، این بچه با استرس نمی‌تواند درس بخواند و رشد کند. اگر این بالا بیاید و استعداد و آمادگی برای رسیدن به مطالب بالاتر را داشته باشد ولی از نظر اقتصادی نتواند خود را در هم‌چنین مرتبه‌ای قرار دهد باز هم می‌ماند. چقدر از جوان‌ها و چقدر از مردم هستند که استعداد و فهم و قابلیت آنها برای رسیدن به مطالب بالا، بسیار بسیار بالاتر از این افرادی است که الآن در جوامع علمی شرکت می‌کنند؛ ولی به واسطه فقر مادی و فقر اقتصادی، از رسیدن به آن مطالب عاجز هستند! حالا فرض بکنید که انسان به آن مجامع علمی رسید اما اطلاعات و معلومات و مدارک کافی برای این مطلب ندارد؛ یعنی استعداد دارد و از نظر اقتصادی هم متمکن است و موانع هم منتفی است و در مجامع علمی شرکت می‌کند، اما کتاب نیست که بخواند یا کتاب در اختیارش نیست یا کتاب‌های ضعیف و فرسوده و از تاریخ گذشته در اختیار او قرار داده می‌شود. چه کتابی بخواند؟ پس

تمام این استعدادها همه از بین می‌رود و نمی‌تواند به شکوفایی برسد. بنابراین ببینید چقدر مقدمات و مسائل مختلفی باید دست به دست هم بدهند تا بتوانند یک فرد را از مرتبه استعداد و نقصان به مرتبه فعلیت دریاورند. این مسئله و جهت کلی در تکامل بشری - که عبارت است از کمال عقلی و رسیدن به مرتبه عقل بالمستفاد - برای افراد بشر حاصل نمی‌شود مگر به واسطه تهیو و ایجاد زمینه و بستر مناسب برای مراتب تزکیه و تربیت نفس، و تا این زمینه آماده نشود این استعداد در مرتبه کمون خود باقی می‌ماند.

بشر همواره برای رسیدن به نقطه کمال، عطش شدیدی دارد و به دنبال رسیدن به فعلیتی می‌گردد که احساس می‌کند ندارد. انسان این خلأ را احساس می‌کند. اگر احساس نکند پس سنگ است! این سنگ است که طلب ندارد، سنگ است که توقع ندارد، آجر است که چیزی نمی‌خواهد، و درخت است که انتظار چیزی را ندارد! اما بشر به دنبال امنیت در این دنیا چشم‌انتظار ظهور حضرت است، چون می‌بیند که این فعلیت نیست و وجود ندارد، و می‌بیند که راهی که بتواند او را به این مرتبه برساند در اختیار او نیست، و راهی که در اختیار او می‌گذارند و نمایه‌هایی که به او ارائه می‌دهند، همیشه ناقص است و راه به جایی ندارد؛ یک تجربه پس از تجربه، تجربه بعد پس از آن تجربه، همین‌طور تجربه بعدی بعد از آن تجربه، و مدام تجربه بعد از تجربه! بالاخره آخرش چه شود؟!

انسان به دنبال رفع خلأ می‌گردد، چون احساس خلأ می‌کند و احساس می‌کند که وجود او فقط اینی نیست که دارند به او ارائه می‌دهند؛ مثل اینکه احساس می‌کند این غذایی که در اختیار او قرار می‌دهند برای او نیست، بلکه برای افرادی است که خیلی از او پایین‌ترند یا اصلاً غذایی است که باید برای دام بگذارند ولی در جلوی انسان گذاشته‌اند. این را انسان می‌فهمد و تشخیص می‌دهد که آنچه ارائه می‌شود فایده‌ای ندارد و ﴿لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنَ جُوعٍ﴾^۱ است. این را انسان درک می‌کند و در وجود

۱. سوره غاشیه (۸۸) آیه ۷. ترجمه: «نه چاق و فربه می‌کند و نه گرسنگی را برطرف می‌نماید.»

خودش احساس می‌کند و از این در به آن در می‌زند و از آن در به این در می‌زند تا بالآخره ببیند کدام دری باز می‌شود که بتواند حاجات و توقعات او را برآورده کند.

حکومت عدل امام زمان علیه‌السلام حکومت صدق است و دروغ در آن حکومت جایی ندارد و مکر و حقه‌بازی در آن حکومت راهی ندارد. در آن حکومت شفافیت است؛ از طفلی که به دنیا می‌آید مطلب برایش شفاف است تا آن پیرمردی که در صد سالگی از دنیا می‌رود مطلب برایش شفاف است و در هیچ نقطه‌ای از نقاط زندگی ابهام وجود ندارد و در هیچ مرتبه‌ای از مراتب حیات شک و تردید راه ندارد. آن حکومت صدق مطلق و شفافیت مطلق و صفای مطلق و بهاء مطلق و نور مطلق است، و این چیزی است که انسان را سیراب می‌کند و گرسنگی روح را برطرف می‌کند و داروی همه دردهای جهالت و غوایت و ظلالت و انانیت و اعتباریت و توغل در دنیا و ریاسات است. لذا امام علیه‌السلام می‌فرماید: «و کَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامُهُمْ؛ تمام توقعات و انتظارات

انسان به مرتبه کمال می‌رسد.» یعنی دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید: چرا من این‌طور نشدم؟ چرا به من ظلم شد؟ اگر این‌طور بود من آن‌طور نمی‌شدم! اگر با من این‌طور برخورد می‌شد من الآن در این برهه نبودم! دیگر هیچ بهانه‌ای برای هیچ فردی در هیچ نقطه‌ای و در هیچ مرتبه‌ای وجود ندارد! تمام افراد احساس استواء و یک‌رنگی و یک‌نوعی در پیشگاه نزول فیوضات الهی دارند و تمام افراد به یک مرتبه خود را در پیشگاه مقام ولایت متمتع و بهره‌مند می‌بینند. تمام افراد به اندازه سرسوزنی در مخیله‌شان هم خطور نمی‌کند که چرا حضرت لطفشان به یکی کم شده و به یکی زیاد شده است، یا چرا حضرت به آن شخص استناداری داده و به من نداده است، یا چرا حضرت آن شخص را فرماندار فلان شهر در آن نقطه دنیا کرده و من را نکرده است، یا چرا حضرت فلان منصب را به فلان رفیقش یا برادرزاده‌اش یا خواهرزاده‌اش یا پسرعمه و یا پسرخاله‌اش داده، ولی به من نداده است. این مسائل در زمان ظهور حضرت اصلاً به مخیله کسی خطور نمی‌کند تا بخواهد برود به حضرت نامه بدهد: یا ابن‌رسول‌الله، مگر ما چه مشکلی داشتیم؟! حالا اگر ما را استنادار نمی‌کردی لااقل شهردار می‌کردی تا

حداقل به چند نفر بگوییم که بکن، نکن، چه کار بکن و چه کار نکن! بالأخره ما هم آرزو داریم! بالأخره ما هم آمدیم و رفتیم، ولی از این پست‌ها به دست نیاوردیم! اقلأً چند تایی زیر دستمان می گذاشتی تا امر و نهی کنیم و با این عقده از دنیا نرویم!

چرا قضیه این طور است؟ به همان میزانی که در این دنیا مشاهده می کنیم و کردیم که با تمام توان و با تمام قدرت و با استفاده از جمیع حیل‌های شیطانی در دنیا برای رسیدن به مقامات دنیوی از هیچ جنایتی فروگذار نمی کنند، در زمان ظهور حضرت با همین توان و به همین نحو از ریاست و رسیدن به فرمانداری و استانداری فرار می کنند! اصلاً خودشان را به امام زمان نشان نمی دهند تا یک وقت حضرت به آنها نگوید که بیا ببینیم کجایی؟ راستی فلان جا استاندار نداریم، می خواهیم تو را بگذاریم! فرار می کنند و مخفی می شوند تا حضرت آنها را نبیند! البته این طور که دارم می گویم، غلط است و من می خواهم بگویم که مردم در زمان حضرت چه تفکری پیدا می کنند. به همان مقداری که برای رسیدن به ریاست در این دنیا با سرعت نور حرکت می کنیم که فقط کم مانده است تبدیل به انرژی بشویم (طبق همان فرضیه نسبیّت و امثال ذلک که می گویند) که آن هم از اعجاز است که تا حالا انرژی نشده ایم، و به همان میزانی که برای رسیدن به ریاست و غلبه بر حریف و کوباندن حریف به هر قسمی و به هر شکلی و به هر نوعی، به سرعت نور حرکت می کنیم، مردم در زمان حضرت با همین سرعت نور از این ریاسات فرار می کنند! جداً فرار می کنند! این فرق بین حکومت توحید و بین حکومت عالم اعتبار است.

شما خیال می کنید مالک اشتر که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را برای حکومت به مصر فرستاد، آیا در قلب و در ذهنش رسیدن به حکومت مصر بود؟ والله العظیم، قسم به جان خود امیرالمؤمنین، اگر در فکر و مخیلة مالک اشتر به اندازه یک ثانیه هم خطور کرده باشد! من الآن از قول او می گویم و روز قیامت هم جواب می دهم؛ چون معلوم است و نیازی به بازخواست و این حرف‌ها ندارد، چون اوصاف و احوال مالک معلوم است و تاریخ نشان می دهد که در تمام عمرش حتی یک ثانیه هم

خطور نکرد که از امیرالمؤمنین جدا بشود! استاندار مصر شود؟! این حرف‌ها چیست؟! استاندار و حاکم شام؟! حاکم ایران؟! حاکم حجاز؟! حاکم یمن؟! این حرف‌ها چیست؟! برای مالک یک لحظه جداشدنش از امیرالمؤمنین با مرگ او مصادف بود! با مرگ و نابودی و اضمحلال او برابری می‌کرد! کجا مالک می‌خواست به مصر برود؟!!

شما خیال می‌کنید سلمان می‌خواست به طرف مدائن حرکت کند؟! کجا می‌خواست؟! عَمَر سلمان را خواست و گفت: «می‌خواهم حکومت مدائن را به تو بدهم.» گفت: «چرا می‌خواهی حکومت مدائن را به من بدهی؟! برو به بقیه بده!» گفت: «مگر آنجا حاکم نمی‌خواهد؟» گفت: «این قدر حاکم داری؛ یکی را بفرست! به من چه مربوط است؟!» گفت: «برو دیگر!» گفت: «من یک مولا دارم که آنجا نشسته است. کار من به دست اوست، نه به دست تو و نه به دست آن که قبل از تو بود و نه به دست آن که بعد از تو می‌آید. این نفری که اینجا هست اگر بگوید برو، می‌روم؛ اگر نگوید برو، مرا هزار بار تکه‌تکه هم بکنی از جایم تکان نمی‌خورم!» سلمان پیش امیرالمؤمنین آمد، حضرت فرمودند: «برو!»^۱

این حکومت سلمان، شاگرد امیرالمؤمنین علیه‌السلام است! حکومتش را دیدیم که چه کرد، کارش را هم دیدیم، پرونده‌اش را هم دیدیم! و به قول امروزی‌ها، پلان کارش را هم دیدیم! دیدیم که چه برنامه‌ای داشت و چه قصد و غرضی داشت و در دلش چه می‌گذشت!^۲

اما در دنیا هم داریم حکومت‌ها را می‌بینیم. بیایید در این کشورها تماشا کنید که در دنیا چه خبر است و چه اوضاعی در این دنیا است! چیزهایی در این دنیا می‌بینیم که به مخیلة انسان هم خطور نمی‌کرد! اما در حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مردم از رسیدن به حکومت فرار می‌کنند و می‌خواهند پیش امیرالمؤمنین باشند و نمی‌خواهند

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۳۰ - ۱۳۲؛ الفضائل، ابن‌شاذان قمی، ص ۸۶.

۲. از جمله رجوع شود به شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۳۵.

حتی یک لحظه هم از مولای خودشان جدا باشند. اگر هم می‌روند، می‌دانند که دست ولایت مثل ابر بالای سرشان است. مالک با تمام وجودش حضور امیرالمؤمنین را در نفس خود احساس می‌کرد و به سمت مصر قدم برمی‌داشت. یک لحظه نبود که از امیرالمؤمنین جدا باشد، و إلا در آن لحظه مرگ بود، مرگ!

یکی از رفقا در زمان سابق، در زمان مرحوم آقا به واسطه بعضی از مسائل مورد تنبیه و تذکر ایشان قرار گرفت. مرحوم آقا به من فرمودند: «برو در منزل ایشان و بگو که ما دیگر با شما کاری نداریم!» من با خودم گفتم که حالا چطور بروم این حرف را به این بنده خدا بزنم؟ آخر پیرمرد بود، بزرگ بود، کسی بود که خیلی حقوق بر گردن ما دارد. اما دیدم بالأخره مطلب ایشان است و باید گفت و باید همان‌طور هم گفت، به همان لفظ و به همان نسق. خدمت ایشان رفتم و گفتم: می‌خواهم مطلبی از آقا خدمتتان عرض کنم و ایشان پیغامی دادند: «ما دیگر با شما کاری نداریم! ما مطالب را گفتیم و شما عمل نکردید و دیگر با شما کاری نداریم!» خدا شاهد است وقتی که این جمله از زبان من درآمد دیدم چه بر سرش آمد! یک مرتبه به من رو کرد و گفت: «مرگ بهتر از این است! دیگر زندگی نمی‌خواهم!» و چه انقلابی پیدا کرد! من دیدم الآن دیگر اوضاعش خیلی به هم ریخته است و دارد سخته می‌کند! آنهایی که هم‌چنین مسائلی را به وجود می‌آورند، خودشان هم می‌دانند چه کار می‌کنند؛ اگر چوبی می‌زنند آب‌نبات هم کنارش نگه داشته‌اند، و اگر شلاقی می‌زنند از آن طرف هم شربت در کنارش می‌گذارند. من آنجا بودم، مدتی که گذشت، بعد خود او این مسئله را مطرح کرد: «حالا من چه کنم؟» من گفتم که حالا اگر می‌خواهید من می‌روم صحبت می‌کنم، و الحمدلله مطالب ختم به خیر شد و آن مقصد و هدفی که مورد نظر ایشان بود بحمدالله برآورده شد و به نتیجه رسید.

مالک اگر احساس کند که یک لحظه عنایت امیرالمؤمنین از او قطع شده است، آن لحظه، لحظه مرگ اوست! سلمان اگر به‌ظاهر یک ثانیه از امیرالمؤمنین دور شود، گرچه در باطن متصل است و به‌هیچ‌وجه من‌الوجه کمترین خلل و نقصانی در این

رابطه حاصل نمی‌شود، ولی اگر یک لحظه احساس بکند قطع شده است، آن لحظه، لحظه بوار اوست! چون همه از ناحیه امیرالمؤمنین است و دست امیرالمؤمنین بالای سر اوست و ولایت امیرالمؤمنین بر رفتار و کردار او حاکم و غالب است و عمل او در تحت سیطره ولایتی امامت توجیه می‌شود و شکل پیدا می‌کند.

لذا فقط در حکومت امام زمان علیه‌السلام است که آن بستر و زمینه و آن اطلاعات وجود دارد و آن حکومت عدل اجرا می‌شود.

بله، الآن در خیلی از کشورها به ظاهر عدالت و قانون حاکم است و کسی حق تعدی به شخص دیگری را ندارد. البته این طور نیست که به نحو کلی همه جا این طور باشند، بلکه در بعضی از جاها قانون حاکم است و قانون در میان مردم حکم می‌کند، گرچه شاید در مواردی استثنائاتی هم باشد که این بالأخره لازمه نقصان بشری و فقدان مراتب کمالی بشری است. در این کشورها هر شخصی در هر مرتبه‌ای که هست می‌تواند به هر نقطه‌ای که می‌خواهد برسد. نسبت به مسائل اقتصادی آنچه در توانش است می‌تواند انجام بدهد؛ البته اگر خودش نخواهد انجام بدهد مسئله دیگری است. نسبت به مسائل علمی و مدارج علمی و ابراز و اظهار و استکمال آن استعدادها در حرف و فنون مختلف و رسیدن به مراتب عالی و تخصصات مختلف و تحصیل در دانشگاه و مجامع علمی زمینه برای همه افراد است و همه می‌توانند شرکت کنند. این چنین مسائلی هست، ولی صحبت در این است که آنچه موجب کمال و رشد نفس است و موجب تعالی نفس و استکمال عقل می‌شود و انسان را به مرتبه کمال می‌رساند و نقصان را از وجود انسان می‌زداید و به مرتبه فعلیت می‌رساند و به انسان کامل تبدیل می‌کند، آیا در این کشورها هم هست؟! آیا در اطلاعات و کتاب‌هایشان موجود است؟! نه، دیگر در آنجاها موجود نیست.

در زمان ظهور حضرت تمام عنایت حضرت و تمام قوای حکومت حضرت، برای برقراری صدق در جامعه به کار گرفته می‌شود. حکومت برای برقراری صدق است، نه صدق برای برقراری حکومت. اشتباه نکنید! حکومت اسلام برای برقراری صدق، برقراری عدل و انصاف، برقراری صفا و بهاء و بهجت و برقراری زمینه عدل

در همه شئون و همه مراتب است؛ نه اینکه عدل برای برقراری حکومت اسلام است، یعنی اگر یک وقت با عدل نتوانستیم حکومت اسلام برقرار کنیم، بخواهیم با ظلم برقرار بکنیم! یا اگر یک وقت با بهاء و نورانیت و شفافیت نتوانستیم حکومت ایجاد کنیم، بخواهیم با مسائل دیگری که در همه دنیا رایج و دارج است به حکومت برسیم! در این صورت آیا این حکومت اسلام می‌شود؟! آیا این حکومت امیرالمؤمنین می‌شود؟! ابداً! حکومت اسلام برای این است که صدق را ایجاد کند: ﴿لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾؛^۱ «برای اینکه مردم به عدل قیام کنند.» پیغمبران برای این آمدند و حکومت ایجاد کردند که مردم به عدل قیام کنند؛ آن وقت مگر می‌شود خود پیغمبر برای رسیدن به حکومتش ظلم بکند؟! در این صورت دیگر پیغمبر نیست، مثل این همه پیغمبرهای دروغین!

امام حسین علیه السلام هنگامی که از مدینه حرکت کرد برای اینکه حکومت اسلامی ایجاد بکند، می‌فرماید:

إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا، وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لَطَلِبِ الْإِصْلَاحِ
فِي أُمَّةٍ جَدِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرُ
بِسِيرَةِ جَدِّي.^۲

این عین عبارت سیّد الشهداء است! حضرت با صراحت دارد می‌فرماید:

«من نیامدم که خروج کنم و حکومت ایجاد کنم و امر و نهی کنم برای اینکه به زیاده‌طلبی برسم و در میان مردم ظلم کنم! بلکه خروج کردم و به قصد ایجاد حکومت از مدینه خارج شدم برای اینکه امت جدم را اصلاح کنم!»
مردم از دین پیغمبر برگشته‌اند و دارند به همدیگر دروغ می‌گویند، باهم حقه‌بازی می‌کنند، باهم نفاق می‌کنند، سر همدیگر کلاه می‌گذارند، از انسانیت دور شده‌اند، از

۱. سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵.

۲. تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۱۶۰؛ مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ج ۱، ص ۲۷۳، با قدری اختلاف.

صفا و بهاء و نورانیت بیرون آمده‌اند و ظلمت همه‌جا را گرفته است! من از مدینه بیرون آمدم تا اینکه دوباره عدل و صدق را به مردم برگردانم؛ تا وقتی که مغازه‌شان را باز می‌کنند به نیت اینکه با مشتری صدق داشته باشند مغازه را باز کنند؛ تا وقتی که مطب را باز می‌کنند به نیت اینکه آنچه صلاح مریض است و مورد رضای خدا است انجام دهند، نه اینکه دروغ بگویند و از آن بدبخت میلیون‌ها بگیرد درحالی که می‌داند که درمان این بیماری او به نتیجه نمی‌رسد؛ تا وقتی که آن مهندسی که نقشه می‌کشد نقشه‌ای بکشد که براساس صدق و براساس رعایت مصلحت او باشد، نه بر اساسی که بتواند بیشتر پول در بیاورد! من برای این از مدینه خارج شدم که مردم را اصلاح کنم، مردمی که دارند در چشم همدیگر نگاه می‌کنند و دروغ می‌گویند! این مردم را به صدق وادارم و بگویم: آقا دروغ نگو، دروغ حرام است! راست بگو!

ما که ادعای شیعه بودن امام زمان می‌کنیم باید بدانیم در هنگامی که صحبت می‌کنیم، حضرت در کنار ما نشسته است و مطالب ما را می‌شنود، نه اینکه از مطالب ما غفلت دارد و اطلاع ندارد. والله اگر یک‌هزارم هم احتمال می‌دادیم که حضرت به اعمال و کردار و گفتار ما ناظر است این قدر دروغ نمی‌گفتیم و این قدر نفاق و حقه‌بازی انجام نمی‌دادیم و این قدر چهره نورانی سنت پیامبران را مشوه نمی‌کردیم! به خاطر اینها است که حضرت می‌گوید:

لَطِبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَّى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ «من می‌خواهم اصلاح ایجاد

کنم و این مردم را اصلاح کنم!»

ای مردم، در زندگیتان دروغ نگویند! ای مردم، حتی اگر خیال کردید دارید ضرر می‌کنید باز هم نباید دروغ بگویند! وقتی دارید فایده می‌برید و به نتیجه می‌رسید اگر راست بگویند که هنر نکرده‌اید؛ بلکه وقتی می‌بینید که از حریف دارید عقب می‌افتید آنجا نباید دروغ بگویند و نباید کلاه‌برداری کنید، و آنجا باید صاف باشید. حضرت می‌فرماید:

أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ؛ «اصلاً حکومت من برای این است

که معروف را در میان مردم بیاورم.»

معروف چیست؟ حقّه‌بازی است؟! پنهان‌کاری است؟! دروغ گفتن است؟! ظلم به بندگان خدا است؟! قتل و غارت است؟! اینها معروف است؟! یا نه، صدق است، صفا است، عدل است، امنیّت است، شفافیت است، محبّت است، رأفت است، عطف است، و احساس پدران و احساس برادرانه نسبت به همه افراد است. من می‌خواهم اینها را بیاورم.

من دارم آن سنتی را که پیغمبران برای آن سنت قیام کردند و فرستاده شدند می‌آورم. این معاویّه حقّه‌باز صلح‌نامه با برادرم را امضا کرده است و در آن صلح‌نامه است که وقتی از دنیا برود باید حکومت به من برسد و حقّ من است. اما الآن دارد حقّه‌بازی می‌کند و حکومت را به یزید می‌دهد. بنابراین الآن من دارم برای اقامه عدل حرکت می‌کنم. حکومت معاویه حکومت صدق نبود، حکومت حقّه‌بازی بود، حکومت دورنگی بود، و حکومت دوگونه عمل کردن بود. من می‌خواهم اینها را بردارم و عدل را برای همه بیاورم و قانون را برای همه به یک نحو اجرا کنم.

وَأَسِيرُ بَسِيرَةَ جَدِّي؛ «راه و روش من این است که همان‌طوری که سیره جدّم بود به همان کیفیت عمل کنم.»

این می‌شود همان حکومت امام زمان! سیدالشّهدا اعلان کرد که من می‌خواهم عقول شما را به مرتبه کمال برسانم. در دوران حکومت ظالمانه معاویه که غیر از قتل و غارت و کشتن و زندان کردن و همه را اسیر هوی و هوس خود قرار دادن کاری برای این امت نکرد، عقول شما در بستر نامساعدی بود. من می‌خواهم آن بستر نامساعدی را که معاویه در این مدت ایجاد کرده بود، تبدیل به بستر امنیّت کنم. من می‌خواهم پدر همه باشم و همه به من از دید فرزند نگاه کنند. من می‌خواهم برای همه باشم و همه در نزد من یکسان باشند. من می‌خواهم محبّت من نسبت به همه باشد و یکی را از خود و دیگری را بیرون قرار ندهم.

نظر مردم به ائمه علیهم السّلام مگر غیر از این بود؟! مگر ائمه خودی و غیر خودی داشتند؟! همه خودی بودند! بله، هر کسی خودش می‌خواست، خودش را بیرون

می کرد. اما ائمه برای همه بودند، مثل لطف خدا که برای همه است و تفاوتی نمی کند، همه بندگان خدا هستند و همه تحت حکومت امام معصوم علیه السلام یکسان اند. چرا امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

افراد معاویه یک خلخال را از پای یک زن یهودی درآوردند! اگر از این غصه بمیرید روا است!^۱

چرا حضرت این حرف را می زند؟! آیا می خواهد خودش را نشان بدهد؟! آیا می خواهد برای انتخاباتش تبلیغات کند تا مردم به او رأی بدهند؟! یا نه، امیرالمؤمنین نیاز به تبلیغات ندارد! در خانه اش را شکستند و آمدند با او بیعت کردند! این طوری با امیرالمؤمنین بیعت کردند! حضرت در را باز نمی کردند و می گفتند: «بروید یکی دیگر را انتخاب کنید!» در خانه اش را شکستند و با او بیعت کردند!^۲ حضرت می گفتند که تا به حال در این ۲۵ سال آن سه تا بودند و ما ۲۵ سال نبودیم و در خانه نشسته بودیم، حالا هم مثل همان ۲۵ سال، یکی دیگر را بگذارید! با ما چه کار دارید؟! بگذارید این چند روز آخر عمرمان راحت باشیم! من به درد شما نمی خورم! و واقعاً هم حضرت به درد آنها نمی خورد! حالا حضرت به حکومت رسید، چه شد؟! از همان روز اول شروع شد! شب اول به شب دوم نرسید که آن دو نفر، طلحه و زبیر، آمدند و دیگر شروع شد تا وقتی که ابن ملجم کار را تمام کرد! این حکومت امیرالمؤمنین بود.

بنابراین امیرالمؤمنین علیه السلام این حرف را برای تبلیغاتش نزد؛ بلکه احساسی که امیرالمؤمنین نسبت به آن زن یهودی داشت، با اینکه زن یهودی بود و اصلاً مسلمان نبود و از دین امیرالمؤمنین خارج بود، ولی چون تحت حکومت و قیمومیت و سیطره امیرالمؤمنین بود، به خاطر این قیمومیت و سیطره، با احساس

۱. الکافی، ج ۵، ص ۵.

۲. معانی الأخبار، ص ۳۶۱؛ نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۹؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص ۳۷۳.

هم چنین جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۸، ص ۱۳۰.

حضرت نسبت به نزدیک‌ترین فرد از افراد به امیرالمؤمنین تفاوتی نداشت! والله تفاوتی نداشت! آن دردی را که امیرالمؤمنین بالای منبر کشید و آن آهی را که از نهادش برآمد، کسی نمی‌فهمد مگر اینکه به مقام ولایت رسیده باشد؛ آن وقت می‌فهمد که امیرالمؤمنین چه دردی کشید که فرمود: «اگر از این فاجعه بمیرید روا است!» او امام معصوم بود که آن‌طور از نهادش و با تمام وجودش این مطلب را از روی صدق می‌گفت. فقط یک خلخال از پای یک زن یهودی درآورده بودند؛ اما امیرالمؤمنین می‌خواهد این را بفرماید: آن زن یهودی که در حکومت من است، شب که دارد سرش را به متکا می‌گذارد به امید من دارد می‌گذارد و با اعتماد و اطمینان به اینکه من از او صیانت می‌کنم دارد شب می‌خوابد. حالا من در مقابل خدا چه جوابی دارم بدهم؟! اگر این‌طور نبود، آن زن پیش معاویه می‌رفت یا حداقل ارتباطش را با حضرت می‌برید و می‌گفت: این علی هم مثل بقیه است! می‌زنند و می‌کشند، فقط این ریاستش را بکنند! می‌گویند: به‌درک، همه مردم بمیرند، ولی من ریاستم را بکنم! مگر نکردند؟! مگر یزید نکرد؟! چه تهمت‌ی به امام حسین زدند! مگر می‌شود به امام حسین تهمت‌ی زد؟ چه تهمت‌ی می‌توان زد؟ علیه حکومت اسلام قیام کرده و اغتشاش کرده و امنیت ملی را به خطر انداخته است! کدام حکومت اسلام؟! اصلاً حکومت برای تو نیست، برو کنار! حکومت برای سیدالشهدا است و خود پدرت هم زیر این صلح‌نامه را امضا کرده است. اما او می‌گوید: ببینید، این حکومت اسلام است و امام حسین بر علیه حکومت اسلام قیام کرده است! نگاه کنید و ببینید که در مناره‌ها اذان می‌گوییم و من می‌روم نماز می‌خوانم و نماز جمعه هم می‌خوانم. همه می‌دیدند که یزید می‌رود نماز جمعه می‌خواند. اما اینکه عرق هم می‌خوریم، با میمون هم بازی می‌کنیم، سگ‌بازی هم می‌کنیم، با فاحشه‌ها هم هستیم و... را که به مردم نمی‌گوید! آن چیزی که به مردم

۱. أنساب الأشراف، ج ۳ ص ۱۵۳:

«و کتب معاویه إلى الحسين: ... فاتق الله يا حسين في شق عصا الأمة و أن تردهم في فتنة!»

می‌گوید، فقط نماز در مسجد و اذان بالای مناره است؛ اما دیگر نمی‌گوید که شاید فردا کنار خودش در مسجد جامع بالای منبر آن فاحشه را هم ببرد و به جای خودش بگذارد نماز بخواند و مردم هم پشت سر آن فاحشه نماز بخوانند! مگر ولید بن یزید بن عبدالملک این کار را نکرد؟! شب تا صبح با آن زن فاحشه بود، صبح عمامه سرش بست و به جای خودش برای نماز خواندن فرستاد.^۱ این ولید به یک لیوان و یک کاسه و خمره شراب قانع نمی‌شد؛ حوض شراب درست کرده بود و خودش را در آن حوض می‌انداخت!^۲

اینها خلفای اسلام بودند؛ خلفایی که اسلام به وجود آنها منیع و سربلند است! نعوذبالله! ببینید بر تاریخ اسلام چه گذشته است و چه چیزهایی در این ۱۴۰۰ سال خواندیم و دیدیم! در این تاریخ ۱۴۰۰ سال چه مسائلی بود که همه به نام اسلام بود و همه به نام اسلام انجام می‌شد! هر جنایتی که انجام می‌شد به نام اسلام بود. امام حسین را کشتند، مثل آب خوردن! پول دادند و فریب دادند و اعمال زور کردند و امام حسین را کشتند و بچه‌های امام حسین را هم کشتند! واقعاً خیلی عجیب است!! انسان باید به خدا پناه ببرد!

باید بدانیم که شیطان فقط برای ۱۴۰۰ سال پیش نبود، بلکه شیطان همیشه هست و همیشه انسان باید به خدا پناه ببرد. شیطان همیشه هست و هر روز هم قوی‌تر از روز گذشته می‌شود؛ چون دائماً تجربه او بیشتر می‌شود و اطلاعات او اضافه می‌شود، و او هم کمال پیدا می‌کند، چون هیچ چیزی بی‌کمال نیست، پس شیطان هم در شیطنت کمال پیدا می‌کند. بنابراین شیطنتهایی که انسان در این دوره و در این زمان از شیطان می‌بیند هیچ‌وقت ۱۲۰۰ سال پیش و قبلش تا زمان حضرت آدم نبوده است! چون شیطان هم بالأخره دارای مراتب کمالی است و دائماً دارد کمال پیدا می‌کند و اطلاعات و تجربه‌اش اضافه می‌شود!

هدف انبیا این است که انسان از نقطه نظر عقلی به مرتبه کمال برسد، بنابراین

۱ و ۲. حیات الحيوان الکبری، ج ۱، ص ۱۰۸.

امام علیه السّلام زمینه و بستر برای این ترقّی را فراهم می‌کند؛ امنیّت فکری می‌آورد، امنیّت اجتماعی می‌آورد، امنیّت اقتصادی می‌آورد، و ظلم را برمی‌دارد، خودی و غیر خودی را برمی‌دارد و همه یک دسته و یک گروه و یک حزب می‌شوند و دیگر صد حزب در زمان حضرت نداریم و همه یک‌رنگ می‌شوند.

البته این تازه مقدمه می‌شود برای آنچه از این به بعد هست، یعنی برای آن اطلاعات، آن دستورها، آن برنامه‌ها، آن احکام و آن تکالیفی که حضرت می‌آورد و باید در این بستر مورد استفاده قرار بگیرد. آیا ما می‌توانیم آنها را بیاوریم یا اینکه مخصوص حضرت است؟! حضرت تکالیفی را القاء می‌کند، دستوراتی را می‌دهد و برنامه‌ریزی‌ای برای ما انجام می‌دهد که صبح چه کنید، ظهر چه کنید، شب چه کنید، با مردم چه کنید، با خانواده چه کنید، با همسایه چه کنید، با خودتان چه کنید، در خلوتتان چه کنید، در علن و ملاً چه کنید؛ تمام اینها را حضرت برنامه‌ریزی شده، خط‌کشی شده، منظم و مرتب برای ما بیان می‌کند. حالا در آن موقع دیگر چه کسی به کمال نمی‌رسد؟!

در آن موقع امنیّت اجتماعی است و گرگ و میش باهم و در کنار هم می‌روند.^۱ این به خاطر امنیّت اجتماعی آن موقع است. آیا الآن هم گرگ و میش باهم می‌روند؟! امنیّت اقتصادی هم هست و دیگر کسی نیازی ندارد. در روایت از امام صادق علیه السّلام داریم:

زمان حضرت از نظر امنیّت اقتصادی این‌طور است که مؤمن دست در جیب

مؤمن دیگر می‌کند و به هر مقداری که نیاز دارد پول برمی‌دارد و خرج می‌کند.^۲

این به خاطر امنیّت اقتصادی است. من باب‌مثال شخص به دکان نانوايي می‌رود و فرض کنید امروز دوتا نان می‌خواهد، دوتا برمی‌دارد و می‌رود، دیگر سه تا بر نمی‌دارد، بلکه به همان مقداری که امروز نیاز دارد برمی‌دارد. آن نانوا هم می‌گوید: این که اینجا آمده بود

۱. تحف العقول، ص ۱۱۵.

۲. الاختصاص، ص ۲۴.

میوه فروشی دارد، پس حالا نوبت من می‌شود! به آنجا می‌رود و نگاه می‌کند: به‌به، چه موزها و سیب‌ها و پرتقال‌های خوب و ارزانی دارد! می‌گوید: از هر کدام یکی برمی‌داریم؛ یک موز، یک پرتقال، یک هلو، یک سیب و یک هندوانه هم برمی‌داریم، دیگر برای امروز بس است. می‌گوید: این به‌جای آن دو تانان! تمام مردم همین طوری زندگی می‌کنند.

إن شاء الله خداوند توفیق زیارت آن حضرت و توفیق درک ظهور حضرت را بدهد، آن موقع خواهید فهمید که بنده راست می‌گویم یا نه! البته این کلام، کلام امام صادق علیه السلام است، یعنی کلام یک معصوم است و برای من نیست. چرا من الآن زیاده‌طلبی می‌کنم؟ چرا مدام به دنبال این چیزها می‌روم؟ چون ترس از آینده دارم که فردا چه می‌شود، چون شیطان بر من حکومت می‌کند، چون مدام تخیلات و توهمات می‌آید که به اینجا برسم، به آنجا برسم! اما در زمان حضرت دیگر همه این حرف‌ها برداشته می‌شود؛ دیگر ترس نداریم، بلکه هر وقت گرسنه می‌شویم نان در نانواپی و میوه در میوه‌فروشی موجود هست! آن وقت برای چه بیشتر بردارم و دست خودم را سنگین کنم؟! برای چه یخچال را پر کنیم؟! شاید اصلاً آن موقع یخچال هم نخواهیم! چون دیگر انبار کردن نیست و آدم به همان اندازه‌ای می‌آورد که مصرف می‌کند و بعد هم تمام می‌شود و دوباره می‌رود می‌گیرد. بنابراین همیشه غذای تازه می‌خورد و دیگر تمام این یخ‌زدن‌ها و فریز کردن‌ها - که همه‌اش تبدیل به سم می‌شود - همه کنار می‌رود. در زمان ظهور حضرت همه فریزرها برداشته می‌شود و کارخانه‌ها دیگر فریزر درست نمی‌کنند! چون آدم هر روز صبح به قصابی می‌رود و نیم کیلو یا دو سیر گوشت می‌خرد و می‌آورد و دوباره فردا هم می‌رود، پس برای چه فریزر کند تا تمام خاصیتش برود و یک چیز بی‌فایده بخورد؟! چرا نان را در فریزر بگذارد تا تمام خاصیتش برود و آن خاصیت تبدیل و تبدل نشاسته به قند را از دست بدهد و تبدیل به سم شود و فقط همان خاصیت سم بماند؟! به‌جایش هر روز نان تازه می‌خورد.

بنابراین در زمان حضرت دیگر تمام اینها برداشته می‌شود و زندگی عقلایی می‌شود و عقل در کسب و کار حکومت می‌کند. امروز من چقدر به مواد غذایی نیاز

دارم؟ فقط همان قدر می‌گیرم؛ دیگر نه فریزر می‌خواهم، نه یخچال می‌خواهم و نه چیزهای دیگری می‌خواهم! می‌بینم امروز چه نیازی دارم از نظر لباسم، رفت‌وآمدم، و سایر وسایل و ضروریات زندگی، فقط همان را می‌گیرم. بنابراین از نقطه نظر ظاهری، همه چیز جنبه عقلایی به خود می‌گیرد، نه جنبه توهمی و تخیلی و مجازی و اعتباری. انسان فقط آنی را که لازم است همان را انجام می‌دهد.

اما از نقطه نظر معنوی، دیگر مراتب خاص به خودش را دارد، و این مسئله‌ای است که باید به آن توجه کرد و این قضیه‌ای است که در ظهور آن حضرت مورد انتظار همه است. در زمان ظهور حضرت توقع هم چنین مطلبی برای همه مردم وجود دارد، نه فقط برای یک صنف خاص. همه مردم احساس می‌کنند که آنچه تا به حال گفته شده برای آنها مفید نبوده است، و آنچه تا به حال در مکتب‌های مختلف و روش‌های حکومتی و اداری و اجتماعی مختلف ارائه شده نتوانسته است دردی دوا کند. پس چه باید کرد؟ پس هدف از این خلقت چه می‌شود؟ پس هدف از ایجاد انسان چه می‌شود؟ آن کمالاتی که وعده داده شده است چه می‌شود؟ اینجا است که احساس می‌شود ضمیر انسان و نهاد انسان و قلب انسان و عقل انسان با تمام نیاز خود به سمت این مبدأ نور و مبدأ حیات حرکت می‌کند.

برای رسیدن به این مطلب است که انسان باید خودش را آماده کند. شما توقع دارید که یک فرد هر کاری دلش می‌خواهد انجام بدهد، هر ظلمی که می‌خواهد بکند، هر خلاف و دروغی که می‌خواهد بگوید، و هر جنایتی که می‌خواهد بکند؛ بعد یک دفعه حضرت ظهور کند و او از این رو به آن رو شود؟! ابداً! آن کسانی که خیال می‌کنند هر عملی که بخواهند می‌توانند انجام بدهند و هر کاری که بخواهند می‌توانند بکنند، و درعین حال خودشان را منتسب می‌کنند، بدانند هنگام ظهور حضرت، شمشیر ذوالفقار حضرت، اول آنها را به دو نیم تقسیم خواهد کرد و از سر راه برخواهد داشت، بعد سراغ بقیه ادیان و بقیه افراد خواهد رفت!

شما خیال می‌کنید با دعای ندبه خواندن و دعای فرج: «اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ»

کار تمام است؟! خیال می‌کنید بدون اینکه انسان خودش را ملتزم کند که به آنچه حضرت برای آن ظهور می‌کند پایبند باشد، با این حرف‌ها دردی دوا می‌شود و فایده‌ای مترتب می‌گردد؟! اگر مدام بنشینیم دعای کمیل بخوانیم، دعای ندبه بخوانیم، به آن حضرت استغاثه کنیم، در نیمه شعبان جشن بگیریم برای اینکه حضرت ظهور کند، و متظاهر به استئنان به سنت آن حضرت باشیم، آیا مطلب تمام است؟! ابداً! ابداً! این حرف‌ها هیچ فایده‌ای ندارد! تا وقتی که مردم از ما صدق نشنوند هیچ فایده‌ای ندارد! صد هزار دعای ندبه برویم، غیر از ظلمت و کدورت بر ما چیزی اضافه نخواهد شد! صد هزار دعای کمیل برویم ولی مرام ما مرام عالم شیطنت و حقه‌بازی و دورنگی باشد، تمام اینها جز نکبت و وبال و بدبختی نتیجه و حاصلی نخواهد داد! به جای خواندن دعای کمیل، باید خودمان را درست کنیم، خودمان را اصلاح کنیم، به این دو روزه دنیا غره نشویم و فریب این دو روزه دنیا را نخوریم. این انتظار حضرت است.

انتظار فرج حضرت، همان طوری که امام باقر علیه السلام می‌فرمایند، این است که انسان با آن مطالبی که در اختیارش قرار داده شده است و با انجام دادن آنچه می‌تواند در آن مرتبه انجام بدهد، خودش به دنبال استکمال عقلش برود.^۱ کسی توقع ندارد که ما آن مسائل عالی و عرشی اولیای خدا و عرفای الهی و معصومین را بیان کنیم. حداقل می‌توانیم دروغ نگوئیم، همین مقدار را عمل کنیم و دروغ نگوئیم؛ دیگر کسی از ما چیز دیگری نمی‌خواهد. کسی توقع ندارد که ما تکالیف و مبانی عالی‌های را بخواهیم بگوئیم که مخصوص خواص از شیعیان امیرالمؤمنین و اولیای الهی است. اگر تا قیامت هم فکر کنیم به هم چنین جاهایی نمی‌رسیم. پس حداقل به آنچه از ضروریات و بدیهیات شمرده می‌شود عمل کنیم.

آخر این مصیبت را به که باید گفت که ما باید به جای اینکه بخواهیم برای همه افراد الگو باشیم، باید به فکر خودمان باشیم و به درد خودمان برسیم! چطور توقع داریم

۱. رجوع شود به الغیبة، نعمانی، ص ۳۲۹ - ۳۳۱.

حضرت ظهور کند و برای ما طاق نصرت بیندازد و بگوید: بفرمایید، من برای شما ظهور کرده‌ام و از پس پرده غیبت بیرون آمدم؟! نه خیر، کار خدا حساب دارد! حضرت یکی یکی صدا می‌کند: بیا اینجا، بیا ببینم؛ تو خیال می‌کردی شیعه منی و به این مسئله تظاهر می‌کردی؟! من امام به حق و امام به عدل هستم! اگر قرار باشد از بین ببرم و اعدام کنم اول سراغ کسانی می‌روم که مدعی پیروی از من هستند و برخلاف مکتب و سیره من در این دنیا بودند، و زمین را از لوث وجود آنها تطهیر می‌کنم، بعد سراغ افراد دیگری می‌روم که حتی اسم من را هم نمی‌دانستند، آنها در مراتب خیلی بعد و آخر خط قرار دارند.

امام علیه السلام امام به عدل و مقیم عدل و اقامه‌کننده عدل است. پس ما باید اول عدل را در وجود خودمان بیاوریم، صدق را در وجود خودمان بیاوریم، انصاف را در وجود خودمان بیاوریم، محبت و عطوفت و رأفت و کرامت را بیاوریم، بعد به حضرت بگوییم: این مقدار از دست ما برمی‌آید و می‌توانستیم، و بیش از این مقدار نمی‌توانیم و از عهده ما بر نمی‌آید.

آن مقداری را که می‌توانیم باید انجام بدهیم، و این باعث می‌شود که آن نور ولایتی که در زمان ظهور باید تجلی کند، همان نور ولایت در زمان غیبت تجلی می‌کند. مگر ما در زمان غیبت، اولیای خدا و عرفاء بالله نداشتیم و نداریم؟! در طول این ۱۴۰۰ سال مگر علمای بالله و بامرالله نبودند؟! این همه از بزرگانی که بودند، آیا همه اینها در زمان ظهور به دنیا آمدند و زمان ظهور را درک کردند؟! یا نه، ولایت آن حضرت در زمان ظهور، همان ولایت در این وقت است برای فردی که طالب و منتظر باشد و برای کسی که خودش را با تمام وجود به حضرت بسپارد و دیگر از خودش انانیت و استقلال نداشته باشد؛ نه اینکه وقتی حضرت ظهور کند بگوید که حضرت چرا اینجا این طوری گفت و چرا آنجا این طوری گفت؛ این فایده‌ای ندارد. امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

کسی که به مرتبه‌ای برسد که خودش را برای ظهور حضرت آماده بکند به نحوی که وقتی حضرت می‌آید خودش را با تمام وجود به آن حضرت بسپرد، همانند کسی است که با خود آن حضرت در خیمه آن حضرت قرار دارد و با آن

حضرت معیت دارد؛ حالا می‌خواهد ظهور را درک بکند یا ظهور را درک نکند.^۱ چرا ما باید همیشه به امید فردا بنشینیم که فردا می‌آید و پس فردا می‌آید؟! این افرادی که مردم را دعوت به ظهور می‌کنند چه طرفی از این دعوت ظاهری به ظهور بستند؟! چقدر افراد بودند که در مجالسشان مدام می‌گفتند که حضرت دو سال دیگر ظهور می‌کند یا حضرت چهار سال دیگر ظهور می‌کند! چرا می‌گویی دو سال دیگر؟! از کجا می‌گویی؟! چه کسی گفته است؟! وحی شده است!؟

یکی از اینها در یکی از شهرستان‌ها بود و من شنیدم بعد از اینکه قضیه‌ای اتفاق افتاده بود، به افراد گفته بود: «این قضیه قطعاً همان مسئله‌ای است که پس از آن حضرت، ظهور خواهند کرد!» آن قضیه انجام شد و سال‌ها دارد از آن می‌گذرد و از ظهور حضرت هم خبری نیست! پس چه دلیلی دارد که کاری بکنیم که مردم مدام بگویند که ای وای، چرا این‌طوری نشد؟! مگر مجبور بودی بگویی!؟

چقدر افراد بودند و خود ما هم آنها را دیدیم و خود ما هم از آنها شنیدیم که می‌گفتند: «در فلان سال حضرت ظهور می‌کند.» اما الان چهارده سال دارد از آن می‌گذرد و حضرت ظهور نکردند! پس همه آن مطالب خلاف بود!

خود بنده با همین گوشم شنیدم که گفتند: از این سال تا این سال حضرت ظهور می‌کند! گفتیم: إن شاء الله که خیر است! هرچه منتظر شدیم دیدیم خبری نیست! بالأخره چه شد؟! پیغام فرستادیم که آقا قضیه نزدیک است؟ آخرش با یک «بداء حاصل شد!» مسئله را تمام کردند. الحمدلله «بداء» بهانه خوبی شده است! و هر چیزی را می‌شود گفت: بداء حاصل شد! اگر این‌طور باشد دیگر هر کسی هرچه خواست می‌تواند بگوید، بعد فردا هم بگوید: بداء حاصل شد!

لواداران ما این‌طور به ما یاد ندادند و این‌گونه ما را راهنمایی نکردند. اولیای خدا

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۱۵۵.

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون معنای حقیقی انتظار فرج، رجوع شود به سر الفتح، ص ۶۸ - ۷۱.

افرادی بودند که قطعاً از زمان ظهور حضرت اطلاع داشتند، ولی در عین حال نمی‌گفتند و برای هیچ‌کس مسئله‌ای بیان نمی‌کردند. پس آنهایی که می‌گویند، اطلاعی ندارند! چرا ما مردم را دعوت به ظهور باطن نکنیم؟! چرا افراد را دعوت نکنیم به اینکه آن مبانی را در وجودشان محقق کنند؟!^۱ اگر افراد در زمینه رسیدن به اهداف ظهور حضرت حرکت بکنند آن وقت است که زمینه برای ظهور فراهم می‌شود و اجتماع برای تقبل مبانی و تکالیف حضرت آماده می‌شود.

آن زمان، زمانی است که مردم از تقلیدهای کورکورانه به درآیند و عقل و فهم را بر تقلید متحجرانه حاکم کنند و به هر صدایی گوش دل نسیارند و به هر بادی حرکت نکنند و به دنبال هر پرچم و رایتی نروند، زمانی است که مردم دیگر با شعارهایی که بر در و دیوار است فریفته نشوند و با مطالب شیرین و جذابی که گفته می‌شود گول نخورند، زمانی است که افراد با خلاف‌هایی که می‌شود برخورد کنند و با فطرتی که خدا به آنها داده است حوادث و مسائل را بیازمایند.

خدا به همه فطرت داده است. فطرت، حق را می‌فهمد، ظلم را می‌فهمد، عدوان را می‌فهمد، زیاده‌طلبی را درک می‌کند، صدق را می‌فهمد و دروغ را می‌فهمد. تو که دروغ را می‌فهمی پس چرا به دنبال دروغ رفتی؟! تو که خلاف را دیدی پس چرا چشمت را بستی؟! تو که این همه خلاف می‌بینی چرا توجیه و تأویل می‌کنی؟! این چراها در زمان ظهور حضرت پاسخ می‌طلبند و حضرت از تک‌تک این چراها سؤال می‌کند: چرا دروغ را دیدی و چشمت را بستی؟ چرا خلاف را دیدی و توجه نکردی؟ مگر تو سنگ و چوب و حیوان بودی؟! تو انسان بودی، عقل و فهم داشتی، فطرت داشتی؛ پس چرا ظاهر تو را فریفت؟! چرا به خاطر دو روز دنیای دنی و خبیث و نجس، تمام مبانی دین خودت را زیر پا گذاشتی؟! حضرت از یک‌یک این چراها سؤال می‌کند و می‌گوید: حتماً نیاز به ظهور

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون ارجحیت ظهور باطنی، رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۳، ص ۳۴؛ ج ۵،

ص ۱۸۲؛ *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۲۱۳ - ۲۳۵؛ *افتق و وحی*، ص ۱۲۳.

من بود؟ حتماً من باید به تو بگویم که دروغ حرام است و صدق واجب است؟! در این مدت به تو نگفتند؟ در کتاب نخوانده بودی؟ بر فرض که در کتاب هم نبود، پس فطرت چه؟ فطرت هست و از بین نمی رود!

فطرت در همه هست و همه مردم فطرت دارند. همه مردم دروغ و صدق را می فهمند. همه مردم، چه ملتزم به مبانی و چه غیر ملتزم به مبانی، مطالب را می فهمند و ادراک می کنند. آنها هم فهم دارند. چه نماز خوان و چه بی نماز، چه چادری و چه بی حجاب، همه فطرت دارند و همه می فهمند و همه ادراک می کنند. آنها با ادراکشان و فطرتشان ما را محاکمه می کنند و به میزان منطق می نشانند و با فطرتشان در روز قیامت جلوی ما می ایستند و حقّ خودشان را مطالبه می کنند؛ با همین فطرت! ما همین طور سرمان را در برف می کنیم و توجیه می کنیم و مسائل را نادیده می گیریم! انگار نه انگار معادی وجود دارد، قیامتی وجود دارد، امام زمانی وجود دارد! مدام فقط چراغانی می کنیم و نوحه می خوانیم و دعای ندبه می رویم و بعد هر کاری که زشت تر از آن به مخیله خطور نمی کند، به دست خود انجام می دهیم!! این متابعت امام زمان است؟! این منتظر ظهور حضرت بودن است؟! این عمل به آن چیزی است که حضرت برای آن می آید؟! این متابعت از حضرت است؟! این رسیدن به آن مرتبه ای است که حضرت از ما می خواهد؟!!

نه جانم، وقتی حضرت ظهور کند خواهید دید که آن بی حجاب صافی ضمیری که در ذات خودش غلّ و غش ندارد و آن بی نمازی که به واسطه استضعاف به احکام الهی نرسیده و فطرت او به همان صفای خود باقی مانده است او در کنار امام زمان قرار خواهد گرفت؛ و آن شمشیر ذوالفقار بر سر من و شما فرود خواهد آمد!

امام زمان، امامی است که به باطن و ضمائر نگاه می کند، نه به چهره ظاهر فریب و مقدّس مآب و ظاهر ساز من که مالا مال از خدعه ها و فریب ها و نیرنگ هایی است که دیگر جایی ندارد! او این طور نیست، او امام زمان است، او دیگر امام معصوم است، او را دیگر نمی شود کاری کرد، او را دیگر نمی شود با دو نفر مخفیانه پیش او

رفتن، فکرش را عوض کنند، او را دیگر نمی‌شود با یک پرونده خلاف جلویش گذاشتن، رأیش را عوض کنند؛ چون او امام است!

عزیز من، باید به فکر پاسخ‌گویی به این امام باشیم! اما هنوز دیر نشده است! می‌گویند: ماهی را هر وقت از آب بگیریم تازه است! جلوی بدی و شر را هر وقتی بگیریم خیر است. بنابراین باید احساس کنیم که امام زمان دارد ما را نظاره می‌کند و بر کارهای ما نظاره دارد. باید حضور او را احساس کنیم.

امام زمان بر جای حق نشسته، ولایت او ولایت حق است و واجب‌الاطاعة است. ولایت او ولایت مطلقه است و واجب‌الاطاعة است. مگر می‌شود احکام الهی با مبانی و موازین عقلی منافات داشته باشد؟! شما تمام احکام و تمام آیات قرآن را نگاه بکنید، می‌بینید تمام آنها پایه عقل و منطق دارد و آن احکام باید با مبانی عقلی سنجیده بشود. امیرالمؤمنین علیه السلام محاجّه‌ای که با افراد در زمان خلافت ابابکر کرد، مگر بر پایه عقل و منطق نبود؟! امام حسن مگر این‌طور نبود؟ امام حسین مگر این‌طور نبود؟ این همه روایات از امام صادق و از موسی بن جعفر علیهما السلام راجع به عقل داریم! اینها برای چیست؟ مگر ما در روایت نداریم:

إِنَّمَا يَدَأُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ قَدَرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا.^۲ «خداوند در روز قیامت به آن میزانی که به آنها عقل داده است به همان میزان از آنها سؤال و جواب می‌کند.»

و مگر روایت نداریم:

وقتی خداوند عقل و حیا و دین را خلق کرد، به حیا و دین فرمود: هر جا که عقل هست شما دو تا هم آنجا باشید.^۳

یعنی دینی که در آن عقلائیّت وجود ندارد و با موازین عقلی نمی‌سنجد اصلاً دین نیست!

۱. رجوع شود به *المحاسن*، ج ۱، ص ۱۹۱-۱۹۸؛ *الکافی*، ج ۱، ص ۱۰-۲۹.

۲. *الکافی*، ج ۱، ص ۱۱.

۳. همان، ص ۱۰؛ *کشف الغمّة*، ج ۲، ص ۲۶۹، با قدری اختلاف.

مگر می‌شود رسول خدا صلی الله علیه و آله به افراد بگوید که از یک بچه پنج‌ساله تبعیت کنید؟! رسول خدا ابداً نمی‌تواند هم‌چنین حرفی بزند! اگر بگوید، از رسالت ساقط شده است؛ چون بچه پنج‌ساله عقل ندارد و انسان را به بیراهه می‌برد و به جنگل و وحوش می‌سپارد. مگر اینکه حضرت با آن نیرو و قوه امامت و ولایت، عقل بچه پنج‌ساله را بالا ببرد، که آن یک مطلب دیگری است. ولی هیچ وقت پیغمبر نمی‌گوید که از این بچه پنج‌ساله با همین میزان عقل و به همین کیفیت، متابعت کن. اگر بگوید، کلام او لغو و عبث و باطل است و از درجه حجیت ساقط است.

بله، طفل پنج‌ساله بوده است که در پنج‌سالگی به مقام امامت رسیده است. امام زمان علیه السلام پنج‌ساله بود که تمام عالم ملک و ملکوت را تحت قوای ولایت خودش تسخیر کرد! امام زمان پنج‌ساله هم داریم؛ ولی این پنج‌ساله کجا و آن بچه‌های پنج‌ساله دیگر کجا!

مگر می‌شود امام به من بگوید که باید از یک آدم عوام تقلید کنی؟! اگر بگوید، کلامش باطل است، چون امام نمی‌تواند حرف لغو بزند؛ پس یا باید در او تصرف کند و او را به مرتبه قابلیت و شایستگی برای افتاء برساند، که این یک مسئله دیگری است؛ و الاً اگر او در همان موقعیت و به همان کیفیت باشد کلام امام باطل است، چون با موازین عقلی منطبق نیست. چه وقتی امام هم‌چنین حرفی می‌زند؟! خداوند در آیه شریفه می‌فرماید:

﴿وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِی صَغِيرًا﴾؛
بعد می‌فرماید:

۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۴. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۵۳:

«برای پدر و مادرت، بال‌های ذلت و خشوع خود را از روی رحمت بگستران و پایین بیاور! و بگو: بار پروردگار من! بر آن دو رحمت بفرست؛ هم‌چنان که آن دو مرا در سنّ صیغر و دوران صباوت و کودکی پرورش دادند و به سرحدّ رشد و کمال رسانیدند.»

﴿وَإِنْ جُهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾^۱؛ «اما اگر آنها شما را مجبور کردند که همراه من کس دیگری را در تصرفات خود شریک قرار بدهید حرام است از آنها اطاعت کنید.»

و در حدیثی از امام رضا علیه السلام است:

خداوند اطاعت از پدر و مادر و احترام به آنها را واجب کرده است، حتی اگر مشرک باشند؛ اما اگر بنا بر این شد که آنها شما را به معصیة الله حکم کنند، آنجا دیگر اطاعت از آنها حرام است.^۲

بنابراین اطاعت از پدر و مادر و احترام به آنها بنابر حکم شرعی الهی واجب است، آن‌هم نه فقط پدر و مادر شیعه دوازده امامی ولی خدا و عارف، بلکه اطاعت از پدر و مادر کمونیست و یهودی هم واجب است؛ چون آنها علت تکوین ما هستند و هر چیزی در عالم تکوین براساس حساب است. اما اگر بنا شد که آنها ما را به معصیة الله حکم کنند، آنجا دیگر واجب نیست، بلکه حرام است؛ مثلاً اگر بگویند که شرب خمر کن، نماز نخوان و امثال ذلک، اطاعت آنها حرام است. ولی باید احترام را نگه داشت و اطاعت کرد؛ اما نسبت به مذهبشان، آنها هر مذهب و دینی که دارند خودشان می‌دانند بین خود و خدای خودشان.^۳ این مکتب ما است و این می‌شود منطق و این می‌شود عقل.

اگر خدا می‌گفت: اگر پدر و مادرت تو را حکم به معصیت من هم کردند باید اطاعت کنی! می‌گفتم: عجب! قضیه چه شد؟! پس دین کنار رفت؟! پیغمبر کنار رفت؟! همه چیز کنار رفت؟! بنابراین این حکمی که خدا می‌کند: ﴿وَإِنْ جُهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾، یک حکم عقلانی است.

اگر خدا می‌گفت که از پدر و مادرت اگر مسلمان و شیعه بودند و نماز شب خوان بودند باید اطاعت کنی، ولی اگر نه، این طور نبودند نباید اطاعت کنی؛ آیا ما در دلمان

۱. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۸.

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۲۴.

۳. رجوع شود به الکافی، ج ۲، ص ۱۵۷ - ۱۶۳.

نمی‌گذشت که اینها که این قدر برای ما زحمت کشیدند، اینها که ما را در این عالم به وجود آوردند، اینها که باعث این همه برکات شدند و اینها که باعث این تکامل شدند، حالا آیا درست است که به صرف اینکه شیعه نیستند و مثلاً اهل تسنن هستند یا نصرانی هستند ولی ما شیعه هستیم، اصلاً اطاعت نکنیم؟! مثلاً بگویند: برو آب بیار! ما بگوییم: ساکت شو، تو اصلاً مسلمان و شیعه نیستی! آیا این روش درست است؟! نه خیر، این روشی نیست که عقل و فطرت انسان می‌پسندد. می‌گفتیم: خدا برای چه هم‌چنین حکمی کرده است؟ حالا به صرف اینکه اینها شیعه نیستند یا نماز اول وقت نمی‌خوانند یا مثلاً حجابشان درست نیست، آیا بنده باید بی‌احترامی کنم و حرفشان را اطاعت نکنم و کاری که می‌خواهند انجام ندهم و آنها را همین‌طوری رها کنم؟! این خلاف فطرت است. این یک حکم عقلانی است.^۱

پیغمبر امیرالمؤمنین را در روز غدیر منصوب کرد. از نظر عقلانی آیا این نصب رسول خدا عقلی است یا غیر عقلی است؟ حالا از این برادران اهل تسنن ما که این قدر درد خلافت خلفا را به جان می‌خرند و بر اثبات خلافت آنها پافشاری می‌کنند، من یک سؤال می‌کنم: اگر پیغمبر به جای امیرالمؤمنین، عمر را به خلافت نصب می‌کرد آیا شما این‌طوری مثل الان موضع می‌گرفتید؟ و باز هم می‌گفتید که پیغمبر بیخود کرده خلیفه نصب کرده است؛ خلافت برای علی است؟! چرا گوشتان را باز نمی‌کنید؟! چرا دارید انکار می‌کنید؟!

اگر به جای امیرالمؤمنین، خدا عمر را خلیفه می‌کرد و می‌فرمود: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾^۲ و می‌خواهم عمر را بر شما حاکم کنم! با اینکه اصلاً به او نمی‌آید که خلیفه مسلمین بشود، ولی من می‌خواهم این کار را انجام بدهم. حالا ما

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون فطری بودن احکام الهی و اینکه فطرت، راه تکوینی کمال است و احکام فطری، رساننده به کمال‌اند، رجوع شود به *نور ملکوت قرآن*، ج ۲، ص ۴۵۲ - ۵۴۷.

۲. سوره مائده (۵) آیه ۳/۳. *امام شناسی*، ج ۲، ص ۲۰۳: «امروز من دین شما را برای شما کامل نمودم.»

به‌عنوان یک عاقل - نه به‌عنوان شیعه و کسی که دنبال پیغمبر است - اگر پیغمبر این آدم با این معلومات و با این مقدار از فکر و اطلاعات را بر ما حاکم می‌کرد، به همان نحوی که کلام او کلام من است، فعل او فعل من است، تصرفات او تصرف من است و او همان وجود باقیه من است که بعد از من در میان شما است؛ در این صورت آیا ما - نعوذبالله - به این کار پیغمبر نمی‌خندیدیم؟! استغفرالله! اصلاً اگر این را کسی غیر از پیغمبر می‌گفت، آیا ما به او نمی‌گفتیم: مثل اینکه قدری حرارت آفتاب زیاد شده است و شما قدری به سایه و استراحت نیاز دارید؟!

پس با این خصوصیات امیرالمؤمنین: علم او، ولایت او، تقوای او، شجاعت او، ایمان او، «أنا مدينة العلم و علیٌّ بأبها»^۱ و «علیٌّ مع الحق و الحق مع علی»^۲، اگر پیغمبر این امیرالمؤمنین با تمام این خصوصیات را برای ما خلیفه نمی‌کرد آیا ما به این کار پیغمبر ایراد نمی‌گرفتیم که چرا امیرالمؤمنین را خلیفه نکردی؟! چرا اصلاً حرفی نزدی و مطلبی نگفتی؟! حالا چه برسد به اینکه عمر را خلیفه کرده باشد! قطعاً ما ایراد می‌گرفتیم که یا رسول‌الله، با وجود علی چرا او را انتخاب کردی؟!

پس جعل خلافت امیرالمؤمنین یک کار عقلانی است و کسی نمی‌تواند ایراد بگیرد. بنابراین آنها باید سرشان را از خجالت و شرمندگی پایین بیندازند، ولی ما سرمان بالا است! این علی و این هم کتاب‌ها! بفرمایید خودتان قضاوت کنید! تمام دستورات اسلام دستوراتی است که مطابق با عقل است. کجا پیغمبر فرموده است که از این شخص اطاعت کن گرچه تو را به خلاف رضای الهی امر کند؟! اصلاً حرام است اطاعت کنی!

خود امیرالمؤمنین وقتی می‌خواست شخصی را بفرستد که امیر بر عده‌ای باشد، به آنها می‌فرمود: «از او اطاعت کنید و آنچه می‌گوید بپذیرید.» اصحاب فهم و درک

۱. تحف العقول، ص ۴۳۰. امام شناسی، ج ۱، ص ۳۱: «من شهر علمم و علی در اوست.»

۲. کفایة الأثر، ص ۲۰. امام شناسی، ج ۷، ص ۱۶: «علی با حق است و حق با علی است.»

داشتند و می دانستند که این شخص مثل خودشان است، فقط قدری بالاتر است؛ اما می دانستند که او دیگر امیرالمؤمنین نیست و مثل خودشان است، یعنی همینی که من الآن دارم می گوئیم آن موقع هم به ذهن اصحاب خطور می کرد که آیا هر چه می گوید باید اطاعت کنیم؟ به خاطر همین حضرت می فرمودند:

أطيعوه ما أطاع الله! «تا وقتی که شما را امر به معصیت نکرده است باید از او اطاعت کنید!»

اما اگر امر به معصیت کرد دیگر اطاعت کردن حرام است. در عبارت مشهوری از رسول خدا آمده است:

لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق؛^۲ «طاعتی برای مخلوق در معصیت خالق نیست.»

یعنی حرام است انسان از شخصی که او را به گناه دعوت می کند و امر به معصیت می کند متابعت کند؛ پس حرام است که انسان کورکورانه به حرف شخص دیگری گوش بدهد و هر چه بگوید عمل کند؛ مثلاً بگوید برو، برود، بگوید بنشین، بنشیند، بگوید بزن، بزند؛ اگر گوش کند خداوند بیچاره اش می کند!

پس این طور نیست که همین طوری چشمان را ببندیم و هر کاری که دلشان می خواهد بگویند و ما هم انجام بدهیم و بعد بگوئیم که به ما چه مربوط است! نه خیر، آن چنان مو را از ماست بیرون می کشند که هیچ میکروسکوپ اتمی هم نمی تواند در تک تک ذرات اعمال ما هم چنین دقتی بکند! دقیق بیرون می کشند و می گویند: تو که الآن داری می زنی و این را به دیار عدم می فرستی، اگر پسرت هم بود می زدی؟!

امیرالمؤمنین علیه السلام همین مبنای عقلایی در اطاعت و حرمت اطاعت را بیان می کنند. حضرت بعد از اینکه دو طایفه ای را بیان می کنند که انسان باید از آنها بر حذر باشد، می فرماید:

۱. الجمل والنصرة، ص ۴۲۰.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۸۱.

إِحْدَرُوا عَلَىٰ دِينِكُمْ ثَلَاثَةً... وَ رَجُلًا آتَاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ سُلْطَانًا فَرَعَمَ أَنَّ طَاعَتَهُ طَاعَةُ اللَّهِ وَ مَعْصِيَتُهُ مَعْصِيَةُ اللَّهِ! وَ كَذَبَ لِأَنَّهُ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ.

«دین خودتان را از سه گروه مواظبت کنید: ... گروه سوم افرادی هستند که خدا به آنها سلطه و حکومت داده است و آنها خیال می‌کنند که اطاعتشان اطاعت خدا است و معصیتشان معصیت خدا است! این شخص بر خدا دروغ بسته است، چون مخلوق نمی‌تواند و حق ندارد در معصیت خالق اطاعت کند.»

إِنَّهَا الطَّاعَةُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِيُؤَلِّقَ الْأَمْرَ؛ «طاعت مطلق فقط به خدا و پیغمبر و اولی‌الامر اختصاص دارد.»

خداوند در آیه شریفه می‌فرماید: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾؛ «از خدا اطاعت کنید مطلقاً و از پیغمبر اطاعت کنید مطلقاً و از اولی‌الامر اطاعت کنید مطلقاً!» و استثناء نمی‌کند که رسول را آنجایی اطاعت کنید که عقلمان می‌پسندد و خیال می‌کنند درست است، ولی هر جایی که نپسندیدید، قرعه بیندازید یا استخاره بکنید، اگر خوب درنیامد اطاعت نکنید! نه‌خیر، در کنار اطاعت از خدا، اطاعت از رسول است.

حالا چرا اطاعت از پیغمبر در همه حال واجب است؟ آیا این با عقل می‌سازد که پیغمبر هر کاری بگوید، ما باید انجام بدهیم؟ اگر بگوید بخور، باید بخوریم؛ و اگر بگوید نخور، نباید بخوریم. اگر بگوید زنت را طلاق بده، باید طلاق بدهیم؛ و اگر بگوید باید این زن را بگیری، باید بگیریم. اگر بگوید خودت را باید از پشت بام زمین بیندازی، باید زمین بیندازیم. چرا هر کاری که پیغمبر می‌گوید، باید اطاعت مطلق داشته باشیم و انجام دهیم؟

وَ إِنَّمَا أَمْرُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِطَاعَةِ الرَّسُولِ لِأَنَّهُ مَعْصُومٌ مُّطَهَّرٌ لَا يَأْمُرُ بِمَعْصِيَتِهِ؛

«و خدا امر کرد به اینکه باید از پیغمبر اطاعت کنیم، زیرا هیچ‌وقت پیغمبر امر به معصیت نمی‌کند، چون پیغمبر به مقام عصمت و طهارت رسیده است.»

پس به خاطر اینکه رسول خدا به مقام عصمت و طهارت رسیده است، ولایت رسول خدا ولایت مطلقه است و براساس این ولایت مطلقه، اطاعت از او هم اطاعت مطلق است؛ بنابراین خدا اطاعت از پیغمبر را در کنار اطاعت از خودش می آورد:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾.

بعد حضرت می فرماید:

وَأَمَّا أَمْرٌ بِطَاعَةِ أَوْلِي الْأَمْرِ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ لَا يَأْمُرُونَ بِمَعْصِيَةٍ؛^۱
 «و خدا گفته است که باید از اولی الامر اطاعت کنید، چون ولایت اولی الامر ولایت مطلقه است، چون آنها معصوم و مطهر هستند.»

پس این می شود دلیل منطقی و عقلانی، و چه دلیلی بهتر از دلیل عقلانی؟! بنابراین کسی که معصوم نیست و کسی که مطهر نیست و مثل بقیه است: «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق.» یعنی هر جا که موافق با رضای الهی و حکم شرعی بود، انسان می تواند اطاعت کند و هر جا که مخالف بود حرام است و مستوجب عقاب است. بنابراین این مسئله می شود یک مسئله عقلانی؛ پس دیگر کسی نمی تواند در این قضیه شک کند؛ پس اگر انسان حتی به کسی که خیلی اعتقادی ندارد، بگوید که اگر با این چنین مطلبی برخورد کردی، قضیه این طور است؛ او دیگر نمی تواند ایراد بگیرد.^۲ إن شاء الله اگر خداوند توفیق بدهد بنده این مطلب را به نحو مستوفی در بحث ارتداد در اسلام می آورم و کیفیت مسائل مختلف و انواعی را که در اینجا وجود دارد، در آنجا عرض می کنم.^۳

۱. *الخصال*، ج ۱، ص ۱۳۹، به نقل از کتاب سلیم، ج ۲، ص ۸۸۴.

۲. جهت اطلاع پیرامون عدم امکان تخلف احکام از مقتضای خلقت و تکوین و عدم تغیر فطرت انسان و عدم منافات ارسال رسل الهی با ملاکات فطری بشری، رجوع شود به *رساله طهارت انسان*، ص ۲۱ - ۳۳.

۳. حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - در حوزه علمیه قم سلسله مباحثی پیرامون ارتداد در اسلام داشتند؛ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نرم افزار ←

اصلاً مسئله اطاعت مراتب دارد، درست مثل مسئله دودوتا چهارتا و همین مسائل ظاهری. بنابراین این قضیه با قضیه تقلید کورکورانه در دو نقطه مقابل هم است: تقلید می‌گوید هرچه گفته شد باید بپذیرید و چون و چرا نکنید؛ عقلانیت می‌گوید باید بر طبق آنچه یقین دارید عمل کنید. پس این دو در مقابل هم قرار می‌گیرند و در اینجا انسان وظیفه خودش را تشخیص می‌دهد.

امروزه این قضیه به‌طور کلی در دنیا مشاهده می‌شود و آثارش هم پیدا است و طلیعه آن هم بحمدالله ظاهر شده است که مردم کم‌کم دارند به سمت عقلانیت حرکت می‌کنند. در همه دنیا مردم نسبت به استعدادهای خودشان و آنچه در وجود خودشان به نحو خفا و کمون قرار داده شده بود و زمینه برای بروز و ظهورش وجود نداشت کم‌کم دارند واکنش نشان می‌دهند. در همه دنیا بشریت از مرتبه تقلید کم‌کم دارد خارج می‌شود و دارد خودش را به مرتبه عقلانیت می‌رساند. لذا ما می‌بینیم که در دنیا اعتراض‌ها و انتقادات نسبت به کارها شروع می‌شود و «حالا ایشان این کار را کرده است» دیگر جایی ندارد، و «آن شخص آن کار را کرده است» دیگر خریداری ندارد و احساس می‌شود که طلیعه این جنبه عقلانیت و رجوع به فطرت دارد ظاهر می‌شود. این انقلاب فکری و انقلاب عقلی و انقلاب اعتقادی اگر در دنیا به همین کیفیت جلو برود، آن وعده‌ای را که اولیای الهی داده‌اند که «إن شاء الله زمینه‌ای فراهم خواهد شد که مقدمه برای ظهور حضرت است، انسان مشاهده می‌کند؛ چون برای ظهور حضرت باید افراد آمادگی آن رشد عقلی را داشته باشند، و الاً اگر این آمادگی را نداشته باشند حضرت نمی‌تواند برای آنها کاری کند: گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب‌خانه چیست؟! بنابراین باید آن آمادگی را داشته باشیم و خودمان را از تقلید کورکورانه ادوار گذشته سنین و مئات در بیاوریم تا اینکه بتوانیم شمه‌ای از رائحه آن وادی را با مشام

﴿آوای ملکوت، بخش دروس، فقه، ارتداد در اسلام. ان شاء الله این مباحث ارزشمند به زودی به زیور طبع آراسته می‌گردد. (محقق)﴾

جانمان استشمام کنیم. باید خودمان را از این حصر بیرون بیاوریم و نجات بدهیم تا ببینیم چه خبر است و چه فضایی وجود دارد! اما اگر نه، بخواهیم دائماً سرپوش بگذاریم و مدام خودمان را گول بزنیم و این دنیا مدام بخواهد ما را بفریبد و ظواهر و مسند و کرسی و... دائماً بخواهد ما را از رسیدن به آن حقیقت باز بدارد و ما را در آن زندان بیشتر گرفتار بکند، راه به جایی نخواهیم برد.

لذا امام صادق علیه السلام درباره این اوضاع و حوادث فتن آخر الزمان می فرماید:

الْمُتَمَسِّكُ فِيهَا بِدِينِهِ كَالْخَارِطِ لِلْقَتَادِ!^۱

«نگه داشتن دین در هم چنین وضعی مانند کسی است که می خواهد خارهای ترکه ای را که پر از خار است، از این ترکه جدا کند، آن هم می خواهد دستش را از بالا به پایین بیاورد تا این خارها را جدا کند!»

عبارت حضرت عجیب است! امام علیه السلام می فرماید: «مثل کسی می ماند که می خواهد دستش را نه از پایین به بالا، بلکه از بالا به پایین بیاورد تا این خارها را جدا کند!» دیگر چه بر سر دستش می آید! و چه بلایی سرش می آید! این طوری دین در این موقعیت حفظ می شود و انسان باید این طور دینش را نگه دارد.

شبهات و مشکلاتی که پیدا می شود و فراز و نشیب هایی که به وجود می آید و مسائل مختلفی که انسان مشاهده می کند، هر کدام از اینها کفایت می کند که انسان را از آن راهی که دارد باز بدارد. این شبهات، شبهات اعتقادی و دینی است و شبهاتی است که فیل را به زمین می زند! آن وقت در اینجا امام علیه السلام می فرماید:

وَلْيَتَمَسَّكْ بِدِينِهِ؛^۲ «در هم چنین وضعیتی انسان باید به دینش و به آن مبانی تمسک کند!»

این فرمایش حضرت واقعاً خیلی عجیب است! من تا وقتی برای خودم تجربه هایی پیدا نشد، این کلام امام باقر علیه السلام را خوب نفهمیده بودم که چطور حضرت در

اینجا می‌فرماید: «انسان باید به دینش تمسک کند تا اینکه این شبهات نتواند او را منحرف کند.» دین همان مبانی و اعتقاداتی است که انسان نسبت به آنها یقین دارد.

امروز انسان باید این مبانی را به کار ببندد و این اعتقادات را محقق کند، و الاً باد او را می‌برد! انسان باید براساس این اعتقاداتی که با ضمیرش عجین شده و با فطرت و با عقلش همخوانی دارد، جلو بیاید؛ یعنی تندروری نکند، اختلاف‌افکنی نکند، تشنّت ایجاد نکند، امر بیهوده اجرا نکند و اعتقادات را تخریب نکند.

انسان باید نسبت به تکلیف خودش و آنچه وظیفه خودش است، اگر قرار است بایستد، بایستد، و اگر قرار است جلو برود، جلو برود، و اگر قرار است حرف بزند، حرف بزند، و اگر قرار است حرف نزد، ساکت باشد و کاری نداشته باشد و کناری باشد و حرفی نزند تا ببیند که تکلیف او و اعتقاد او و یقین او به او چه می‌گوید، و آنچه از بزرگان به او ارائه داده شده است، در اینجا به کار ببندد؛ نه اینکه بگوید که مرحوم آقای بودند که پانزده سال پیش فوت کردند و تمام شد و رفت! نه خیر، بزرگان زنده هستند و تمام آنچه را که گفته‌اند، برای امروز من و شما است؛ متها ما چشممان را می‌بندیم، آن وقت خدا هم یک متکا روی گوش ما می‌گذارد و می‌گوید: حالا که چشمت را بستنی پس بگذار خوب ببند! لذا خدای ناکرده انسان همین‌طور می‌رود، می‌رود، می‌رود، تا اینکه یک‌دفعه می‌بیند که عجب، سر از کجا در آورده و تا کجا رفته و چه مطالب و چه عقایدی را پذیرفته است و چه کارهایی را دارد انجام می‌دهد و آب به آسیاب چه کسی می‌ریزد!

بدانید که روزی می‌آید که از آن مطالبی که خدا در اختیار ما گذاشته است از ما سؤال خواهد کرد! می‌گویند که چرا چشمت را بستنی؟! چرا به آنچه می‌دانستی ترتیب اثر ندادی؟!

إن شاء الله امیدواریم که خداوند این عید سعید را بر ما مبارک گرداند! مبارک به این معنا است که به ما فهم و درک بدهد و اگر تا الآن توجّه نداشتیم، از امروز به بعد خدا به ما توجه بدهد. اگر سال دیگر حضرت ظهور کرد، من از الآن تا سال دیگر چه کار کنم؟! با همین رفتار و کردارم باشم؟! حالا که ظهور حضرت مشخص نیست،

اگر من از این دنیا بروم و ظهور حضرت را درک نکنم، آیا با جهالت از دنیا بروم بدون اینکه امام خودم را بشناسم و نسبت به او معرفت پیدا کنم و با شناخت امام به مرتبه کمال برسم؟! شما خیال می‌کنید که اولیای خدایی که از دنیا رفته‌اند الآن با امام زمان نیستند؟! الآن اولیای خدا در عالم آخرت بیش از افرادی که در زمان ظهور حضرت از آن حضرت بهره‌مند می‌شوند، از امام زمان بهره‌مند می‌شوند.

ما خیال می‌کنیم امام زمان فقط برای ما و در همین کره زمین است و فعلاً هم به جایی رفته است و آنجا زندگی می‌کند و بعد هم ظهور خواهد کرد. نه خیر، ولایت امام زمان علیه السلام بر تمام عالم وجود است و افرادی هم که از این دنیا رفته‌اند الآن بر سر سفره امام زمان نشسته‌اند. آن اولیای خدایی که الآن آن طرف هستند، بر سر سفره امام زمانی هستند که در این دنیا است و در همین دنیا دارد زندگی می‌کند. این معنا، معنای ولایت است. از خدا می‌خواهیم که ما این معنا را بفهمیم و این حقیقت را درک بکنیم تا ان شاء الله در این صورت این میلاد برای ما مبارک خواهد بود.

به مناسبت این میلاد، امروز روز عمامه‌گذاری بعضی از اخوان دینی و اخلاء روحانی ما و برادران و دوستان و رفقای طریق و اعزه و احبه است که در زی طلبگی و اشتغال به علوم اهل بیت علیهم السلام سال‌هایی را گذرانده‌اند و به مراتبی رسیده‌اند و بحمدالله بسیار خوش فهم، خوش استعداد، فهیم و مستعد برای مدارج و کمالات بالاتر هستند؛ همان کمالاتی که خداوند متعال برای اهل علم و کسانی که به دنبال مکتب امام صادق علیه السلام هستند، مقرر فرموده است و به قول مرحوم والد: «در مخیله کسی نمی‌گنجد!» این کمالات به واسطه متابعت از سنت و سیره معصومین علیهم السلام و ادراک موقعیت خود در قبال این مکتب است، یعنی مکتب حریت، مکتب آزادگی، مکتب سرفرازی، مکتب صداقت، مکتب فطرت، مکتب ایمان، مکتب اتقان، مکتب پاسخ‌گویی به ولی زمان، حضرت امام زمان.

ما باید ببینیم به چه کسی باید پاسخ‌گو باشیم؟! در این دنیا به زید و عمرو پاسخ‌گو باشیم یا باید به امام زمانمان پاسخ‌گو باشیم؟! ما در درس‌هایمان و در قال الصادق و قال

الباقری که می‌خوانیم باید این را بفهمیم. ما در مطالبی که به دست می‌آوریم فقط و فقط باید این را مورد توجه قرار بدهیم که به چه کسی باید پاسخ‌گو باشیم و مخاطب ما چه شخصی است و ما در قبال چه شخصی قرار داریم. آیا ما در قبال اجتماع هستیم؟! اجتماع یک روز می‌آید و یک روز می‌رود! در قبال افراد هستیم؟! آن افراد که هشتشان گروه‌هستاد و هشت خودشان است! پس در قبال چه کسی باید پاسخ‌گو باشیم؟

ما فقط باید خودمان را در قبال امام زمانمان مسئول بدانیم ﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾^۱ «و از هیچ چیزی هم نباید باک داشته باشیم» چون منجی حقیقی و مهیمن و مسیطر بر تمام مقدرات و ولی مطلق، وجود مبارک حضرت امام زمان علیه السلام است. امروز ایشان به این لباس ملبّس می‌شوند که لباس ملائکه است، و به این تاج متوجّح می‌شوند که «الْعِمَائِمُ تِيحَانُ الْمَلَائِكَةِ»^۲ «عِمَامه تاج ملائکه است». یعنی ملائکه در صورت مثالی خود عِمَامه دارند. ملائکه در عالم معنا و صورت روحانی و عقلانی خود، لباس ندارد و در آنجا اصلاً لباس معنا ندارد، چون تقیّد وجود، موجب تلبّس به لباس نمی‌شود؛ ولیکن از نقطه نظر نزول به مراتب مثال و ملکوت، آنها دارای عِمَامه هستند. اصلاً مشخص است که وقتی انسان ملبّس به عِمَامه و به این لباس می‌شود در خودش تغییری احساس می‌کند و می‌بیند که یک طور دیگر و یک قسم دیگر شد و با دیروزش فرق کرد، با اینکه او هنوز هیچ کاری نکرده است! این عجیب است که ملکوت این ظاهر چطور در انسان تأثیر می‌گذارد!

شما فرض کنید که در حسینیه نشسته‌اید؛ چه حالی دارید؟ حالا بروید و در یک مکان معصیت بنشینید؛ حالتان عوض می‌شود. سنگ و آجر این دو جا یکی است و تفاوتی ندارد؛ اما ملکوت این فضا باعث می‌شود که در مثال و ملکوت شما تأثیر بگذارد و حالتان عوض شود. شما که می‌خواهید نماز بخوانید عبا ببندازید و عِمَامه

۱. سوره مائده (۵) آیه ۵۴.

۲. روضة المتقین، ج ۷، ص ۶۳۶؛ الکافی، ج ۶، ص ۴۶۱، با قدری اختلاف.

بر سر بگذارید. مرحوم آقا می‌گفتند که عمامه سفید یا زرد بگذارید یا آنهایی که سید هستند عمامه سبز بگذارند. البته برای سیدها هم عمامه سفید و زرد اشکال ندارد و حتی زرد مستحب هم هست.^۱ حالا با عمامه و عبا و لباس سفید یک نماز بخوانید، بعد همه لباس‌هایتان را در بیاورید و با یک پیراهن و شلوار نماز بخوانید؛ تفاوتشان در حضور قلب را احساس می‌کنید. این به خاطر همین لباس است که تأثیر می‌گذارد. عطر هم در انسان تأثیر می‌گذارد، چون بوی خوش، ملائکه را جلب می‌کند.

هر وقت احساس کردید که دارای انبساط و روحانیت هستید بدانید ملائکه در آنجا حضور دارند. وجود روحانیت مساوی با وجود و حضور ملائکه است، بلکه معلول آن است. اما هر جا دیدید که در آنجا کدورت دارید و فضا کدورت دارد و ظلمانی است و یا هیئتی پیدا کردید که در آن هیئت حالتان خوش نیست، بدانید که ملائکه از آنجا رفته‌اند و به جایشان شیاطین آمده‌اند! انسان این تفاوت را احساس می‌کند.

انسان اگر روی زمین بنشیند و با رفیقش صحبت کند، یک طور حرف می‌زند؛ اما اگر روی مبل بنشیند یا پشت میزهای آن‌چنانی بنشیند و جلوی هم یک میز و صندلی باشد، آن وقت با کسی حرف بزند، در صحبت کردنش تفاوت دارد. یک ضبط بگذارید و دو حالت را ضبط کنید، آن وقت می‌فهمید که چه می‌خواهم عرض کنم. اینها به خاطر این است که با تغییر و تبدلات ظاهری اشیاء، عوامل مؤثره در ملکوت آن اشیاء هم تغییر پیدا می‌کند. عالم تقسیم شده است بین ملائکه و بین شیاطین، بین ظلمت و بین نور، بین حیات و بین مردن و مردگی، بین انبساط و بین قبض؛ بنابراین اگر آن بیاید این بیرون می‌رود، و اگر این بیاید آن بیرون می‌رود، و هر دو باهم نمی‌توانند در یک جا جمع بشوند و در یک جا بیایند.^۲

بنابراین حالا که انسان می‌بیند این طور است، پس چه بهتر است که خودش را

۱. رجوع شود به مکارم الأخلاق، ص ۱۰۴؛ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۱۵۴.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۳۴.

در این بستر قرار بدهد و ملبّس به این لباسی بشود که لباس انبیا و لباس ملائکه است و لباسی است که خودش فی حدّ نفسه ارزش دارد و جلوی خیلی از خطاها و لغزش‌های انسان را می‌گیرد.

إن شاء الله که این لباس و اشتغال به علوم اهل بیت، همراه با توجّه به باطن و تربیت و تزکیه نفس و متابعت از بزرگان و عرفای بالله و متابعت از سیره و سنت اولیای الهی باشد و این مهم است. آن وقت ببینید که چه خواهد شد! کار به جایی خواهد رسید که در روایت است که رسول خدا فرمودند:

کسی که طالب علم است تمام اشیاء در عالم او را دعا می‌کند، حَتَّى الحیتان فی البحر؛ «حتی ماهی‌های در دریا هم او را دعا می‌کند!»^۱

این حرف‌ها شوخی و هزل و عبث نیست! آنهایی که چشمشان باز شده است دیده‌اند که ماهی‌ها دارند طالب علم را دعا می‌کنند! دیده‌اند که درختان دارند افرادی را که زیرشان نشسته‌اند و مباحث اهل بیت را بحث می‌کنند، دعا می‌کنند. اینها را با چشمشان دیده‌اند و با قلبشان مشاهده کرده‌اند. علی کلّ حال، آنچه به ما گفته‌اند، حق است و درست است و ما باید دنبال همان‌ها باشیم.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴.



برای شنیدن این
سخنرانی اسکن کنید.

مجلس مفیتم

معرفت و ولایت

نیمه شعبان سال ۱۴۳۲ هجری قمری

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

روایتی است که می‌فرمایند:

مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛^۱ «کسی که بمیرد و امام
زمانش را نشناخته باشد مرگش مانند افرادی است که در جاهلیت (در زمان
قبل از ظهور اسلام) زندگی می‌کردند و از دنیا می‌رفتند.»
همه این روایت را شنیده‌ایم و طبعاً در اطرافش هم تأمل کرده‌ایم و حتی شاید
این مسئله برای برخی از ما قدری مستغرب و مستبعد باشد. این روایت نه‌اینکه
مستفیض باشد، بلکه متواتر است، یعنی این قدر از روایت نقل شده است که حکم آیه
قرآن را پیدا کرده است و مثل آیه قرآن شده است! البته این تواتر لفظی آن است، تا
چه رسد به تواتر معنوی!^۲

۱. کفایة الأثر، ص ۲۹۶.

۲. جهت اطلاع از سند این روایت از حیث تواتر لفظی و معنوی رجوع شود به امام شناسی، ج ۳،
ص ۱۳ - ۲۲.

حالا افرادی که در زمان جاهلیت به دنیا می‌آمدند و از دنیا می‌رفتند چه کسانی بودند؟ کسانی بودند که بت می‌پرستیدند و دختران را زنده‌به‌گور می‌کردند: ﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ * بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾^۱ ﴿الْمَوْءُودَةُ﴾ یعنی آن دختر زنده‌به‌گور شده. یعنی مردی دختر چهارساله و پنج‌ساله خود را درحالی که گریه می‌کرد زنده‌به‌گور می‌کرد! خیلی عجیب است! در روایت است:

شخصی پیش پیامبر آمد و شرح حال زنده‌به‌گور کردن دختر خودش را به پیغمبر می‌گفت که من چطور دخترم را زنده‌به‌گور کردم و این دختر من با دست‌های کوچکش مرا در کندن قبر کمک می‌کرد! و همین‌طور پیغمبر اشک از چشمانشان می‌آمد!^۲

بله، خیلی عجیب است و آدم اصلاً نمی‌تواند باور کند که آخر چطور می‌شود؟! جاهلیت اینها بودند! از خرما و مواد غذایی بت درست می‌کردند و وقتی که قحطی می‌آمد حمله می‌کردند و خدایان خود را تناول می‌کردند؛^۳ حالا به هر کسی هر جا رسید: یکی سرش، یکی پا، یکی دمش، خلاصه هرکسی متناسب با نصیب و حظی که داشت! وضعیّت جاهلیت این‌طوری بود! البته خیال نکنیم که این قضیه فقط در میان اعراب بود، نه‌خیر، در میان فرسش هم همین بود، در میان غیر فرسش هم همین بود، و خیلی جای تعجب هم ندارد.

شما خیال می‌کنید الآن زمان ما، زمان جاهلیت نیست و الآن زمان فکر و تعقل و تفکر و رسیدن به مدارج و ارزش‌های انسانی است؟! نه‌خیر، خدمت رفقا و دوستان عرض کرده‌ام که اگر ما به بشر امروز و جنایت‌هایی که امروزه به‌واسطه این بشر انجام می‌شود و وقاحت‌ها و کارهای غیراخلاقی و سوء رفتار و مساوی‌ای که از آنها مشاهده

۱. سوره تکویر (۸۱) آیه ۸ و ۹. معاد شناسی، ج ۴، ص ۲۹۳:

«در آن وقتی که از دختران زنده‌به‌گور شده معصوم پرسیده شود * که به چه گناهی کشته شده‌اند؟!»

۲. الأغانی، ج ۱۴، ص ۳۰۰.

۳. المعارف، ابن‌قتیبه، ص ۶۲۱.

می‌شود، نگاهی بیندازیم، صد رحمت می‌فرستیم به آنهایی که ۱۴۰۰ سال پیش بودند! مقداری از اینها را قبلاً خدمت رفقا توضیح داده‌ام و در بعضی از نوشتجاتم هم عرض کرده‌ام.^۱

حالا این فقره «کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد» یعنی چه؟ امام ما کیست؟ حضرت حجة ابن الحسن المهدی ارواحنا له الفداء است و بس! ایشان امام ما است. کیست که امام زمانش را نشناسد؟ مگر شناخت امام زمان شناخت شناسنامه‌ای است؟ همه می‌دانیم پدر امام زمان، امام یازدهم حضرت عسکری علیه السلام است. این را همه ما می‌دانیم، حتی یهود و نصاری و بهایی‌ها هم می‌دانند! این که چیز مهمی نیست که کسی نداند. اگر منظور حضرت این است، پس شما یک روزنامه بردارید و بالای آن بنویسید که این امامی که قرار است ما بشناسیم و الا در موت جاهلیت هستیم، پدرش امام عسکری و مادرش حضرت نرجس خاتون است و جریان آمدن و ازدواج ایشان با امام عسکری هم در تواریخ ذکر شده است که در زمان امام هادی در روم - ایتالیای فعلی - جنگی شده بود و حضرت نرجس خاتون اسیر شده و با مقدماتی آمده بود.^۲ بسیار خوب، کل مطلب از نیم صفحه بیشتر تجاوز نمی‌کند و همه هم این را فهمیدیم؛ یهود، نصاری، گبر، مجوس، بهایی، غیربهایی، بی‌دین، ملحد، کمونیست و... همه فهمیدیم، پس دیگر مشکلی نداریم و دیگر هیچ جاهلیتی وجود ندارد!

بعد بنویسید که حضرت در سن ۵ سالگی پدرش را از دست داد و خداوند او را به مرتبه امامت رسانید و ۷۵ سال هم غیبت صغرای او بود و در زمان غیبت صغری ارتباطش با افراد توسط ۴ نفر نواب خاصه بود: عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح و علی بن محمد سمری، که بعد توقیعی از طرف حضرت به جانب

۱. *افق وحی*، ص ۲۹۲.

۲. رجوع شود به *کمال الدین*، ج ۲، ص ۴۱۷ - ۴۲۳.

علی بن محمد سمري آمد که حضرت می فرمایند:

تا شش روز دیگر تو در این دنیا باقی نخواهی ماند و وصیت خود را بکن
و بعد از تو دیگر غیبت کبری شروع خواهد شد.^۱

بسیار خوب، همه این را هم فهمیدیم. بالأخره پای منبرها بوده‌ایم و در کتاب‌ها و تواریخ نوشته‌اند^۲ و همه ما می دانیم که تا الآن هم غیبت کبری ادامه دارد. می دانیم که تا زمان ظهورش چه خواهد شد و هر کسی هم، چه از شیعیان و چه غیر شیعیان، برای ظهور حضرت تاریخ تعیین کرد همه بدون استثناء دروغ در آمد و همه هم سر مردم را کلاه گذاشتند و همه را سر کار گذاشتند!

این معرفتی است که الحمدلله همه ما داریم، پس دیگر کار ما تمام شد و مشکلی نداریم و بحمدالله اگر ما بمیریم، دیگر نه در موت جاهلی هستیم و نه نگرانی و دغدغه‌ای در دینمان و نقصانمان داریم! پس بین ما و بین مسیحی‌ها چه فرقی کرد؟! آنها هم که همین را می دانند! آیا معرفت فقط همین قدر است؟!

حالا من از شما - تا چه رسد به سایر افراد - سؤال می کنم: بین امام زمان و بین یک عالم دینی (حالا کاری نداریم به افرادی که در مسائل دینی و علمی چندان کار نکرده‌اند) چه فرقی است؟ همه می دانند که پدرش کیست، مادرش کیست، مادرش از کجا آمده است، نحوه ارتباطش با امام هادی و فرزندش امام عسکری به چه کیفیتی بود، در چند سالگی پدرش را از دست داد و حضرت نرجس خاتون کی به رحمت خدا رفت؛ اینها را همه می دانند، حتی یهود و نصاری و اهل تسنن هم می دانند! اینهایی که الآن در سامراء هستند و از اهل تسنن هستند مگر اینها را نمی دانند؟! همه اینها را می دانند، شاید حتی بهتر از ما! خیلی خوب، پس الحمدلله این را همه می دانیم!

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۶.

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون خصوصیات و ویژگی‌های حضرت حجة ابن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه رجوع شود به کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۴ - ۴۳۴.

حالا قدری مطلب را دقیق‌تر می‌کنیم: این حرف‌هایی که حضرت چه وقت ظهور می‌کند و فلانی گفته است که سال هزار و چهارصد و خرده‌ای و دیگری گفته است که سال هزار و خرده‌ای و... همه را کنار بگذاریم، چون همه اینها دروغ در آمد، و به جای این حرف‌ها، قدری دقیق‌تر به مسئله نگاه کنیم. من از شما سؤال می‌کنم، اصلاً از همه سؤال می‌کنم: اگر کسی از شما بپرسد که شما که این قدر مدعی امام زمانتان هستید و برای او سینه می‌زنید و شب‌های نیمه شعبان برای او جشن می‌گیرید، این امام زمانی که در پس غیبت است چه کاری برای شما می‌کند و چه فایده‌ای دارد؟ و مگر بین او و بین یک عالم دینی چه فرقی است؟ اگر او احکام می‌گوید، یک عالم دینی هم همین احکام را می‌گوید! این همه علما هستند که همه دارند احکام می‌گویند و مطالب را بیان می‌کنند! پس چه فرقی است؟! اگر این می‌خواهد از شریعت پیغمبر و جدش بگوید، الآن که نمی‌گوید و در غیبت است! مگر از بعضی‌ها نشنیدیم که گفتند: «اگر امام زمان هم ظهور کند همین کاری را می‌کند که ما داریم می‌کنیم!» پس دیگر مشکل حل شد و امام زمان هم مثل ما شد! ما بیان احکام می‌کنیم، او هم اگر بیاید بیان احکام می‌کند، پس با ما تفاوتی ندارد! حالا اگر بخواهیم روی سر امام زمانمان خیلی عزت و احترام بگذاریم، می‌گوییم تنها فرقی با ما این است که او اگر دعا کند خدا دعای او را مستجاب می‌کند. مگر ما این‌طور نیستیم؟ ما هم اگر دعا کنیم و خدا بخواهد دعایمان را مستجاب می‌کند و اگر نخواهد هم مستجاب نمی‌کند! پس چه فرقی هست؟

این قضیه را خدمت شما عرض می‌کنم تا بدانیم چرا امام زمانمان غریب است و غریب او را بفهمیم و بدانیم چرا او مجهول است و بدانیم چرا همه در جاهلیت هستیم: یک شب در خدمت مرحوم والد - رضوان الله علیه - در شب بیست و هشتم ماه صفر، شب شهادت رسول خدا، در مشهد به منزل یکی از علمای معروف مشهد که فوت کرده است رفتیم. عده‌ای از آقایان هم در آنجا بودند. شب روضه و سینه‌زنی بود و دسته‌جاتی آنجا آمده بودند که ظاهراً از اطراف بودند و مشغول سینه‌زنی بودند. ما نشستیم تا اینکه آنها سینه‌زنی‌شان را انجام دادند.

خود صاحب‌خانه منبر رفت. پیرمردی عالم و درس‌خوانده بود و در آن موقع که ایشان منبر رفته بود و صحبت می‌کرد بیش از هفتاد سال سن داشت. مردی محترم و خوش‌صحبت بود و حدود یک ساعت و نیم هم صحبت کرد. در ضمن صحبتش به جریانی اشاره کرد که بنده خودم هم این مطلب را دیده بودم و این قضیه را در کتاب خوانده بودم. مطلب از این قرار بود:

در زمان سابق، ظاهراً حدود صد سال پیش، شخصی در اصفهان به نام صدر اصفهانی بود که امور استان اصفهان در دست او بود. او مرد معروفی بود، خیلی متمول بود، محل رجوع افراد بود، اهل خیر بود (که آن‌هم برای خودش یک داستانی دارد که حالا به صحت و سقم آن کاری نداریم)، اهل دستگیری بود، فقرا و غیر فقرا از ارباب حوائج، به او مراجعه می‌کردند و او هم تا آنجایی که از دستش برمی‌آمد رفع حوائج آنها را می‌کرد.

حیاط وسیعی داشت. یک روز در ایوان منزلش نشسته بود، دید یک سید طلبه دم در آمد و داخل حیاط شد، قدری جلو آمد، ولی دوباره برگشت و رفت. تعجب کرد، گفت: اگر این با ما کاری داشت چرا بالا نیامد؟ چرا داخل نیامد؟ این قضیه دوباره فردا تکرار شد. دید همان سید آمد و همین‌طور برگشت. بر تعجب او اضافه شد تا اینکه روز سوم به یکی از اطرافیانش گفت: دو روز این قضیه تکرار شده است؛ اگر امروز این طلبه سید آمد، نگذار برود، جلوی او را بگیر و پیش من بیاور تا بینم چه می‌خواهد و مطلب او چیست. روز سوم تکرار شد، این طلبه آمد و همین‌که خواست دوباره برگردد، این شخص رفت و جلوی او را گرفت و گفت: جناب صدر شما را دیده است و شما حتماً باید برای دیدن ایشان بروید. او هم آمد.

صدر اصفهانی به او گفت: من می‌بینم که شما سه روز است صبح داری اینجا می‌آیی و بعد می‌روی؛ قضیه چیست؟

حجالت کشید، ولی بعد گفت: قضیه این است که مدتی قبل، یک روز که من داشتم به درس می‌رفتم، در راه چشمم به دختری افتاد که بسیار صاحب‌جمال بود و دیگر در هوای او بسر می‌برم. وقتی این مسائل را با مادرم مطرح کردم،

او گفت: هیهات، این فلانی است و دختر فلان کس است که از تجار معروف است! تو کجا و او کجا؟! خلاصه، من دیگر در یک اوضاع بسیار نامناسبی قرار گرفته‌ام و یأس بر من حاکم شده است و دیگر کاری نمی‌توانم بکنم! صدر اصفهانی به او گفت: شما فردا صبح اینجا بیا.

صدر اصفهانی آن شخص تاجر را می‌شناخت. فردا صبح همراه با آن طلبه سید حرکت کرد و سوار کالسکه شدند و کنار در منزل همین تاجر معروف آمدند و در زدند. او در را باز کرد، دید که صدر اصفهانی، حاکم اصفهان و مرد خیلی معروف و مشهوری است. گفت: بفرمایید! آمدند. وقتی که نشستند و صحبت به تعارفات و احوال‌پرسی گذشت، صدر گفت: من برای مطلبی در اینجا آمده‌ام و چیزی می‌خواهم به شما بگویم. گفت: چیست؟ گفت: اگر رسول خدا در اینجا بیاید و از شما تقاضا کند که برای فرزندش می‌خواهد خواستگاری کند و طلب موصلت با دخترتان را داشته باشد، شما چه می‌کنید؟

گفت: اگر رسول خدا باشد روی چشمم می‌گذارم! چه افتخاری بالاتر از اینکه این وصلت با پسر پیغمبر باشد و او بیاید! گفت: بسیار خوب، حالا من به نمایندگی از رسول خدا در اینجا آمده‌ام و می‌خواهم دختر شما را برای فرزند رسول خدا خواستگاری کنم! این خیلی مبتهج گفت: بسیار خوب، ولی قدری احتیاج به تمهید مقدمات دارد و بالأخره با رسول خدا کمی فرق می‌کند.

گفت: در اینجا دو مطلب است؛ یکی مسئله معیشت و زندگی اینها است و مسئله دوم هم خواست خود شما و دختر شما است. من مسئله اولی را که زندگی اینها است تأمین می‌کنم و منزلی به او می‌دهم و زمینی هم در فلان جا برای زراعت و خدمه‌ای هم برای کار می‌دهم و مهرش را هم فلان مقدار قرار می‌دهم و می‌پردازم. این چیزی است که از من برای این برمی‌آید. مسئله دوم می‌ماند که خواست شما و خواست دختر شما است.

می‌گوید: خب اگر این طور است ما حرفی نداریم! همان‌جا در همان مجلس، این عقد خوانده می‌شود و جناب داماد و عروس خانم به خانه بخت می‌روند.

همه چیز هم آماده شد و مسئله تمام شد.

این کار خیلی خوبی است، بسیار بسیار کار صحیح و درست و مورد رضای الهی است و باید همین طور هم باشد. اما تا اینجا قضیه مطلبی نیست، بلکه از اینجا به بعد مورد نظر است:

صدر اصفهانی فوت می‌کند و به رحمت خدا می‌رود و او را به وادی السلام نجف می‌آورند و آنجا دفن می‌کنند. این طلبه هم طبعاً درس می‌خواند و از علمای معروف اصفهان و صاحب مسجد و محلّ مراجعۀ افراد می‌شود.

در یک سفر زیارتی که او به همراه خانواده‌اش برای زیارت به نجف می‌رود، با بعضی از دوستانش در این سفر همراه می‌شود. موقع عصر که می‌شود این دوستش به او می‌گوید: برخیزیم غسل کنیم و به زیارت امیرالمؤمنین برویم. او می‌گوید: شما برو من بعداً می‌آیم. آن رفیقش غسل می‌کند و حرکت می‌کند و به زیارت می‌رود و می‌بیند که او قدری دیر کرد و برای غروب آمد! به او گفت: کجا رفته بودی؟ ما در حرم نشسته بودیم و منتظرت بودیم! گفت: من دینی به گردنم بود، اول رفتم آن دین را ادا کردم، بعد به زیارت آمدم. گفت: چه دینی بود؟ او این جریان را برای دوستش تعریف می‌کند که من در زمان جوانی این طور بودم و صدر اصفهانی این کار را کرد و من دیدم که شایسته نیست با این لطف و محبت و کرامتی که این شخص در حقّ من انجام داده است، من در اینجا اول به زیارت او و سر قبر او بروم! لذا به آنجا رفتم و نیم ساعتی در آنجا بودم و فاتحه خواندم و آن دین خودم را نسبت به او ادا کردم، بعد برای زیارت امیرالمؤمنین آمدم!

هان! اینجا دیگر کم‌کم تمنان شروع به لرزیدن می‌کند! این می‌شود عالم اصفهان که قطعاً به مرگ جاهلیت از دنیا می‌رود؛ بی‌برو برگرد!

حالا صحبت در این است: آن کسی که آن شب بالای منبر داشت این قضیه را می‌گفت، این مطلب را تأیید کرد و گفت: «حالا من حق ندارم که هر وقت می‌آیم اول آنجا بروم؟» معرفت را ببینید!

البته یکی از علمایی که در آنجا نشسته بود و سید فاضلی بود، یک مرتبه صدایش

بلند شد و بلند جلوی جمعیت گفت: «نه خیر، اصل مثبت می فرمایید!» این یک اصطلاح اصولیین است و دوستان و فضیلابی طلبه می دانند که اصل مثبت جایز نیست و شرعاً حجّیت و اعتبار ندارد، البتّه حالا با شرایط و خصوصیاتش که مربوط به مباحث اصول است.^۱ وقتی که بیرون آمدیم مرحوم آقا به من رو کردند و گفتند: «فهم مردم را نسبت به ولایت دیدی؟!»

هفتاد سال سنّ او است، اما دارد کار آن عالم اصفهان را تأیید می کند که بله، او که به آنجا رفته بود، به گردنش حق بود. اول باید برود آن حق و آن دین را ادا بکند، بعد وقتی که ادا کرد، حالا یک زیارت هم برود؛ بالأخره آن هم امیرالمؤمنین است و به گردن ما حق دارد! او هم بالأخره جنگ کرده و شمشیر زده و از او خون رفته است! مرحوم آقا فرمودند:

اینها نمی دانند که هر خیری در عالم وجود تحقق عینی و خارجی پیدا کند
مصدر آن خیر، ولایت است!^۲

یعنی صدر اصفهانی ابدأ نمی تواند حتی یک هزارم از اینها را بدون اراده امام زمان انجام بدهد! پس چه داری می گویی ای بی انصاف؟! حق به گردن او است؟! صدر اصفهانی بدون اراده ولیّ حق نمی تواند مژّه به هم بزند! حتی نمی تواند فکر کند! در آن وقتی که آن طلبه در آنجا آمد، چه کسی صدر اصفهانی را در آن ایوان نشانده و چشمش را به آن طلبه انداخت؟! اما کسی به این مسائش فکر نمی کند.

دیدگاه ما هم همین است! ببینید، اینکه می پرسیم بین امام زمان و بین ما چه فرقی است، به خاطر همین قضیه است، چون الآن هم ما همین هستیم! یک عالم در کتابش راجع به علم امام می نویسد:

۱. الأصول العامّة، ص ۴۵۰.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۶، فرازی از زیارت جامعه کبیره:

«إِنَّ ذِكْرَ الْحَقِّرِ كُنْتُمْ أَوْلَهُ وَأَصْلُهُ وَفِرْعُهُ وَمَعْدِنُهُ وَمَأْوَاهُ وَمُنْتَهَاهُ.»

علم امام هم مثل علم ما است؛ اگر خدا بخواهد می‌داند و اگر خدا نخواهد نمی‌داند! و هیچ تفاوتی با ما ندارد!^۱

این نویسنده با آن منبری یکی است و فرقی نمی‌کند!

حالا سؤال من این است: راجع به خود رسول خدا، شما این ۱۴۰۰ سال از زمان آن حضرت تا الآن را بردارید، الآن ما در زمان رسول خدا می‌شویم؛ حالا ما چقدر به پیغمبر علم داریم؟ چقدر اطلاع داریم؟ چقدر از ولایت پیغمبر خبر داریم؟ پیغمبر ابرو دارد، ما هم داریم! پیغمبر چشم دارد و بینی دارد و دهان دارد و غذا می‌خورد و نان می‌خورد و گوشت می‌خورد و شیر می‌خورد و دوغ می‌خورد، ما هم می‌خوریم! پس چه فرقی با ما کرد؟

باید در فکر برویم و بفهمیم که مشکلمان کجاست و چرا به دنبال درمان آن نیستیم؟ آیا هر روز باید بر جهل ما اضافه بشود؟! یعنی خدا در این دنیا برای ما تقدیر کرده است که دائماً فقط جهل ما اضافه شود؟! تا حالا چقدر به عقلمان اضافه شده است؟! این عقلی که ما داریم می‌بینیم به نظر می‌رسد همین‌طور دارد کم می‌شود! ولی نه، اشتباه عرض کردم، إن شاء الله بشارت‌هایی هست و روزنه‌هایی دارد پیدا می‌شود.

خوب توجه کنید: پیغمبر بیست و سه سال در میان مردم بود. شق‌القمر کرد و همه هم دیدند، ولی ما این شق‌القمر را نکردیم. کدام یک از علمای ما ماه را دو نصف کرده است؟! هیچ‌کس نکرده است و این کار فقط کار پیغمبر بود. شق‌القمر کرد و نصف ماه را نگه داشت و نصف دیگر ماه هفت دور، دور کعبه طواف کرد و همه هم دیدند! بعد برای اینکه ببینند که یک وقت شعبده و سحر و... نباشد صبح بیرون رفتند و از کاروان‌ها پرسیدند، آنها هم گفتند که ما هم دیدیم.^۲ پس حضرت این کار را کرد.

وصی^۳ او، امیرالمؤمنین خورشید را برگرداند و این را هم همه دیدند که چطور

۱. جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام، ج ۱، ص ۱۸۲؛ شهید جاوید حسین بن علی علیه السلام، صالحی نجف‌آبادی، ص ۴۵۱-۴۵۹ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۳۳-۵۳۶.

۲. رجوع شود به الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۴۲.

حضرت خورشید را برگرداندند و نماز عصر را خواندند.^۱ مسجد ردّالشمس تا چند سال پیش بود، ولی مع‌الأسف آن را خراب کردند و آسفالت کردند تا اسمی از امیرالمؤمنین نماند! عمر و ابوبکر اشکال ندارد که در و دیوار عالم را پر کنند؛ ولی اسم علی نباید باشد! لذا مسجد ردّالشمس را آسفالت کردند تا اثری نباشد!

سنگریزه به رسالت پیغمبر شهادت داد.^۲ حیوانات به رسالت پیغمبر شهادت دادند.^۳ اصلاً هر روز پیغمبر یک معجزه بود! اینها را در کتب نقل کرده‌اند. کدام یک از این کارها را ما انجام داده‌ایم یا می‌توانیم انجام بدهیم!؟

بله، اولیای خدا و عرفا و بزرگان کارهایی انجام می‌دادند و کراماتی داشتند، البتّه خیلی به ندرت، آن‌هم نه برای همه، بلکه به‌طور اختصاصی برای یکی دو نفر. ما هم ده‌ها مورد از اینها را در زمان حیات مرحوم والد دیدیم، ولیکن این‌طور نبود که در روزنامه اعلان شود، بلکه همه‌اش اخفا و کتمان می‌شد. اما ما حتی یکی از این کارها را هم انجام نداده‌ایم! این مربوط به مسائل ظاهر بود.

پیغمبر بیست و سه سال در میان مردم بود و در تمام جنگ‌ها تیر هم خورد. این‌طور نبود که در کناری بنشینند و به مردم بگویند: بفرمایید بجنگید! نه‌خیر، آن‌قدر تیر و شمشیر به همین پیغمبر زدند!

سال‌ها بود که من می‌خواستم آن غاری را ببینم که در جنگ احد، وقتی که همه فرار کردند، امیرالمؤمنین پیغمبر را روی دوششان گذاشتند و از ترس مشرکین به آن غار بردند.^۴

پیغمبر پنجاه نفر را بالا گذاشته بودند و به آنها گفته بودند: «تا من نگفتم، از

۱. رجوع شود به من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۳ و ۲۰۴.

۲. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۷؛ الأملی، شیخ طوسی، ص ۲۸۳.

۳. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۸ و ۴۱.

۴. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۱۶؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۹۴.

آن بالا پایین نیاید!» مگر او پیغمبر خدا نبود؟! مگر کلامش واجب‌الاطاعة نبود؟! مگر اینها اصحاب پیغمبر نبودند؟! آنها مسلمان بودند و دنبال پیغمبر بودند و به جنگ هم آمده بودند، نه اینکه برای حلو‌آخوردن آمده باشند! حضرت می‌گوید: «آن بالا باشید و تا من نگفتم پایین نیاید!» اما تا دیدند که کفار هزیمت کردند و نوبت غنائم است، غنائم را گرفتند و کلام پیغمبر را زیر پا گذاشتند! این می‌شود مسلمان؟! ببینید «من مات و لم یعرف امام زمانه» یعنی چه! ما هم عین همین‌ها هستیم و هیچ رودربایستی هم نداریم! والحمدلله این مسئله را در همه‌جا هم اثبات کرده‌ایم! کلام پیغمبر را زیر پا گذاشتند و سراغ درهم و دینار و طلا و نقره رفتند! سی و نه نفر پایین آمدند؛ فقط یازده نفر آن بالا ماندند و کلام پیغمبر را زیر پا نگذاشتند و گفتند: «پیغمبر گفته است: تا من نگفتم پایین نیاید، و هنوز نگفته است. اگر تا قیامت هم پیغمبر نیاید ما باید بالای کوه بمانیم!» اینها می‌شوند کسی که فهمیده است! به اینها می‌گویند آدم بافهم! اینها کسی هستند که عقلشان را به کار می‌اندازند! پیغمبر می‌گوید عقلت را کار بینداز، نه شکمت را!

بعد خالد آمد یازده نفر در قبال پانصد سوار مسلح به مجهزترین سلاح روز، چه کار می‌تواند بکند؟! خالد همه آن یازده نفر را با تیغ روی زمین خواباند، بعد دور زد و آمد و دید پیغمبر افتاده است و همه به هزیمت رفته‌اند، گفت: «الآن بهترین وقت است؛ فقط علی و پیغمبر هستند! می‌رویم کار این دو تا را تمام می‌کنیم و مسئله را حل می‌کنیم.»^۱ امیرالمؤمنین دید هیچ راهی نیست جز اینکه پیغمبر را ببرد و فرار کند. پیغمبر از شدت خونی که از او رفته بود نمی‌توانست روی پا بلند شود؛ امیرالمؤمنین پیغمبر را روی دوشش گرفت! و در وسط کوه آورد، در آنجا غاری بود که چند ساعت پیغمبر را در آن غار گذاشت.

هر دفعه که من آنجا مشرف می‌شدم به ما نمی‌گفتند و مخفی می‌کردند. در زیارت عمره‌ای که یکی دو هفته پیش خداوند قسمت بنده کرد - إن شاء الله خداوند

۱. رجوع شود به *المغازی*، واقعی، ج ۱، ص ۲۲۴ - ۲۳۰؛ *الإرشاد*، ج ۱، ص ۸۰ - ۸۲.

قسمت همه بکند که با معرفت برویم - بالأخره به اتفاق یکی از دوستان رفتیم که آن غار را پیدا کنیم. همان جا کسی بود و من سؤال کردم و او هم محبت کرد و با اشاره گفت که همان آخر است. رفتیم و پیدا کردیم و دیدیم عجب دستگاهی است! عجب عالمی است! عجب بساطی است! همان غار حرا است! کنار غار نشستیم و در جنگ احد و در آن فضا و در آن مسائل رفتیم. بوی عطر عجیبی می آمد که تا چند متر بیرون از غار هم بود؛ همان عطری که وقتی انسان سر به کعبه می گذارد استشمام می کند همان بو از این غار هم تراوش می کند!

پیغمبر و امیرالمؤمنین نشستند و بگویند که بفرمایید بچنگید! نه خیر، خودشان اولین نفر از افراد در جنگ بودند! امیرالمؤمنین پیغمبر را روی دوشش گرفت! این قدر خون از پیغمبر رفته بود که حضرت نمی توانست راه برود! پیشانی حضرت شکسته بود، استخوان دستشان شکسته بود، خون همین طور می آمد و... امیرالمؤمنین هم روزگار بهتری از پیغمبر نداشت؛ نود زخم داشت^۱ و تواریخ دارند که بعد تا مدت ها امیرالمؤمنین در خانه افتاده بود و نمی توانست بلند شود.^۲ آقا جان، اینها اسلام را این طور به دست ما رساندند! نه با فنجان های قهوه و بله بله گفتن و نشستن بر متکا و تکیه دادن مثل بنده؛ اسلام این طوری به دست ما نرسیده است!

اینها را همه دیدند؛ هم شق القمر را دیدند، هم رد الشمس را دیدند، هم شهادت حیوان را دیدند، هم شهادت حصاء و سنگریزه ها را دیدند، هم درآمدن چشمه از دل بیابان خشک را دیدند^۳ و... اما وقتی پیغمبر در ۲۸ صفر سرش را زمین گذاشت، چه کسی پیغمبر را شناخته بود؟! چشم و ابرو و دهان پیغمبر و این بیا و برو را همه دیدند، حتی عمر و ابوبکر هم اینها را می دیدند. پس آن کسی که پیغمبر را شناخته

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۱۶.

۲. الاختصاص، ص ۱۵۸؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۱۱۹.

۳. الروضة فی فضائل امیرالمؤمنین، ص ۱۶۸.

است وقتی این چشم‌ها بسته شد و این نفس از کار افتاد دیگر نباید طوری بشود. اما چند نفر دنبال علی آمدند؟! فقط سه یا چهارتا! بقیه دنبال چه کسی رفتند؟! من گاهی می‌گویم: ای کاش دنبال کسی می‌رفتند که سرش به تنش می‌ارزید! اگر علی را نمی‌خواهند اقبالاً دنبال یکی مثل طلحه و زبیر می‌رفتند که در آن موقع بالأخره کسی بودند، نه دنبال کسی که اصلاً چیزی نمی‌داند. چند نفر دنبال امیرالمؤمنین رفتند؟! چند نفر با امیرالمؤمنین ایستادند تا بدن پیغمبر را غسل بدهند؟! سقیفه آن موقع برای چه درست شد؟!

حالا آن آقا از علما و اهل علم، بعد از هشتاد سال سن می‌گوید:
سقیفه از افتخارات اسلام است!! چون سقیفه جلوی تشّت مسلمین را گرفت!^۱
این را یک عالم شیعی می‌گوید! به‌به، چشممان روشن شد! بعد می‌گویند که چرا آقای طهرانی مدام به این و آن می‌گوید؟!
یا آن عالم دیگر بعد از نود سال سن می‌گوید:

چه کسی گفته است که عمر در قبال رسول خدا هنگام احتضار ایستاد؟! این احادیث جعلی است! حاشا به اینکه خلیفه ثانی، عمر، با اسلامی که آورده است بخواهد بگوید: «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُر!»^۲

می‌دانید ترجمه «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُر»^۳ به فارسی چیست؟ یعنی «مرتیکه هذیان می‌گوید!!» این ادب و ثقافت جناب خلیفه ثانی ما است! حالا متوجه شدید؟ ترجمه

۱. رجوع شود به *الاختصاص*، ص ۶ و ۱۰.

۲. این کلام چندین قائل دارد:

(۱) شیخ محمد واعظ زاده خراسانی، در گفتگو با پایگاه اطلاع رسانی حوزه، تحت عنوان گنجینه معرفت، در محضر استاد واعظ زاده، پیرامون *نهج البلاغه*، شماره ۴ و ۵، به تاریخ انتشار ۱۳۸۷/۲/۴ شمسی؛

(۲) حیدرعلی قلمداران قمی در *شاهراه اتحاد*، بررسی *نصوص امامت*، ص ۷۲؛

(۳) سید ابوالفضل برقی در مقدمه و حواشی *شاهراه اتحاد*.

۳. *کشکول زمان*، شیخ علی پناه اشتهاردی، ص ۲۹ - ۳۵.

۴. *کشف الغمّة*، ج ۱، ص ۴۲۰؛ *الطرائف*، ج ۲، ص ۴۳۲؛ *نهج الحق*، ص ۳۳۳.

صریح و درست «إِنَّ الرَّجُلَ» این است: «مرتیکه دارد می‌میرد و هذیان می‌گوید! دیگر دارد می‌میرد و معلوم نیست که چه می‌گوید!!» این را همه نقل کرده‌اند، حتی اهل تسنن هم نقل کرده‌اند و در همه کتاب‌هایشان هم هست؛^۱ آن وقت عالم شیعه ما می‌گوید که مگر می‌شود کسی مسلمان باشد و به رسول خدا این نسبت را بدهد؟! کتاب او هم هست، بروید ببینید!^۲

یا آن عالم دیگر در ممالک عربی می‌گوید:

چه کسی گفته است که خلیفه دوم آمده است و در خانه دختر پیغمبر را آتش زده است؟ مگر می‌شود علی که شوهر او است بنشیند و نگاه کند و زن او را این طور مورد هتک قرار بدهند؟! ای مردم، اگر شما بودید این کار را می‌کردید؟!^۳

مع‌الأسف یکی و دو تا نیستند؛ از اینها فراوان است! اینها را دارم مثال می‌زنم تا معنای «من مات و لم یعرف امام زمانه» را بفهمید.

بیست و سه سال پیغمبر در میان مردم بود. آب وضوی پیغمبر را برای تبرک به صورتشان می‌گرفتند و از همدیگر می‌ربودند! پشت سر پیغمبر جانماز می‌انداختند تا کسی نیاید و خودشان بیایند نماز ظهر را پشت سر پیغمبر بخوانند. اما همین که

۱. مسند أحمد، ج ۱، ص ۳۳۶؛ صحیح البخاری، ج ۷، ص ۹؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶.
۲. این مطلب ایشان به قدری سخیف بود که خود ایشان هم در مصاحبه با آقای حسین قزوینی، نسبت به اشتباه خود در قبول قطع به عدم صدور، اعتراف کرده و عذرخواهی نمود. رجوع شود به سایت مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه، گفتگو با آیه الله اشتهاردی درباره کتاب کشکول زمان، در تاریخ ۱۳۸۴/۹/۳، با کد ۵۷۳۷. (محقق)
۳. این کلام چندین قائل دارد، از جمله:
 - (۱) آیه الله سید محمدحسین فضل الله، در سایت آپارات، صفحه کتاب الله و عترق شبکه جهانی ولایت، کلیپ صوتی سخنرانی آیه الله فضل الله؛ سایت یوتیوب، کلیپ تصویری تحت عنوان رد دروغ شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها توسط آیه الله فضل الله، زمان انتشار: ۷ / مارس / ۲۰۱۵ م.
 - (۲) آیه الله محمدحسین آل کاشف الغطاء در جنة المأوی، ج ۱، ص ۶۲ - ۶۶.
۴. صحیح البخاری، ج ۱، ص ۵۵ و ۹۹.

پیغمبر سرش را زمین گذاشت دنبال چه کسی رفتند؟! دنبال علی؟! همان‌هایی که آب وضوی پیغمبر را می‌ربودند، همان‌ها دنبال سقیفه رفتند!

پس هیچ‌کس پیغمبر را نشناخت، بجز سه یا چهار یا پنج نفر: سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و محمد بن ابی‌بکر.^۱ امام رضا علیه‌السلام در یک روایت می‌فرماید: «محمد بن ابی‌بکر جزء آن چند نفری بود که بعد از پیغمبر دنبال امیرالمؤمنین رفتند.»^۲ و محمد بن ابی‌بکر می‌گفت: «به من محمد بن علی بگویند.»^۳ خوشا به حالش که او شیعه بود! شیعه درست او بود!

حالا به خودمان یک محک بزنیم تا ببینیم ما کجای کار هستیم؟ معرفت ما فقط همین جشن گرفتن برای نیمه شعبان است؟ تمام شد؟ این که کاری ندارد و یهودی و نصرانی هم می‌تواند انجام دهد! ریشه درست کردن و چراغانی کردن و... که کاری ندارد! که متأسفانه آن‌هم کم شده است! سابق کجا و الآن کجا! مجلس درست کردن که کاری ندارد! مدح امام زمان گفتن که کاری ندارد! یک روز مؤذن مریض شده بود و در خانه افتاده بود، گشته بودند و کسی را پیدا نکرده بودند، یک یهودی را آورده بودند. او هم بالای مأذنه رفته بود و گفته بود: به قول مسلمان‌ها: أشهد أن لا إله إلا الله! به قول مسلمان‌ها: أشهد أن محمداً رسول الله و علياً ولي الله! ظاهر که چیزی نیست؛ همه بلد هستیم! چقدر در وجودش عمق پیدا کرده است؟! اگر عمق پیدا کند آیا در افکار ما و در رفتار ما تأثیر نمی‌گذارد؟

آیا حتماً باید امام زمان بگویند این کار را بکنید؟! الآن فرض کنید امام زمان از این در تشریف آوردند و در اینجا آمدند و قدری به حضرت تعارف کردیم که چند

۱. رجوع شود به *الاختصاص*، ص ۶ و ۱۰.

۲. *الاحتجاج*، ج ۲، ص ۴۴۰.

۳. رجوع شود به *الإمامة و السياسة*، ج ۱، ص ۵۵؛ *أنساب الأشراف*، ج ۵، ص ۵۵۷؛ شرح

نهج البلاغة، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۵۳.

دقیقه هم شما افاضه بفرمایید! حضرت چه می فرماید؟! حضرت می گوید که هر جا دیدید روی دیوار یک چیزی نوشته است بدون فکر به طرفش بروید؟! هر چه آنجا نوشته است گوش بدهید؟! هر کسی با هر قیافه‌ای هر چه می گوید، شما سرتان را نود درجه پایین بیندازید بگویید بله؟! هر جا دیدید یک سیل جمعیت دارد به آنجا می رود شما هم عین حزب باد، به طرف آن بروید؟! این را امام زمان می گوید؟! پس بود و نبود این امام زمان چه فرقی می کند؟! چرا ما نباید قدری عقلمان را به کار بیندازیم؟ چرا نباید قدری بیشتر فکر کنیم؟ چرا نباید قدری بیشتر بفهمیم؟ چرا باید به جای عقل، از احساس و تخیل و توهم و چشممان استفاده بکنیم؟ مگر مبانی در دست ما نیست؟ مگر مطالب برای ما گفته نشده است؟! مگر ائمه ما علیهم السلام میزان حق و باطل را برای ما بیان نکرده‌اند؟ چند نفر از ما به همین یک روایت عمل کردیم:

وقتی از یک مسلمان نماز دیدید نپذیرید، روزه دیدید نپذیرید، اقامه این مسائل را دیدید نپذیرید؛ بلکه نگاه کنید ببینید که آیا دروغ می گوید یا راست می گوید؟^۱

اگر عمل می کردیم اوضاع ما این طوری می شد؟! حالا باید سرمان را پایین بیندازیم! چرا نباید کاری بکنیم که همیشه سرمان بالا باشد؟! چرا باید کاری بکنیم که نتوانیم پاسخ بدهیم؟ حالا ما به آنچه گفتند عمل کردیم؟ به آنچه مبانی بزرگان بود و در طول سالیان سال در صحبت‌ها و در کتاب‌هایشان گفتند و حقایق را برای مردم بیان کردند، عمل کردیم؟! این بزرگان حق حیات بر گردن ما دارند! اگر آنها نبودند و اگر کتاب‌هایشان نبود، معلوم نبود ما الآن امروز اینجا بودیم! معلوم نبود ما الآن چه می کردیم! ما هم مثل حزب باد^۲ می شدیم که امروز این و فردا آن! و خیلی زود و خیلی راحت هم حرفمان را عوض می کردیم و دیگر مشکلی هم نداشتیم!

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۴ و ۱۰۵.

۲. مستفاد از نهج البلاغه (صبحی صالح) ص ۴۹۶، فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف مردمی که به دنبال هر صدایی بلند می شوند و با هر وزش بادی می جنبند.

اما آیا انسانیت این است؟! آیا مقام خلیفه‌اللهی که خدا با آن بر ملائکه افتخار می‌کند، این فهم امروز ما است؟! یعنی ما حالا خلیفه‌الله شدیم؟! ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۱ یعنی بر این آدم سجده کنید؟! بر همین آدمی سجده کنید که بدون فکر، تا می‌بیند که فلانی گفته است که درست است، او هم می‌گوید که درست است؟! ای جبرئیل، بیا بر این آدم سجده کن! اگر خدا بگوید که بر این آدم سجده کن، من در آن خدا شک می‌کنم؛ چون به نظر می‌رسد قدری مشکل داشته باشد و باید خدای دیگری را پیدا کنیم! آن خدایی که به ملائکه گفته است که بر این آدم سجده کنید، به نظر می‌رسد قدری احتیاج به اصلاحات دارد! آیا این مقام خلیفه‌اللهی است؟

مقام خلیفه‌اللهی یعنی مقام شناخت ولایت. حالا چندتا از ما ولی را شناختیم؟ چند نفر از ما امام زمانمان را شناختیم؟ اگر بشناسیم مسجود ملائکه می‌شویم. حالا مسجود ملائکه کیست؟ مرحوم آیه‌الله قاضی مسجود ملائکه است، حضرت سید هاشم حداد مسجود ملائکه است، حضرت علامه طهرانی، حضرت علامه طباطبائی و حضرت سید مهدی بحر العلوم مسجود ملائکه هستند. اما مثل منی که می‌گویم که کجا ممکن است عمر این حرف را بزند، آیا مسجود ملائکه هستیم؟! هرگز!

در اینجا روایتی از امام عسکری علیه السلام است که وظیفه عالم و وظیفه متعلم را بیان می‌کند و حجّت را تمام می‌کند. عالم کیست و باید دنبال کدام عالم رفت؟ وظیفه متعلم چیست و چه باید بکند؟ آیا ما متعلم و دنبال علم هستیم یا نه، دنبال خیال و توهم هستیم؟ اگر دنبال خیال و توهم باشیم امام زمان که سهل است، رسول خدا هم بیاید نتیجه نخواهد داد! دیدید که نتیجه نداد! دیدید که رفتند سقیفه درست کردند! بازارشان گرم بود و بیاوبرو داشت و در مقابل ولایت، ولی درست کردند و اسم امام هم روی

۱. سوره حجر (۱۵) آیه ۲۹؛ سوره ص (۳۸) آیه ۷۲. /فق و حمی، ص ۱۵۷:

«زمانی که از جهت خلقت مادی و معنوی او را استوار نمودم و به مرتبه استواء تام رسانیدم و از روح و ذات خود در آن دمیدم آنگاه در برابر او سجده آورید.»

آن گذاشتند! اسم امیرالمؤمنین را هم روی آن گذاشتند! او را امیرالمؤمنین و امام و خلیفه رسول الله کردند! سیدنا کهول اهل الجنة^۱ هم کردند! همه کار کردند! متأسفانه و غاظ و جُعَال و وُضَاع هم فراوان است! آن چنان کارخانه روایت سازی و حدیث سازی از پیغمبر درست شده بود که این چاپخانه های ما به گرد آن هم نمی رسند! همین طور روایت درست می شد! این روایت می آورد، آن می آورد! روایت می آوردند که از رسول خدا شنیدم که اگر جبرائیل بر من نازل نمی شد، بر ابوبکر نازل می شد!^۲ و از این بساط... عجب جبرائیل بی سوادی! اقلأً بر یکی دیگر نازل می کرد، نه بر این!

من در مسجدالحرام نشسته بودم، یک طلبه دانشگاه مدینه پیش من آمد و نشست و گفت: «شما معتقد هستید بر اینکه جبرائیل خیانت کرده است؟» گفتم: آقا جان، دیگر عمر این حرف ها گذشته است! آخر خجالت بکش دیگر! همین طوری به او گفتم: خجالت بکش! الآن باید چیزهای دیگری بگویی! این حرف های ابن تیمیه و... دیگر تمام شد! تو در این زمان مسائل و فضاها علمی جدید، دیگر چرا این حرف ها را می گویی؟! می گفت: «قرآن شما با قرآن ما فرق می کند!» گفتم: من بلیط طیاره تو را می دهم، بلندشو الآن برو در خانه من ببین در هر اطاقی شش تا قرآن فهد است! بلندشو بیا دیگر! چرا همین طور نشسته ای؟! چرا مدام از این حرف ها می زنی؟! دیگر تمامش کنید!

مسئله ما هم همین اوضاع است! بیا بنشین و روایت جعل کن و هزار کار دیگر کن! برای اینکه در این دو روزه دنیا نظام ما سرپا بماند، روایت جعل می کنیم و حدیث درست می کنیم و چیزهای دیگر درست می کنیم! چرا دنبال شناخت حقیقی ولی مان، امام زمانمان، نمی رویم؟! نه اینکه دنبال شناخت این برویم که حضرت چه وقت ظهور می کند. همه اینها دروغ درآمد! دیدید دیگر! الآن سال ۱۴۳۲ هجری قمری هستیم و

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۸۰: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۶.

۲. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۴۶. هم چنین رجوع شود به المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۴۷۰ - ۴۹۴.

یکی از این حرف‌ها هم درست درنیامد! تمام این حرف‌هایی که تا به حال می‌زدند و می‌شنیدیم که فلان وقت است، همه دروغ درآمد! چرا قدری بیشتر به خودمان فکر نکنیم؟ چرا حالا که فهمیدیم که در این بازار آشفته متاعی برای عرضه نیست، نیامدیم ببینیم که متاع اولیا و عرفا و بزرگان چیست؟! چرا نمی‌خواهیم برگردیم؟! چرا نمی‌خواهیم دو صفحه از کتاب‌های بزرگان را بخوانیم؟! حالا که فهمیدیم دیگران نمی‌توانند اسوه قرار بگیرند، چرا نمی‌خواهیم اسوه‌مان را عوض کنیم؟! چرا دائماً به دنبال پنهان‌کاری و کتمان هستیم؟! چرا به جای اصلاح، می‌خواهیم مدام ظاهر را تمویه^۱ و توجیه کنیم؟! بس است دیگر! بالأخره روزی از این مطالب سؤال می‌شود!

بنده در یکی از کتاب‌هایم داستان مرحوم آقا با علامه طباطبائی و مرحوم آقای

مطهری - رضوان الله علیهم - را نوشته‌ام که ایشان فرمودند:

وقتی که ما در مشهد هستیم دیگر نمی‌توانیم به زیارت حاجی سبزواری در سبزواری برویم. کسی نباید امام رضا را که در اینجا هست رها کند و فکرش را جای دیگری ببرد! وقتی که شما به سمت امام رضا می‌آیید نباید در بین راه به زیارت عرفا و اولیای الهی که در بین راه هستند بروید. حاجی سبزواری از اولیای الهی در سبزواری است. بایزید بسطامی از اولیای الهی و شاگرد امام صادق علیه‌السلام به همراه فرزند امام صادق، حضرت سید محمد، در بسطام هستند. شیخ ابوالحسن خرقانی هم در بالاتر از آنجا است. شیخ فریدالدین عطار نیشابوری در نیشابور است و یکی از بزرگ‌ترین عرفا و اولیای الهی است و اشعار عجیبی راجع به امیرالمؤمنین دارد. همه اینها به جای خود؛ ولی امام رضا اصل است، امام رضا همه چیز است، امام رضا مقصد و ملجأ و مأوا و مطمح نظر است. اینها هرچه دارند از سفره امام رضا دارند و قطره‌ای از اقیانوس ولایت حضرت هستند! آیا کسی اقیانوس را رها می‌کند و به قطره و شمع می‌چسبد؟^۲

این می‌شود مکتب تشیع! وقتی که من این مطلب را گفتم، این سخن برای بعضی‌ها

۱. فرهنگ فارسی عمید: «امری یا خبری را خلاف آنچه هست نمایاندن.»

۲. مهر فروزان، ص ۱۱۱.

گران آمد و گفتند: آقا چرا شما اسم می‌آورید؟ گفتم: آقاجان، من وظیفه دارم آنچه را نسبت به مبانی تشیع احساس می‌کنم بگویم. اگر نگویم چه کسی می‌گوید؟! اگر یکی دیگر بگوید، من دهانم را می‌بندم و تا آخر عمرم حرف نمی‌زنم! آنچه ما داریم می‌شنویم خلاف است! حالا چه کسی باید در اینجا مبانی تشیع و مبانی ولایت را مطرح کند؟ ما هر کسی را نگاه می‌کنیم، یا از این طرف می‌زند یا از آن طرف می‌زند، یا آن جهت را مراعات می‌کند یا آن مصلحت را لحاظ می‌کند.

من نمی‌توانم ساکت بنشینم و بینم یک نفر در کتابش می‌گوید: «ابوحنیفه از مفاخر اسلام است»^۱ و چیزی نگویم! آخر نمی‌شود! باید گفت که این قضیه غلط است؛ حالا هر که می‌خواهد باشد، باشد. چرا این حرف‌ها در کلمات علامه طباطبائی نیست؟ چرا این عباراتی که مخصوص ائمه علیهم‌السلام است در کلماتی مثل کلمات مرحوم قاضی و مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیهم - نیست؟ چون اینها ولی را شناخته بودند، اینها امام را شناخته بودند و اینها به آن مرتبه رسیده بودند، لذا کلماتشان هم فرق می‌کند، عباراتشان هم فرق می‌کند، آنچه مربوط به امام علیه‌السلام است راجع به دیگری به کار نمی‌برند و حریم ولایت را حفظ می‌کنند.

حریم ولایت و امامت و تشیع باید محفوظ باشد، و الا ما در روز قیامت در قبال امام زمان علیه‌السلام باید جواب بدهیم، و قضیه شوخی ندارد!^۲

حجاج بن یوسف اسم خودش را امیرالمؤمنین گذاشته بود و شیعیان را روی جرز دیوار می‌گذاشت و می‌گشت!^۳ می‌گشت و اسمش هم امیرالمؤمنین بود! یزید بن معاویه هم اسمش را امیرالمؤمنین گذاشته بود و فرزند رسول خدا را به راحتی سر برید! بنابراین معنای روایت روشن شد: جاهلیت یعنی عدم شناخت ولایت. یک وقت

۱. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲۱، ص ۸۱.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۱۵۸ و ۱۵۹.

۳. رجوع شود به تاریخ الاسلام، ج ۶، ص ۳۲۳.

اشتباه نکنید؛ این مربوط به ۱۴۰۰ سال پیش نیست! ۱۴۰۰ سال پیش در جای خودش است، اما حالا گذشته است و به ما مربوط نیست. ما یا باید بگوییم روایت برای الآن است یا برای آن موقع است. اگر برای آن موقع باشد به چه درد ما می‌خورد؟ چون دیگر گذشته است! پس این روایت برای الآن ما است.

روایت می‌گوید: «کسی که ولی را نشناسد به مرگ جاهلیت است.» حالا ولی کیست؟ فقط امام عصر عجل‌الله‌فرجه‌الشریف! کسی که او را نشناسد به مرگ جاهلیت است؛ حالا می‌خواهد در زمان پیغمبر باشد و پیغمبر از دنیا بروند و دنبال سقیفه بروند، او در جاهلیت است؛ می‌خواهد در زمان امام مجتبی باشد و دنبال معاویه بروند و به لشکر معاویه با چند درهم و دینار فریفته بشود، او در جاهلیت است؛ می‌خواهد در زمان سیدالشهدا باشد و به گندم ری فریفته بشود، او در جاهلیت است؛ می‌خواهد در زمان امام سجاد و امام باقر و همین‌طور سایر ائمه باشد؛ یا می‌خواهد در زمان امام زمان باشد و خدمت اولیای الهی را ده‌ها سال در طهران و مشهد و... درک کرده باشد و بعد از ارتحال ایشان تمام آن مبانی را کنار بگذارد، او هم در جاهلیت است و هیچ تفاوتی ندارد، و نتایجش را هم ما می‌بینیم.

ما که نعوذ بالله از پیغمبر بالاتر نیستیم! پیغمبر و رسول خدا ۲۳ سال بین مردم بود؛ اما چه شد؟! آیا سقیفه تعطیل شد؟! نه خیر، سقیفه تازه آباد شد؛ چون شیطان هست و با رفتن پیغمبر هم که شیطان دفن نشد، بلکه تازه شیطان سربلند کرد: به‌به، خیلی خوب، تازه مانع از جلو برداشته شد! با رفتن اولیای الهی تازه مانع از جلوی شیطان برداشته می‌شود؛ چون تا به حال حتی همین ظاهر جلوی بعضی مسائل را می‌گرفت، ولی حالا دیگر همین ظاهر هم به دل خاک رفت. علی را هم کسی نمی‌شناسد، پس می‌توانیم جولان بدهیم، و جولان هم دادند!

الآن هم مسئله همین است. لذا به رفقا و دوستان و به خودم عرض می‌کنم: وظیفه عالم این است که آنچه مربوط به ولایت امام عصر ارواحنا فداه است باید اول بفهمیم، بعد به مردم بگوییم. نگوییم از این حرف‌هایی که می‌زنیم چند نفر استفاده

می‌کنند؟! به ما چه مربوط است؟! نه‌خیر، شاید یک نفر مستعد باشد؛ همان کافی است! پیغمبر از مکه تا طائف رفت، فقط یک نفر را هدایت کرد: «عداس»^۱ همین کافی بود.

بنابراین وظیفه ما این است که آن ولی حقیقی و امام واقعی و حجت الهی را برای مردم تبیین کنیم. اما نه‌اینکه بگوییم پدرش کیست، چون پدرش را همه می‌دانند که کیست و مادرش را هم همه می‌شناسند. بلکه باید آنچه مورد نظر او است و آن مبانی او و امور راهبردی و راهکاری او که در زندگی و در ارتباطات شخصی و اجتماعی خودمان باید عمل کنیم، آنها را باید بگوییم. نباید همین‌طور سرمان را پایین بیندازیم و بگوییم: به ما مربوط نیست! نباید بگوییم: خودش می‌آید و درست می‌کند! نه‌خیر، اگر سرت را پایین بیندازی عین گوسفند سرت را می‌برند! این حرف‌ها نیست! مبانی امام علیه‌السلام را باید گفت.

اگر امام علیه‌السلام در اینجا بود چه می‌کرد؟ همان کاری را می‌کرد که ما الآن داریم می‌کنیم؟! اگر امام در این مسئله اجتماعی بود چه می‌کرد؟! کلا همان را قاضی کنیم؛ بالأخره الحمدلله ما وجدان داریم و این را خدا از ما نگرفته است! سرمان را پایین نیندازیم و بگوییم: بی‌خیالش! اگر پایین بیندازیم قطعاً همان‌هایی می‌شویم که به سقیفه رفتند؛ بی‌برو برگرد! خیال نکنید سقیفه برای آن موقع بود؛ نه‌خیر، الآن سقیفه بنی ساعده به پهنای کره زمین وجود دارد! در همین جا سقیفه بنی ساعده وجود دارد، در بیرون وجود دارد، در کوچه و خیابان وجود دارد، در مسجد وجود دارد و در حسیّیه وجود دارد. همه جا سقیفه بنی ساعده وجود دارد و همه جا خانه علی و فاطمه هم وجود دارد؛ حالا باید ببینیم اینجا که الآن ما نشسته‌ایم و تکیه زده‌ایم، سقیفه بنی ساعده است یا خانه علی و فاطمه است؟ دیگر همه چیز را گفتم!

می‌خواستم این مسئله را قدری توضیح بدهم، ولی بماند، چون حیفم می‌آید و می‌خواهم این روایت امام عسکری علیه‌السلام را برای رفقا بنخوانم و کتاب هم با

۱. السیره النبویه، ج ۱، ص ۴۲۱؛ اعلام الوری، ص ۵۴.

خودم آورده‌ام تا حتی در یک کلمه هم اشتباه نکنم و عین روایت را بگویم. این روایت، روایت بنده نیست، روایت امام معصوم، امام عسکری علیه السلام است. باید خودمان را با این روایت تطبیق بدهیم و ببینیم کدام طرف هستیم: یا این طرف یا آن طرف.

ما که امروز در اینجا جمع شدیم، برای این نیست که صرفاً بخواهیم برای امام زمان علیه السلام جشن بگیریم و مثلاً بعضی دوستان بخواهند لباسشان را تغییر بدهند؛ بلکه این لباس را باید مقدمه قرار بدهیم برای رسیدن به آن ولایت و آن معرفت. شریح قاضی با همین عمامه فتوای قتل پسر پیغمبر را داد! این لباس برای او چه کرد؟! این لباس او را به جهنم برد! عمر سعد، پیش نماز مسجد کوفه، با همین عمامه و عبا به شمر دستور داد که برو حسین را راحت کن و کارش را تمام کن! آن ملعون در روز عاشورا هم عمامه را از سرش برنداشته بود تا همه ببینند که معمم است. فردا هم رفت برای همه نماز میت خواند و بعد جنازه‌های خودشان را دفن کردند. آن وقت پسر پیغمبر و اصحاب را همین‌طور در بیابان رها کرد!^۳

آدم ممکن است به اینجا برسد، و شوخی ندارد! اینها چه کسی بودند؟ اینها هم مسلمان بودند، اینها هم نماز می‌خواندند،^۴ اینها هم شاهد آن لا اله الا الله می‌گفتند. اینها پشت به قبله نماز نمی‌خواندند! ولی قضیه به اینجا می‌رسد که می‌آیند مردم را می‌کشند، حتی پسر پیغمبر را هم می‌کشند و بعد هم دلیل می‌آورند: پسر پیغمبر علیه امنیت زمان یزید قیام کرده و مسلمان‌ها را به تفرقه واداشته است و بایستی که محکوم به اعدام بشود!^۵ الحمدلله قاضی هم هست، آخوند هم هست و همه چیز

۱. رجوع شود به *إحقاق الحق*، ج ۲۹، ص ۶۱۴؛ *الفتوح*، ج ۵، ص ۴۶ - ۴۹؛ *تاریخ الطبری*، ج ۵، ص ۳۴۹ و ۳۶۵.

۲. *الإرشاد*، ج ۲، ص ۱۱۲؛ *كشف الغمّة*، ج ۲، ص ۵۴.

۳. *مقتل الحسين عليه السلام*، خوارزمی، ج ۲، ص ۴۴.

۴. *وقعة الطف*، ص ۲۰۴.

۵. *إحقاق الحق*، ج ۲۹، ص ۶۱۴.

این طرف مجهز است! آنجا عده‌ای از مردم می‌روند سقیفهٔ بنی ساعده تشکیل می‌دهند، اینجا هم سی هزار نفر همین‌طور عین یک گله، راه می‌افتند و می‌گویند که برویم خارجی را دفع کنیم و امنیت را به مملکت اسلام برگردانیم! و می‌آیند و از شیرخوار شش ماهه هم نمی‌گذرند! ما هم همین‌طور می‌شویم! واللّٰه العلیّ العظیم ما هم همین هستیم! باللّٰه العلیّ العظیم ما همین هستیم، مگر اینکه خدا دستمان را بگیرد! لذا بزرگان می‌گفتند:

تاریخ عاشورا را فقط نگاه نکنید و همین‌طور گریه کنید! تاریخ عاشورا را بخوانید و از آن عبرت بگیرید و سرمشق و دستورالعمل خودتان قرار بدهید؛ نه اینکه فقط بنشینید و همین‌طور گریه کنید! این گریهٔ خالی فایده و نتیجه‌ای ندارد!

گوشواره از گوش دختر پیغمبر می‌کشد و خون می‌آورد و او را به حال غش به زمین می‌اندازد و بعد هم گریه می‌کند! پس چرا این‌طور می‌کنی؟ می‌گوید: اگر من نکنم یکی دیگر می‌کند! گریه هم می‌کند! نعوذ بالله آدم به اینجا می‌رسد که از گوش دختر پنج‌ساله گوشواره را می‌کند و گریه هم می‌کند که آخ، این بچه روی زمین افتاده و دردش آمده است! و اگر من نکنم یکی دیگر می‌آید می‌کند! آن‌وقت همین آقایی که گوشواره را کنده است، شب بلند می‌شود می‌رود نماز مغرب و عشا می‌خواند! نمازی که جدّ همین دختر بچه و پدر همین دختر بچه آورده است!

ما نباید به اینجا برسیم؛ پس باید از الآن به فکر باشیم. اگر از الآن به فکر بودیم آن‌وقت خدا ما را برای مراتب دیگر هم آماده می‌کند؛ ولی اگر نه، به یک‌جا رسیدیم و گفتیم که این عیب ندارد، خدا هم می‌گوید: پس حالا که گفتم عیب ندارد، جای دیگر هم می‌گویی عیب ندارد! بعد مورد سوم هم می‌گویی عیب ندارد، و همین‌طور می‌گویی عیب ندارد... تا اینکه تیر را بر گلوی پسر شش ماههٔ امام حسین هم می‌زنی! دیدید که زدند! مگر عاشورا و حتی غیر عاشورا نبود؟! با استدلال شرعی هم زدند!

امام عسکری علیه السلام در این روایت مفصّلی که مرحوم آقا در ولایت فقیه آورده‌اند^۱ و بنده از همان جا در جلد اول / سرار ملکوت نقل کرده‌ام،^۲ بعد از اینکه می‌فرمایند که خصوصیات عالم چیست، حضرت می‌فرمایند:

قيل لأمير المؤمنين عليه السلام: من خير خلق الله بعد أئمة الهدى و مصابيح الدجى؟ قال: «العلماء إذا صلحوا.»

«به امیرالمؤمنین گفته شد: بهترین خلق خدا از اول تا آخر، در آن قمه^۳ و رأسش شما چهارده معصوم هستید که واسطه فیض خدا هستید. بعد از شما ائمه، بهترین خلق خدا کیست؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «علمای صالح!» «علمای صالح، نه طالح! فرق بین صالح و بین طالح فقط یک دسته است؛ اگر آن دسته را نگذارید بهشت می‌شود، و الا جهنم می‌شود. حالا این صالح کیست؟ من قدری از این روایت را نمی‌خوانم و از پایین تر آن می‌خوانم. امام عسکری علیه السلام می‌فرمایند:

قيل: فمن شرار خلق الله بعد إبليس و فرعون و نمرود و بعد المتسمين بأسمائكم و المتلقين بألقابكم و الآخذين لأمكتكم و المتعمرين في ممالككم؟ «به امیرالمؤمنین گفته شد: بدترین خلق خدا در روی زمین بعد از ابلیس و فرعون و نمرود و بعد از آن کسانی که اسم شما را روی خودشان گذاشته‌اند و آن کسانی که به لقبی که اختصاص به شما دارد خودشان را متلقب کرده‌اند و آن کسانی که جای شما را گرفته‌اند، کیست؟!»

اینجاها باید بدن ما بلرزد! معاویه آمده جای علی را گرفته است! آخر تو چه کاره‌ای؟ برو کنار! اما معاویه می‌گوید: اگر من نباشم، زمین شام اهلش را فرو می‌برد! حالا امتحان کن، تو نباش، بعد بین زمین اهلش را فرو می‌برد یا نه! اتفاقاً برعکس می‌بینی

۱. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۹۶.

۲. سرار ملکوت، ج ۱، ص ۷۴.

۳. لغت‌نامه دهخدا: «بالای هر چیزی.»

تازه درخت‌ها سبز می‌شود! چون وجود نامبارک تو خیر و برکت را برده بود!
 ما خیلی چیزها خیال می‌کنیم! خیال می‌کنیم تمام آسمان و زمین و ملائکه
 و... همه به وجود مبارک بنده مربوط است و اگر یک سرسوزنی بر این بدن مبارک
 من خدشه وارد بشود اصلاً افلاک به هم می‌ریزد! نه خیر، از این خبرها نیست! خیلی
 هم غصه نخوریم، چون چند روزی بیشتر از عمرمان باقی نمانده است! خلاصه، نباید
 خیلی به فکر خودمان باشیم، بلکه باید بیشتر به فکر آن طرف باشیم.
 حالا بعد از فرعون و نمرود و این کسانی که آمدند به جای شما نشستند و این
 کسانی که در ممالک شما آمدند شما را کنار زدند و به رتق و فتق مشغول‌اند، بدترین
 خلق خدا کیست؟

حضرت می‌فرماید: «العلماء إذا فسدوا؛ بدترین خلق خدا بعد از اینها، علمایی
 هستند که فاسد باشند.»

حالا علمای فاسد چه کسانی هستند؟ خود امام عسکری اینها را برای ما
 توضیح می‌دهد، و نباید ما از خودمان اضافه کنیم.

هم المظهورون للأباطیل؛ «آنهايي که اباطیل را اظهار می‌کنند (یعنی به جای
 حق، باطل را برای مردم حق جلوه می‌دهند).»

یعنی اباطیل را به عنوان حق اظهار می‌کنند، نه به عنوان باطل؛ یعنی چیزی را که باطل
 است حق جلوه می‌دهد، ولی به مردم نمی‌گوید که من دارم به شما باطل می‌گویم؛
 چون اگر بگوید و به عنوان باطل اظهار کند، دیگر کسی گوش نمی‌دهد و کسی توجه
 نمی‌کند، بنابراین به مردم می‌گوید که این حق است! می‌گوید: مردم باید امروز این
 کار را بکنید! مردم وظیفه شرعی شما امروز این است! مردم تکلیف شما این است!
 ولی خودش می‌داند چه خبر است! چون وقتی فردا یک طور دیگر می‌شود، همین
 آقا هم یک طور دیگر می‌شود! قربان روم خدا را، یک بام و دو هوا را!

و الکاظمون للحقائق؛ «آنهايي که حقایق را می‌فهمند ولی به مردم نمی‌گویند.»

یعنی می‌فهمند در پس پرده چه خبر است ولی نمی‌گویند! چون مصلحت این است!

من نمی‌دانم این «مصلحت» چه وقتی تمام می‌شود؟ این چطور مصلحتی است که بنده نمی‌فهمم و هیچ کس دیگری هم نمی‌فهمد، فقط این مصلحت را یک نفر می‌فهمد! من این مصلحت را نمی‌فهمم!

ابوبکر در نامه‌ای به پدرش می‌نویسد: «مصلحت مسلمین اقتضا می‌کرد که من را به‌عنوان اینکه سنم بیشتر است به‌جای علی بگذارند!» پدرش گفت: «من که پدر تو هستم و سنم از تو بالاتر است! چرا من را نگذاشتند!»^۱ پدر او، او را قبول نداشت و می‌گفت: «اگر به سن است من که بابای تو هستم!»

همین می‌شود که فلان آقا می‌گوید: «مصلحت اقتضا کرد که سقیفه بنی‌ساعده درست بشود!»^۲ بنده نوشته‌آن را هم دارم! با اینکه او شیعه است، معمم است، ظاهرالصلاح است و... ولی می‌گوید: «مصلحت اقتضا کرد که مردم سقیفه درست کنند!»

امام عسکری از قول امیرالمؤمنین می‌فرماید:

فیهم قال الله عزوجل: ﴿أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعْنُونَ﴾^۳؛^۴ «خدا در

حقّ اینها گفته است: ﴿اینها کسانی هستند که خدا اینها را لعنت می‌کند و

ملائکه هم این علما را لعنت می‌کنند و جن و انس هم لعنت می‌کنند!﴾

این کلام، کلام امیرالمؤمنین است و ناقل آن امام عسکری است. یعنی سندش

امام عسکری است، پس دیگر ضعیف نیست! آخر هرچه هست فوراً اشکال می‌کنند!

می‌بینند که در نهج البلاغه خطبات توحیدی است، خیلی راحت می‌گویند: «نهج البلاغه

که سند ندارد!»^۵ یا می‌بینند که در عیون أخبار الرضا علیه السلام مسائل توحیدی

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۸۸.

۲. رجوع شود به همین کتاب، ص ۲۳۲.

۳. سوره بقره (۲) ۱۵۹.

۴. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۸.

۵. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۱۷۶:

«سند نهج البلاغه کافی است که به سید رضی برسد! و با وجود ایشان احتیاج به سند دیگری نداریم. ←

است، می‌گویند: «بعضی از سند‌هایش خیلی مشخص نیست!» و وقتی هم که هیچ نفهمند، می‌گویند: «ما این مطلب را نمی‌دانیم؛ علم اینها را به خود آنها واگذار می‌کنیم!» بسیار خوب، از اول بگو و خیال خودت را راحت کن! چرا این قدر می‌پیچانی! بگو نمی‌دانم و نمی‌فهمم! ما که می‌دانیم نمی‌فهمی! پس خیلی تلاش نکن؛ بگو نمی‌فهم!

پس علمای فاسد آنهایی هستند که باطیل را حق جلوه می‌دهند و دروغ را راست نشان می‌دهند! مثلاً فردی دروغ گفته است، آنها می‌گویند راست گفته است! یا راست گفته است، آنها می‌گویند دروغ گفته است! و آنهایی هستند که حقایق را کتمان می‌کنند و به مردم نمی‌گویند، و ذهن مردم را روشن نمی‌کنند و مردم را به وظیفه واقعی و وظیفه شرعی‌شان آشنا نمی‌کنند. می‌گویند: این را بگوییم، این به صلاح است؛ آن را نگوییم، آن به صلاح نیست!

می‌گویند که آقای طهرانی در حرف‌هایش خیلی نسبت به علما حرف می‌زند و موجب ناراحتی علما شده است! کدام عالم؟ بنده نسبت به علما حرف می‌زنم؟

بعضی گفته‌اند: «سند نهج البلاغه مقطوع است و سید رضی مطالب آن را مُرسلاً نقل نموده و آنها را به امام علیه السلام نرسانده است، و لذا حجیت ندارد.» این کلام، بسیار سخیف و به کلی از درجه اعتبار ساقط است؛ زیرا سید رضی اعلیٰ مقاماً و ارفع منزله و اجل شأناً است از اینکه چیزی را به امیرالمؤمنین علیه السلام بالقطع و یقین نسبت دهد، درحالی که برای او بالعلم و یقین ثابت نشده باشد. بنابراین اتقان سند نهج البلاغه - علاوه بر مضمون و متن منحصر به فرد آن، که تحقیقاً از مقام ولایت صادر گشته است - اتقان خود سید رضی است. بنابراین هرگاه مطلب به نهج البلاغه رسید، دیگر بحث از سند آن مثل بحث از سند قرآن است که مقطوع به است.

هم چنین جهت اطلاع از سند فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه رجوع شود به تمام نهج البلاغه، سید صادق موسوی؛ مستدرک نهج البلاغه، هادی آل کاشف الغطاء؛ الدلائل والمسائل، هبة‌الدین حسینی شهرستانی، ج ۵؛ مصادر نهج البلاغه، عبدالله نعمه؛ اسناد و مدارک نهج البلاغه، محمد دشتی؛ روایات و محدثین نهج البلاغه، محمد دشتی؛ مصادر نهج البلاغه و أسانیده، عبدالزهراء حسینی.

جنابعالی و امثال جنابعالی که این وقاحت و بی‌شرمی بعضی را نسبت به اولیای الهی می‌بینید، چرا ساکت شده‌اید و حرفی نمی‌زنید؟! وقتی که اولیای الهی و فقهای را که بزرگان از مراجع، آنها را از افتخارات عالم اسلام شمرده‌اند، ولی بعضی‌ها در کتابشان همین‌ها را، همین مرحوم والد را کذاب معرفی کردند! آیا یک نفر از این علما جواب داد؟! آیا یک نفر به اینها اعتراض کرد که این مزخرفات چیست که دارید می‌گویید؟! چرا چیزی نمی‌گویید؟! حتماً چون مصلحت نیست! بعد می‌گویند: آقای طهرانی به این و آن، حرف می‌زند!

ولی عیبی ندارد، روزی می‌آید و دارد می‌آید و روزنه‌ها باز شده است و عقل‌ها دارد قدری به‌کار می‌افتد و افراد دارند کم‌کم متوجه می‌شوند. من به ظاهر افراد کاری ندارم، من به اینکه طرف نماز نمی‌خواند کاری ندارم، من به روسری سر نکردن او کاری ندارم، بلکه من به این دل و این عقل او کار دارم. عقل او دارد باز می‌شود، و قضیه این است. مغزها دارد به راه می‌افتد و فکرها دارد به‌کار می‌افتد. آن زمانی که هر کسی هرچه می‌گفت و هیچ‌کسی نباید صحبت می‌کرد دیگر تمام شد! دارید دنیا را می‌بینید که چه اتفاقاتی دارد می‌افتد! دیگر به اینکه یکی را بگوییم و یکی را نگوییم، کار عوض نمی‌شود!

این سیر تکوینی و تربیتی دارد کار خودش را انجام می‌دهد و من پشت سر این مطالب، دست غیبی پروردگار را می‌بینم که إن شاء الله به‌زودی زود مقدمات ظهور حضرت بقیة الله را خدا دارد آماده می‌کند. با سینه‌زدن‌ها آماده نمی‌شود؛ بلکه عقل‌ها دارد راه می‌افتد و مغزها دارد به‌کار می‌افتد، تخیلات و توهمات دارد از بین می‌رود، قداست‌های نامیمون و موضوعه دارد شکسته می‌شود.

بالآخره مردم باید روزی بفهمند دیگر! آقا بس است دیگر! مدام این‌وآن می‌کنید! بالآخره روزی باید کم‌کم قضایا درست شود و روشن شود! دسیسه‌های

اجانب باید مشخص بشود و فتنه‌های شیاطین باید برای مردم روشن بشود. حق از همه طرف و از همه اشخاص و از همه گروه‌ها همیشه حق است و تفاوتی نمی‌کند! حق باید خودش را نشان بدهد. من متلبس - بنا بر تعبیر امام عسکری - دو روز بتوانم کتمان حقایق کنم، روز سوم بخوام یا نخواهم جریانی پیش می‌آید که بدون خواسته من، حقیقت روشن می‌شود!

ما باید بدانیم و متوجه این قضیه باشیم که جریان امور و اداره و تدبیر عالم دست ما نیست! ببینید این حرف را چه وقتی زدیم! اگر هم تا به حال این طور نکرده‌ایم، از الآن باید خود را با حقایق وفق بدهیم و راه اشتباه را باید برگردیم و توبه کنیم؛ خدا هم در توبه را باز گذاشته است و ان شاء الله قبول می‌کند.

باید با مردم صادق باشیم، باید با مردم صاف باشیم، باید دروغ نگوئیم، باید حقایق را بگوئیم، باید با وجدان مردم صحبت کنیم، و باید با عقل سلیم مردم مخاطب داشته باشیم. بخوایم یا نخواهیم، مجبور خواهیم بود روزی به این مسئله سر بسپاریم؛ پس چه بهتر که از الآن شروع کنیم و از الآن خودمان را در این بستر حقیقت‌یابی و رسیدن به حقیقت قرار بدهیم؛ چون آن روز دیگر کار از کار گذشته است!

بنابراین علمایی که در این طرف هستند طالح‌اند و علمایی که در آن طرف هستند صالح‌اند. پس امیرالمؤمنین می‌فرماید: علمایی صالح‌اند که کتمان حقایق نکنند، باطل را حق جلوه ندهند و القاب و اسماء ائمه را به خود نبندند. من عالمم، خیلی خوب، حالا حجة الاسلام یا هر چه می‌خواهید بگوئید ...

پس ما هم همین هستیم، ما هم احتیاط نمی‌کنیم یعنی دنبال تخیلات و توهماتمان هستیم و در مینه جاهلیت هستیم و می‌میریم. معنای روایت، این است و همین طور هم هست.

پس یکی اینکه نباید کتمان حقایق بکنیم؛ دوم اینکه نباید باطل را حق جلوه بدهیم و حق را باطل. این مربوط به علما بود. حالا بقیه چه تکلیفی دارند؟ خیال نکنید امام عسکری شما را رها کرده، بلکه گریبان شما را هم گرفته است! هم گریبان

ما را محکم گرفته است و هم گریبان شما را! حضرت می‌فرماید:

لا جرم أن من علم الله من قلبه من هؤلاء القوم أنه لا يريد إلا صيانة دينه و
تعظيم وليه لم يتركه في يد هذا المتلبس الكافر!

«این است و جز این نیست و قطعاً همین است که هر کسی که خدا در قلب
او نگاه کند و ببیند که این قلب، قلبی است که واقعاً می‌خواهد از دینش
محافظت کند.»

اگر خدا نگاه کند می‌بیند. ما قلب را نمی‌بینیم، فقط همین ظاهر را می‌بینیم.
من الآن که دارم شما را می‌بینم آیا می‌بینم که نیتتان چیست؟ آیا می‌دانم شما به چه
نیتی اینجا آمده‌اید؟ آمده‌اید حرف بفهمید یا آمده‌اید حرف ببرید؟! من که نمی‌دانم!
بلکه فقط ظاهری می‌بینم که می‌خندید و تبسم می‌کنید. ما که حرف می‌زنیم، برای
همه حرف می‌زنیم، نه فقط برای یک عده؛ چون همه انسان هستند، همه وجدان
دارند، همه فکر دارند و همه در قبال خدا مسئول‌اند.

من به رفقا و دوستانم همیشه می‌گویم: حرفی که من می‌زنم برای همه می‌زنم؛
حالا یک کسی یک طور برداشت می‌کند و یک کس دیگری یک طور دیگر برداشت
می‌کند. خدا شاهد است که من این را از روی اخلاص می‌گویم و در مواردی هم
ثابت کرده‌ام که من خیر همه را می‌خواهم!

اما خدا وقتی نگاه می‌کند، به جای اینکه به چشم و ابرو نگاه کند، یک‌دفعه
مستقیم می‌رود به قلب نگاه می‌کند! خدا به چشم و ابرو نگاه نمی‌کند، خدا به خنده
نگاه نمی‌کند، خدا به این اخم‌ها نگاه نمی‌کند، بلکه خدا می‌بیند که پشت این خنده
چیست، پشت این اخم چیست، و این دل چه می‌گوید؛ خدا آن را نگاه می‌کند.

یکی خدا این طور نگاه می‌کند، دوم ائمه، سوم اولیای الهی! وقتی مرحوم آقا
می‌آمدند عجب اوضاعی داشتیم! پیش ایشان می‌رفتیم و می‌خواستیم یک طور خاصی

صحبت کنیم، ایشان می‌خندیدند و می‌گفتند: «بلندشو برو! می‌دانم چه می‌خواهی بگویی! دیگر برای ما بازی درنیاور!» گاهی اوقات این را می‌گفتند؛ حالا یا با این تعبیر یا با تعبیر دیگر. ما هم سرمان را پایین می‌انداختیم و می‌رفتیم! می‌فرمودند: برای ما بازی درنیاور! به قول مرحوم حدّاد: «اگر حرف در آسمان چهارم هم باشد می‌آورم و کف دستت می‌گذارم!»^۱

بنابراین این سه تا می‌فهمند: خدا و ائمه و اولیای الهی. پس جلوی اینها نمی‌شود معلق زد. به این و آن می‌توانیم دروغ بگوییم، ولی به اولیا نمی‌توانیم. تا بخواهیم دروغ بگوییم، هنوز نگاه نکرده، می‌گوید: برو آقا بیرون!

- آقا بگذار حرفم را بزنم!

- برو آقا؛ من وقت ندارم!

- چرا آقا جوابم را نمی‌دهد؟! این آقا اصلاً نمی‌گذارد حرفم را بزنم!

- بلند شو برو آقا! اصلاً فرصت نداریم!

حالا هرچه می‌خواهی بگویی، بگو؛ اما خدا به قلب نگاه می‌کند. خدا وقتی به قلب نگاه کند، قلب دو نوع است:

نوع اول قلبی است که بیمار است، مثل همین آقای که ولیّ خدا دارد حق را برای او روشن می‌کند، ولی پا روی حق می‌گذارد. آقایان وقتی در حریم علیّ بن موسی الرضا آمدی چرا فیضت را فراموش کردی؟! چرا وقتی ولیّ خدا دارد حق را به تو نشان می‌دهد، نمی‌گویی چشم؟! چرا حدّ اقل احتیاط نمی‌کنی؟ چرا پا روی حق می‌گذاری؟ چرا مصری؟ آیا می‌ترسی که اگر اینجا چشم بگویی، بعدش هم مجبور شوی چشم بگویی؟! مثل آن کسی که مکتب رفت، به او گفت: بگو «الف»! گفت: نمی‌گویم! گفت: چرا؟ گفت: اگر بگویم، فردا می‌گوید بگو «ب» و پس فردا می‌گوید بگو «ت» و تا آخر «ی» باید بروم و نمی‌توانم یک‌جا بایستم، چون الفبا سی و دو تا حرف است و باید تا

آخر رفت! لذا از اول نمی‌گوییم «الف»، فقط نگاه می‌کنیم و کار خودمان را می‌کنیم! آقاجان، بگو «الف» تا یک چیزی در این مغزت برود و این گچ‌ها تبدیل به سلول بشود! می‌گوید: می‌خواهم گچ بماند! اصلاً کی به کی است؛ دودو تا هجده تا! کی به کی است؛ می‌خواهم گچ بماند! بسیار خوب، بگذار گچ بماند! خدا هم با گچ کاری ندارد: ﴿صُمَّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهَمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾.^۱ این قلب مریض است و خودش را بسته است و روی خودش پوشش انداخته است و دیگر هیچ روزنه‌ای نمی‌تواند عبور کند.

نوع دوم قلبی است که برای حق جا گذاشته است تا ببیند قضیه چیست و حرف او چیست. مواظب است که نکند اینجا اشتباه کند، نکند آنجا اشتباه کند. این قلبی است که می‌خواهد دنبال حق برود. خدا وقتی که نگاه بکند:

أَنَّهُ لَا يَرِيدُ إِلَّا صِيَانَةَ دِينِهِ؛ «این قلب، قلبی است که واقعاً می‌خواهد از دینش محافظت کند!»

او نمی‌خواهد دینش را دست این و آن بیندازد، نمی‌خواهد هرچه این و آن می‌گویند بگوید چشم. همه‌اش که نباید چشم گفت! باید ببینی خودت چه داری می‌فهمی و چه داری احساس می‌کنی!

لَا يَرِيدُ إِلَّا صِيَانَةَ دِينِهِ وَ تَعْظِيمَ وَلِيَّهِ؛ «می‌خواهد دین خدا را نگاه دارد و ولیّ خدا را تعظیم کند.»

نه اینکه بخواهد بر سر ولیّ خدا بزند و او را پایین بیاورد تا خودش بالا برود! البته ولیّ خدا پایین نمی‌آید، تو پایین آمدی، تو از دست دادی، تو خاسر شدی و تو این ریح را نبردی! ولیّ خدا سر جایش هست و از جایش تکان نمی‌خورد؛ منتها تو بدبخت شدی! اگر شخصی این‌طور باشد و در دلش نیت او صادق باشد، امام عسکری می‌فرماید: **لَمْ يَتْرُكُهُ فِي يَدِ هَذَا الْمَتَلِبِّسِ الْكَافِرِ؛ «خدا دیگر او را دست این متلبس کافر**

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۷۱. معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۹۹:

«آنان کرانی هستند و لالائی و کورانی! پس ایشان تعقل و ادراک ندارند.»

(همین حاکمی که می خواهد او را از بین ببرد و همین عالمی که باطل را حق جلوه می دهد) رها نمی کند.»

بنابراین اول باید در دلمان نیت ما صادق باشد؛ یعنی به جای اینکه مدام این طرف و آن طرف برویم و پای این منبر و آن منبر بنشینیم و این کتاب و آن کتاب را بخوانیم و گوش بدهیم، اول باید این نیت را صادق و صاف بکنیم تا هرچه از مصدر واقعی آمد بگوییم چشم! وقتی که نیت را صادق و صاف کردیم دیگر نیازی به منبر و روضه و مجلس و کتاب و... نداریم؛ بلکه آنی که خدا بخواند در قلبمان می اندازد. خدا هزاران وسیله دارد و هزاران راه و طریق دارد. خدا دیگر این شخص را در دست این متلبس کافر رها نمی کند؛ یعنی در دست این عالمی که خودش را به لباس علم و تقوا درآورده است، ولی ابلیس است و ابلیس را درس می دهد!

امام می فرماید: «لا جرم؛ همین است و غیر از این نیست!» و بعد می فرماید:
 وَلِكِنَّهُ يُقَيِّضُ لَهُ مُؤْمِنًا يَتَفَبَّهَ عَلَى الصَّوَابِ ثُمَّ يُوقِّعُهُ اللَّهُ لِلْقَبُولِ مِنْهُ؛^۱ (خدا مؤمنی را در سر راهش قرار می دهد که دست خودش یک جا وصل است، و او دست این را می گیرد.)

خدا یکی را در سر راهش قرار می دهد که فکرش باز شده است و نمی خواهد داخل مغزش گچ بماند، و او دست این را می گیرد. به انواع وسائل، سر راهش قرار می دهد؛ مثلاً دارد در خیابان راه می رود، می گوید: سلام علیکم، حالت چطور است؟ خوبی؟ آقا بیا کمک کنم! و جای صحبت باز می شود، بعد یک دفعه می بیند که عجب حرف هایی زد! ببینم آقا این چه کسی بود؟! دنبالش بروم تا ببینم چه می گوید، و بلند می شود می رود و می گوید: به به، عجب، ای دل غافل:

آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم یار در خانه و ما گرد جهان می گردیم^۲
 عجب، چطور هم چنین مطالبی در این کتاب هست و ما تا حالا نمی دانستیم!؟

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۸.

۲. امثال و حکم، دهخدا، ج ۱، ص ۲۴.

چطور هم چنین صحبت‌هایی در این نوار هست و ما از آن غافل بودیم؟! یا مثلاً یک جا به کتاب‌فروشی می‌رود تا کتابی بخرد، کنار آن یک کتاب دیگر است، کنار آن یک نوار دیگر است، و می‌گوید: حالا این را هم بگیریم ببینیم که چیست. بعد به خانه می‌رود و می‌بیند: عجب، این حرف‌ها چیست؟! این مسائل چیست؟!

اینها به خاطر این است که دلش باز است. اگر دلش باز نباشد، کتاب یا نوار را می‌گیرد، ولی یک جایی می‌گذارد و یکی دو سانت هم خاک روی آن می‌آید و اعتنایی نمی‌کند، آن وقت می‌رود ترانه گوش می‌دهد و فیلم تماشا می‌کند! خدا بسته است و می‌گوید: ما ناز نمی‌کشیم! دلت را بستی، ما هم یک بتن روی آن می‌کشیم که جایث خوب محکم باشد و خاطرت جمع بشود! و خوب آب هم می‌دهیم تا سفت بشود؛ چون می‌گویند باید به سیمان تا مدتی، مثلاً تا یک ماه، آب داد تا همین‌طور سفت بشود. ما هم خیلی سفت نگه می‌داریم! خودت خواستی، ما هم بلدیم! آن وقت ما سر راهت آنهایی را قرار می‌دهیم که بخواهند تو را تأیید بکنند، آنهایی که برای تو خواب دروغ تعریف می‌کنند، آنهایی که مکاشفات دروغ تعریف می‌کنند. اگر بخواهی از این راه وارد شوی، ما همه قسمی داریم؛ هم این طرفش را داریم، هم آن طرفش را داریم. آنهایی را می‌آوریم که می‌گویند: خواب دیدیم این‌طوری بود، مکاشفه کردیم آن‌طوری بود، اینجا معجزه اتفاق افتاد، آنجا کرامت اتفاق افتاد، اینجا چپ شد، آنجا راست شد و... از این چیزها داریم و ما همه را دیدیم.

لَمْ يَتْرُكُهُ فِي يَدِ هَذَا الْمَتَلْبِسِ الْكَافِرِ، وَلَكِنَّهُ يُقَيِّضُ لَهُ مُؤَمَّنًا يَقِفُ بِهِ عَلَى

الصَّوَابِ؛ «خدا نمی‌گذارد که او در میان اینها بماند، بلکه دستش را می‌گیرد

و مؤمنی را سرراهش قرار می‌دهد که او را می‌آورد و در صراط قرار می‌دهد.»

یعنی دست را می‌گیرد و می‌گوید: آقا بیا اینجا، چه کار می‌خواهی بکنی؟ این کاری که داری می‌کنی اشتباه است! یا این رأیی که داری می‌دهی اشتباه است! آیا فکر فردا را کرده‌ای؟! حواست را جمع کردی؟! خیال می‌کرد که این آدم، آدم صالحی است؛ پس چه شد؟! این که الآن برای خیلی‌ها روشن شده است، از خیلی قبل برای خیلی‌ها

روشن بود، اما الآن صدایش درآمده است! این را که دیگر خیلی دیده‌ایم! آن مؤمن دست این را می‌گیرد و می‌گوید: آقا این کار را نکن و دنبال کارت برو! تو را چه که بخواهی در این قضایا و مسائل دخالت کنی!

ثُمَّ يُوَفِّقُهُ اللَّهُ لِلْقَبُولِ مِنْهُ؛ «وقتی که راه را به او نشان داد) بعد خدا توفیق

عمل هم به او می‌دهد!»

ممکن است ما خیلی از مطالب را بدانیم، ولی توفیق عمل پیدا نکنیم؛ مثل آن آقا که دانست، ولی یک شب طول نکشید، فردایش رفت پا روی کلام حق گذاشت! ولی برعکس، خیلی‌ها بودند که پیش مرحوم آقا می‌آمدند و ایشان یک صحبت می‌کردند و آنها توفیق عمل پیدا می‌کردند، چون دلشان صاف بود. دیگر مثل آن آقا با وجود اینکه این عالم الهی یک ساعت صحبت کرده و برای او حجّت را تمام کرده است، باز فردا نمی‌رفتند همان حرفشان را بگویند. پس توفیق را هم خدا می‌دهد. بنابراین هم روشنگری از طرف خدا است و هم توفیق عمل از طرف خدا است؛ هر دو از طرف خدا است.

فَيَجْمَعُ اللَّهُ لَهُ بِذَلِكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛^۱ «خداوند به واسطه این مؤمن بصیر

و خبیر و موقّق، خیر دنیا و آخرت را به او می‌دهد.»

البته بنده در جلد دوم/سرار ملکوت، خصوصیات ولیّ الهی را عرض کرده‌ام،^۲ و إن شاء الله اگر خداوند توفیق بدهد، در جلد سوم/سرار، این عبارت امام عسکری علیه السلام را توضیح خواهم داد که حالا اگر یک ولیّ الهی نبود چه باید کرد؟^۳ و مفصّلاً توضیح خواهم داد که در صورت نبودن ولیّ کامل و عارف الهی چه باید کرد؟ آیا باید دست روی دست گذاشت یا نه؟

حالا در اینجا خدا به او خیر دنیا را هم می‌دهد، یعنی در دنیا خیالش راحت

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۸.

۲. رجوع شود به/سرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۵۱-۴۳۲.

۳. رجوع شود به/سرار ملکوت، ج ۳، ص ۲۰۳-۲۸۲.

است و وجدانش راحت است. آنهایی که این مدت این کارها را کردند الآن چه وجدانی دارند؟ آیا دائماً نمی‌گویند که ای کاش و ای کاش؟! و مدام دست روی دست نمی‌زنند؟! اما ما دست روی دست نمی‌زنیم، بلکه می‌خندیم؛ چون وجدان راحت است، به‌خاطر اینکه خلاف نکرده است. خدا توفیق داده است، پس باید بر این توفیق شکر کرد.

و يَجْمَعُ عَلَىٰ مَنْ أَضَلَّهُ لَعْنًا فِي الدُّنْيَا وَعَذَابَ الْآخِرَةِ؛^۱ «و هر کسی و هر عالمی که تابه‌حال این فرد را در شبهه گذاشته بود و باطل را برای این فرد، حق جلوه داده بود، خداوند لعن در دنیا و عذاب آخرت را نصیبش خواهد کرد!» لذا در همین دنیا می‌بینیم که دارند اینها را لعنت می‌کنند! هنوز نمرده‌اند، ولی می‌گویند: خدا لعنتش کند! عجب آدمی بود؛ خدا لعنتش کند! این چه کارهایی کرد؛ خدا لعنتش کند! خدا هم در این دنیا سزایش را می‌دهد و هم در آخرت که اصلاً صف کشیده‌اند و منتظر قدوم ایشان هستند که بفرمایید می‌خواهیم از جناب‌عالی یک پذیرایی خیلی اختصاصی و آن‌چنانی داشته باشیم!

این روایت را عرض کردیم و إن شاء الله امیدواریم که در این روز مبارک، خداوند توفیق مصداقیّت این عبارات را بدهد. این عبارات را باید در تابلو نوشت و در منازل قرار داد. این ائمه این حرف‌ها را نرده‌اند که در کتاب‌خانه‌ها بماند! ما باید اینها را تابلو کنیم تا هر روز جلوی چشممان باشد. همین کلام امام عسکری را اگر ما هر روز، حتی اگر یک هفته در میان، نگاه کنیم، آیا هیچ‌طوری نمی‌شویم؟ یا اینکه تکانی می‌خوریم؟ بعداً این تکان کم‌کم زیاد می‌شود تا اینکه إن شاء الله کار خودش را انجام می‌دهد. امیدواریم هم نسبت به عالم و هم نسبت به متعلّم، خداوند توفیق مصداقیّت این عبارات و این مفاهیم را برای همه به‌وجود بیاورد.

امروز عید میلاد منجی عدالت (چون عدالت فقط به‌واسطه حضرت نجات

پیدا می‌کند) و منجی حق است، منجی حقیقت، منجی حیات، دمنده روح حیات بر کالبد مرده ما، امروز روز میلاد زمان امام علیه السلام است.

مرحوم آقای حدّاد - رضوان الله علیه - به بنده می‌فرمودند:

کور است آن چشمی که روز از خواب بلند شود و قبل از اینکه نگاهش به دیوار بیفتد به امام زمانش نیفتد!^۱

یعنی تو داری به این دیوار نگاه می‌کنی، اما نقشی که از این دیوار در ذهن تو ترسیم می‌شود، با حضور ولیّ دارد این کار انجام می‌شود؛ یعنی همان ولایت است که به صورت باز شدن پلک چشم درآمده است، همان ولایت است که به صورت نور چراغ درآمده است و همان ولایت است که این تصویر در اینجا نقش می‌بندد! همه اینها ظهور آن ولایت است.

اینها امام را شناختند! اینها می‌شوند شیعه علی! اینها می‌شوند شیعه امام زمان! ولایت به این معنا نیست که امام زمان می‌داند! خیلی‌ها می‌دانند! اصلاً این ننگ برای امام زمان است که بگوییم امام زمان علم غیب دارد! این ننگ برای امام زمان است که بگوییم امام زمان تصرف می‌کند، ماه را دو نصف می‌کند و خورشید را برمی‌گرداند! آصف هم این کارها را می‌کرد^۲ و خیلی‌های دیگر هم می‌توانند این کارها را بکنند!^۳

ولایت امام زمان به این معنا است که نفس حضور اشیاء و اعیان خارجی همان ولایت است. این امام زمان است! نفس تحقّق ماهیّات به هویت خارجی شان همان ظهور ولایت است. علم غیب چیست؟! این حرف‌ها چیست؟! آن وقت آقا کتاب می‌نویسد که امام علم غیب دارد یا ندارد؟ امام می‌داند یا نمی‌داند؟ عرفا چه می‌گویند،

۱. امام شناسی، ج ۳، ص ۳۴: روح مجرد، ص ۵۱۳.

۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۳۴: من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۲.

۳. در روایات راجع به یوشع بن نون نیز داریم: من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۱۳: الإرشاد، ج ۲، ص ۳۸۵.

اینها چه می‌گویند! آن وقت این امام را می‌توانیم لقبش را به خودمان بدهیم و بگوییم که ما امام هستیم؟! باید سرمان را پایین بیندازیم و خجالت بکشیم!

إن شاء الله امیدواریم که خداوند به برکت این مولود، همه ما را در پناه ولایتش به معرفت واقعی‌اش که مورد نظر اولیای خدا است برساند، و ما را به واسطه وظیفه خطیرتری که برعهده داریم، موفق بدارد بر اینکه فقط و فقط در صراط و مسیر آن بزرگوار حرکت کنیم، و چشم ما را از همه جا ببندد و فقط و فقط بر همان نقطه وجود نازنین و مقدّسش معطوف بدارد.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ



برای شنیدن این
سخنرانی اسکن کنید.

مجلس هشتم

ارتقاء عقول در زمان طهور

نیمه شعبان سال ۱۴۳۴ هجری قمری

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ
وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

امام صادق علیه السلام درباره ظهور حضرت بقیة الله می فرماید:
إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهِ عُقُوبَتَهُمْ وَ أَكْمَلَ بِهِ
أَخْلَاقَهُمْ؛^۱

«وقتی که قائم ما ظهور کند و از پس پرده غیبت به درآید خداوند دست او را بر سر همه بندگان قرار می دهد و به واسطه این عنایت و کرامت، عقوبت آنها را به مرتبه جمعیت و اتقان درمی آورد (و از تشنّت و افتراق بیرون می آورد و از چندسونگری درمی آورد) و بدین لحاظ، اخلاق آنها را نیز کامل می کند.»
یعنی امور آنها، صفات آنها، کارهایی که انجام می دهند، تصرفاتی که می کنند و ارتباطی که پیدا می کنند، همه اینها را به مرتبه انسانیت کامل و کمال می رساند.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۵؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۷۵؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۰؛ با قدری اختلاف در مصادر.

این روایت خیلی روایت عجیبی است و خیلی‌ها هم شنیده‌اند. انسان گاهی از اوقات فکر می‌کند که چطور هم‌چنین قضیه‌ای اتفاق می‌افتد؟! معنای جمعیت عقل چیست؟ معنای کمال اخلاق چیست؟ مگر ما الآن عقل خود را به کار نمی‌بندیم؟! مگر در امور خودمان تصمیم نمی‌گیریم؟! مگر فکر نمی‌کنیم؟! پس چه تفاوتی بین این زمان و بین آن زمان خواهد بود؟ و امام صادق علیه‌السلام در چه وضعیتی بودند که حتی زمان خودشان را لایق برای زمان ظهور نمی‌دانستند؟

قضیهٔ هارون مکی در شب‌های ماه مبارک خدمت رفقا عرض شد^۱ و این قضیهٔ معروف و مشهوری است و همه می‌دانند و اطلاع دارند. در آنجا عرض شد که بعضی‌ها از خراسان خدمت امام صادق علیه‌السلام آمدند و به آن حضرت پیشنهاد قیام در قبال حکومت ظلم و جور کردند. حالا این حکومت ظلم و جور، حکومت بنی‌عبّاس بود. بنی‌عبّاس همین‌هایی بودند که نماز می‌خواندند، نماز جمعه می‌خواندند، منبر می‌رفتند، خطبایشان این طرف و آن طرف در بلاد در حال تبلیغ دین بودند؛ ولی صحبت، صحبت ظلم و جور و حکومت غاصبانه است. این را مردم می‌فهمیدند و احساس می‌کردند که قضیهٔ فرستادن خطیب به این طرف و آن طرف و نماز خواندن، با ظلم منافات دارد و در تعارض است. مردم ظلم و فساد را احساس می‌کردند و به همین جهت سراغ ائمه می‌آمدند.

اگر قضیهٔ صرف نماز و روزه و حج بود، بنی‌عبّاس و بنی‌امیه هم انجام می‌دادند، پس مشکلی نبود. دیگر چرا سراغ ائمه بیایند؟ پس معلوم می‌شود که نماز با ظلم کردن منافاتی ندارد، بلکه نماز و روزه و اقامهٔ شعائر دینی به صورت ظاهری، راه و پلی برای رسیدن به امیال و هواهای نفسانی است و یکی از راه‌های آن است.

آنها سراغ امام صادق علیه‌السلام آمدند و از آن حضرت تقاضا کردند. حالا آیا امام

۱. نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن جلسات دعای أبوحمزه ثمالی، رمضان ۱۴۳۲، جلسه ۶،

می تواند این کار را به تنهایی انجام بدهد؟! امام که بنا بر شق القمر و اعجاز ندارد، پس لابد باید افرادی باشند که کمک و مساعدت کنند، و وقتی حضرت می فرمایند که بنشینید، آنها بنشینند و وقتی حضرت می فرمایند که حرکت کنید، آنها حرکت کنند و وقتی حضرت می فرمایند که اقدام کنید، آنها اقدام کنند، و هر چه حضرت می گوید، آنها گوش بدهند.

حالا آیا این چنین افرادی در آن زمان بودند یا نبودند؟ اگر بودند پس چرا حضرت در قیام به این مسئله مهم - نعوذ بالله - کوتاهی کردند؟! اگر نبودند چه عاملی بود که این چنین افرادی نبودند؟ در آن زمان مردم نماز می خواندند، روزه می گرفتند، هر سال هم حج می رفتند، آن هم حج آن زمان که ماهها طول می کشید و برای رسیدن به مکه خیلی تلاش می کردند، نه مثل الآن که انسان دو ساعته و سه ساعته به آنجا می رسد. مردم همه این کارها را انجام می دادند، پس چه قضیه ای در آن زمان بود که حضرت قیام نمی کردند و ائمه در آن زمان ساکت بودند و نمی توانستند اقدام کنند؟ امام رضا علیه السلام نمی توانست اقدام کند، موسی بن جعفر علیه السلام نمی توانست اقدام کند؟ آن شخص آمد و شروع کرد به حضرت اعتراض کردن که شما صد هزار نفر یار فقط در خراسان دارید؛ حالا جاهای دیگر بماند! پس چرا اقدام نمی کنید؟! چرا بلند نمی شوید؟! دارد اعتراض می کند و حضرت باید جواب بدهند. اگر حضرت بگویند که نه، هنوز وقتش نیست؛ می گوید که وقتش هست، چون داریم می بینیم! این همه افرادی که دارند می گویند یا حجة ابن الحسن، پس اینها چه می شوند؟! اینها می گویند هستیم دیگر! این همه افرادی که می گویند باید بلند شد و در قبال مسائل باید سکوت نکرد، چه می شوند؟! همین ها در زمان امام صادق هم بودند! ما که فرقی نکرده ایم؛ آن زمان بودند، الآن هم هستند. این شخص به عنوان نمایندگی از آنها آمده بود که برود به امام علیه السلام بگوید: ما آماده ایم و خود را برای اطاعت از دستورات و فرامین شما داریم آماده می کنیم، چرا نشسته اید؟ اگر کمک می خواهید بفرمایید! دیگر چه توجیهی برای امام صادق باقی می ماند که بنشینند و همین طور نظاره گر باشد و بنی عباس هم هر غلطی که می خواهند، بکنند و هر ظلمی که می خواهند، بکنند و

هر کسی را که می‌خواهند، در زندان بیندازند و دهان هر گوینده‌ای را بکوبند و خفه کنند؟ چه دلیلی برای امام صادق در اینجا می‌تواند باقی بماند؟

در همین حین که مشغول صحبت بودند حضرت به آن شخص خدمت‌کار فرمودند: «بیا تنور را آتش کن و گرم کن!» همان تنوری که در آن غذا و نان درست می‌کردند. او هم آمد و همیزها را ریخت و گرم کرد. وقتی که دیگر لهیب آتش خیلی بالا آمد و مشخص شد که در آن تنور چه خبر است، حضرت فرمودند که جناب خراسانی که تابه‌حال این‌قدر برای ما نصیحت می‌کردید و ما را تحریک به قیام می‌کردید، بفرمایید شما اولین نفرش! بسیار خوب، بگویید بینم در این اقدام و بلند شدن و کمک کردن، آیا حلوا و برنج زعفرانی و خورش بادمجان است یا تیر و شمشیر و نیزه و کشته شدن و زخمی شدن و این حرف‌ها است؟ کدام‌یک از اینها است؟! جنگ با بر سر سفره غذاهای متنوع و رنگارنگ بودن تفاوت می‌کند! حضرت فرمودند: «بسیار خوب، جنابعالی اولین نفر، بفرماید بروید داخل تنور و قدری آنجا بنشینید!» تا قدری مغز و عقل‌تان سر جایش بیاید و دیگر این‌قدر امام را نصیحت نکنید!

گفت: یا ابن‌رسول‌الله، چه می‌فرمایید؟! می‌فرمایید بنده داخل تنور بروم؟! - بله، عرض می‌کنم که بفرمایید در این تنور بروید تا قدری حالتان جا بیاید! - مگر من چه کردم؟! آخر چه گناهی از من سر زده است؟! حضرت فرمودند: مگر تو نمی‌خواهی در رکاب امامت شهید بشوی؟! بسیار خوب، حالا جنگ و شیئه اسب‌ها و نیزه‌ها و امثال اینها بماند، همین الآن حی و حاضر، برو در تنور؛ بسم‌الله! یا اینکه نه، می‌خواهی جنگ کنی و یک‌خال هم به بدنت نیفتد! مثل همان بزرگوارانی که در صدر اسلام وقتی جنگ می‌شد اول آنها فرار می‌کردند و بعد از چند روز قاصد می‌فرستادند و پیغام می‌فرستادند تا ببینند چه خبر است، وقتی می‌دیدند که اوضاع آرام شد و مشرکین را فراری داده‌اند و زخم‌ها را امیرالمؤمنین خورد و پیشانی پیغمبر شکست و اینها همه در خانه افتادند، حالا

می گویند: به به، الحمد لله! الحمد لله که اسلام پیروز شد!^۱ آنها هم همین طور بودند. بله، از این طور افراد خیلی هست، ما هم همین طور هستیم. از این طور افراد زیاد پیدا می شوند و بعداً هم حاکم و همه کاره مسلمین می شوند! همیشه این طور بوده است!

حضرت فرمودند: بفرمایید تشریف ببرید در این تنور!
او شروع کرد به عجز و لابه که یا ابن رسول الله، مگر ما چه کردیم؟! آخر ما چه حرفی زدیم؟! و... .

- بسیار خوب، شوخی و مزاح کردیم!

البته من دارم این طور می گویم، ولی حضرت که شوخی و مزاح ندارد! حضرت شروع کردند به صحبت و مطلب را برگرداندند و پرسیدند که حالا این کیست؟ آن کیست؟ آنجا چه خبر است؟ اینجا چه خبر است و...

در همین حین، هارون مکی، از اصحاب حضرت، وارد می شود. هنوز لنگه کفشش در دستش بود که حضرت می فرمایند: «قبل از اینکه بنشین، برو در آن تنور و قدری آنجا بنشین تا بعداً خدمتتان بررسی!» او هم کفشش را آنجا می گذارد و می رود قشنگ صاف در آن تنور می نشیند!

یک دفعه این شخص خراسانی وحشت می کند و رنگ از او می پرد و خیال می کند که الآن است که بوی ذغال و سوخته شدن هارون مکی به مشام برسد! مگر او چه کار کرده بود که حضرت این بلا را بر سرش آورد؟! توجه می کنید! امام را نشناخته بودند! ما هم امام را نشناخته ایم و در تفکرات و تخیلات داریم با امام سر می کنیم. آن هارون مکی امام را شناخته است!

وقتی هارون در تنور رفت، به این امید نرفت که سالم درآید، مثل حضرت

۱. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۲۲؛ الکامل، ج ۲، ص ۱۵۸. جهت اطلاع تفصیلی پیرامون این مطلب رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۳، ص ۱۹-۸۳.

ابراهیم که ﴿قُلْنَا يَا كُوفِي بَرِّدًا وَسَلِّمْ عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ﴾^۱ و آن خطاب به برد و سلام باعث شد که همین آتش در حین شعله‌ور شدنش، سوزندگی از آن گرفته بشود و حرارت از آن سلب بشود؛ بلکه وقتی که هارون مکی در تنور رفت، به این نیت رفت که جزغاله بشود، و الا هنر نیست! همه ما همین کار را می‌کنیم! اگر این طور باشد، امام علیه السلام به جای صد هزار نفر، صد میلیون طرفدار دارد! اگر ما بدانیم که وقتی در تنور برویم ابداً هیچ گزندى به ما وارد نمی‌شود و هیچ اتفاقی بر ایمان نمی‌افتد و حرارت تأثیری نخواهد داشت، الحمدلله همه هارون مکی می‌شویم! اما او با این نیت رفت که بعد از نیم ساعت جزغاله و ذغالش را در بیاورند! حالا اینکه امام علیه السلام چه کار کرد، این را دیگر خودش می‌داند. البته گاهی اوقات هم این طور اتفاق می‌افتد که وقتی آدم می‌رود باید تا آخر خط برود؛ یعنی این طور نیست که به امیدی نخواهد برگردد، چون این که دیگر فایده‌ای ندارد! توجه کردید؟

یک مرتبه این شخص همه اوضاعش به هم ریخت! حضرت شروع کردند به صحبت کردن از این طرف و آن طرف. حدود بیست دقیقه‌ای گذشت، حضرت گفتند: «حالا برو این رفیقت را که داخل این تنور رفت، در بیاور و بگو دیگر بس است!» کنار تنور آمد و می‌خواست ذغال‌هایش را در بیاورد؛ چون خیال می‌کرد که دیگر چیزی از او باقی نمانده است! اما نگاه کرد دید که خیلی راحت داخل تنور نشسته است و دارد آتش‌ها را یکی یکی بالا و پایین می‌اندزد!

حضرت گفتند: «چندتا از اینها در خراسان دارید؟!»

حضرت خراسان را گفتند، ولی این مسائل همه‌جا همین طور است، اینجا هم همین است و تفاوتی بین خراسان و سمنان و تبریز و سایر جاها ندارد. صحبت این است که تا هر کس چطور باشد! مهم این است.

۱. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۶۹. *مطلع انوار*، ج ۱۲، ص ۱۵۱:

«گفتیم: ای آتش، بر ابراهیم خنک و سلامت باش!»

گفت: یا ابن رسول الله، آنجا یک نفر هم مثل این نیست!
حضرت فرمودند: «اگر من پنج نفر مثل اینها داشتم قیام می کردم!»^۱ البته با بعضی از اختلافات در تعبیر.

توجه کردید؟ این مسئله یعنی چه؟ هزار و صد و چند سال است که دارد از تولد امام زمان علیه السلام می گذرد و هر سال ما داریم جشن می گیریم، چراغانی می کنیم، یا حجة ابن الحسن می گوییم، و از عدل او داریم به همه دنیا اعلام می کنیم: او وقتی بیاید این طور می شود، او وقتی بیاید آن طور می شود، او وقتی بیاید گرگ در کنار میش هر دو باهم حرکت خواهند کرد، او وقتی بیاید اگر یک دختر پانزده ساله بر سرش طبقی از جواهر بگذارد و از این شهر به آن شهر برود هیچ کسی متعرض او نخواهد شد.^۲

بله، اینها هست و اینها درست است؛ ولی چه ربطی به ما دارد؟! در این جشن هایی که ما تا الآن گرفته ایم چه فایده ای برده ایم و چه نتیجه ای عائدمان شده است؟! امسال که سال ۱۴۳۴ هجری قمری است، مثل سال ۱۴۳۳ بود و آن هم مثل ۱۴۳۲ و همین طور... اگر همین طور جشن بگیریم تا به زمان ظهور حضرت برسیم، چقدر توانسته ایم خودمان را با ظهور آن حضرت تطبیق بدهیم و نزدیک کنیم؟! چقدر توانسته ایم خودمان را به آن حالی برسانیم که هارون مکی داشت؛ وقتی امام فرمودند که برو در تنور، و او رفت؟ آیا ما هم همین طور هستیم؟ بله؟! باید بنشینیم فکر کنیم! اینکه مدام بنشینیم و بگوییم یا حجة ابن الحسن، چه فایده ای دارد؟! خیلی خوب، امسال هم مثل سال دیگر می گوییم یا حجة ابن الحسن. حضرت می گویند: بسیار خوب، حالا ظهور کردم، شما می خواهید چه گلی بر سر من بزنید؟! اگر من ظهور کنم، شما مثل آن خراسانی هستید یا مثل هارون مکی شده اید؟ اگر مثل آن خراسانی هستید که این همیشه در طول تاریخ بوده است! نماز خواندن که هنر نیست، روزه گرفتن

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۲۳۷.

۲. النخال، ج ۲، ص ۶۲۶.

که هنر نیست، حیح انجام دادن که هنر نیست، بنی عباس و بنی امیه هم انجام می دادند و دیگران هم انجام می دهند و همیشه هم انجام می دهند؛ ولی این که هنر نیست! پس چرا تابه حال من باید غیبت کنم؟ چرا من نباید ظهور کنم؟ چرا من باید مثل جدّم امام صادق همین طور ساکت بنشینم؟ اگر قرار بر قیام و ظهور بود چرا اجداد من قیام نکردند؟ چه فرقی بین من حجة ابن الحسن و بین پدرم امام عسکری است؟ هر دو امام هستیم و تفاوتی نمی کند! چه فرقی بین من و جدّم امام رضا است که در همان حکومت مأمون سکوت کرد تا بالأخره مأمون او را شهید کرد؟ چه فرقی بین من و اوست؟ هیچ! یک شخصیت در دو ظهور، فقط همین است! آن اسمش امام رضا بود و این اسمش حجة ابن الحسن، آن اسمش امام هادی بود و این حجة ابن الحسن، آن اسمش امام سجاد بود این حجة ابن الحسن؛ هیچ تفاوت دیگری نمی کند و هیچ فرقی در اینجا ندارد.

توجه می کنید؟! نشستن، جشن گرفتن، سمینار تشکیل دادن، افراد را از این طرف و آن طرف دعوت کردن و... خوب است و نمی گویم اینها نباشد؛ ولی چقدر ما خودمان را در این گونه مجالها به مکتب آن حضرت نزدیک کردیم؟ چقدر خودمان را به افکار حضرت و به اخلاق حضرت نزدیک کردیم؟ چقدر به تصرفات در امور خارجی نزدیک کردیم؟ چقدر کارهایمان را براساس تعقل انجام دادیم؟ آیا هنوز ما براساس احساسات داریم حرکت می کنیم؟ آیا هر کس گفت که این کار را بکن، ما هم می کنیم؟ بله، می کنیم! آیا هر کس گفت که این کار را نکن، نمی کنیم؟ بله، نمی کنیم! پس این با ۱۱۰۰ سال پیش چه تفاوتی کرد؟!

اگر یکی بگوید که آقا برو این کار را بکن! همه همین طور بدون فکر می گویند: چشم! یا اگر بگوید که آقا این کار را نکن! همه می گویند: چشم! کی نشستیم به خودمان فکر کنیم که این چیزی که این شخص دارد می گوید، شاید غلط باشد؟! کی نشستیم فکر کنیم و این عقل خودمان را که خدا داده است، به کار بیندازیم؟! شاید آن چیزی که می گوید نکن، غلط باشد! تا کی باید دچار جوگیری و احساسات باشیم؟! کی وقتش می شود که این تمام بشود؟! پس این چه فرقی کرد؟ بین زمان ما و زمان

پیغمبر واقعاً چه فرقی می‌کند؟!

بنده در همین مقدمه کتاب سیمای عاشورا که مشغول تألیفش هستم،^۱ این قضیه را نوشته‌ام که بعد از پیغمبر چه کردند! واقعاً بنشینیم به این مسائل فکر کنیم! امروز روزی است که عده‌ای از عزیزان ما دارند ملبَس به لباس روحانیت می‌شوند. این مطالب را من به‌خصوص برای آنها دارم می‌گویم که بدانند در چه جایی دارند پا می‌گذارند و چه مسئولیتی دارند بر روی دوش خودشان قرار می‌دهند. آیا به صرف یک عمامه گذاشتن مطلب تمام شد؟!

مستحب است که همه عمامه بگذارید؛ خصوصاً اینکه در نماز عمامه بگذارید. اگر نمی‌گذارید دیگر از امروز بگذارید. لازم نیست عمامه پنج متری و شش متری باشد، بلکه مستحب است یک پارچه سفید یا هر کسی سید است یک پارچه سبز یا سیاه، به تناسب حال خودش در نماز عمامه بگذارد. ثواب نماز با عمامه بسیار بیشتر از ثواب نماز عادی است که انسان بدون عمامه انجام بدهد.^۲

۱. مع الأسف تقدیر و مشیت الهی بر این امر تعلق نگرفت که از پرده برون افتد راز، و اجل مهلت نداد که از خامه پر فیض آن رجل الهی در باب تحلیل چهره واقعی عاشورا بهره ببریم و صرفاً مقدمه‌ای ناتمام از ایشان در اختیارمان باقی ماند. البته مجمع تحقیق مکتب وحی بنا دارد هرآنچه از مجموع نوشتجات و سخنرانی‌های آن رجل الهی در این زمینه باقی مانده است با تبویب و تحقیق در اختیار خوانندگان محترم قرار دهد؛ ان شاء الله الملك المنان. (محقق)

۲. جامع الأخبار، شعیری، ص ۷۷:

«قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ بِعِمَامَةٍ فَلَهُ مِنَ الْفَضْلِ عَلَى مَنْ لَا يَتَعَمَّمُ كَفَضْلِ عَلَى أُمَّتِي؛ وَ مَنْ صَلَّى مُتَعَمِّمًا فَلَهُ مِنَ الْفَضْلِ عَلَى مَنْ صَلَّى بغيرِ عِمَامَةٍ كَمَنْ جَاهَدَ فِي الْبَحْرِ عَلَى مَنْ جَاهَدَ فِي الْبَرِّ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى؛ وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا مُتَعَمِّمًا صَلَّى بِجَمِيعِ أُمَّتِي بغيرِ عِمَامَةٍ يَقْبَلُ اللَّهُ تَعَالَى صَلَاتِهِمْ جَمِيعًا مِنْ كَرَامَتِهِ؛ وَ مَنْ صَلَّى مُتَعَمِّمًا وَكَلَّ بِه سَبْعِمِائَةِ أَلْفِ مَلِكٍ يَكْتُبُونَ لَهُ الْحَسَنَاتِ وَ يَمْحُونَ عَنْهُ السَّيِّئَاتِ وَ يَرْفَعُونَ لَهُ الدَّرَجَاتِ.»

ترجمه: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: "فضیلت و شرافت آن کس که دو رکعت نماز را با عمامه بخواند بر آن کسی که بدون عمامه نماز می‌خواند مانند شرافت و برتری من است بر ﴿

وقتی هم که عمامه می‌گذارید حتماً تحت‌الحنک بگذارید. نماز باید با تحت‌الحنک باشد؛^۱ یعنی یک طرف عمامه را باز کنید و از زیر گردن رد کنید و روی شانه بگذارید. این‌طور باید نماز خواند، نه اینکه همین‌طوری عمامه بر سر بگذارید! این همه روایت داریم که نماز باید با تحت‌الحنک باشد، آن وقت می‌بینیم که آقایان همین‌طور بدون تحت‌الحنک به نماز خواندن می‌ایستند! پس این حرف‌ها را پیغمبر و ائمه برای که زدند؟ فقط می‌گویند: «یا حجة ابن الحسن، عجل علی ظهورک!» پس این حرف‌ها را برای چه کسی زده‌اند؟

من این مطالب را برای این عزیزان و این دوستان عرض می‌کنم، البته برای همه و برای خودم هم می‌گویم، تا ببینیم که چه توقعی از ما دارند.

بعد از زمان پیغمبر مگر افرادی نیامدند که برای اولی و دومی و سومی و معاویه و هکذا برای هر کسی که می‌آمد، این روایات را جعل می‌کردند؟! برای هارون هم جعل می‌کردند! برای مأمون هم جعل می‌کردند! مگر سمرقند بن جنذب‌ها نیامدند؟ مگر ابوهریره‌ها نیامدند؟ همین طالبان دنیا و شهوات مگر وارد معرکه نشدند؟ همین از خدابی خبران حیوان‌صفت و متلوث به شهوات و به هواها مگر پا به میدان نگذاشتند

﴿ اُتِمُّم . و برتری آن‌کس که با عمامه نماز بخواند بر آن‌کسی که بدون عمامه نماز می‌خواند به مانند فضیلت و برتری کسی است که در دریا جهاد می‌نماید بر آن‌کسی که در خشکی در راه خداوند متعال جهاد می‌کند؛ و همانا اگر کسی با عمامه با جمیع اُتِمُّم که بدون عمامه اند نماز بخواند و آنان را امامت نماید، خداوند از روی کرامتش نماز همه آنان را خواهد پذیرفت؛ و هر آن‌کس که با عمامه نماز گذارد، هفتصد هزار ملک برای او گماشته می‌شوند تا برای او حسنات بنویسند و سیئات و زشتی‌ها را برای او محو نمایند و بر درجات او بیافزایند. » (محقق)

۱. الکافی، ج ۶، ص ۶۶۱:

«عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من اعتم فلم يدرِ العمامة تحت حنكه فأصابه ألم لا دواء له فلا يلومنَّ إلا نفسه!»

ترجمه: «امام صادق علیه‌السلام فرمود: "هرکس که عمامه بر سر گذارد و دنباله آن را به دور گردن و از زیر چانه عبور ندهد سپس او را دردی برسد که درمانی ندارد پس فقط خود را ملامت کند!"» (محقق)

و بر پیغمبر معصوم الهی افترا نیستند؟! این روایت‌های دربارهٔ اولی و دومی، در زمان پیغمبر درآمد یا بعد از پیغمبر؟ پس چه شد که تا پیغمبر سرش را زمین گذاشت، چاپخانهٔ اینها شروع کرد به کار کردن؟!^۱ چطور این روایت‌ها را ما در زمان پیغمبر نشنیدیم؟! چطور روایت‌های مربوط به معاویه و امثال ذلک را در زمان پیغمبر نشنیدیم؟! چرا حتی یکی در میان اینها بلند نشد بگوید که این روایت‌هایی را که شما درآورده‌اید چطور در زمان پیغمبر نبود و یک‌دفعه بعد از پیغمبر سبز شد؟! چرا همه سر را پایین انداختند؟!

ببینید، در آن زمان چه بوده است که در سایر زمان‌ها نیست؟ یک روز معاویه بالای منبر بود و شروع کرد از خودش تعریف کردن. سمره آن پایین نشسته بود، گفت: چه می‌گویی مرتیکه! هشتاد هزار حدیث به پیغمبر بستم تا تو را آن بالا نشاندم؛ حالا داری جلوی من از خودت تعریف می‌کنی؟! جلوی ما دیگر معلق‌بازی نکن!

نمی‌دانم مگر اینها به جای خوردن و خوابیدن هم داشتند چاپ می‌کردند؟! مگر چاپخانه بودند؟! این قدر دروغ! این قدر «شنیدم از لبان رسول خدا در حالی که داشت این کار را می‌کرد، دربارهٔ معاویه، کاتب وحی این طور گفت!» شنیدم از رسول خدا... شنیدم... شنیدم... شنیدم...! پیغمبر هم دیگر سرش را زمین گذاشته است و نمی‌تواند صحبت کند، حکومت هم دست حکومت زور است، هر کسی هم حرفی بزند می‌گویند که اینجا دروغ است و آنجا دروغ است و دیگر کارش با کرام‌الکاتبین است! اینها وسط افتاده بودند!

چطور شد که آن زمان بد بود؛ اما اگر ما الآن بخواهیم برای رسیدن به مقاصد خودمان از امام زمان مطلب نقل کنیم و - نعوذبالله - به امام زمان افترا ببندیم، اشکالی ندارد؟! چطور برای أبوهریره‌ها و سمره‌بن جندب‌ها ایراد داشت؛ اما اگر الآن بگوییم که فلان کس خواب دیده است که امام زمان گفتند که این کار را بکن، دیگر ایراد

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون وضع و جعل حدیث رجوع شود به *مطلع انوار*، ج ۶، ص ۷۳ - ۲۶۸.

ندارد؟! یا اگر الآن بگوییم که فلان کس مکاشفه کرده است که حضرت فرمودند که فلان کار را بکن، اشکال ندارد؟! چه فرقی کرد؟!

حالا فهمیدید و متوجه شدید که ما هم مثل همان‌ها هستیم؟! حالا مدام بگویید یا حجة ابن الحسن! حالا متوجه شدیم که یک طیف دارد حرکت می‌کند، یک خط دارد می‌رود، یک روش دارد پیگیری می‌شود، یک جریان دارد انجام می‌شود که در هر زمانی مطابق با همان زمان، خودش را نشان می‌دهد، ولی یک جریان است که عبارت است از جریان متابعت از هوی و هوس‌ها و انانیت‌ها و نفسانیت‌ها در اشکال مختلف و زمان‌های مختلف و ظهورات مختلف.

پس امام زمان حق دارد الآن غیبت کند و تا صد سال دیگر هم نمی‌آید! برای چه بیاید؟! الآن هم که زمان سقیفه بنی ساعده شد! چه تحولی در شمای این زمان به وجود آمده است که دارید می‌گویید یا حجة ابن الحسن، که من بخواهم بیایم؟! چه تحولی پیدا شده و چه دگرگونی‌ای در رفتار و در اخلاق شما پیش آمده است که به خاطر آن، من از پس پرده غیبت بیرون بیایم؟! چه کار کرده‌اید؟! شما هم که همان شدید! آن موقع حرکت کردند و امیرالمؤمنین را تنها گذاشتند و به سمت سقیفه رفتند و تمام سفارش‌های پیغمبر را زیر پا گذاشتند، الآن هم همین‌طور است و هیچ تفاوتی ندارد! چند نفرتان نشستید فکر کردید که شاید این خوابی که نقل شده است دروغ باشد، شاید از روی بخار معده باشد و شاید از خودشان درآورده باشند؟!!

بنده در جلد دوم *اسرار ملکوت* که آن قضایای بعد از فوت مرحوم آقا را نوشتم،^۱ بیخود نوشتم؛ بلکه برای امروز نوشتم! در آن زمان شروع کردند مکاشفات قلبی جعل کردند. آنهایی که می‌گویند نبوده است، بیایند، حاضریم ثابت کنیم! مکاشفات دروغ جعل کردند و مکاشفات دروغ و خواب‌های دروغ به مردم گفتند! توجه کردید! عاملی که باعث شد مردم در دام آن حرف‌ها و شیادی‌ها و فتنه‌گری‌ها

۱. رجوع شود به *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۴۹۶ - ۵۱۱.

بیفتند، کنار گذاشتن مبانی اولیای خدا بود. هر چیزی که می شنوید باید با مبانی منطبق کنید؛ نه اینکه اول در گوش برود و بعد هم در مغز برود و بعد هم در قلب برود! نه، نباید بگذارید در قلبتان بیاید. باید اول در همین گوشتان نگه دارید و خوب بررسی اش کنید که آیا این مکاشفه درست است، آیا با مبانی می سازد، از آن سؤال و جواب کنید، بالا و پایین کنید که دلیل آن چیست؟ بعد اگر معلوم شد که دروغ گفته است باید با او برخورد کنید، نه اینکه به او احترام مضاعف کنید چون شما را بالا برده است!

این قضیه همیشه هست و در هر جریانی که شما نگاه کنید این روش وجود دارد. اینکه بزرگان این همه گفتند که به خوابها توجه نکنید، برای چیست؟! برای این است که اگر گفتند که خواب دیدند که امام زمان دارد فلانی را دعا می کند، شما دیگر گوش ندهید! البته بعدش دیدیم که این شخصی که می گفتند که امام زمان دعایش می کند، چه شد! امام زمانشان را هم شناختیم!

یکی در زمان مرحوم آقا - رضوان الله علیه - به خیال خودش امام زمان را پیدا کرده بود - البته امام زمان قلبی خودش را - و بعد به من گفت: «کسی که به حضرت برسد دیگر نیاز ندارد از استاد تبعیت کند!» گفتم: یکی از این دستوراتی را که این امام زمان شما به شما داده است بگو ببینم چیست؟ گفت: «یکی از آن دستورات این است که فقط باید غذای خاص بخوری و حتی اگر در منزل مرحوم آقا هم می روی در آنجا سر سفره بنشین و دست به غذا نزن!» گفتم: خاک بر سر آن مرام و آیین و آن امام زمانی که به تو دستور بدهد که برو سر سفره اولیا بنشین ولی غذا نخور و همه به این کار زشت تو نگاه کنند و برایشان سؤال پیدا بشود! آیا این امام زمان است؟! البته مسائل دیگری هم بود، حالا من این یکی را گفتم.

مرحوم آقا به یک نفر گفتند:

طهران برو و به او بگو: آن امام زمانی که دنبالش هستی شیطان است! فردا نگوئی که بزرگان نگاه کردند و ما را متوجه نکردند!

بنده خودم در آن مجلس حضور داشتم. ولی چه فایده ای داشت؟ وقتی که شخصی

تمام دل و دین و هوش و حواسش را جایی سپرده است، دیگر سخن بزرگان برای او فایده‌ای ندارد و نمی‌تواند در او تأثیر بگذارد. بعد هم معلوم شد که آن بنده خدا سر از کجاها درآورد و کارش به کجاها رسید که انسان دیگر جز تأسف واقعاً نمی‌تواند مسئله‌ای ابراز بکند!

این به‌خاطر این است که روی آن مبانی تکیه نشد و به صرف خواب عمل شد. علاوه بر این، اگر قرار باشد خواب حجت باشد، پس من هم خواب مخالفش را می‌بینم، حالا کدامش در اینجا حجت است؟ تو آن‌طور می‌بینی و من خلافش را می‌بینم، تو آن‌طور کشف می‌کنی و من خلافش را می‌بینم، پس چه باید کرد؟! اینجا است که گفته‌اند: باید به مبانی رسید، باید به آن اصول توجه کرد، باید به حقایق و بدیهیات و ضروریات و آنچه از ناحیه شرع به دست ما رسیده است نگاه کرد. اگر انسان این کار را کرد دیگر نه خوابی می‌تواند در او تأثیر بگذارد و نه شایعه‌ای می‌تواند تأثیر بگذارد.

بنده در آنجا این مطلب را نوشته‌ام: بین افرادی که در آن موقع آن دروغ‌ها را به پیغمبر معصوم بستند و بین آنهایی که به امام معصوم فعلی دارند دروغ می‌بندند چه فرقی است؟ هر دو معصوم‌اند، آن پیغمبر است و این امام است؛ پس چه تفاوتی می‌کند؟ و بین افرادی که در آن موقع به‌واسطه آن روایات گول خوردند و از راه به‌در رفتند و منحرف شدند و سالیان سال از عمر خود را در بیراهه و انحراف گذراندند و بین آنهایی که به‌واسطه این حرف‌ها دچار انحراف می‌شوند و سالیان سالشان را به این اوضاع می‌گذرانند و بعد می‌گویند: «آخ، دیدی چه شد!» چه تفاوتی است؟! این «آخ» را اول بگو، نه الآن! این «ای وای» را همان اول بگو، نه الآن! این «دیدی گوش کردیم، ولی چه شد» را همان اول بگو، نه بعد از اینکه این همه مدت بگذرد! واقعاً بین آن مردم و بین این مردم چه فرقی است؟ بین آنهایی که آن وقت آن حرف‌ها را از خودشان درمی‌آوردند و بین اینهایی که الآن این حرف‌ها را درمی‌آورند چه فرقی است؟!

با این اوضاع امام زمان ظهور نخواهد کرد! حضرت آن زمانی ظهور می‌کند که این عقل‌هایی را که خداوند متعال در ما قرار داده است و این سرمایه‌های فطری‌ای که

در وجود ما قرار داده است شروع به حرکت کند. اگر امروز به خاطر حرف یکی این طرف و آن طرف برویم و تبلیغ کنیم، بعد فردا که حرف آن شخص عوض شد ما هم دوباره حرفمان را عوض کنیم و این طرف و آن طرف برویم و دنبال این حرف‌ها باشیم؛ بعد هم بگوییم: یا حجة ابن الحسن! آخر این که همان است و تفاوتی نمی‌کند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهِ عُقُولَهُمْ؛ «وقتی قائم

ما ظهور کند خداوند دست او را بر سر مردم می‌گذارد و با این کار، عقول مردم را جمع می‌کند و از تشتت بیرون می‌آورد.»

یعنی از چندسونگری و از آمیخته شدن احساسات با عقل بیرون می‌آورد. بنابراین اگر یکی برای او گریه و زاری کرد و شروع کرد به اشک ریختن و قرآن را آورد و به زمین و آسمان قسم داد، دیگر فقط نگاهش می‌کند و دیگر تحت تأثیر او قرار نمی‌گیرد. در آن موقع اگر نگاه کردید و دیدید فلان کسی که دارای شوکت و هیمنه و شخصیت و... است گفته است که این کار را بکنید، دیگر به شخصیت او نگاه نمی‌کنید، بلکه فقط نگاهش می‌کنید! در آن موقع اگر دیدید جوّ و جریانات به سمتی غلبه کرد و همه از یک مسئله صحبت می‌کنند و همه دارند مردم را به یک طرف دعوت می‌کنند، شما دیگر فقط می‌ایستید و نگاه می‌کنید! دیگر عقلتان را به کار می‌اندازید، نه گوشتان را.

آن زمانی که انسان‌ها از تقلید کورکورانه خارج می‌شوند، آن زمانی که افراد از اینکه «فلان آقا گفت» خارج می‌شوند و آن زمانی مردم از اینکه «مگر می‌شود فلان آقا هم چنین حرفی بزند» خارج می‌شوند، آن زمان می‌توان گفت که کم‌کم دارد آمادگی ظهور پیدا می‌شود.

یک وقت ما در درس شفای یکی از آقایان بودیم و درس شفا می‌خواندیم. در آن موقع بعضی‌ها مطرح بودند. صحبتی شد و یکی از طلبه‌هایی که خیلی طرفدار بعضی‌ها بود گفت: «آقا، این حرفی که شما می‌زنید مخالف با حرف فلان آقا است!» گفتیم: حرف آن آقا هم مخالف با حرف بنده است! گفت: «عجب!» گفتیم: عجب ندارد! مگر آن آقا

حرفش وحی مُنزَل است؟! نه خیر! شما دلیل بیاور و حرف را منطقی رد کن.

اینکه حرف شما با حرف آن آقا مخالف است، می‌شود شعار! تا وقتی ما در این شعارها هستیم امام زمان ظهور نمی‌کند! صد هزار سال دیگر هم بگذرد ظهور نمی‌کند! تا وقتی صحبت فقط این است که حرف شما مخالف حرف فلان آقا است، امام زمان می‌گوید: جای من نیست! تا وقتی صحبت در این است که این مطلب شما با فلان مطلب در تعارض است، امام زمان می‌گوید: من نمی‌آیم! تا وقتی ما فقط به محاسن و عمامه نگاه می‌کنیم جای امام زمان نیست! تا وقتی که ما به شخصیت‌ها و شئون افراد نگاه می‌کنیم امام زمان پا نمی‌گذارد! تا وقتی که ما نخواهیم خودمان بفهمیم و نخواهیم سرنوشت خودمان را بر طبق مبانی معصومین علیهم‌السلام تطبیق بدهیم - گرچه تمام دنیا بگویند که این کار را بکن - امام زمان در غیبت می‌ماند و ظهور نخواهد کرد!

وقتی زمان ظهور می‌شود که شروع به حرکت کنیم، عقلمان را به کار بیندازیم، دیگر به هر خوابی که برایمان نقل می‌کنند گوش ندهیم، به هر مکاشفه‌ای که برایمان می‌گویند، توجه نکنیم و هر کسی هرچه می‌گوید، دیگر به آن نگاه نکنیم؛ بلکه به موازین نگاه کنیم که آیا موازین در اینجا هست یا نیست.

یکی از این موازین، صدق است. کسی که صادق است می‌توان به او اعتماد کرد؛ ولی اگر بنده از یک نفر، از خود او دروغ شنیدم دیگر نمی‌توانم به او اعتماد کنم! حالا اگر اعتماد نکردم ولی دنبالش رفتم، امام زمان نمی‌آید؛ چون این می‌شود احساسات، این می‌شود پاروی حق گذاشتن، این می‌شود پاروی عدل گذاشتن، این می‌شود پاروی عقل گذاشتن، این می‌شود پاروی مکتب گذاشتن! امام زمان برای چه بیاید؟ ایشان می‌گوید: من می‌خواهم ببایم تا عدل انجام بدهم! تو مگر کوری؟! مگر خدا عقل به تو نداده است؟! مگر معیار در دست تو نیست؟! من نمی‌گویم که آنچه پیغمبر درک می‌کرد و من درک می‌کنم تو هم درک بکن، چون صد هزار سال هم به آن نخواهی رسید و کسی هم از تو توقع ندارد و خدا هم از تو نمی‌خواهد؛ ولی آیا به همان مقداری که خدا به تو عقل داده است عمل کرده‌ای؟! من فقط این را از تو می‌خواهم!

کار مهمی و چیز خیلی زیادی از تو نخواسته‌ام! از تو می‌خواهم که به آن عقلی که خدا به تو داده است و به آن معیارهایی که خدا به تو داده است بررسی و عمل کنی.

اگر عمل کردی ولی اشتباه کردی اشکال ندارد، من اشتباه را می‌بخشم، اشتباه مسئله‌ای نیست، چون ما جائز الخطاء هستیم و اشتباه می‌کنیم، چون خدا ما را جائز الخطاء خلق کرده است و این هیچ مسئله‌ای نیست؛ ولی آیا آن راه رفتی و اشتباه کردی یا اصلاً آن راه را نرفتی؟! اگر نرفتی چرا از من توقع ظهور داری؟ بنده تشریف نمی‌آورم! حالا اگر مدام جشن بگیرید، مدام چراغانی بکنید، مدام سمینار تشکیل بدهید و مدام از این طرف و آن طرف دنیا دعوت بکنید، ولی راه فتوکپی و زیراکس شده را بروید، هیچ فایده‌ای ندارد! اگر مدام شعر بسازید و منبر بروید و مردم را دعوت بکنید به مسیری که خودتان در آن مسیر نیستید، این چه دعوتی است؟! به راهی دعوت می‌کنید که خودتان پا نمی‌گذارید؟! این چه دعوتی است؟! جداً چه دعوتی است!؟

این معنا همان معنایی است که در زمان ظهور حضرت تحقق پیدا می‌کند. البته آثار این تغییرها مشاهده می‌شود و این مطلب هست و خیلی هم نمی‌شود ناامید بود، چون تکان‌ها و حرکات و جریانات و تحولاتی دارد کم‌وبیش انجام می‌شود، مخصوصاً در طیف جوان که هنوز آلوده به دنیا نیست، هنوز خیلی آلوده به هوئی و هوس‌ها نیست، هنوز آلوده به شهوات نیست، هنوز آلوده به این کثرات و تعلقات نیست - ای وای از این تعلقات! - هنوز براساس فطرت خودش دارد حرکت می‌کند و هنوز سخنان حق در نفس او بیشتر می‌تواند قرار بگیرد تا آن کسی که پنجاه سال یا شصت سال از سنش گذشته است و این ملاحظه را می‌کند و آن ملاحظه را می‌کند و می‌خواهد هوای این را داشته باشد و... و لذا دیرتر می‌تواند به این مکتب برسد.

جوان‌ها قدر خودتان را بدانید! شما هنوز مثل ما قلب‌تان به این کثرات گرفتار نشده است و هنوز در پیگیری حق و تلقی حق، ملاحظات ندارید.

وقتی که ما بعضی از این مسائل و جریانات را می‌بینیم قدری خوشحال می‌شویم که الحمدلله دارد حرکتی می‌آید و جوان‌ها دارند کم‌کم از آن حالت تقلید

کورکورانه و اینکه هر که هر چه گفت، بگویند چشم، خارج می‌شوند. البته کم‌کم دارد آثاری پیدا می‌شود، ولی هنوز مانده است و هنوز کار داریم. این تغییراتی که دارد پیدا می‌شود این‌شاءالله بشارت خواهد بود که عقل‌ها می‌خواهند رشد کنند. همه اینها از عنایت و از کرامت خود حضرت است که این جریان را دارد به‌وجود می‌آورد. این نکته‌ای است که باید پیگیری بشود.

پیامبر اکرم فرمودند:

إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛^۱ «من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را تمام کنم و به کمال برسانم.»

ولی آیا پیغمبر توانستند به این مسئله برسند؟ نه! اگر مکارم اخلاق را تمام کردند پس چرا بعد از او فقط چند نفر دنبال امیرالمؤمنین آمدند؟ پس هنوز کار دارد و این امر مهم و این رسالت به دست فرزندشان امام زمان عجل‌الله‌تعالی فرجه انجام خواهد شد، البته بعد از گذشت زمانی.

طبق روایت امام رضا علیه‌السلام که علی بن ابراهیم از حسین بن خالد این روایت را نقل می‌کنند، حضرت فرمودند:

امیرالمؤمنین علیه‌السلام یک روز به امام حسین علیه‌السلام خطاب کردند و فرمودند: «التاسعُ من وُلدك يا حسينُ، هو القائمُ بالحقِّ، المُظهِرُ لِلدِّينِ وَالبَاسِطُ لِلعَدْلِ؛» «نهمین فرزند تو همان کسی است که حق را در هر زمینه‌ای آشکار می‌کند، دین را ظاهر می‌کند و عدل را بسط می‌دهد.»

«القائمُ بِالْحَقِّ»؛ یعنی حق را در مسائل اجتماعی، شخصی، خانوادگی و...

آشکار می‌کند؛ مثلاً شوهر در خانواده باید با زن و بچه چطور رفتار کند، زن باید با شوهر و بچه‌ها چطور رفتار کند، انسان باید با رفیقش چطور عمل کند، با غریبه چطور عمل کند، حاکم باید چطور باشد، استنادارها باید چطور باشند.

۱. مکارم الأخلاق، ص ۸؛ مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۵۰۰.

«هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ»؛ یعنی شخصی را می‌آورد که این قابلیت را دارد، یعنی شخصی که حق را این شخص می‌آورد. وقتی این شخص را آورد دیگر انسان می‌داند این شخص حرفش حرف است و دیگر تمام است! این دیگر حق خالص است، این دیگر به خاطر قوم و خویشی نیامده است، به خاطر ملاحظات فردا و یک سال دیگر نیامده است، به خاطر جلوگیری از بعضی از مسائل نیامده است، بلکه حق را می‌آورد و ملاحظه و به خاطر این و به خاطر آن دیگر در کارش نیست. این «قائم به حق» می‌شود. آیا الآن این طور است؟!

«الْمُظْهَرُ لِلدِّينِ»؛ یعنی آن دینی را ظاهر می‌کند که آن دین را از جدش دارد و فقط در اطاعت از آن دین است که انسان به آن مرتبه از تجرد و تکامل می‌رسد. آن دین دیگر آشنا و غریبه نمی‌شناسد و آن دین دیگر این طور نیست که انسان راهی را برود و حکمی را بشنود و از موردی پیگیری کند و تقلید کند و بعد از ده سال بفهمد که عجب، این حکم اشتباه بوده است! آنجا دیگر این حرف‌ها نیست! وقتی حضرت می‌گویند که در فلان مورد، حکم این است، دیگر تمام است.

«والباسط للعدل»؛ یعنی او عدل را بسط می‌دهد.

امام حسین علیه السلام تعجب می‌کند و می‌گوید: «وإنَّ ذلكَ لكائنٌ؟»
 “هم چنین قضیه‌ای انجام می‌شود؟”

حضرت زمان پیغمبر را با آن ید بیضاء دیده بود و بعد هم زمان امیرالمؤمنین را دید، برای همین تعجب می‌کند که با این مردم و با این موقعیت آیا باز هم این طور می‌شود؟!
 امیرالمؤمنین می‌فرمایند: «إِی و الَّذِی بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 بِالنَّبُوَّةِ وَاصْطَفَاهُ عَلٰی جَمِیْعِ الْبَرِیَّةِ، وَ لَكِنْ بَعْدَ غِیْبَةٍ وَ حَیْرَةٍ؛

”قسم به آن کسی که پیغمبر را به نبوت برگزید و او را بر همه خلائق برتری بخشید، این مسئله خواهد بود، و لکن بعد از اینکه مردم دچار غیبت می‌شوند و امام خودشان را پیدا نمی‌کنند و به این واسطه دچار حیرت و سردرگمی می‌شوند.“

یعنی بعد از چه کنم چه کنم‌هایی که برای همه پیش می‌آید در هر جایی که سر دو راهی می‌رسند و نمی‌دانند چه کنند؛ این کار را بکنند یا آن کار را بکنند، این عمل را انجام بدهند یا آن عمل را انجام بدهند، به این رأی بدهند یا به آن رأی بدهند؛ و دچار حیرت می‌شوند. این می‌گوید به طرف من بیا، آن می‌گوید به طرف من بیا! همه می‌گویند به طرف من بیا، هیچ‌کس نمی‌گوید به طرف آن برو!

تاحالا حتی یک بار دیده‌اید که آنهایی که می‌خواهند انتخاب بشوند بگویند که فلانی بهتر از ما است، شما به او رأی بدهید؟! همه می‌گویند به طرف من بیا! اگر دیدید دعوتش کنید منزل ما که ما با او کار داریم! تا به حال یک کلمه از این همه افراد شنیده‌اید که وقتی صحبت می‌کنند بگویند که گرچه ما خودمان را مطرح کرده‌ایم، ولی فلانی از ما اصلح است، مردم پیش او بروید؟! ما که نشنیده‌ایم! البته ما هیچ چیزی نمی‌شنویم؛ یعنی بخواهیم چه بشنویم؟! همه تکراری است و شنیدن ندارد! آدم یک کتاب را ده دفعه که نمی‌خواند! روزنامه را یک دفعه می‌خواند و بعد کنار می‌گذارد! تا به حال از کدام یک از افرادی که مردم را دعوت می‌کنند به اینکه «عمل به این رساله جایز است و کسی که به این عمل کند مجزی است» دیده‌اید که در رساله‌شان بنویسند که فلان کس از ما اعلم است، مردم پیش او بروید و از او تقلید کنید؟! تا به حال حتی یک مورد دیده‌اید؟!

بعد حضرت می‌فرماید:

إِلَّا الْمَخْلُصُونَ الْمُبَاشِرُونَ لِرُوحِ الْيَقِينِ الَّذِينَ أَخَذَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِيثَاقَهُمْ بِوَلَايَتِنَا
و ﴿كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ﴾^۱ ۲.

۱. سوره مجادله (۵۸) آیه ۲۲. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۷۳:

«خدای متعال حقیقت ایمان و نور معرفت را در دل آنها ثبت و حک نموده است و آنان را با نفعات قدسی از جانب خود امداد می‌نماید.»

۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۰۴.

«غیر از عده‌ای از مخلصین که با روح یقین همراه و مباشر هستند و خداوند از آنها بر ولایت ما میثاق گرفته است.»

روح یقین یعنی همان جنبه ملکوتی افاضه پروردگار بر نفوس که در مواقع حیرت می‌آید و راه را به انسان می‌نمایاند. امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به اینها می‌فرماید: «و باشروا روح الیقین و استلانو ما استوعره المترفون.»^۱

دیده‌اید گاهی از اوقات شده است که در مسئله‌ای بر سر دوراهی مانده‌ایم که کدام کار را بکنیم، بعد یک دفعه میل ما بدون هیچ دلیلی به یک طرف می‌رود و بعد می‌بینیم که عجب، این درست بوده است. این روح یقین است.

این روح یقین همراه کسی است که خودش را تسلیم حق کند. وقتی انسان خود را تسلیم حق کند این روح یقین به او اطمینان می‌دهد: این کار را بکن، این را انتخاب بکن و آن را انتخاب نکن، یا هیچ کدام را انتخاب نکن! این روح یقین به او راه را نشان می‌دهد. شرطش این است که تسلیم باشیم، نه اینکه همراه باشیم.

اگر یاد شریف رفقا باشد، در جلد اول / سرار ملکوت من قضیه‌ای نقل کردم که مرحوم آقا در فلان مجلس به آن شخص بزرگ گفتند: «اگر شما به جای آن عالم نجف بودید چه می‌کردید؟!» من در کنار ایشان بودم و شنیدم که آن شخص به مرحوم آقا گفت: «اگر من به جای ایشان بودم کار ایشان را انجام نمی‌دادم و طور دیگری انجام می‌دادم!»^۲ مرحوم آقا این را گفتند تا حواست جمع باشد! تو که الآن چنین اعتقادی داری آیا دیگر می‌توانی به همه چیز اعتماد کنی؟! خودت داری می‌گویی که من این کار را نمی‌کردم! حالا آیا فقط همین قضیه است یا قضایای دیگری هم ممکن

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۹۷. امام شناسی، ج ۴، ص ۲۲۲:

«و به روح یقین و مرتبه عالیة ایمان رسیده و آن را بالمباشرة لمس نموده‌اند، و در نهایت زهد و بی‌اعتنایی به لذات مادی و حسّی، آنچه را که مُترَفین و خوش‌گذران‌ها و راحت‌طلبان، خشن و سخت می‌پندارند اینان نرم و لطیف و ملایم می‌شمرند.»

۲. سرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۰۵ و ۲۰۶.

است باشد؟! وقتی شخصی در جایی اشتباه کند ممکن است در دو جا اشتباه کند، ممکن است در سه جا اشتباه کند، ممکن است در چهار جا اشتباه کند! نه اینکه فقط منحصر در همان یک جا باشد. پس حواست باشد و بدان که تو عالمی، تو بزرگی، تو دارای فهمی، تو دارای ادراکی، تو دیگر مقلد نیستی، تو باید کارها و اصولت را از روی مبانی بگیری. بین این مبانی به تو چه می‌گویند؟ «و باشروا روح الیقین» ولی ما می‌دیدیم که نه، بالأخره همه گرفتاریم و کم‌وزیاد می‌کنیم: حالا اینجا عیب ندارد، حالا آنجا عیب ندارد و ...

آن ولیّ خدا حرفش را می‌زند، ولی وقتی می‌بیند که شما دارید در بعضی جاها چشمتان را می‌بندید، او هم چشمش را می‌بندد: خیلی خوب، ما هم چشممان را بستیم، برو ببینیم دیگر کجا می‌روی! ولی اگر چشمی را که خدا داده است باز کنی و نبندی، خدا هم مسائل را به تو نشان می‌دهد، آنچه را باید عبرت بگیری به تو نشان می‌دهد، و آنچه را باید نسبت به آن حساسیت داشته باشی به تو نشان می‌دهد. اما اگر نه، بخواهی با *إن شاء الله* *إن شاء الله* رد کنی، خدا هم می‌گوید *إن شاء الله* *إن شاء الله* برو ببینیم چه می‌شود! برو دیگر! *إن شاء الله* *إن شاء الله* این طور است!

«و لکن بعد غیبة و حیرة»؛ بعد از این حیرت، حضرت ظهور خواهد کرد و این

افرادی که با روح یقین مباشرت می‌کنند، در آن زمان ثابت قدم هستند.

إن شاء الله خداوند ما را موفق کند که به این مطالب برسیم! آن زمانه‌ای که

حضرت می‌فرمایند، واقعاً زمانه عجیبی است! حضرت امام صادق می‌فرمایند:

زمانی که فرزندم مهدی ظهور می‌کند جریاناتی پیش خواهد آمد و اوضاع

به شکلی خواهد شد که من امام صادق تمنا می‌کنم که آن زمان را درک

کنم و به آن فرزندم کمک کنم!^۱

امام صادق با این عبارت می‌فرمایند: «*لَحَدِّمْتُهُ*؛ من کمکش کنم!» مگر چه پیش

خواهد آمد؟ دیگر ما چه تصویری از دین خواهیم داشت؟ دیگر چه تصویری از حکومت خواهیم داشت؟ دیگر چه تصویری از افراد خواهیم داشت؟ چه تصویری از روابط خواهیم داشت؟ چه تصویری از ارتباطات همسایه با همسایه، ارتباطات اجتماعی، مهیا بودن و زمینه داشتن برای حرکت به سوی خدا و تعالی روح خواهیم داشت؟ چه قضایا و مسائلی خواهد آمد که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «ای کاش من آن زمان را درک می‌کردم، و اگر بودم او را کمک می‌کردم!»

امروز روز عمامه‌گذاری این عزیزان و تاج‌گذاری به تیجان ملائکه است. *العمائمُ تیجانُ الملائكة*^۱ «عمامه تیجان ملائکه است.» اینها باید این روز را به عنوان نقطه عطف در زندگی خودشان به حساب بیاورند. تا حالا دروس اسلامی و علوم اسلامی می‌خواندند و از همان اول با نیت خالص بوده است برای رسیدن به آنچه مورد رضای پروردگار است، نه رضای نفس و هواهای نفس.

یک طلبه وقتی که می‌خواهد شروع کند باید بداند که فقط به دو نفر باید پاسخ‌گو باشد: یکی به امام صادق و یکی به فرزندش امام زمان علیهما السلام! ما باید فقط پاسخ‌گوی به اینها باشیم، پاسخ‌گوی به معصومین باشیم، والسلام! اگر با این نیت حرکت کردیم، هم این دروس در قلب ما جا می‌گیرد و خود ما را بصیرت می‌دهد و هم آن راه و روشی را که مورد نظر امام علیه السلام است به ما یاد می‌دهد. این کتاب‌ها و این درس‌ها و این علوم که هست، همه اینها را می‌خوانند؛ پس چرا این اختلاف مسیرها پیش می‌آید؟! این کتاب را دیگران هم خوانده‌اند، پس چرا آنها طور دیگری می‌فهمند؟! چرا آنها راه دیگری انتخاب می‌کنند؟ چرا آنها حکم دیگری می‌دهند؟ این به خاطر این است که صرف این دروس کفایت نمی‌کند و برای رسیدن به این محتویات و این مضامین باید این دل را صاف کرد، باید دید به چه کسی باید پاسخ‌گو باشیم و به چه کسی باید جواب بدهیم و چه کسی از ما سؤال می‌کند.

۱. *روضه المتقین*، ج ۷، ص ۶۳۶: *الکافی*، ج ۶، ص ۶۶۱، با قدری اختلاف.

روز قیامت چه کسی جلوی ما را می‌گیرد و از ما سؤال می‌کند؟! مردم عادی جلوی ما را می‌گیرند یا امام صادق جلوی ما را می‌گیرد؟! مردم عادی که هشتاد و نه سال پیش از ما زاده شدند، ما را می‌پرسند: ما اهل علم که داریم به مردم می‌گوییم که این کار را نکنید و آن کار را بکنید، امروز می‌گوییم این کار را بکنید و هنوز یک هفته نگذشته است، از حرفمان برمی‌گردیم و می‌گوییم آن کار را بکنید، برای پاسخ به امام صادق چه جوابی تهیه کرده‌ایم؟ چون سؤال و جواب حتمی است و شکی در این قضیه نیست. ما برای سؤال امام زمان در روز قیامت چه جوابی تهیه کرده‌ایم؟ می‌توانیم جواب بدهیم یا نه؟ آنجا دیگر قضایا فرق خواهد کرد.

بنابراین افرادی که در امروز ملبّس به لباس روحانیت و لباس رسول خدا می‌شوند باید بدانند که مخاطب ما در امروز امام زمان است. سائل اوست و ما باید برای سؤال‌های او جواب تهیه کنیم. کسی نمی‌تواند او را گول بزند و فریب بدهد! فقط و فقط یک نفر در این زمان حسابرس و سائل است و او از ما نسبت به کارهایمان سؤال می‌کند، چه کارهای شخصی و چه مسائلی که با مردم داریم. این دومی خیلی مهم‌تر و حساس‌تر و خطرناک‌تر است، یعنی نسبت به اموری که با مردم داریم آیا امام زمان را در نظر گرفته‌ایم یا مصالح و مسائل دیگری را در نظر گرفته‌ایم؟!

وای بر ما و وای بر ما و وای بر ما اگر بخواهیم امام زمان را دستاویز برای مصالح دنیوی خودمان قرار بدهیم! امام، عصمت خدا و ناموس خداست؛ با ناموس خدا شوخی نکن، و إلا خدا با تو درمی‌افتد! هر کاری می‌خواهید بکنید، ولی کاری به امام زمان نداشته باشید و از او مایه نگذارید و سراغ او نروید! خودمان خلاف بکنیم، ولی پای او را وسط نکشیم! امام، ناموس پروردگار و ناموس عالم وجود است، عصمت خدا را به بازی نگیرید! این دُم شیر است به بازی نگیر!

لذا راه ما مشخص است؛ راه ما پیروی از امام علیه‌السلام است در عین اعتراف به قصور و در عین اعتراف به خطا و در عین اعتراف به زلّات و لغزش‌هایی که لازمه

بشری است، اما هدف باید پا گذاشتن جای پای این مکتب باشد. پس دیگر به حرف این و آن و به خرده‌گیری‌ها نباید توجه کنیم؛ چون این خرده‌گیری‌ها و این طعنه‌ها همیشه بوده است، این مسائل و قضایا همیشه بوده است و این توجیهاات و تأویل‌ها همیشه بوده است.

اما همان‌طور که قبلاً هم گفته‌ام، این ملائکهٔ یمین و یساری را که این دو طرف هستند دیگر نمی‌توانیم گول بزنیم! آنها آن‌چنان دقیق و قشنگ می‌نویسند که این حرفی که زدی برخاسته از چه بود و آن حرفی که زدی برخاسته از چه بود! پس باید حواسمان را جمع کنیم و نیتمان را خالص کنیم.

بنابراین از امروز که ملبس به لباس رسول‌الله شده‌ایم و این موقعیت ممتاز و این توفیق عظیم را خداوند نصیب کرده است، اولاً باید شاکر باشیم و سجده شکر بجا بیاوریم و بعد باید مواظب باشیم و بر طبق مقتضیات این لباس باید دیگر بیشتر توجه کنیم و در کارهایمان، در صحبت‌هایمان، در رفتارمان، در مطالعاتمان و در تمام زمینه‌های مختلف به نحوی حرکت کنیم که هر وقت شب موقع خواب امام صادق علیه‌السلام سؤال کند که امروز را بر طبق برنامه بودی یا نبودی؟ بتوانیم جواب بدهیم، بله، به توفیق خدا بودم، یا نبودم و استغفار می‌کنم؛ و بعد برای فردا تصمیم بگیریم. مگر در مراقبه نداریم که باید محاسبه کرد؟ انسان باید کارهای صبح تا شبش را موقع خواب محاسبه کند. بنابراین باید هر شب امام زمان علیه‌السلام را سائل از خودمان بدانیم و به آن حضرت پاسخ بدهیم و بعد به خواب برویم؛ چون فقط او است و در این دنیا و آن دنیا فقط سروکارمان با امام زمانمان است و بس، تمام! گرچه در این دنیا و در این کشورها عالم هرج و مرج است؛ اما آن دنیا حکومت حق است، حکومت عدل است، حکومت دست امام زمان است و حسابرس هم خود امام زمان است! او ما را از ماست می‌کشد! منتها از خطاهای آنهایی که دنباله‌رو و پیرو هستند رد می‌شود. اگر دنباله‌رو و پیرو باشی و نیت خالص باشد و بخواهی قدم بگذاری از خطاها می‌گذرند. پس خدای ناکرده استکبار نکنیم، تقابل نکنیم و تعارض نکنیم؛

چون از اینها نمی‌گذرند و نگه می‌دارند. تقابل و تعارض و در مقابل حق ایستادن، همه به بیراهه رفتن است!

امیدواریم خداوند به ما عنایت کند و توفیق همه ما را در راه ولایت آن حضرت و پیروی از مرام و مکتب آن حضرت بیشتر کند و فهم ما را نسبت به آنچه مورد رضای آن حضرت است زیاد کند و توفیق عمل به آنچه ما را به آن سمت می‌کشاند بیشتر گرداند!

اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ، وَتُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ
وَأَهْلَهُ، وَتَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ، وَتَرْزُقُنَا بِهَا
كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.^۱

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۱۱، فرازی از دعای افتتاح.



برای شنیدن این
سخنرانی اسکن کنید.

مجلس نهم

لرزم شناخت جایگاه واقعی امام علیه السلام

نیمه شعبان سال ۱۴۳۵ هجری قمری

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

و الصَّلَاةُ و السَّلَامُ عَلَى الَّذِي رُوْحُهُ نَسْخَةُ الْأَحْدِيَّةِ فِي اللَّاهُوتِ و جَسَدُهُ صُورَةُ

معاني المُلْكِ و الملكوت [و قلبه خزانة الحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوت]،

طاوسِ الْكِبْرِيَاءِ و حَمَامِ الْجَبْرُوتِ،^١

العَبْدِ الْمُؤَيَّدِ و الرَّسُولِ الْمُسَدَّدِ الْمُصْطَفَى الْأَمَّادِ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ

و عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

و اللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ *

وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾.^٢

امروز روزِ میلادِ ولیِّ عالم و وجود و قطبِ عالم امکان و واسطهٔ فیضِ الهی و

نازل کنندهٔ مشیّت و تقدیر پروردگار در مجاری ممکنات و دستگیری کنندهٔ همهٔ ذراتِ عالم

١. مستفاد از *ناسخ التواریخ*، انتشارات اساطیر، ج ٤، ص ١٧٥٥، کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

هنگام دفن بدن مطهر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.

٢. سوره قصص (٢٨) آیه ٥ و ٦.

و تربیت‌کننده همه نفوس و به‌دست‌گیرنده زمام همه علل و حوادث و مشیت پروردگار در مراتب مختلفه عوالم است؛ برای تعجیل در فرج حضرتش صلواتی ختم کنید! خداوند متعال در این آیه‌ای که تلاوت شد می‌فرماید:

«اراده و مشیت ما تعلق گرفته است به اینکه افرادی را که به آنها ظلم شده و مورد استضعاف قرار گرفته‌اند (یعنی ضعیف شمرده شده‌اند و پایین قرار داده شده‌اند و مردم، افراد، حکومت‌ها، ستمگران و ظالمان، مرتبه و منزلت آنها را در جایگاه خودش قرار نداده‌اند)، بالا بیاوریم و امام قرار دهیم و وارثین آن مراتب اسماء و صفات کلیه خودمان بگردانیم * [و حکومت زمین را برایشان هموار سازیم]. و به فرعون و هامان (یعنی آنهایی که در مقابل حق ایستادند و نگذاشتند که حق به گوش مردم برسد و خودشان را به جای حق جازدند و حق را به خود مُتَسَبِّب کردند و خود را در سیما و نمای حق برای مردم ساده‌دل و ساده‌لوح، نشان دادند و حق را در پشت سر خود مخفی نگه داشتند) همان چیزی را نشان دهیم که از آن پرهیز می‌کردند و در خوف و هراس بودند و مترصد بودند که آن مسئله تحقق پیدا نکند (یعنی وجود ما برای افراد ظهور پیدا نکند و ظهور ما متجلی نشود و حضور ما در همه حوادث و سلسله علل و معلولات، نمود نداشته باشد).»

این آیه برحسب ظاهر مربوط به مسئله حضرت موسی و هارون و جریاناتی است که در آن زمان برای آنها و فرعون پیش آمده بود. البته داستانش را همه می‌دانند و در قرآن و روایات هم آمده و مسائل آن روشن است.^۱ اما حقیقت مطلب و قضیه - همان‌طوری که بارها خدمت رفقا عرض کردیم - این است:

قرآن یک کتاب عملی و تربیتی است؛ یعنی وقتی داستانی را نقل می‌کند نمی‌خواهد حکایت بیان کند، نمی‌خواهد قصه بگوید، نمی‌خواهد واقعه‌ای در گذشته را برای ما بیان کند! علی‌کُلِّ حال، قرآن یک تاریخ‌نویس نیست؛ بلکه هر مطلبی که بیان می‌کند، درباره خود افرادی هم که در تخاطب با قرآن قرار گرفته‌اند محقق است.

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۳۳؛ مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۷۴ و ۳۷۵؛ المیزان، ج ۱۶، ص ۹.

اگر داستان موسی و قضیه فرعون را بیان می‌کند، می‌خواهد بگوید: امروز هم موسی و فرعون وجود دارد و همان داستان در امروز هم دارد انجام و تکرار می‌شود؛ تو به هوش باش و ببین که در کدام طرف قرار داری!

اگر قضیه حضرت ابراهیم و نمرود را بیان می‌کند، درست مانند همین قضیه و مسئله برای ما هم هست! آن کیفیت رشد و نمو و بالندگی حضرت ابراهیم، و در قبال آن، شرایط و شبهاتی که برای انسان در طی مسیر کمال و مسیر فهمش پیش می‌آید، و مجازهایی که به صورت حقیقت برای انسان جلوه می‌کند، برای ما هم هست. خیلی دقت کنید!

در همین داستان حضرت ابراهیم در قرآن می‌بینید که آن حضرت اول خیال کرد که ستاره خداست و گفت: ستاره خداست! بعد خیال کرد که ماه خداست، بعد خیال کرد که شمس و خورشید خداست. وقتی اینها یک‌یک افول کردند و آن قدرت ظاهری خودشان را از دست دادند و دیگر از جلوی چشم محو شدند، این محوشدن‌ها و این ظاهرشدن‌ها، هر کدام یک چکش و تلنگری بود به باورهای حضرت ابراهیم که او را از عالم وهمیات و تخیلات، و عالم شعار و تبلیغات، و عالم نشان دادن ظواهر و نشان دادن مجازها بیرون بیاورد؛ یک‌یک تخیلات و توهمات را از او بگیرد و بعد او را به همان حقیقت لایزالی که هیچ‌گاه اختفاء بر نمی‌دارد و هیچ‌گاه محو و خفایی در آن ظهور پیدا نمی‌کند، متوجه کند.

ببینید، تمام این سیری که برای حضرت ابراهیم پیش آمد عیناً برای تک‌تک ما در زندگی خود، تارسیدن به آن مقصود واقعی و یقین علمی - نه توهمات و تخیلات، نه شعارها، نه چشم و هم‌چشمی‌ها، نه مصالح دنیوی و نه رعایت مضار و مصالح نفسانی - همین الآن وجود دارد! همین الآن تمام این مسائل در تشخیص‌هایمان نسبت به راهی که در پیش می‌گرفتیم و در پیش می‌گیریم، برای ما ظهور دارد.

مثلاً امروز برای ما یک نفر به واسطه مسائل مختلف و دواعی مختلف، ظهور و جلوه دارد؛ یک مرتبه می‌بینیم: «عجب، این کسی که راجع به او این فکر را می‌کردیم

و این تصوّر و این نوع تفکّر را داشتیم، این طوری از آب درآمد! عجب، اینکه این طوری دارد صحبت می‌کند و کار انجام می‌دهد!»

ببینید این قضیه، یک مسئله و پدیده مبارک و میمونی است که باید پذیرفت و در درون و قلب و ضمیر خویش جای داد و از او پذیرایی کرد. به صرف اینکه این فرد این طور بود و الآن این قسم است نباید انسان بگذرد؛ باید روی آن فکر کند که کجای این قضیه اشتباه بود که من اشتباه کردم؟! کجای این مسئله صحیح نبود که من راه را خلاف رفتم؟!

حضرت ابراهیم مثل افراد دیگر نبود که با خود فکر کند: حالا که اینها ستاره پرست هستند و این ستاره‌ها خدا هستند، پس بگذار اینها مخفی شوند تا ما یک خدای مخفی و نیمه‌کاره هم داشته باشیم، یعنی موقع غروب دربیاید و موقع طلوع آفتاب هم از بین برود! چه اشکالی دارد؟! بلکه آن حضرت فکر می‌کند و می‌گوید: «خدا همیشه باید بتواند برای من جلوه‌گری کند و ارتباطش را با من نگه دارد! خدا همیشه باید در مرئی و منظر من باشد و با من در ارتباط باشد! خدایی که روز می‌رود و من نمی‌دانم کجای این آسمان پیدایش کنم و نمی‌دانم که در این سمت است یا در آن سمت است، فایده‌ای ندارد! این چه خدایی است که در من، تخم شک و تردید را کاشت و رفت؟!

ماه و خورشیدش هم همین‌طور؛ بقیه مظاهر مادی و دنیوی‌اش هم همین‌طور! حضرت ابراهیم علیه‌السلام این را براساس فطرت خود و براساس عقل و منطق خودش می‌سنجد که آن خدایی که گاهی هست و گاهی نیست، فایده‌ای ندارد!

آن عبادتی که مسیحیان فقط روز یک‌شنبه در کلیسا انجام می‌دهند،^۱ فایده‌ای ندارد! (حالا با شرایطش و خصوصیاتش کار نداریم!) آن خدایی که شش روز در هفته، انسان ارتباطش با او قطع باشد و فقط در یک روز ارتباط برقرار کند، خدا نیست!

لذا می‌بینید که عبادت در اسلام در طول شبانه‌روز، مستمر است؛ موقع طلوع

۱. رجوع شود به *مسیحیت در جهان امروز*، آندرو والز، ترجمه مفتاح و بخشنده، ص ۱۲۴.

فجر که می‌شود: «بلند شو، وصل شو! سیمت را وصل کن!» موقع ظهر که می‌شود چون در دنیا و در بازار مشغول دادوستد بودی، از اینکه چند ساعت گذشته خبر نداری! حالا آن کسی که چهار ساعت پیش به دنبالش بودی کجاست؟! بلند شو دوباره این ارتباط را برقرار کن و به وجود بیاور! آن کسی را که تو در پسِ اولویّت‌ها قرار داده‌ای، بیاور و در اولویّت اول بگذار! آن کسی که به همه فکر کردی غیر از او، حالا بیا با او ارتباط برقرار کن! ببینید این جنبه، جنبه تربیتی است! باز بعد از دو ساعت یا دو ساعت و نیم که موقع نماز عصر می‌شود، دوباره بیا آن ارتباط را برقرار کن! ظهر و عصر را باهم نخوان که بگویی: حالا راحت شدیم برویم سراغ کارهای دیگر؛ تا مغرب هم خدا بزرگ است! بلکه بعد از دو ساعت یا دو ساعت و نیم دوباره آن ارتباط را برقرار کن! موقع نماز مغرب و عشاء هم که می‌شود همین‌طور! حتی برای نماز عشاء هم مستحب است که از وقت یک ساعت و نیم به بعد تأخیر بیندازد؛ یعنی نماز عشاء دو یا سه ساعت بعد از غروب انجام شود^۱ که باز فاصله نماز عشاء تا وقت فجر زیاد نشود. ببینید: در تمام این مسئله می‌گویند آن ارتباطی را که انسان می‌خواهد برقرار کند باید ارتباط مستمر باشد و همیشه برقرار باشد.^۲

حالا ما در اینجا و در این دنیا چه می‌کنیم؟! چه مسائلی برای ما جلوه دارد؟! چه مسائلی برای ما نمود و ظهور دارد؟! چه مسائلی قلب ما را پر می‌کند؟! چه مسائلی در این دنیا ما را اشباع می‌کند!؟

حضرت ابراهیم علیه‌السلام به آن کیفیت، حضرت موسی به آن کیفیت، حضرت عیسی هم به آن کیفیت! تمام این وقایعی را که ما در قرآن می‌بینیم که درباره

۱. رجوع شود به *وسائل الشیعة*، ج ۴، ص ۱۹۹، بابُ تأکدِ استحبابِ تأخیرِ العشاءِ حتی تذهب الحمرةُ المغربیةُ، و أنّ آخرَ وقتِ فضیلتها ثلثُ اللیل.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به رساله تفریق صلوات که در ضمن دو کتاب شریف *مطلع انوار*، ج ۱، ص ۸۷-۹۳ و *مهر فروزان*، ص ۹۲-۹۸ به زیور طبع آراسته شده است.

امم گذشته بیان کرده است، برای تربیت امروز ما به کار می‌رود.^۱
 در قرآن کریم راجع به این قضیه مسائل زیادی هست. من باب‌مثال در قضیه حضرت یوسف، حضرت تمام مطالبش براساس اتصال خودش با پروردگار یک‌به‌یک جلو و جلو و جلوتر آمد تا به مسئله زلیخا رسید و آن داستان پیش آمد، و آن اتصال حضرت به پروردگار موجب شد که در آن عمل حرام قرار نگیرد. بعد وارد زندان شد. اما همین که آن دو نفر پیش او می‌آیند، در همین جا یک سکتی واقع می‌شود و یک نقطه‌ای پدید می‌آید: وقتی آن دو می‌خواهند بروند، آن حضرت به یکی از آن دو می‌گوید:

﴿وقتی به آنجا می‌روی، داستان مرا به آن پادشاه بگو که قضیه ما به این کیفیت

بود و ما مورد ظلم قرار گرفتیم و الان بی‌گناه در اینجا هستیم.﴾^۲

آیا این کار حضرت یوسف در اینجا کار صحیحی بود؟! آیا کار منطقی و عقلایی بود؟! از دیدگاه ما، بله! بالأخره با خود می‌گوییم ما یک فردی هستیم که مورد ظلم قرار گرفته‌ایم و آن پادشاه هم در آنجا هست و داریم داستان خود را برای شخصی که در اینجا وسیله برای اتصال و ارتباط با آن پادشاه است می‌گوییم. پس این مسئله از دیدگاه ما مسئله‌ای منطقی است.

اما برای فردی که می‌خواهد در ماوراء این مرتبه و مرحله حرکت کند و می‌خواهد سیر خودش را از این مرتبه بالاتر ببرد، این گناه نابخشودنی است. تو که در همه احوال خدا را ناظر و حتی از خودت به خودت نزدیک‌تر می‌دانی: ﴿وَوَحْنُ

۱. جهت اطلاع پیرامون عدم اختصاص آیات و قصص قرآنی به قومی دون قومی، بلکه یجری القرآن كما یجری الشمس والقمر، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۳۲۷ - ۳۴۹؛ انوار الملکوت، ج ۲، ص ۱۵۳ - ۱۵۷.

۲. سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۲: ﴿وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَلُهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ﴾.

أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ﴿۱﴾؛ «ما از رگ گردن به انسان نزدیک‌تر هستیم» این توصیه دیگر در اینجا چه جایگاهی دارد؟!

این توصیه برای افراد عوام اشکالی ندارد؛ افرادی که مورد ظلم و تعدی قرار می‌گیرند بالأخره می‌گویند: «فلان کس را در فلان اداره داریم یا در فلان نهاد و سازمان داریم، پس مشکلی نیست و دلمان خوش است!» و در ته دلشان مشغوفاند! حالا اگر یک شب گرفتار شدند می‌گویند: «عیبی ندارد، فردا خلاص می‌شویم!» اگر دو شب گرفتار شدند می‌گویند: «عیبی ندارد، فلان کس هم هست؛ از آنجا دارد برایمان فعالیت می‌کند!» و همین‌طور اگر سه شب گرفتار شدند دل‌خوش هستند!

ولی آن فردی که از میان اولویّت‌ها باید در مرتبهٔ اول قرار بگیرد کجاست؟ برای افراد عوام آن فردی که باید تمام اتّصال انسان به او باشد، پشت سر قرار داده شده است، و افراد عادی الآن در جلو قرار دارند!

حالا حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام در یک چنین وضعیتی قرار گرفته است! تو که خدا را در همهٔ احوال ناظر می‌دانی، دیگر این توصیهٔ تو در اینجا چه معنایی دارد؟! حالا که این توصیه را کردی و این اشتباه را مرتکب شدی، ما تو را هفت سال در اینجا نگه می‌داریم! خیلی راحت در اینجا بمان و مراتب رسیدن به پیامبری را در همین زندان طی کن و آنچه موجب شد این نقطهٔ ضعف از تو بروز پیدا کند به واسطهٔ یک تجربهٔ عملی - نه تجربهٔ علمی - از وجود خودت پاک کن تا دیگر حتی فکر این هم نتواند به تو خطور کند!

شما خیال می‌کنید پیغمبران همین‌طور بین خودی به پیامبری رسیدند؟! همین طوری صبح از رختخوابشان بلند شدند و وضو گرفتند و نماز خواندند و ملائکهٔ وحی بر آنها نازل شدند و گفتند: «شما امروز پیغمبر شدید!» نه آقا جان! دُم شتر به زمین می‌رسد! در این مسائل و قضایای زندگی و حوادثی که برای او اتّفاق

می‌افتد، و تجربیاتی که یکی پس از دیگری به دست می‌آورد تا می‌رسد به آن مرتبه‌ای که باید برسد، بیچاره می‌شود! تازه در آنجا هم مراتب مختلفی است و هر کدام از انبیاء دارای رتبه خاص به خودشان هستند: ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾؛ «ما اینها را دارای مراتب و فضیلت‌های مختلف قرار دادیم.»

این مسئله، مسئله بشر است! بشر برای رسیدن به این حقیقت وجدانی و فطری که اتصال او به مبدأ عالم وجود است و تمام حیثیت علیت و تأثیر در عالم وجود اختصاص به پروردگار دارد و همه چیز به او برمی‌گردد و زمام همه امور به دست او است و او مُسِطِر و مُهَيِّمِن بر همه چیز است، و برای ادراک واقعی و حقیقی این حقیقت - نه ادراک فکری - باید این تجربه را در این دنیا داشته باشد؛ همان طوری که حضرت یوسف و همان طوری که حضرت یونس در آن تجربه‌ای که برای آنها پیش آمد، و همان طوری که حضرت موسی در ارتباط با حضرت خضر، یک چنین ادراکی کردند.

البته افراد بسیار معدودی هستند که خارج از جری زندگی‌ای که برای همگان است به این نکته می‌رسند. اینها در طول سیر سلوکی خودشان و در طول سیر حرکت خودشان به سوی پروردگار، آن واقعیّت و حقیقت را درک می‌کنند؛ اما سایر افراد بشر برای رسیدن به این مسئله نیاز به تجربه حسی دارند، همان طوری که این قضیه برای همه افراد در همه زمینه‌ها هست.

مفضّل بن عمر نقل می‌کند:

امام صادق علیه السلام راجع به آیه ﴿وَوَرِيْدُ أَنْ نَمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا فِي الْأَرْضِ﴾^۱ فرمودند: «بعد از اینکه این آیه نازل شد پیغمبر به امیرالمؤمنین و حسنین که در کنار ایشان بودند، نگاه کردند و گریه کردند و فرمودند: "أَنْتُمْ الْمُسْتَضَعِفُونَ بَعْدِي؛ مستضعفین پس از من، شما هستید! (یعنی شما را مورد

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۵۳.

۲. سوره قصص (۲۸) آیه ۵.

استضعاف و بی‌مهری و کم‌لطفی و ظلم و ستم قرار می‌دهند.»^۱

مفضل بن عمر می‌گوید:

من از حضرت سؤال کردم: معنای استضعاف در «أَنْتُمْ الْمُسْتَضْعَفُونَ بَعْدِي»

چیست و چه معنایی دارد؟

حضرت فرمودند: «این آیه در شأن ما اهل بیت نازل شده است و تا روز

قیامت ادامه خواهد داشت.»^۱

نکته بسیار بسیار عجیبی است! حتی در بعضی از اخبار داریم:

وقتی حضرت بقیة الله به دنیا آمدند این آیه را تلاوت کردند:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ

الْوَارِثِينَ﴾^۲ «اراده خدا بر این تعلق گرفته است که آنهایی که مورد استضعاف

قرار گرفته‌اند به مقام امامت و سربلندی و پیشوایی امت برسند و وارثین

باشند.»

وارثین یعنی وارثین مقام اسماء و صفات کلیه پروردگار، که آن اسماء و صفات کلیه را

بر اساس رتبه و مقام و موقعیت استعدادی خود، در این عالم به مرتبه ظهور می‌رسانند.

این مرتبه استضعاف چه مرتبه‌ای است؟ آیا اینکه امام علیه السلام بر افراد

حکومت کند به این معناست که از استضعاف بیرون آمده است؟! یعنی واقعاً آن چهار

سالی که امیرالمؤمنین علیه السلام بر این مردم حکومت کرد و خلافت ظاهری به

دست آن حضرت افتاد، با آن زمانی که در منزل خانه نشین شد و خلافت را آن خلفای

ثلاثة غاصب و ظالم از ذی حق آن غصب کردند، آیا تفاوتی داشت؟ در این چهار

سالی که حضرت حکومت کرد نسبت به آن زمانی که در منزل بود، چه اتفاقی افتاد؟!

هیچ اتفاقی! البته غیر از جنگ و بیاوبرو و خلاف و مخالفت‌هایی که با آن حضرت

کردند و در دسرهایی که برای آن حضرت ایجاد کردند تا اینکه حضرت از خدا طلب

۱. معانی الأخبار، ص ۷۹، با قدری اختلاف.

۲. الهدایة الکبری، ص ۳۵۶؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۵.

مرگ کرد و جانشینی کسی را طلب کرد که بتواند با این مردم زندگی کند! چه وقت حضرت در زمانی که در منزل و خانه نشین بودند و کاری به کار سیاست و حکومت نداشتند، از خدا طلب مرگ و امثال اینها کردند؟! بلکه می گفتند: «هر کاری می خواهند بکنند، بکنند!» پس چه اتفاقی در این زمان افتاد و چه مسئله‌ای به وجود آمد؟! آیا اینها از استضعاف بیرون آمدند؟

یا اینکه منظور از استضعاف در اینجا استضعاف علمی و استضعاف فهم است؛ یعنی مردم در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام موقعیت امیرالمؤمنین را نشناختند و به آن معرفتی که باید برسند نرسیدند و امیرالمؤمنین را مانند سایر افراد پنداشتند؛ یعنی آن مقام و منزلتی را که باید برای امام خود در نظر بگیرند فراموش کردند و به دنبال دیگران رفتند و شخص دیگری را برگزیدند، و آن دینی که برای خود پذیرفتند دینی نبود که مورد رضای پروردگار است و اینها را از مادیات بیرون می آورد و از پرده‌های شهوات و توغّل در دنیا و کثرات و تعلّقات خارج می کند، بلکه دینی بود مانند مسیحیت و یهودیت و زرتشتی و گبریت و امثال اینها، منتها پیامبر آن دین اسمش موسی و عیسی بود و پیامبر این دین اسمش پیغمبر اکرم است؛ در آن دین، آن حرکات بود و در این دین، این حرکات است؛ آن دین، آن کارها و تکالیف را داشت و این دین، این کارها و تکالیف را دارد.

این دینی که مردم بعد از پیغمبر برگزیدند با دینی که یهودیت و مسیحیت داشتند و به کِنشست و کلیسا می رفتند چه فرقی داشت؟ آن فردی که باید پشت سر امیرالمؤمنین نماز بخواند، می رود پشت سر آن شخص غاصب نماز می خواند؛ آیا این عملش مورد رضای الهی است؟! آن کسی که باید به دور خانه علی طواف کند، در تحت حکومت جائر قرار می گیرد و به دور خانه آن جائر طواف می کند؛ آیا این دین و این روش مورد رضای الهی است؟! ابداً! پس هیچ تفاوتی نمی کند!

به آن مسیحی می‌گویند: چرا شما به کلیسا می‌روی و در روز یکشنبه نماز می‌خوانی؟

می‌گوید: به ما این طوری گفته‌اند و ما هم همین کار را انجام می‌دهیم.
- چه منطقی پشت آن است؟

- هیچ!

به این مسلمان هم می‌گویند: برای چه علی را کنار می‌گذاری و به دنبال ابوبکر می‌روی؟

می‌گوید: مردم انتخاب کرده‌اند و ما به بقیه کارها کاری نداریم!

پس چه فرقی بین این مردم و بین مسیحیت و یهودیت وجود دارد؟! اگر انسان حقی را کنار بگذارد دیگر چه تفاوتی می‌کند؟! اگر قرار بر کنار گذاشتن یک حق و نادیده گرفتن حق است و اگر قرار بر عمل به شعار و تبلیغات است، دیگر بین ما و بین مسیحیت و یهودیت و آن بی‌دین و ملحد، چه تفاوتی وجود دارد؟! هر دو یکی هستیم؛ این فرد در این قالب، آن فرد در آن قالب؛ تفاوتی نمی‌کند!

ببینید! اینها مطالب خیلی مهمی است و از بزنگاه‌های مسئله است و ما باید به اینها برسیم. این مطالب همان نکته‌ای است که امام صادق و امام باقر علیهما السّلام به شیعیان تذکر می‌دهند که باید در غیبت قائم ما منتظر ظهور باشید.^۱

علی بن ابی‌حمزه از اصحاب مهم موسی بن جعفر بود. او تاوقتی که مورد وکالت حضرت بود و با حضرت ارتباط داشت، می‌گفت: «امام همه موسی بن جعفر است! واسطه بین خدا و خلق موسی بن جعفر است! دین رسول خدا به دست فرزندش موسی بن جعفر است!» و همه مسائل به نظرش درست بود و مردم به او توجه می‌کردند و می‌آمدند همه وجوهات را به او می‌دادند.

اما همین‌که موسی بن جعفر به شهادت می‌رسند و علی بن موسی الرضا به

۱. رجوع شود به کمال الدین، ج ۲، ص ۶۴۴-۶۴۷.

جای پدر می‌نشیند و به او می‌فرماید:

شما وکیل پدر من، موسی بن جعفر بودید، بسیار خوب، پس باید آنچه الآن در نزد شماست برای من بفرستید.

تا یک چنین قضیه‌ای اتفاق می‌افتد، یک مرتبه آن ضعف‌هایی که در زمان اتصال با موسی بن جعفر - البته نه اتصال قلبی، بلکه فقط اتصال ظاهری - در این قلب مخفی بود و قابل رؤیت دیگران نبود، و آن نارسایی‌ها و کمبودها و مطالب قابل توجه و شرایطی که در این قلب مخفی بود و برای کسی آشکار نبود، در یک چنین شرایطی خودش را نشان می‌دهد. البته این مطلب ممکن است برای همه ما در هر شرایطی که هستیم وجود داشته باشد و کاری به لباس و ظاهر ندارد. لذا علی بن ابی‌حمزه می‌گوید: «اصلاً چه کسی گفته است که شما امام هستید؟ دلیل بیاورید! چه کسی گفته است که شما به جای پدرتان هستید؟! سند و مکتوب بیاورید! اگر مکتوب هم بیاورید می‌گوییم: به جای پدرتان امضا کرده‌اید! اگر آیه قرآن دارید، بیاورید! اگر نوشته‌ای از پدرتان دارید، بیاورید!» تازه اگر نوشته هم بیاورد باز شیطان هزار راه دارد! همان‌طوری که راه حق مشخص است، شیطان هم می‌تواند راه درست بکند؛ لذا - نعوذ بالله - می‌گوید: «شما داری دروغ می‌گویی و از خودت درمی‌آوری!»

مگر علی بن ابی‌حمزه یک چنین مطالبی نگفت؟! او کسی بود که وکیل موسی بن جعفر بود و مردم در ارتباط با حضرت، وقتی دستشان به حضرت نمی‌رسید به او مراجعه می‌کردند. وکیل حضرت، یک آدم معمولی و یک آدم سرخیابانی نیست؛ بلکه فردی است که مورد اعتماد حضرت است.

ولی ببینید: آن چیزهایی که در درون او مخفی بود ظاهر شد؛ چون او نخواست در دوران امامت موسی بن جعفر آنها را اصلاح کند، نخواست آن ضعف‌ها را در ارتباط با این امام جبران کند، نخواست از این موقعیت در ارتباط با مسائل و گرفتاری‌ها و دردها و بیماری‌های خودش بهره ببرد و مانند اصحاب خاص ائمه استفاده کند؛ بلکه سرش به این بیاوردها گرم شد، به این رفت‌وآمدها غرّه شد، از اینکه بگویند که وکیل

امام علیه السّلام است، گول خورد، و از اینکه او را بالای بالا بیاورند و برای آمدن و رفتنش کوچه درست کنند و صلوات بفرستند، گول خورد. تمام اینها وسائل و آلات شیطان است برای اینکه انسان نتواند به آن دردها برسد و سرش به اینها گرم شود!

لذا وقتی یک امتحان پیش می‌آید و موسی بن جعفر به شهادت می‌رسند و امام رضا علیه السّلام به جای پدر قرار می‌گیرد، می‌بیند الآن دیگر زمینه‌ای است که می‌تواند اینها را بروز بدهد. قبلاً آن شخصیت موسی بن جعفر بود و نمی‌توانست کاری کند، چون بالأخره وکالت داشت و همه هم می‌دانستند و نمی‌توانست مخالفت کند؛ ولی الآن زمینه حضور امام رضا است و اینها را بروز می‌دهد. و الاً اگر قرار باشد که بروز نکند، همان زمان موسی بن جعفر به وسیله‌ای به دنبالش می‌فرستادند و می‌گفتند: راهت را تغییر بده و این کار را انجام بده! اما نه، او باید به اینجا و به این نکته برسد، و آن امتحانی که باید پیش بیاید، باید به واسطه علی بن موسی الرضا و به دست علی بن موسی الرضا انجام بگیرد.^۱

آیا هر کدام از خود ما در این زمان، یک علی بن ابی حمزه نیستیم؟! آیا در مواردی که نسبت به یک جریان علاقه و محبت داریم و فکر و ذکرمان در آنجا قرار دارد، تعریف و تمجید و تشویق و مسائل دیگر از ما سر نمی‌زند؟! و وقتی آن جریان و آن تمایل تغییر پیدا کرد آیا تعابیر ما هم تغییر پیدا نمی‌کند؟! این طور نیست؟! پس ما هم همان هستیم و تفاوتی نمی‌کند!

اگر در دو زمان و دو موقعیت مختلف، یک کلام را گفتیم و یک حرف را زدیم و در دو صورت، یک نمود از ما بروز و ظهور پیدا کرد، آن موقع جای امیدواری هست؛ ولیکن ما امروز که به دنبال این شخص هستیم، او را تعریف و تمجید و تشویق و امثال ذلک می‌کنیم و هزار صفت و نعت نالایق به او می‌دهیم و بعد که از او جدا

۱. رجوع شود به *عیون أخبار الرضا علیه السّلام*، ج ۱، ص ۲۹؛ *رجال الکشی*، ص ۴۴۳-۴۴۶.

هم چنین جهت اطلاع بیشتر از احوال علی بن ابی حمزه بطائنی رجوع شود به *روح مجرد*، ص ۲۲۳.

شدیم و در صورت دیگری قرار گرفتیم، می‌بینیم درست عکس آنچه تا به حال گفته‌ایم، می‌گوییم؛ درحالی‌که این شخص فرق و تفاوتی نکرده است، بلکه ما تفاوت کرده‌ایم و عوض شده‌ایم و تغییر پیدا کرده‌ایم!

این حالت لازمه بشر است! خود خدا در آیه قرآن نسبت به این مسئله می‌گوید:

﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهَ فَإِنَّمَا يَجْعَلُ الْبَرْقَ كَثُفًا أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا﴾^۱

واقعاً این آیه عجیبی است! اصلاً تمام آیات قرآن منطبق بر ماست و انسان این قضیه و این واقعه را در خودش حس می‌کند! خدا می‌فرماید:

«وقتی که شما در مسائل مختلف زندگی، در یک حالت اضطرار و نیاز واقع شوید [هر کس جز او را بخوانید، گم می‌شوید!]

البته آیه دریا را مثال می‌زند؛ چون این مسئله در دریا خیلی مشخص است، چون دریا دیگر مثل خشکی، همیشه آرام نیست، بلکه در دریا باد و طوفان و امثال ذلک می‌آید و غرق شدن و هلاکت است، آن‌هم با وسایل آن روز و با آن کیفیت و در آن موقعیت خاص! آن چیست که مخفی است ولی نباید مخفی باشد؟ آن ما هستیم که پنهان هستیم! چون می‌گوییم: «عجب کشتی خوبی است! عجب دریای خوبی است! عجب هوای خوبی است! عجب ملوان و کشتیان خوبی است! چه استحکامی دارد، و چه چیزهایی دارد!» در تمام اینها می‌بینید که «ما» در کار نیستیم، بلکه «کشتی» خوب است، «ملوان» خوب است، «دریا» دریای آرامی است و «باد» نمی‌آید.

حالا این قضیه همیشه که این طور اتفاق نمی‌افتد؛ یک دفعه ممکن است طور دیگری و به نحو دیگری اتفاق بیفتد، مثلاً باد بیاید و آن دریای آرام تبدیل به دریای متلاطم شود، و آن کشتی که تا به حال به او اعتماد شده بود تبدیل به پر کاهی شود، و آن ملوانی که تا به حال به او توجه می‌کردیم برای نجات خودش به این طرف و

۱. سوره اِسْرَاء (۱۷) آیه ۶۷.

آن طرف برود. اینها کجا رفت؟! تمام شد! تمام آن اسباب و وسایل و آلاتی که در مقابل ما بود یک یک از دست رفت و دیگر هیچ وسیله‌ای باقی نماند؛ درحالی که آن وسیله اصلی مخفی بود. در یک چنین شرایطی شما نگاه می‌کنید و می‌بینید که آن قلب، متوجه به آن وسیله اصلی می‌شود؛ چون بالأخره قلب باید متوجه یک وسیله‌ای بشود، برای اینکه قلب بدون توجه به وسیله حرکت نمی‌کند و ضمیر و نفس انسان آرامش ندارد. تابه حال آن وسیله در این قلب، کشتی بود، دوباره وسیله دیگر ملوان بود، دوباره وسیله دیگر صاف بودن آب دریا بود، دوباره وسیله دیگر همان سلامتی و صحت بدن بود که یک یک از دست رفت.

ما خیال کرده‌ایم که ابر و باد و خورشید و... همه در تحت تصرف ما هستند، و حوادثی که در دنیا اتفاق می‌افتد باید به نیت ما رقم بخورد، و تمام عالم وجود باید بر وفق مرام و نیت ما بگردد! نه جانم، خیلی اشتباه کرده‌ایم و خیلی راه خلاف رفته‌ایم! ما یک پر کاهی هستیم و در این دریای وجود داریم حرکت می‌کنیم؛ اگر خودمان را وفق دادیم به مقصد می‌رسیم، اما اگر وفق ندادیم طوفان‌ها ما را به زیر خواهد کشاند؛ بخواهیم یا نخواهیم! همان‌طور که افرادی که تصور نمی‌شد، همه را به زیر کشاند، و شکی در این مسئله نداریم!

لذا وقتی همه این وسایل از دست رفت، چون قلب نمی‌تواند بی وسیله بماند، سراغ آن وسیله اصلی می‌رود. آن وسیله‌ای که تابه حال در آخر بود، وقتی همه وسایل از دست رفتند، حالا بالا می‌آید.

یک روایت عجیبی است که می‌فرماید:

آن شخصی که دارد به سمت من نماز می‌خواند ولی افکارش این طرف و آن طرف است و تمام مشکلات خودش را در نماز حل می‌کند (مثلاً این کار را انجام بدهد یا آن کار را)، وقتی ملائکه می‌خواهند این نماز را (که از سقف بالاتر نمی‌رود!) بالا ببرند، خداوند خطاب به ملائکه می‌گوید: «نمی‌خواهد زحمت بکشید! نماز شخصی را بالا بیاورید که مقداری ارزش داشته باشد!

این شخص مرا در نماز خودش با دیگران شریک قرار داد و به فکر همه بود غیر از فکر ما! فقط به حسب ظاهر، دستی تکان داد و یک سری کارهایی کرد. من شریک خوبی هستم و سهم خودم را هم به همان شرکا می‌بخشم؛ لذا نیازی به نماز این شخص ندارم.^۱

توجه کردید! این نمازی است که ما می‌خوانیم! خدا می‌گوید: در این نماز من کجا قرار گرفته بودم؟! در این دست‌تکان‌دادن‌ها و در این حمد و سوره‌خواندن‌ها، من کجا بودم؟! فقط صحبت نماز نیست، صحبت قضایا و مسائل است. لذا در آن آیه می‌فرماید: «همین‌که ما آنها را نجات دادیم و به خشکی رساندیم دوباره به همان عادت‌های عادی که داشتند، برگشتند و دوباره همان علل و اسباب ظاهری جلو آمد.»

خدا اینها را نشان می‌دهد تا بگوید: آقا، یک دفعه، دو دفعه، سه دفعه، پس چرا آدم نمی‌شوی؟! چرا متوجه این نمی‌شوی که باید همیشه به من توجه کنی؟!!

این را می‌گویند «استضعاف». ما خدا را در عالم وجود مستضعف قرار داده‌ایم و جایگاه واقعی خدا را در نظر نگرفته‌ایم و خدا را در جایگاه خودش قرار نداده‌ایم! امام هم همان است و تفاوتی نمی‌کند. پس استضعاف امام یعنی استضعاف علمی در اینکه باید بدانیم امام علیه‌السلام واسطه عالم است و همه حقیقت عالم وجود در وجود امام است، اما ما این را قبول نکرده‌ایم و نپذیرفته‌ایم،^۲ لذا به افراد مختلف و به جاهای مختلف و به افکار مختلف توجه می‌کنیم.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۹۴؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۲.

۲. الطرائف، ج ۱، ص ۱۱۸.

«قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "فَاطِمَةُ بَهْجَةُ قَلْبِي وَابْنَاهَا ثَمَرَةُ فُؤَادِي وَبَعْلُهَا نُورُ بَصَرِي وَالْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِهَا أُمَّتُ رَبِّي وَحَبْلٌ مَدُودٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، مَنْ اعْتَصَمَ بِهِمْ نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ هَوَى."» ترجمه: "پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «فاطمه مایه خوشحالی قلب من است، و دو پسرانش میوه دل من هستند، و شوهرش نور چشم من است، و امامان از فرزندانش امینان پروردگار من هستند، که ریسمانی کشیده‌شده میان او و خلایقش می‌باشند. کسی که به آنان چنگ زند و تمسک جوید نجات می‌یابد، و کسی که از آنان تخیل و رزد و اعراض کند در دره هلاک سقوط می‌نماید.» (محقق)

ما می‌خواهیم زندگی خودمان را انجام بدهیم، حالا در ضمنش یک امام زمانی هم اگر بود که بود، اگر هم نبود که نبود؛ بالأخره زندگی خودمان و کار و ارتباطات خودمان را داریم انجام می‌دهیم. بَيْنَنَا وَ بَيْنَ اللَّهِ، در قضایای مختلفی که برای ما پیش می‌آید، اول سراغ خدا می‌رویم یا می‌گوییم که مسئله‌ای نیست و الحمد لله چند نفر در اینجا و آنجا داریم که هر کدامشان باشند، مشکل ما را حل می‌کنند؟! به‌ظاهر می‌گوییم: فقط خدا، و همه چیز به دست خداست! ولی دروغ می‌گوییم و شوخی می‌کنیم!

من باب‌مثال برای فلان کار در فلان اداره، می‌گوییم: آن شخص هست که برای ما انجام می‌دهد. وقتی که سراغش رفتیم یا به او زنگ زدیم و گفت: «نه، من فعلاً مشکلاتی دارم، حالا شما فعلاً صبر کنید!» می‌گوییم: اشکالی ندارد، فلان شخص دیگر هم هست. سراغ او هم که می‌رویم، می‌گوید: «من الآن گرفتاری دارم، حالا بهتر است که من اصلاً در این کار دخالت نکنم، چون برای خود من مشکلاتی ایجاد می‌شود. شما به شخص دیگری مراجعه کنید!» این هم از نفر دوم! سراغ نفر سوم که می‌رویم، مقداری که کار انجام می‌دهد، زورش به جایی نمی‌رسد. می‌گوییم: از او هم مطلبی بر نمی‌آید! همین‌طور سراغ نفر چهارم می‌رویم و... وقتی آن افرادی که در ذهن داشتیم و قبل از اتصال به پروردگار، آنها در این عالم برای ما نمود داشتند و به خیال خودمان می‌توانستند دستی از ما بگیرند و مشکل ما را حل کنند، همه خلع سلاح شدند و هیچ‌کدام نتوانستند کاری انجام دهند، آن‌موقع سراغ خدا می‌رویم و می‌گوییم: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾! خدا هم می‌گوید: حالا، در آخر از همه آمدی؟! برو سراغ همان‌ها!

یا من باب‌مثال وقتی بیماری داریم، اول می‌گوییم: «فلان دکتر هست و ما دیگر نیازی و غصه‌ای نداریم؛ این همه مریض پیش او شفا پیدا کرده‌اند!» اگر اینجا نشد

۱. سوره نمل (۲۷) آیه ۶۲. روح مجرد، ص ۲۶۷:

«یا آن کس که دعای بیچارگان و درماندگان را برآورده می‌کند در صورتی که او را بخوانند و گرفتاری و مضرت را از آنان برمی‌دارد؟»

فلان جا می‌رویم، اگر آن هم نشد خارج می‌رویم، اگر آن هم نشد جای دیگر می‌رویم و... تمام اینها را یک‌یک سراغشان می‌رویم. وقتی که همان‌جا ما را جواب کردند و پس فرستادند، آن موقع می‌گوییم: «دعا کنید و به مردم بگویید که دعا کنند! و به همه بگویید که فلان کار را بکنند!» عجب، پس این دستگاه‌های پزشکی که تا سقف چیده شده است برای چیست؟! آن کسی که باید در اول قرار دهیم، آخر از همه می‌گذاریم! وقتی این دستگاه‌هایی که یکی‌یکی تا سقف چیده شده است و یکی از اینها در جای دیگری پیدا نمی‌شود، یک‌یک از کار افتادند و اثر خودشان را از دست دادند و از همه‌جا ناامید شدیم، حالا سراغ خدا می‌رویم و می‌گوییم: «در مساجد و تکایا فلان کار را بکنید! مؤمنین این‌طور بگویند و این‌طور دعا کنند!» ولی از اول این‌طور نمی‌کنیم، بلکه می‌گوییم: «آن پزشک را از فلان‌جا بیاوریم و آن دستگاه را از فلان‌جا بیاوریم!» پس چه وقت سراغ خدا رفته‌ایم؟! آخر از همه رفته‌ایم؟! آیا وقتی که دیگر همه دستگاه‌ها خط صاف نشان داد، باید سراغ خدا برویم؟! یا اینکه نه، از اول باید برویم!

این می‌شود استضعاف خدا! پس ما خدا را مستضعف کرده‌ایم! اتفاقاً از همه مظلوم‌تر و مستضعف‌تر و از همه بیشتر مورد بی‌توجهی و بی‌مهری قرار گرفته‌شده‌تر، همین خدایی است که داریم!

ائمه ما هم همین بودند و وضعشان همین بود. آن اولی برای حکومت می‌آید و می‌رود، دومی هم می‌آید و می‌رود، سومی هم می‌آید و می‌رود؛ وقتی همه مردم دیدند آن کسانی که آمدند و انتخاب کردند این‌طور درآمدند، حالا سراغ امیرالمؤمنین می‌آیند که یا علی، تو بیا! این از روی نیاز و احتیاج ظاهری است؛ ولی واقعی نیست! اگر این نیاز، نیاز واقعی باشد خود امیرالمؤمنین می‌آید، نه اینکه به آنها بفرماید: «من کاری به شما و به دولت و حکومت شما ندارم؛ بروید کسی دیگر را انتخاب کنید!»^۱ لذا این نیاز، نیاز واقعی نیست، بلکه وقتی می‌بینند که کسی نیست، سراغ امیرالمؤمنین

۱. معانی الأخبار، ص ۳۶۱.

می آیند؛ اما همین که امیرالمؤمنین بر اریکه حکومت نشست، این یکی ساز خودش را زد و آن یکی ساز خودش را زد و آن دیگری هم به دنبال کار خودش رفت! دستوراتی را که حضرت می داد انجام نمی دادند و مطالبی را که می گفت، ترتیب اثر نمی دادند. این می شود استضعاف! پس این حکومت هم کاری انجام نداد و این چهار سال حکومت، حکومت امیرالمؤمنین را از استضعاف خارج نکرد.

وجود امام زمان علیه السلام برای همین مسئله است که مردم را به آن مرتبه از نیاز واقعی برساند. این نیاز و احتیاج واقعی فقط و فقط و فقط از طریق امام می تواند برطرف شود و کس دیگری نمی تواند. هر کسی هم که بگوید می تواند، خواهید دید که خلاف گفته است. هر کسی هم که بخواهد خودش را به جای امام زمان بگذارد، خواهید دید که رسوا خواهد شد. هر کسی که بخواهد این طور خود را بنمایاند که مانند حضرت می تواند دستگیری کند و نیاز درونی را برطرف کند، خواهید دید که به شکست منتهی خواهد شد. تجربه خواهید کرد و این مطلب را خودتان خواهید دید! فقط و فقط مسئله به دست امام زمان است!

این نیاز، نیازی است که تجربه حسی باید این نتیجه را برای افراد به وجود بیاورد و آنها در حس خود و در وجود خود، این نیاز را احساس کنند و بفهمند که بدون اتصال با آن حضرت نمی توانند قدم از قدم بردارند و راه به سوی خدا را طی کنند، و به کلام این و آن نمی توانند عمل کنند و به آن مظاهری که خود را به جای آن حقیقت و واقعیت جلوه داده اند نمی توانند متشبث شوند.

این فهم و احساس فقط با یکی دو قضیه اتفاق نمی افتد؛ بلکه این نفوس و این قلوب باید این قدر تجربه کنند و این قدر مطالب مختلف یک به یک برای آنها پیش بیاید - مانند حضرت ابراهیم که باید ستاره، ماه، خورشید و سایر علل و اسباب مادی، یک به یک بیایند و افول کنند - تا اینکه بفهمند که آن حقیقت فقط در یک جا متمرکز است. الحمدلله آثار و طلیعه این قضیه دارد روشن می شود! آنچه که مشهود است - نه صرفاً در اینجا، بلکه در همه جا - توجهی است که نسبت به این قضیه دارد اتفاق

می‌افتد، و افکاری است که در این زمینه کم‌کم دارد روشن می‌شود.

این قضیه با گفتن مسائل و خواندن روایات و آیات قرآن و امثال اینها برای انسان پیدا نمی‌شود؛ بلکه برای آن نفوسی پیدا می‌شود که می‌خواهند به دنبال حقیقت و واقعیت بگردند و خود را از تقلید و تبعیت کورکورانه و سر به زیر انداختن، خارج کنند و برای رسیدن به مطلوب، اقناع نفس و فطرت خود را طلب می‌کنند و به دور از مسائل و تبلیغات ظاهری و مصالح دنیوی زید و عمرو و به دور از حرکت به سوی دنیای دیگران، خودشان می‌خواهند راه را پیدا کنند. این افراد و این اشخاص هستند که دارند راهی به واقعیت و قلب و درون حضرت بقیة الله ارواحنا فداه باز می‌کنند.

این قضیه کاری به ظاهر ندارد و حتی ممکن است که ظاهر شخص هم ظاهر نامناسبی باشد؛ ولی این هیچ مسئله‌ای نیست، چون با ظاهر کار درست نمی‌شود، بلکه با قلب و واقع است که آن حقیقت، خودش را نشان می‌دهد. هر خلافی که تا به حال از زمان حضرت آدم شده و خواهد شد، با ظاهر مناسب انجام شده است! کسی با ظاهر نامناسب نمی‌تواند خلاف کند و افراد را بفریبد و به سمت خود جذب کند؛ چون این وسیله جذب افراد باید وسیله مناسبی باشد.

بنابراین توقعی که انسان از راه خودش و از اتصال خودش به پروردگار دارد و آن را در درون خودش ایجاد می‌کند، کم‌کم دارد صورت واقعی به خود می‌گیرد.

این بشارتی است برای اینکه با تمام این اوضاع و احوال و ناملازمات و گرفتاری‌ها و با تمام این مصائبی که انسان در همه جا و در هر گوشه از دنیا مشاهده می‌کند و این مسائل را در اجتماعات می‌بیند، این واقعیت به صورت یک زمینه نورانی و یک فطرت و سرمایه واقعی برای حرکت انسان، کم‌کم دارد خودش را نشان می‌دهد و به همان سمت و سویی که باید امام علیه السلام خود را نشان بدهد، حرکت می‌کند.

والا امام زمان با بقیة ائمه چه تفاوتی می‌کند؟! چرا باید حضرت بعد از هزار سال یا دو هزار سال یا سه هزار سال ظهور کنند؟! چه دلیلی دارد؟! مگر بین حضرت و بین پدران خودشان فرقی وجود دارد؟! در زمان ائمه علیهم السلام همین استضعاف وجود

داشت؛ یعنی غیر از آن افراد خاصی که مورد نظر و عنایت حضرت بودند و تاحدودی متوجه شده بودند، بقیه افراد آن وقع حقیقی را برای امام قائل نمی شدند و فقط می گفتند: «این فرد، بسیار آدم خوبی است و شخص عالمی است؛ باید از او استفاده کنیم!»

در زمان مرحوم آقا - رضوان الله علیه - هم خیلی از افراد بودند که وقتی می آمدند اتفاقاً خیلی مبتهج و خوشحال می شدند، ولی در عین حال، خیلی راحت به جاهای دیگر هم می رفتند و با افراد دیگری هم حشر و نشر داشتند که در نقطه مقابل و در تعارض با مرحوم آقا قرار گرفته بودند. اینها هم به آنجا می رفتند و مسئله شان را از آنها می پرسیدند و نصیحت آنها را گوش می دادند و با آنها حشر و نشر داشتند و پشت سرشان نماز می خواندند، و هم به اینجا می آمدند و خوشحال بودند که آقای طهرانی را دیده اند و پشت سرشان نماز خوانده اند و با ایشان صحبت کرده اند و از ایشان سؤال کرده اند؛ با هر دو بودند! پس آقای طهرانی برای آنها چه اثر و نتیجه ای خواهد داشت؟! پس آن نیاز الان در آنها به وجود نیامده است.

این دین آنها مثل همان دین مسیحیت و یهودیت است که همه را در یک رتبه قرار می دهند، منتها آنها به کنشت و کلیسا می روند و اینها به مسجد و حسینیه یا به فلان جلسه ... می روند؛ یعنی مطلب برای آنها در یک مرتبه و رتبه از اعتقاد و تعبد قرار گرفته است. و الا اگر انسان به این نکته برسد که باید امام را از این دریچه نگاه کرد که حقیقت عالم وجود و اصل و اساس عالم وجود امام است، دیگر می تواند این طور باشد؟!

می دانید معنای اینکه امروز امام زمان علیه السلام به دنیا آمده است چیست؟ معنایش این است: امروز، آن شخص و آن نفس و آن ذات و آن وجودی که مشیت الهی را در این عالم و در تمام ذرات عالم وجود، چه عالم ماده و چه عالم معنا، پیاده می کند، به دنیا آمده است.

ما به هر کدام از ائمه توسل می کنیم، مثلاً به زیارت امام رضا علیه السلام می رویم و برای حاجات خودمان، چه حاجات ظاهری و چه حاجات باطنی، به امام رضا متوسل می شویم؛ این به جای خود محفوظ است؛ اما آن فردی که دارد این

حاجات را برآورده می‌کند امام رضا نیست، او امام زمان است. ما به زیارت قبر پیغمبر می‌رویم و زیارت می‌کنیم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ!» و حاجات خود را، چه حاجات معنوی و چه حاجات ظاهری، در نظر می‌گیریم و به پیغمبر عرضه می‌داریم. بعد می‌بینیم که عجب، دعایمان مستجاب شد و حاجتمان برآورده شد! آن کسی که این حاجت را برآورده کرد پیغمبر نیست، او امام زمان است. این مسئله مسئله امامت است. حتی به خدا هم که توسل می‌کنیم: «خدایا این مسئله و مشکل را حل کن! این بیماری را برطرف کن! این قرض را ادا کن! این مسائل و حالات معنوی را ایجاد کن!» آن فرد و نفسی که دارد این عمل را انجام می‌دهد و این اشکال را برطرف می‌کند و این حاجت را قضا می‌کند و این مسئله را حل می‌کند، واسطه خداوند، امام زمان است! ببینید، آن فرد امام زمان است!

این امام زمان، همه‌چیز است! یعنی وقتی که می‌گوییم: «واسطه عالم وجود» حرف بیهوده و بیخودی نیست که همین‌طور بگوییم: «واسطه عالم وجود!» واسطه یعنی آن حقیقتی که خواست پروردگار را در این دنیا متجلی و نازل می‌کند، یعنی آن نفسی که الآن و در اینجا باید آن اراده و مشیت را به انجام برساند، نفس آن حضرت است.^۱

۱. الکافی، ج ۴، ص ۵۷۶، فقراتی از زیارت‌نامه أباعبدالله الحسین علیه السلام:

«... وَ بِكُمْ تُنْبِئُ الْأَرْضُ أَشْجَارَهَا وَ بِكُمْ تُخْرِجُ الْأَشْجَارُ أَثْمَارَهَا وَ بِكُمْ تُنْزِلُ السَّمَاءُ قَطْرَهَا وَ رِزْقَهَا وَ بِكُمْ يَكْشِفُ اللَّهُ الْكَرْبَ وَ بِكُمْ يُنْزِلُ اللَّهُ الْغَيْثَ وَ بِكُمْ تَسِيخُ الْأَرْضُ الَّتِي تَحْمِلُ أَبْدَانَكُمْ وَ تَسْتَقِرُّ جِبَالُهَا عَن مَّرَاسِيهَا. إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهَيِّطُ إِلَيْكُمْ وَ تَصُدِّرُ مِن بُيُوتِكُمْ وَ الصَّادِرُ عَمَّا فَصَّلَ مِن أَحْكَامِ الْعِبَادَةِ...». معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۷۰:

«و به سبب شما زمین درختان خود را می‌رویانند، و به سبب شما درختان میوه‌های خود را بیرون می‌آورند، و به سبب شما آسمان بارانش و رزقش را فرو می‌ریزد، و به سبب شما خداوند غصه و اندوه را از بین می‌برد، و به سبب شما خداوند باران رحمت را فرو می‌فرستد، و به سبب شما زمینی که بدن‌های شما را حمل می‌کند ثابت و مستقر می‌ماند، و به سبب شما کوه‌ها در منزل‌ها و توقفگاه‌های خود استقرار داشته و از حرکت و تزلزل باز می‌ایستند. اراده حضرت پروردگار در ←

بنابراین اگر ما با این دید بخواهیم به امام خود نگاه کنیم دیگر مگر می‌توانیم وسیلهٔ دیگری در قبال او قرار دهیم و تصوّر کنیم؟! اصلاً مگر امکان دارد؟! اشتباه ما تا الآن این قضیه بوده است!

ما خیال می‌کردیم: بله، فلان کس این‌طور، و فلان چیز این‌طور، و فلان جمعیت این‌طور است. ولی باید بدانیم: اگر یک روز جمعیت هست، فردا دیگر آن جمعیت نیست؛ یعنی اگر بخواهیم به جمعیت نگاه بکنیم، یک روز جمعیت می‌آید و یک روز جمعیت می‌رود! و دیدیم که همین‌طور هم شد! اگر بخواهیم به اقبال این و آن نگاه کنیم، یک روز می‌آیند و یک روز می‌روند! اگر بخواهیم به وسائل و علل مادی و ظاهری نگاه کنیم، همه دستخوش فنا و بوار هستند!

آن حقیقت را ما تا به حال فراموش کرده‌ایم. گرچه به‌ظاهر - مثل سایر مطالب که مثال‌هایی دربارهٔ آن زدیم - جشنی می‌گیریم و چراغی آویزان می‌کنیم و نامی از آن حضرت می‌بریم، ولی در باطن ما چه می‌گذرد؟! آیا در باطن ما امام زمان قرار دارد؟! واقعاً بیننا و بین الله آیا ما آن حقیقت عالم وجود را امام می‌دانیم؟! مسئله این است!

مرحوم آقا - رضوان الله علیه - یک روز به بنده فرمودند:

فلانی، می‌دانی چرا من این هجده جلد *امام‌شناسی* را نوشتم؟ من این را نوشتم چون دیدم که جای امام در میان مردم خالی است و مردم از ائمه چیزی نمی‌دانند و از وظیفهٔ امام و از مسئولیت او اطلاع ندارند و از این جایگاه واقعی بی‌اطلاع‌اند!

اگر امام را از این تشیع بگیرند و جایگاه امام از این دین و از این تشیع گرفته

↪ اندازه‌ها و تقدیرات امور خود به‌سوی شما فرود می‌آید و سپس از خانه‌های شما صادر می‌گردد و خارج می‌شود، و نیز احکام تفصیلی بندگان از خانهٔ شما خارج می‌شود.“

در این فقرات روشن است که مراد تأثیر نفوس قدسیهٔ امامان دین سلام الله علیهم اجمعین در کائنات است؛ یعنی واسطهٔ فیض رحمت الهیه بوده و نفوس آنان آینه و دریچه‌ای برای گرفتن رحمت از مقام عز الهی و پخش کردن آن در عالم امکان می‌باشد.

شود ما هم مثل بقیه می‌شویم! جایگاه امام یعنی حقیقت اتصال به پروردگار و حقیقت ربط انسان به خدا. این نمازی که الآن دارید می‌خوانید و در آن نماز توجه به پروردگار دارید و خطورات را از خودتان حذف کرده‌اید، همین حالی که الآن برای شما و برای تک تک ما در نماز به وجود آمده، دست امام زمان است؛ یعنی نفس ارتباط ما با پروردگار توسط امام است و ما بدون امام ارتباط نداریم، بلکه یک شمری هستیم مانند آن شمر، و یک یزیدی هستیم مانند آن یزید! اگر این اتصال قطع شود ما مثل همین ظالم‌های تاریخ می‌شویم، و اگر این اتصال برقرار شود ما آن واقعی می‌شویم که مورد رضای خدا است و خدا می‌گوید: بله، این درست است، من این را می‌خواهم!

آیه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۱ یعنی امام؛ یعنی من تازه امروز - که روز عید غدیر است - می‌بینم که آن دینی که مورد رضای خودم است ارائه شد! ﴿وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ یعنی تازه امروز دین شما مورد رضایت من است و امروز به آن واقعتی و نتیجه‌ای رسیدم که تا به حال این پیغمبر را برای آن فرستاده بودم. این ۲۳ سالی که پیغمبر بود، هنوز مورد رضایت من نبود؛ اما الآن مورد رضایت من است و الآن این دین کامل شد و آن حقیقت ربطیه‌ای که باید بین بنده و بین پروردگار برقرار باشد کلیدش زده شد و به راه افتاد و امروز راه به سوی من باز شد.

این معنا معنایی است که باید به آن برسیم! اگر به این معنا رسیدیم آن زمان، زمان ظهور امام علیه السلام است. یعنی اگر ما به این نقطه رسیدیم که هیچ‌کدام از این مذاهبی که تا به حال آمدند و رفتند و هستند، نتوانستند گره از مشکلات ما باز کنند و تمام علل و اسباب مادی در این دنیا که فلان قدر نیرو و قدرت و توان دارند،

۱. سوره مائده (۵) آیه ۳. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۷۸:

«امروز من دین شما را کامل نموده و نعمت خود را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.»

پیش ما آن وسیله و واسطه بودن خودشان را از دست دادند و واقعاً فهمیدیم که دستمان خالی است و تمام اینها نمی‌تواند گره‌ای از مشکلات ما، چه مشکلات روحی و چه مشکلات ظاهری، باز کند و این گره فقط و فقط به دست باکفایت امام حیّ و ولیّ عالم امکان باز خواهد شد، و وقتی متوجه شدیم که حنای بقیّه دیگر برای ما رنگی ندارد، آن زمان است که حضرت خود را بنمایانند. در واقع حضرت می‌فرماید: حالا به اینجا رسیدید که این علل و غدهّ ظاهری نتوانست کاری انجام دهد؟! حالا فهمیدید که هیچ کسی دیگر نمی‌تواند جای مرا بگیرد؟! آیا رسیده‌اید یا نه؟! اگر هنوز نرسیده‌اید پس صبر کنید و باز هم نوش جان کنید! وقتی که به این فهم رسیدید، بسیار خوب، پس دیگر چرا من در غیبت بمانم؟! می‌آیم و ظهور می‌کنم!

در همین قم و در همان زمان اوایل انقلاب، یکی از همین آقایان - که الان فوت کرده است - داشت نماز جمعه می‌خواند؛ بنده خودم در نماز جمعه‌اش حضور داشتم و شرکت کرده بودم و خودم شنیدم که می‌گفت: «اگر امام زمان هم بیاید همین کارهایی را می‌کند که ما داریم می‌کنیم!»

عجب! بسیار خوب، پس دیگر نیازی به امام زمان نداریم! پس دیگر برای چه بیاید؟! برای چه به خودش زحمت بدهد؟! اگر من به‌جای امام زمان بودم نمی‌آدمم! امام زمان هم می‌فرماید: بسیار خوب، وقتی شما خودتان دارید همه کارها را می‌کنید، پس من چرا زحمت بکشم و برای چه بیایم؟! شما عدالت را دارید اجرا می‌کنید، نظم و ترتیب و تدبیر و همه کارها را دارید انجام می‌دهید و بحمدالله همه چیز هم به‌خیر و خوبی و صلاح دارد پیش می‌رود؛ پس دیگر مشکلی ندارید که من بیایم! برای چه بیایم؟ آدم عاقل که نمی‌آید! فرض کنید وقتی فردی ببیند که فلان شخص دارد فلان بار را می‌برد، آیا می‌گوید که آقا شما بایست تا من ببرم؟! آن شخص دارد می‌برد، دیگر برای چه من ببرم؟!!

ولی این مطالب همه خلاف است! اشتباه فهمیدیم و اشتباه به ما گفته شده است! ما امام زمان را یک فرد عادی مثل سایر افراد می‌پنداریم، مثل افراد دیگری که می‌آیند و کاری می‌کنند و کار صلاحی انجام می‌دهند و می‌روند؛ ولی دیگر نمی‌دانیم

که آن حقیقت، همه وجود ما است، و ماوراء فکر و نیت و قصد ما است و ماوراء صلاحی است که آن را در نظر می‌گیریم.

آیا واقعاً آن صلاحی که در نظر می‌گیریم، برای ما صلاح است؟! مثلاً می‌گوییم: الان من صلاح می‌دانم که این کار را انجام دهم! اما تاحالا چقدر شده است که این صلاح‌ها را در نظر گرفته‌ایم و اشتباه از آب درآمده است؟! چقدر شده است که به اشتباه خودمان اعتراف کرده‌ایم؟! پس معلوم است که این صلاح‌ها، صلاح نبوده است، فساد بوده است.

ولی او که می‌آید، می‌گوید: باید این کار را انجام بدهی!

می‌گوییم: یا ابن رسول الله، من خیال می‌کنم آن کار دیگر به صلاح است!

- صلاح را من تشخیص می‌دهم یا تو؟

به اینجا که می‌رسد می‌گوییم: چشم!

پس فقط در مقابل یک نفر می‌گوییم: «چشم!» ولی راجع به سایر افراد می‌گوییم: «برای چه؟ و به چه دلیل؟» چون او ماوراء فکر و نیت و مصلحت ماست. اگر او هم مثل بقیه باشد برای او هم «چرا» و «لعل» و «برای چه» هست. منطق و عقلانیت در همه جا یکی است و در این مسئله تفاوتی وجود ندارد.

امروز هم مانند سایر ایام و سنّوات گذشته، بحمدالله عده‌ای از دوستان ما موفق به تلبس به لباس علم و لباس تبلیغ و لباس معنویت می‌شوند؛ یعنی نمی‌خواهند فقط ظاهر خود را تغییر بدهند، بلکه فکر و نیت خود را هم می‌خواهند تغییر بدهند.

ظاهر انسان مسئله‌ای نیست؛ چون انسان این لباس را در بیرون می‌پوشد و در منزل درمی‌آورد، پس پوشیدن لباس، مطلبی را عوض نمی‌کند و مشکلی را حل نمی‌کند. با پوشیدن لباس، فکر و نیت عوض نمی‌شود. آیا عوض می‌شود؟! اگر با پوشیدن لباس، فکر و نیت عوض می‌شد، پس نباید خلاف و مشکلی وجود داشته باشد، چون لباس عوض شده است و همین‌که لباس عوض شود تفکر هم عوض می‌شود؛ اما داریم می‌بینیم که این‌طور نیست، همان‌طوری‌که در سایر لباس‌ها هم

مسئله همین است. آن لباس سفیدی که یک پزشک می‌پوشد، نیتش را عوض نمی‌کند، فقط لباسش عوض می‌شود؛ چون نیت در این قلب است و باید دید که آیا خدا در این قلب هست یا مسائل اقتصادی و مادی؟! آیا خدا در این قلب هست یا مسائل شهوانی و نفسانی؟! لباس ظاهری همین است! این عبا و این عمامه را که می‌بینید، اینها تغییر پیدا می‌کنند، ولی با تغییر این لباس، آنچه در این قلب است درست نمی‌شود.

برای این قلب باید فکری کرد! همه ما باید فکر کنیم؛ علی‌الخصوص آن کسانی که می‌خواهند به این لباس رسول‌الله ملبَس شوند! باید ببینیم آن توقع و خواست و نیتی که نماینده خدا، امام زمان، پیغمبر و ائمه معصومین از شخص متلبَس به این لباس دارند، به چه کیفیت می‌تواند انجام دهد. البته ممکن است صد درصد نتواند؛ این اشکالی ندارد. بالأخره خیلی فرق می‌کند بین اینکه انسان مستقیماً از خود امام علیه‌السلام دستور بگیرد و مطالب را دریافت کند یا اینکه غیر مستقیم بگیرد.

عَلَى كُلِّ حَالٍ خَدَا مِی فَرَمَیْدُ: ﴿وَالَّذِينَ جُهِدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾^۲، یعنی راه ما باز است. وقتی که ما برای امام زمانمان این چنین موقعیتی قائل هستیم، دیگر نمی‌توانیم بگوییم که او از مسائل و نیت و راه ما غفلت دارد.^۳

۱. جامع الأخبار، شعیری، ص ۱۰۰:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ، وَإِنَّمَا يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَنِيَّاتِكُمْ."» ترجمه:

«همانا خداوند به جلوه‌گری شما و اعمال شما نمی‌نگرد، بلکه به قلوب شما نگاه می‌کند!» (محقق)

۲. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۹. معاد شناسی، ج ۸، ص ۱۸:

«کسانی که در راه ما جهاد می‌کنند، ما آنها را به راه‌های خود هدایت می‌نماییم.»

۳. هم‌چنان که خود آن حضرت عجل‌الله فرجه در نامه‌ای که به شیخ مفید - اعلی‌الله مقامه - دارند، این مطلب را متذکر می‌شوند: الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۷:

«... فَإِنَّا نَحِبُّ عَلِمًا بِأَبَائِكُمْ وَلَا يَعْزُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِّنْ أَخْبَارِكُمْ... إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَلَا نَاسِيْنَ»

اگر ما امروز این لباس را می‌پوشیم و متلبس به این لباس و متزین به این زینت و متوج به تاج ملائکه می‌شویم - همان طوری که در بعضی از روایات به این مسئله تصریح دارد^۱ - برای این است که اولاً بلا اول خودمان را به واسطه تقید به این قید و به واسطه احساسی که برایمان پیدا می‌شود تغییر دهیم و بگوییم: الآن بالأخره در این چنین لباسی درآمده‌ایم که با لباس‌های دیگر تفاوت دارد، پس باید خودمان هم تفاوت داشته باشیم و باید فکرمان و مسیرمان همان فکر و مسیری باشد که مورد رضای اوست. در مسائل مختلف دوگونه فکر نکنیم، و در جاهای مختلف، اول مصالح خود را در نظر نگیریم، و در ارتباط با مردم نیز به همان کیفیتی باشیم که آن ولی نعمت ما از ما توقع دارد. این مسئله، مسئله مهمی است!

آنچه امروز مردم و جامعه، به خصوص جامعه تشیع، به دنبالش می‌گردند این قضیه و این مسئله است. مردم این ظاهر و پوسته را دارند کنار می‌زنند، و دیگر کم‌کم آنچه تا به حال ذهن و فکرشان را مشغول کرده بود و اینها را به این سمت و آن سمت می‌برد، کنار می‌زنند. البته هنوز مطالبی هست و ممکن است بعضی نابسامانی‌ها و مسائل خلافی بروز و ظهور پیدا کند؛ ولی در پشت این قضیه، این حقیقت مخفی است که این پوسته دارد کم‌کم باز می‌شود. بالأخره همیشه این طور نمی‌ماند؛ مغز باید بیرون بیاید و خود را نشان بدهد. مردم باید از چشم‌دوختن به این و آن و از نگاه کردن به دهن این و آن، خارج شوند. بعضی‌ها امروز این حرف را می‌زنند، ولی فردا می‌گویند: «به من چه مربوط است؟! حالا یک چیزی گفتم!» عجب!! همین؟!!

﴿ لِيَذِرَكُمْ؛ وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَتَرَلَّ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَ اصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ. » رساله طهارت انسان، ص ۱۴۱،

تعلیقه ۱:

«ما بر احوال شما احاطه علمی داریم و چیزی از اخبار شما از ما پنهان و مخفی نمی‌ماند... ما در مراعات شما اهمال و کوتاهی نمی‌کنیم و یاد شما را فراموش نمی‌نماییم؛ و اگر این طور نبود، شائد بر شما وارد شده و دشمنان نابودتان می‌کردند.»

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۶۱؛ روضة المتقین، ج ۷، ص ۶۳۶.

به همین راحتی؟! پس از همان اوّل نمی گفتمی! شما که هیچ مسئولیتی برای سخن خود نمی پذیری پس چرا این چنین حرفی زدی؟! چرا این چنین راهی رفتی؟! چرا عدّه‌ای را به اشتباه انداختی؟! می گوید: «ما که علم غیب نداریم!» البته که می دانم، علم غیب نداری! وقتی که نداری پس چرا می گویی؟! اگر علم غیب داری، بسم الله، این گوی و این میدان! ولی اگر علم غیب نداری پس چرا این حرف را زدی، و چرا این عدّه را به دنبال خودت راه انداختی، و چرا به خاطر تو عدّه‌ای به اشتباه افتادند؟! صحبت نکن؛ ساکت باش! در اینجا آن کسی که می داند باید حرف بزند.

لذا این مسئله دارد کم کم برای مردم تجربه می شود که خودشان بخواهند بفهمند و قدری فکرشان و مغزشان و فهمشان را به کار بیندازند! معنی ندارد که هر کس هر چه گفت، بگوییم: «چشم، بسم الله!» اگر قرار بر این است که بگویی: «چشم، بسم الله!» بسیار خوب، پس تبعات و مسائلس را هم باید ملتزم بشوی!

بنابراین خودت مطلب را دنبال کن! خدا ما را سرپیسته و درپیسته خلق نکرده است؛ زندگی ما، زندگی تجربه و تحقیق و عقل است. آن عقلی که خداوند به یک عدّه داده، به ما هم داده است؛ پس چرا فقط یک عدّه خاصی باید خود را عاقل بیندارند و بقیّه را فاقد و غیر صالح برای تفکر و انتخاب بیندارند؟! چه کسی یک چنین حرفی گفته است؟!

در روز قیامت از تک تک افراد سؤال می شود: فهمیدی یا نفهمیدی؟

– به ما این طور گفتند!

خدا می گوید: پس من این عقل را برای چه به تو داده‌ام؟! پس چرا تو را گاو خلق نکردم؟! چرا تو را دوپا خلق کردم؟! اگر تو را دوپا خلق کرده‌ام باید الآن جواب بدهی! آن گاو و الاغ جواب ندارند، ولی تو باید جواب بدهی!

– این طوری به ما گفتند و این طوری به ما فهماندند!

– بیخود کردند که گفتند! خودت چه فهمیدی! آیا خودت سرت را زیر برف

کردی یا نه، بالا نگه داشتی؟! اگر سرت را بالا نگه داشتی ولی نفهمیدی، اشکالی

ندارد و باکی هم برایت نیست. ولی چرا سرت را در برف کردی؟! چرا هر حرف و سخنی را پذیرفتی؟! چرا به هر راهی که گفتند بیا، تو رفتی؟! بنابراین در خصوص تمام کارهایی که ما انجام می‌دهیم و تمام تصمیماتی که می‌گیریم باید بدانید که فردا حساب پس می‌دهید! نگوئید که به ما نگفتند! بله، اگر اشتباه کردیم، ایرادی ندارد و خدا به اشتباه، ایراد نمی‌گیرد؛ چون ما معصوم نیستیم! ولی اگر سرمان را در برف کردیم باید جواب پس بدهیم. اینکه بگوییم: «به ما این را گفتند و به ما آن را گفتند!» ابداً مورد قبول خدا و ملائکه‌اش قرار نمی‌گیرد! آقا جان، اگر تشخیص حرف راست دادی باید ترتیب اثر بدهی، و اگر تشخیص دروغ دادی نباید ترتیب اثر بدهی؛ و السلام! هر کس می‌خواهد بگوید، بگوید! اگر تشخیص راه صحیح دادی، دنبال امام زمان هستی و باید بروی، و اگر تشخیص ندادی و عمل کردی، بدان وقتی هم که حضرت ظهور می‌کند، تو در صف مقابل با امام زمان خواهی جنگید، نه در صف امام زمان!

لذا امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

کسی که به دنبال ما و در راه ما باشد و امر ما را احیاء کند و آنچه می‌گوییم، گوش دهد، دیگر برای او تفاوتی نمی‌کند که امام ظهور کند یا نکند!^۱

این را امام می‌فرماید، حرف من نیست! این کلام امام همین حرفی است که عرفا می‌زنند. اینکه می‌فرمایند: «راه همیشه باز است!» یعنی همین کلام امام.

آن امام زمانی که غیبت و ظهورش فرق کند، دو ریال یا دوتا یک قرانی ارزش ندارد! آن امام زمانی که باید ظهور کند تا ببیند من چه می‌خواهم، یک ده‌شاهی نمی‌ارزد! آن امام زمانی که حتماً باید ظهور کند تا درد من را بفهمد، یک پنج‌ریالی نمی‌ارزد!

آن امام زمانی ارزش دارد و واسطه است که تفاوتی نداشته باشد که در غیبت باشد یا در ظهور باشد یا مثل موسی بن جعفر در زندان باشد و یا مثل امیرالمؤمنین بر

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۱۵۵. هم‌چنین رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱ و ۳۷۲.

حکومت نشسته باشد. برای امام، بین زندان موسی بن جعفر و بین حکومت امیرالمؤمنین به اندازه سرسوزنی تفاوت نمی‌کند! چنین شخصی امام است! حالا که این امام شد بنابراین همیشه راه باز خواهد بود.

امیدواریم که خداوند متعال همیشه ما را موفق کند که راه آن حضرت را در پیش بگیریم! فهم ما را نسبت به مبانی و مطالبی که ما را به آن حقیقت می‌رساند زیاد کند! و خداوند آن حقیقت واقعی امام علیه السلام را همیشه برای ما روشن و آشکار بگرداند، به طوری که در هر مسئله‌ای از مسائل و در هر قضیه‌ای از قضایا اولاً بلا اول و قبل از هر چیز، وجود آن حضرت مدنظر باشد!

اگر قدرت داشته باشیم، به قدرت نگاه نکنیم، بلکه به او نگاه کنیم. امام علیه السلام را در کنار خودمان ببینیم؛ چه قدرت داشته باشیم و چه قدرت از ما گرفته شده باشد. چه مورد توجه باشیم و چه مورد بی توجهی قرار بگیریم باید هر دو یکی باشد؛ چون به اصل رسیده‌ایم! وقتی که انسان به اصل برسد، دیگر به دوتا فشنگ و دوتا اسکناس و دوتا سلام‌علیک نگاه نمی‌کند، بلکه وقتی که اصل در کنارش هست دیگر همه چیز در کنارش هست و باید همه توجهاتش منحصر و مخصوص به او باشد. او هم وقتی یک چنین مطلبی از ما ببیند، خود را در کنار ما قرار خواهد داد. اگر تجربه نکرده‌ایم، از این به بعد تجربه کنیم و ببینیم که هست یا نه! إن شاء الله که هست!

اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ، وَتُذِلُّ بِهَا النُّفَاقَ وَأَهْلَهُ، وَتَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ، وَتَرْزُقُنَا بِهَا كِرَامَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.^۱

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. تهذیب الأحكام، ج ۳، ص ۱۱۱، فرازی از دعای افتتاح.



برای شنیدن این
سخنرانی اسکن کنید.

مجلس دهم

کیان بودن ظهور و غیبت
به واسطه معرفت حقیقی به امام زمان

نیمه شعبان سال ۱۴۳۸ هجری قمری

أعوذُ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ
وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

عبارت معروفی راجع به امام زمان علیه السلام در بسیاری از روایات مذکور است:
يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا؛^۱ «زمین را از عدل و ظهور
حقیقت و صدق و واقعیت پُر می کند و دیگر جای خالی باقی نمی گذارد در
زمانی که زمین و افرادش و مکان هایش مملو و آمیخته از ظلم و جور و
خلاف شده است.»

این عبارتی است که همه ما شنیده ایم و معنای آن هم به حسب ظاهر برای همه ما
روشن است. ظلم و عدالت را می دانیم چیست، حقیقت و خلاف را می دانیم چیست،
صدق و کذب را می دانیم چیست، بیان واقع و کتمان واقع را می دانیم چیست و همه
ما کم و بیش با این تعابیر و اصطلاحات آشنایی داریم، و این مسئله همیشه در طول
تاریخ حکومت ها، پادشاهان و آمرانی که آمده اند و رفته اند، به همین کیفیت بوده

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۵؛ الهدایة الکبری، ص ۱۶۳.

است و از این مسائل برای مردم آورده‌اند.

روز نیمه شعبان، روز میلاد امام زمان علیه‌السلام، روزی است که قطعاً آن حضرت با خصوصیات و مسائلی که اختصاص به خود آن حضرت دارد، در این دنیا متولد شدند؛ ولی عجیب این است که امروزه مشاهده می‌کنیم افرادی حتی از خود شیعیان، در میلاد آن حضرت تشکیک و ایجاد شبهه می‌کنند و عده‌ای هم ابراز تردید کرده‌اند و با موازین عقلی منافی می‌دانند؛ درحالتی که اصلاً جای شکی وجود ندارد و نسبت به این مسئله شبهه‌ای نیست.

اما خصوصیتی که راجع به امام زمان علیه‌السلام هست که نسبت به سایر ائمه نیست، این است که در میلاد ائمه علیهم‌السلام - مثل میلاد امیرالمؤمنین، امام سجاد، موسی بن جعفر و امام رضا علیهم‌السلام - آنچه به نظر ما می‌آید و به دنبال آن هستیم فقط احیاء ذکر امام است؛ یعنی بیاییم و مجلسی داشته باشیم، سرور و بهجتی داشته باشیم، از مطالب و مسائلی که از آن بزرگواران رسیده صحبت شود و دل‌ها منور شود، و بعد هم مجلس خاتمه پیدا کند؛ همین! اما در مورد امام زمان علیه‌السلام غیر از مسئله ولادت - که آن حضرت در این مسئله مانند سایر ائمه است - به محض اینکه اسم امام زمان می‌آید فوراً مسئله ظهور به ذهن همه افراد متبادر می‌شود؛ یعنی تا گفته می‌شود میلاد امام زمان، یک مرتبه همراه با میلاد امام زمان مسئله ظهور به ذهن همه افراد می‌آید، کأنّ این میلاد یک میلاد زنده است.

امام عسکری، امام هادی، امام جواد و همین‌طور تا وجود مقدس رسول خدا علیهم‌السلام مدتی در این دنیا بودند و سپس از دنیا رفتند. ما در این زمان فقط به‌عنوان اینکه یاد و خاطره آنها را زنده کنیم و به‌واسطه زنده کردن یاد آنها، وجود حقیقی و واقعی آنها را در نفس خود تجدید کنیم و با روح و نفس و مطالب آنها بیعت مجدد برقرار کنیم و خود را در همان فضا قرار بدهیم، در مجالس اهل‌بیت شرکت می‌کنیم و این مسائل را باید در نظر بگیریم.

اینکه ما در اسلام سال‌روز گرفتن برای بچه و امثال‌ذلک نداریم به‌خاطر این است

که معنا ندارد برای بچه‌ای که هفت سال پیش به دنیا آمده است و الآن هم هست، خودش راه می‌رود، بازی می‌کند، زندگی می‌کند و غذایش را می‌خورد، برای او سالروز بگیرند! الآن هم دارد غذا می‌خورد و بازی می‌کند، دیگر سالروز گرفتن یعنی چه؟!^۱

اما امام علیه‌السلام با اینکه ۱۴۰۰ سال پیش به دنیا آمده است ولی بزرگان می‌گویند که باید سالروز بگیریم؛ یعنی نباید بگذاریم این مسئله فراموش شود، زیرا اگرچه امام علیه‌السلام از دنیا رفته، ولی روحش، نفسش، جانش، حقیقتش، ولایتش و ملکوتش هنوز برقرار است. امام مجتبی علیه‌السلام ۱۴۰۰ سال پیش به دنیا آمد و در همان موقع هم مسموم و شهید شد و از دنیا رفت، و اگر مسئله برقرار بودن ولایت و نفس ملکوتی امام نیست پس برای چه سالروز بگیریم؟ بله، ایشان یک امام بودند که چهل و خرده‌ای سال عمر کردند و بعد هم از دنیا رفتند. مرد بزرگی بودند، بزرگ‌تر از آنچه حتی ما فکرش را هم بکنیم! ولی بالأخره تمام شد. پس برای چه در این زمان بخواهیم مدام بگویم که ایشان چه کسی بوده است؟! این چه نتیجه و فایده‌ای برای من دارد؟! توجه می‌کنید؟!

اینجاست که بزرگان و اولیا می‌گویند: «فکرت را از سطح مردم بالاتر بیاور و به دنبال ظاهر نباش!» مثلاً به دنبال این نباش که دیگران برای بچه‌هایشان سال تولد می‌گیرند. این بچه وقتی دو سالش است و دارد شیرش را می‌خورد و گریه می‌کند و بازی می‌کند، برایش سالروز می‌گیرند؛ وقتی پنج سالش است و دارد غذا می‌خورد، سالروز می‌گیرند؛ وقتی هفت سالش است و شروع کرده است به مدرسه رفتن، سالروز می‌گیرند! و همین‌طور بیست سال، چهل سال، پنجاه سال، پس هر سال سالروز بگیریم؟! وقتی چهل سالش است، یک آدم سه متری با صد و شصت کیلو وزن، دیگر سالروز گرفتن ندارد! خودش دارد راست‌راست به آدم نگاه می‌کند! حالا بخواهیم برایش سالروز هم بگیریم! نه آقا جان!

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به /ربیعین در فرهنگ شیعه، ص ۱۰۰.

اما بزرگان می‌گویند که باید برای امام سال‌روز بگیرید؛ چون امام یک حقیقت و واقعیتی است که گرچه بدن و جسم و شمایل ظاهری او در یک آمد و زمانی پا به عرصه وجود گذاشته و بعد از مدتی هم از دنیا رفته است، ولی آن حقیقتش باقی است. اگر ما در آن زمان بودیم و به دنبال امام مجتبی یا امام سجاد علیهما السلام می‌رفتیم، به دنبال بدن آنها نمی‌رفتیم، چون آن بدن با بقیه بدن‌ها چه فرقی می‌کند؟ اگر وزن امام هفتاد کیلو بود، بقیه هم هفتاد، هشتاد، نود، صد، حالا یا کمتر یا بیشتر، همه همین‌طور هستند. گلبول خون امام مثل بقیه است و تفاوتی ندارد! پس چرا ما در آن زمان به دنبال امام سجاد می‌رفتیم و به دنبال دیگران - حتی بزرگان و علمای دیگر - نمی‌رفتیم؟! جداً چرا؟! چون آن واقعیتی که در امام هست در جای دیگر نیست و آن واقعیت است که ما را به سعادت می‌رساند، نه آن چیزهایی که در بقیه هست، ولو اینکه آنها عالم هم باشند و صالح هم باشند.

علت اینکه ما دیگران را رها کردیم و به دنبال امام سجاد رفتیم به‌خاطر آن مسئله خاص و آن حقیقت بود که در جای دیگر پیدا نمی‌شد! اگر پیدا می‌شد ما به‌جای امام سجاد علیه السلام دنبال محمد بن مسلم زهری می‌رفتیم، یا به‌جای امام باقر علیه السلام دنبال عکرمه می‌رفتیم، یا به‌جای امام صادق علیه السلام دنبال افراد دیگری مثل ابوحنیفه و مالک که در آن زمان‌ها بودند می‌رفتیم؛ چون بالأخره آنها هم از این مسائل دینی چیزهایی می‌فهمیدند، گرچه آراء خودشان را هم اضافه می‌کردند! چرا ما باید دنبال موسی بن جعفر و امام رضا علیهم السلام برویم؟ چون آن حقیقت و واقعیت در موسی بن جعفر و امام رضا - که همان به درد ما می‌خورد - در جای دیگری نیست؛ پس فقط باید به دنبال امام علیه السلام رفت! بزرگان دیگر اگر افراد خوبی هستند به جای خود محفوظ، اگر هم افراد خلافی هستند که تکلیفشان معلوم است.

به همین جهت ما می‌گوییم که در سالگرد امام مجتبی، امام مجتبی زنده است، روحش، نفسش، ولایتش و حقیقتش زنده است و ما به‌خاطر همین مطلب الان برای

او سالگرد می گیریم. امام باقر و امام جواد هم همین طور، اینها همه به جای خودش محفوظ است.

اما نوبت به امام زمان علیه السلام که می رسد، غیر از این مسئله که حقیقت امام زنده است و علاوه بر اینکه ایشان حیات ظاهری هم دارد، یک مسئله دیگری هم به ذهن می آید و آن مسئله ظهور است. به عبارت دیگر، مطلبی در امام زمان است که در بقیه ائمه نیست و آن، توقع و انتظار آمدن است، که در امیرالمؤمنین و امام سجاد نیست، در پیغمبر هم نیست. ما ۱۷ ربیع الأول وقتی برای پیغمبر و امام صادق مجلس می گیریم توقع ظهور پیغمبر را نداریم، بلکه فقط مجلس می گیریم و صحبت و شیرینی و مطالب و مسائلی که هست. اما نوبت به امام زمان که می رسد یک انتظار ظهوری همراه با اسم آن حضرت است.

اینجاست که ما باید به این مطلب و نکته توجه کنیم که این مسئله انتظار ظهور و آمدن ظهور و ظاهر شدن چیست؟ این چه داستانی است که امام علیه السلام ظهور می کنند و این مسائل و مطالبی را که هست به وجود می آورند: ظلم که دنیا را فرا گرفته است حضرت تبدیل به عدل می کنند، دیگر کسی حقیقتی را کتمان نمی کند، دیگر کسی دیگری را فریب نمی دهد، دیگر همین طور در چشم آدم نگاه نمی کنند و دروغ بگویند و خود را تابع امام زمان هم بدانند!

این انتظار برای این است که ما به این وضعیت و موقعیتی که داریم رضایت نداریم و احساس خلأ و نقصان و پوچی و ناتمامی می کنیم.

من باب مثال اگر به کسی که خانه خوبی دارد بگویند: فلان مهندس آمده است و ساختمان می سازد و نقشه هایش این طور است! می گوید: آمده است که آمده است! بنده چه کار کنم؟! من که منزل دارم و نیازی ندارم!

یا من باب مثال وقتی به آدم سالمی که از هر جهتی سالم است، سرش، بدنش، معده اش، اعضا و جوارحش سالم است، بگویند: آقا! فلان دکتر در این شهر آمده است و دکتر خیلی خوبی است، شخص بسیار بسیار وارد و ماهری است! می گوید:

به من چه مربوط است؟! من سالم هستم؛ حالا می‌خواهد بیاید یا نیاید! چرا آدم سالم به دنبال طبیب نمی‌گردد؟! چرا آدمی که سرش، معده‌اش و پایش درد نمی‌کند، هیچ‌وقت به فکر رفتن به پیش پزشک نمی‌افتد؟! چون احتیاج و نیاز به طبیب ندارد؛ حالا دکتر بیاید یا نیاید. وقتی احساس نیاز به پزشک دارید که یا مریض هستید یا نگرانی از بیماری در شما هست: عجب، پس اگر مریض شدیم این طبیب هست. این «اگر» در وجود ما هست. یا اینکه مریض هستید و نیاز به پزشک دارید، این طرف و آن طرف هم رفتید و نتیجه‌ای حاصل نشده است، حالا می‌گویید: این پزشک آمده است، برویم ببینیم این چه می‌کند.

اگر ما واقعاً آن حال و کیفیتی را که وقتی امام زمان علیه‌السلام تشریف بیاورد در این دنیا به پا می‌کند و آنچه مورد نظر اوست انجام می‌دهد، الآن آن حال را در خود ببینیم، نسبت به آمدن امام زمان چه احساسی داریم؟ می‌گوییم: چه بیاید و چه نیاید، برای ما فرقی نمی‌کند! چون وقتی قرار بر این باشد که امام زمان علیه‌السلام بیاید و صداقت را در وجود ما احیاء کند، آن وقت اگر ما به هر جهتی - مثلاً با تمرین و ریاضات شرعی، یا در تحت تربیت فرد خبیر و امثال ذلک - در یک وضعیت و موقعیتی قرار گرفته‌ایم که دیگر از ما دروغ نمی‌تواند سر بزند، یعنی اصلاً زبان ما به دروغ نمی‌گردد؛ پس آن حال و کیفیتی را که امام زمان در زمان ظهور می‌خواهد انجام بدهد الآن در خودمان می‌بینیم.

اما ما که سر تا پیمان دروغ شده است؛ دیگر واقعیتی نمانده، صفایی نمانده و صدقی نمانده است! اگر صدقی باشد جای تعجب است! از این سر تا نوک ناخن، فریب و کلک شد! سر تا پای ما دروغ و ریا و نفاق شد! ما الآن مسائل و نقائص زیادی داریم و وجودمان و نفسمان هزارتا اشکال و ایراد دارد که احتیاج به اصلاح دارد.

فرض کنید که الآن خود را در موقعیتی احساس می‌کنیم که احساس رحمت و عذوفت به غیر داشته باشیم و واقعاً نسبت به دیگران همان را بخواهیم که برای خود می‌خواهیم. اگر به این مرتبه رسیدیم این همان حالی است که امام زمان در زمان

ظهور به وجود می آورد؛ پس چه تفاوتی می کند؟! یا فرض کنید اگر ما الآن به حالی رسیدیم که کتمان حقیقت و واقعیت اصلاً امکان ندارد از ما سر بزند، این همان مطلبی است که آن حضرت با حکومت خود و مسائل و مبانی خود می خواهد بیاورد و جاری کند؛ ما الآن این حال را در وجود خودمان می بینیم. حالا همین طور اگر یک به یک تمام این صفات در وجود ما پیدا شود و بالاتر از همه آنها، اگر ما به مقام معرفت و شناخت حقیقت ولایت که در مرتبه سرّ و روح تحقق پیدا می کند، رسیدیم بنابراین در اینجا ظهور حضرت با عدم ظهور چه فرقی می کند؟ هیچ فرقی و تفاوتی ندارد! لذا برای اولیای خدا ظهور و عدم ظهور یکی است، چه بیاید و چه نیاید.

مسئله ظهور و عدم ظهور برای ما فرق می کند؛ ما که به جای صدق، وجودمان را دروغ گرفته، و به جای واقعیت، تمام وجودمان را مجاز و دورویی و ریا گرفته، و به جای رحمت و عطوفت، تمام وجودمان را قسوت و جنایت گرفته است، حالا داریم دنبال این می گردیم که یک نیرویی و یک دستی بیاید تا مسائل و نظام ما عوض بشود. حالا اگر فرض کنید که برای اولیای خدا که دیگر دروغ و کذب معنا ندارد، خلاف و ریا معنا ندارد و از همه این مسائل گذشته اند، بودن و نبودن امام زمان چه تفاوتی می کند؟ همین مطلب را امام صادق علیه السلام در روایتی می فرمایند: «اگر تو معرفت پیدا کنی تفاوتی نمی کند که دیگر حضرت ظهور بکند یا نکند!»^۱

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱:

«يَا فَضِيلُ، اعْرِفْ إِمَامَكَ؛ فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَ إِمَامَكَ لَمْ يَضُرَّكَ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ؛ وَ مَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ كَانَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ قَاعِدًا فِي عَسْكَرِهِ، لَا، بَلْ بِمَنْزِلَةِ مَنْ قَعَدَ تَحْتَ لُؤَائِهِ.» ترجمه:

«ای فضیل، امامت را بشناس؛ چراکه اگر امامت را شناختی، این امر (قیام حضرت صاحب الامر علیه السلام) جلو بیفتد یا به تأخیر افتد، برای تو ضرری نخواهد داشت. و هر که امامش را بشناسد و قبل از قیام صاحب این امر از دنیا برود، به منزله کسی است که در لشکر آن حضرت نشسته باشد؛ خیر، بلکه به منزله کسی است که در تحت لواء و پرچم آن حضرت نشسته باشد.» (محقق)

لذا آن مسئله بسیار دقیق و حساسی که در اینجا وجود دارد این است: اگر انسان در شرایطی قرار گرفت که همان واقعیت و حقیقت و همان دستگیری و تربیتی که باید با ظهور آن حضرت برای انسان حاصل بشود، در زمان غیبت برای انسان حاصل بشود، دیگر چرا انسان مدام به دنبال ظهور بگردد؟!

فرض کنید که سفره‌ای پهن کرده‌اند و ما هم با دو متر فاصله نشسته‌ایم، بعد مدام بگوییم: چه می‌شد اگر ما بر سر سفره بودیم و رفع گرسنگی می‌کردیم! چه می‌شد از این غذا می‌خوردیم! آقا، دو متر برو جلو تر و بر سر سفره بنشین! این «چه می‌شد»ها یعنی چه؟! این «چه می‌شد»ها به خاطر این است که ما مطلب را شوخی می‌گیریم و جدی و واقعی نمی‌گیریم.

وقتی امام علیه السلام بیاید آیا با همان ولایت و حقیقت باطنی و با همان اشراف و سیطره خودش بر نفوس و بر افکار و بر قلوب، با ما حرف می‌زند یا با مطالعه روزنامه و مجله و رادیو و تلویزیون با ما حرف می‌زند؟! اگر با اینها بخواد حرف بزند پس با بقیه چه فرقی می‌کند؟! من هم روزنامه می‌خوانم، تلویزیون را نگاه می‌کنم، رادیو را گوش می‌دهم و از این طرف و آن طرف، ذهنیتی برایم پیدا می‌شود و طبق آن ذهنیت صحبت می‌کنم و کارهایم را مثل بقیه مردم انجام می‌دهم. فردا هم وقتی معلوم می‌شود که همه حرف‌های روزنامه و رادیو و مخبر دروغ بوده است، می‌گویم: عجب! پس ما این دروغ‌ها را شنیدیم و طبق این دروغ‌ها عکس‌العمل نشان دادیم!

اما آن امام زمان واقعی این‌طور نیست! آن امام زمان برای صحبت با مردم به روزنامه نگاه نمی‌کند و رادیو گوش نمی‌دهد! آن امام زمان وقتی بخواد واقعی بگوید، با ولایتش و با نفسش و با اشرافش بر کل عالم وجود صحبت می‌کند؛ لذا می‌بینیم که حرفش بر دل می‌نشیند. اما حرف ما بر دل‌ها نمی‌نشیند؛ چون ما این‌طور نیستیم، و وقتی این‌طور نیستیم به همان میزان، مردم به ما نگاه می‌کنند و می‌گویند: این هم مثل خود ماست و تفاوتی نمی‌کند؛ ما به روزنامه و رادیو و... نگاه می‌کنیم، او هم همین کار را می‌کند، تازه ما بهتر از او می‌فهمیم، پس دیگر چرا به حرف او گوش بدهیم؟!

اما آن امام زمان واقعی این طور نیست، او به رادیو گوش نمی دهد، بلکه حضرت به آن سیر خودت، به آن قلبت، به آن زوایا و مسائلی که هنوز خودت خبر نداری - که شاید بعداً خبر پیدا کنی، و شاید هم خبر پیدا نکنی! - نگاه می کند. حضرت چون ولایت دارد، دقیقاً دست روی نقطه ضعف ها می گذارد و می گوید: «این کار را بکن و این کار را نکن! این عمل را انجام بده و آن عمل را انجام نده!» لذا هر حرفی که می زند به هدف می خورد، و هر کاری که می کند و هر اشاره ای که می کند عین واقع و حقیقت است؛ چون امام ولایت دارد، نه اینکه صرفاً یک سری محفوظات و امثال ذلک باشد، و این دیگر خیلی مسخره است که - نعوذ بالله - بگوییم که نسبت به چیزی خبر ندارد!

لذا مرحوم آقا - رضوان الله علیه - می فرمودند:

وقتی که من به یک ولی خدا (مرحوم آیه الله انصاری همدانی) نگاه می کنم
گویا به پیغمبر خودم نگاه می کنم!^۱

این به خاطر اشراف و ولایت بر نفوس است. این حرف را فردی می زند که مجتهد اعلم در زمان خودش است و به همه مبانی ظاهری اطلاع دارد! پس یک چیزی درک می کرد که یک چنین حرفی می فرمود. این بیان مرحوم آقا همان حرف امام صادق علیه السلام است که می فرماید: «وقتی که تو به امامت معرفت پیدا کنی دیگر برایت تفاوتی ندارد که ظهور کند یا نکند.»

این کلام حضرت عین همین حرف مرحوم آقا است که می گوید: «وقتی که من به ولی خدا نگاه می کنم گویا به پیغمبر خودم نگاه می کنم!» البته به ولی الهی، نه این افراد مدعی که می بینیم! در جلد دوم اسرار ملکوت توضیحاتی راجع به این مسئله داده شده است.^۲

۱. رجوع شود به روح مجرد، ص ۶۸۲ و ۶۸۳.

۲. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۵۱ - ۴۳۲.

اگر کسی به آن ولیّ الهی دسترسی پیدا کند، آن وقت دیگر مطلب را تمام شده می‌بیند؛ چون اشراف ولایی امام زمان علیه السّلام با ولیّ کامل الهی یکی است و تفاوتی ندارد. این همان مسئله‌ای است که بزرگان نمی‌توانستند آن‌طور که باید و شاید ابراز و تفسیر کنند، و با کنایه و اشاره می‌گفتند؛ اما ما نمی‌فهمیدیم و آن‌طور که باید و شاید درک نمی‌کردیم.

من یادم است که دوستان و ارادتمندان مرحوم آقا در آن زمان‌های سابق، به‌خاطر حوادث و مسائلی که پیش آمده بود گاهی می‌آمدند و نگران بودند که با این اوضاع چه خواهد شد؟ و با آن مسائلی که مشاهده می‌کردیم واقعاً جای نگرانی بود. ایشان زیر کرسی نشسته بودند و با قهقهه می‌خندیدند و می‌گفتند: «شما دیگر چرا نگرانید؟!» گویا می‌گفتند که تو کجایی؟ مثل اینکه خیلی پرتی! مردم که نگران‌اند، حق دارند نگران باشند، واقعاً هم باید نگران باشند، چون گلوله با کسی شوخی ندارد! ولی وقتی بعضی‌ها - که الآن هم در قید حیات هستند و خدا إن شاء الله حفظشان کند و دعا می‌کنیم که خدا فهمشان را زیادت‌تر کند - با حال آشفته و ناراحت خدمت ایشان می‌آمدند و می‌گفتند: «آقا! فلان کس این حرف را زده و فلان ارتشی فلان مطلب را گفته است!» ایشان همین‌طوری فقط نگاه می‌کرد! بعد قهقهه می‌زدند و می‌خندیدند و می‌گفتند: «خب دیگر چه خبر؟ خبر دیگری هم داری؟ مسئله دیگری هم هست؟» ما می‌فهمیدیم این خنده از کجاها و از چه مسائل و عوالمی نشئت می‌گیرد. بعد از این که آن فرد مطالب را خوب می‌گفت، ایشان می‌گفتند: «آقا جان! اگر مردم نگران‌اند شما نگران نباش!» فقط یک جمله: «شما نگران نباش!»

وقتی تو هم چنین کسی را در کنارت داری دیگر نگرانی و احساس تکلیف برای چیست؟! اگر مسئله و تکلیفی هست او الآن باید آن مطلب را درک و احساس کند؛ پس تو چرا می‌گویی که من احساس تکلیف کردم؟! یعنی می‌گویی که تو می‌فهمی، اما او نمی‌فهمد و احساس تکلیف نمی‌کند؟! معنایش این است دیگر! چرا باید این‌طور باشد؟!

این منت الهی است که خداوند در همان زمان غیبت به افرادی که واقعاً به دنبال امام زمان علیه السلام می‌روند عنایت می‌کند. خدا دیگران را کاری ندارد، این قدر بر سر همدیگر بزنند تا بالأخره به جایی برسند! الحمدلله الآن همه دارند می‌بینند! ماشاءالله همه هم احساس تکلیف می‌کنند! تکلیفی احساس می‌کنند که رسول الله و امیرالمؤمنین هم چنین تکلیفی احساس نمی‌کردند! یعنی مافوق امامت و رسالت! اما در همین برهه و موقعیت، بزرگان می‌گویند:

از این فضا بیرون بیا! برای امام علیه السلام غیبت وجود ندارد، امام زنده و مرده ندارد، امام خواب و بیداری ندارد، جهل و علم در امام معنا ندارد، بلکه در همه احوال، امام حی است و اشراف دارد.

یعنی تو ببین خودت در چه موقعیتی هستی! به دنبال من نگرد که من ظهور کنم! تو به من چه کار داری؟ من نمی‌خواهم ظهور کنم! مگر تو وکیل و قیّم من هستی؟! من اصلاً نمی‌خواهم پیش شما بیایم! خیلی آدم‌های درستی هستید؟! می‌خواهید بیایم تا مثلاً ما را در جایگاه خودمان قرار بدهید؟! نه خیر، من می‌خواهم اگر در مدینه هستم یا جای دیگری هستم، زندگی خودم را بکنم!

می‌گوییم: یا ابن رسول الله! ما زندگی داریم، آخرت داریم، سعادت داریم! حضرت هم می‌فرمایند: راست می‌گویی یا دروغ می‌گویی؟ اگر دروغ می‌گویی پس دست از سر ما بردار و ما را به حال خودمان بگذار! بیخود برای ظهورمان دعا نکن، برو دنبال کاسبی و زندگی و دروغ و مسائل دیگر! اگر راست می‌گویی باز تو به ظهور من چه کار داری؟! حالا که راست می‌گویی، بسیار خوب، برایت هزار راه قرار می‌دهم! پس ما باید در درون خود به دنبال این مطلب بگردیم که تا چه اندازه نسبت به این قضیه صادق هستیم، به همان مقدار که صادق باشیم امام به دنبال ما می‌آید، نه اینکه ما برویم، بلکه او جلو می‌آید!

ولی اگر قرار باشد کلک بزنیم، این امام زمان به چه درد ما می‌خورد؟! فرقی هم نمی‌کند که عمامه به سرمان باشد یا نباشد، کلک همه جا و در همه نفوس هست،

هم درس خوانده‌ها کلک دارند و هم درس نخوانده‌ها کلک دارند! البته آن کسی که درس خوانده است خیلی بالاتر و بدتر است! اگر قرار باشد نفاق داشته باشیم، اگر قرار باشد حقیقت را کتمان کنیم و نگوییم، اگر قرار باشد دروغ بگوییم و اظهار کذب کنیم، این امام زمان به چه درد ما می‌خورد؟! فقط می‌گوییم: یا ابن‌الحسن ظهور کن! حضرت هم می‌فرماید: با این وضعیتی که تو درست نشدی ظهور کنم؟! تو که دروغ می‌گویی! تو که مقاله و کتابی که می‌نویسی، به کذب و دروغ می‌نویسی! تو که می‌توانی تحقیق کنی و راه صحیح را به دست بیاوری ولی تحقیق نمی‌کنی و خلاف می‌نویسی! وقتی این طور خودت را داری دور می‌زنی، چطور مدام می‌گویی که یا ابن‌الحسن، عَجَلْ عَلٰی ظَهْرِكَ؟! برای چه می‌گویی؟ خودت را گول می‌زنی؛ ولی مرا نمی‌توانی گول بزنی! من هم کاری به کارت ندارم؛ این قدر دور خودت دور بزنی تا گیج شوی و بیفتی!

اما اگر قرار باشد خودت را عوض کنی، به دو ساعت نمی‌کشد، بلکه حتی به نیم ساعت هم نمی‌کشد که می‌بینی حالت و برنامه‌ات عوض شد! تو خودت را عوض بکن، کاری به من نداشته باش! تو اول به دنبال خودت برو و ببین در چه وضعیتی قرار داری، کاری به من نداشته باش!

بزرگان و اولیا ما را به این سمت سوق می‌دادند و ما نمی‌فهمیدیم که امام زمان هست!

یک وقت با مرحوم آقا - رضوان‌الله‌علیه - و اخوی‌مان، جناب آقاسید محمدصادق در کربلا باهم بودیم و ایشان به دست آقای حداد - رضوان‌الله‌علیه - عمامه گذاشتند. آن موقع هنوز وقت معمم شدن ما نبود و دو سه سال جا داشت؛ ولی دلمان می‌خواست خود آقای حداد بر سر ما عمامه بگذارند. آقای حداد رو کردند به من و گفتند: «عمامه شما را هم ما می‌گذاریم!» دیگر دلمان خوش شد که به‌به، دیگر آقای حداد عمامه می‌گذارد!

گذشت تا اینکه مرحوم آقا به مکه مشرف شدند و از مکه برگشتند و من هم شب

عید غدیر از قم به طهران آمدم. ایشان قبلاً به من گفته بودند و لباس هم تهیه کرده بودم، ولی باور نمی‌کردم به این زودی معمم شوم. با خودم می‌گفتم: سه چهار سال دیگر به کربلا می‌رویم و آقای حداد من را معمم می‌کند! شب عید غدیر مرحوم آقا من را صدا کردند و گفتند: «آقا سید محمد محسن، بیا پایین کارت داریم!» آمدم، ایشان شروع کردند به صحبت کردن: «الآن وقت آن رسیده است که معمم شوید!» یک دفعه من ناراحت شدم: آقا جان، آقای حداد به من گفتند که عمامه شما را ما می‌گذاریم؛ ولی شما می‌گویید فردا! یک قدری هم ناراحت شدم. ایشان گفتند: «آقا سید محسن! دست یکی است!» آقا تا این جمله را گفتند، یک دفعه من وارفتم! سرم را پایین انداختم و گفتم: چشم!

اینکه آقای حداد می‌گویند: «من عمامه سرت می‌گذارم» یعنی فردا هم من دارم می‌گذارم، ولی به دست پدرت. دست یکی است، دست آن ولایت است که این کار را انجام می‌دهد. من فکر کردم و دیدم که درست است، حقیقت و واقعیت مطلب هم همین است و گفتم: بله، چشم. بعدش هم دیگر نه اضطرابی داشتم و نه تشویشی! و نه اینکه شیطان بخواهد این وسط یک سری مسائلی به وجود بیاورد.

وقتی مرحوم آقای وجود دارد دیگر معنا ندارد من بگویم که احساس تکلیف می‌کنم که این کار را بکنم و آن کار را بکنم! اینجاست که ما گرفتار ظواهر هستیم، و این ظواهر، مانع و سدّ راه ما برای معرفت امام، برای معرفت ولایت و برای معرفت آن حقیقت می‌شود. این ظواهر باید کنار بروند تا اینکه انسان به همان حقیقت و واقعیت که خود امام است برسد.

لذا اهل علم و آنهایی که می‌خواهند به این لباس دربیایند و در این سیره حرکت کنند باید به دنبال این باشند که ببینند امام چه فرموده است؛ نه اینکه الآن مصلحت اقتضا می‌کند که بگوییم یا نگوییم. این حرف‌ها نباید باشد؛ فقط آنچه امام می‌فرماید، والسلام! چهارده معصوم، تمام! این نکته فقط باید مدنظر باشد و انسان باید به دنبال این نکته حرکت کند و ببیند که رضایت امام زمان در چیست. اگر این طور عمل کرد می‌رسد، و اگر نکرد در این مسائل می‌ماند.

یک وقت من راجع به قضیه‌ای با یکی صحبت می‌کردم، گفتم: آقا، شما که این مسئله را می‌دانی پس چرا فلان کار را می‌کنی؟!
 گفتم: آقا! اگر نکنیم نان مان بریده می‌شود!
 گفتم: پس فرق تو با بقیه چیست؟! لا اقل سنی می‌شدی! تو شیعه شده‌ای و عمامه به سرت گذاشته‌ای؛ ولی فلان کار را می‌کنی و می‌گویی که اگر نکنم نان من بریده می‌شود! آن نانی که از راه غیر صحیح بیاید می‌خواهم از گلویت پایین نرود!
 اولیا آمدند این نان‌ها را از ما ببرند، این تعلقات را از ما بگیرند، این بندها را از ما بگسلانند و پاره کنند و ما را آزاد کنند! ما دیگر به دنبال این افکار و حرف‌های مردم نباشیم، به دنبال این بده‌بستان‌هایی که الآن هست نباشیم و از این مسائل بالاتر بیاییم! اگر بخواهیم در همین سطح بمانیم، در این سطح مانده‌ایم و بهره و نصیب ما همین مقدار می‌شود. اما اگر بخواهیم از این فضا خارج بشویم باید راهی را برویم که اولیا برای ما ترسیم کردند؛ راه آنها در مسائل، در قضایا، در کیفیت و در فهم، مشخص است. این همان کلام امام صادق است که می‌فرمایند: «اگر تو به معرفت بررسی دیگر فرقی نمی‌کند که امام زمان برای تو ظهور کند یا نکند.»

امروز روزی است که خداوند توفیق حضور در مجلس میلاد این ولیّ حیّ و حجت منتظر را به همه ما عنایت کرده است! از خدا بخواهیم که ظهور حقیقی و تجلی معرفت و ولایت حقیقی او را برای ما مهیا کند و ما را به این مسئله برساند! البته درک زمان ظهور و آن حقایق و مسائلی که در آنجا هست، آن که جای خود دارد و کسی منکر این مطلب نیست؛ اما واقعیت و اصل مطلب جای دیگر است، و از خداوند می‌خواهیم که راه رسیدن به آن حقیقت را برای ما باز کند!

نباید به دنبال این باشیم که بقیه چه می‌کنند. آیا شده است که کسی بیمار بشود و یک مرض خطرناکی برای او پیش بیاید و بعد بنشیند فکر کند که فلانی خوب شده است یا نه، تا من هم به همان پزشک مراجعه کنم؟! بلکه فوراً دنبال پزشک می‌رود که چه کار کنم؟ چه دوایی بخورم؟ او چون می‌بیند که اگر نرود خطرناک است، لذا

دیگر به بقیّه فکر نمی کند، بلکه می گوید: من بروم فعلاً خودم را نجات بدهم، بقیّه به جای خود؛ من که به دنبال بقیّه نیستم!

ما الآن نشستیم و مدام به مردم و بقیّه نگاه می کنیم. به مردم چه کار داری؟! برو خودت را دریاب و ببین خودت باید چه کار بکنی و چه راهی بروی و چه عملی انجام بدهی! به بقیّه چه کار داری؟! اگر همه مردم، قوم و خویش هایت و دوست هایت، همه این کار را می کنند، بگذار بکنند! اگر همه سم بخورند تو هم باید بخوری؟! برو ببین خودت باید چه روشی در پیش بگیری!

آن وقت اگر این طور باشی دستت را هم می گیرند، راهنمایی ات هم می کنند و مطالب را به ذهنت می آورند. حتی اگر دسترسی نداشته باشی باز آنچه به صلاح است خدا در قلبت می اندازد؛ چون سیمت را وصل کرده ای و وقتی سیمت وصل بشود، مسائل و حقایق روشن می شود.

إن شاء الله امیدواریم در امروز که خداوند توفیق تلبّس به لباس روحانیت را به اخوان و برادران ما عطا کرده است، توفیق إهتداء و تأسی به هدایت و سیره اولیای الهی را هم قسمت همه ما بفرماید!

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ



برای شنیدن این
سخنرانی اسکن کنید.

مجلس یازدهم

حقیقت ولایت، محور تألیف قلوب

نیمه شعبان سال ۱۴۳۹ هجری قمری

أعوذُ بالله من الشيطانِ الرجيم
بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
و صَلَّى اللّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَ اللّعنة عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ
أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ فُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ
النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾^۱

دو سه شب پیش جایی بودم، یک مرتبه هوس کردم صدای مرحوم آقا را بشنوم. این حال گاه گاهی پیش می آید. از کمدی که آنجا بود بر حسب اتفاق یک نوار برداشتم و کاری هم نداشتم که درباره چه موضوعی است، در ضبط گذاشتم و روشن کردم، دیدم که ظاهراً نوار آخرین عید فطری است که ایشان در طهران بودند. البته قاعدتاً این صحبت الآن باید در دسترس رفقا باشد^۲ اما من نوارش را داشتم. ایشان این آیه را مطرح کردند:

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۳.

۲. مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۲، ص ۶۸.

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾؛ «به ریسمان خدا متمسک بشوید و

به هیچ ریسمان دیگری دست نزنید و دل نبندید!»

﴿وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً﴾؛ «به یاد بیاورید منت و نعمتی

را که خدا بر شما مرحمت فرمود در آن وقتی که شما همه باهم دشمن بودید،

دل‌هایتان از همدیگر جدا بود، روحتان با یکدیگر تلائم نداشت، هر کدام به

راه خود می‌رفتید و مسیر خاص خودتان را انتخاب می‌کردید.»

﴿فَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾؛ «او شما را جمع کرد، دل‌هایتان

را به هم نزدیک کرد، روح‌هایتان را به هم تلائم داد، شما را در یک راه قرار

داد و قلوبتان را در یک راه مستقر کرد.»

این آیه مربوط به زمان پیغمبر و جاهلیت است که وضع مردم در آن موقع و اینکه در

چه فضا و عالمی بودند معلوم است و همه هم کم‌وبیش اطلاع دارند.

﴿وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ﴾؛ «شما دقیقاً در کنار آتش بودید؛ یعنی یک

قدم این طرف می‌گذاشتید در آتش می‌افتادید! همیشه از خط کنار آتش رد

می‌شدید به طوری که آن لهیب آتش به شما می‌خورد و گرمای آتش را احساس

می‌کردید.»

﴿فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا﴾؛ «دست شما را گرفت و به آن چنان مسافتی پرت کرد که

اصلاً آتش دیگر با شما کاری ندارد و آن لهیب آتش دیگر با شما ارتباطی

ندارد، حتی فکر آتش هم به سرتان نمی‌زند!»

﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾؛ «خداوند آیات خودش را

برای شما این‌طور نشان می‌دهد که شما را به راه بیاورد.»

بعد مرحوم آقا شروع به صحبت کردند و مطلبشان راجع به این بود که رسول

خدا، این مرد الهی، ظهور خدا در زمین است و به عبارت دیگر، خدای مُجَسَّد است؛

یعنی انسان وقتی که می‌خواهد به خدا نگاه کند، به او می‌گویند بفرمایید این پیغمبر،

حیّ و حاضر، نگاه کن ببین چه می‌کند، چطور صحبت می‌کند، چطور راه می‌رود و

چطور با مردم و افراد برخورد می‌کند. راه و روش او در دستگیری، در هدایت، در

مسائل مختلف دینی و غیردینی چطور است. خدا که نمی‌تواند صحبت کند، اگر هم بخواهد صحبت کند ما قابلیتش را نداریم؛ او یک موسایی می‌خواهد که ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾^۱، او یک پیغمبری می‌خواهد که از مقام ذات، بی‌واسطه جبرائیل و ملائکه، بر قلب و نفس او القا کند. ما که اهل این حرف‌ها نیستیم چه کار باید بکنیم؟ باید نگاه کنیم ببینیم پیغمبر دارد چه کار می‌کند؛ هر کاری می‌کند شما همان کار را باید بکنید. ایشان راجع به این مطالب صحبت کردند.

من فقط چند دقیقه‌ای گوش دادم، بعد آن را خاموش کردم. اطاق تاریک بود، در فکر فرو رفتم و با خودم حرف زدم و حال خودم را مرور کردم: گرچه لحن صحبت مربوط به زمان پیغمبر بود و البته ایشان اشارات خاصی هم می‌کردند، اما آیا این آیه مربوط به ما نیست و ایشان راجع به ما صحبت نمی‌کنند؟! بعد با خودم فکر کردم که منظور ایشان از این عبارت ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ﴾؛ «به ریسمان خدا تمسک کنید» چیست؟ الآن همه دارند می‌گویند: ریسمان خدا! این می‌گوید: بیا دنبال من! آن می‌گوید: بیا دنبال من! تازه این روحانیون و معممین‌شان هستند، غیر معممین که دیگر او ایلاست! همه می‌گویند: راه ما حق است و راه ما درست است! با تعبیرهای بسیار مؤدبانه و واقعاً اسلامی و دینی، می‌گویند: بیایید اینجا! هیچ‌کس نمی‌گوید که اینجا نیاید، آنجا بروید.

من در تمام مدتی که با مرحوم آقای حداد - رضوان الله علیه - بودم یک بار ندیدم ایشان دعوت به خود بکنند. در تمام چهل سالی که با مرحوم آقا بودم یک بار ندیدم ایشان دعوت به خود بکنند. همه‌اش می‌گفتند: «ما این‌طور می‌فهمیم.»

یکی از شاگردان ایشان در یکی از شهرستان‌ها راجع به یک مسئله شرعی مشکلی پیدا کرده بود. البته نظر ایشان در آن مطلب مشخص بود، ولی بقیه آقایان راه‌حل‌های مختلفی برای حل این مسئله ارائه می‌دادند. این شاگرد پیش ایشان آمده

۱. سوره نساء (۴) آیه ۱۶۴.

بود. من پشت آن اطاق دیگر بودم ولی صدایشان را می‌شنیدم. ایشان می‌گفتند:
 ما به شما نمی‌گوییم که راه ما حق است، ما به شما می‌گوییم ما این را
 می‌فهمیم! شما اگر می‌خواهید اینجا بیایید باید از این راه تبعیت کنید! حالا
 آقایان دیگر طور دیگری می‌گویند، خوش آمدید، پیش آنها بروید!

این کلام دقیقاً در ذهنم هست که خیلی محکم می‌فرمودند:
 تا وقتی که به اشتباه و خطای خود پی نبرده‌ایم از فکر و رأی خودمان هم
 بر نمی‌گردیم!

بله، وقتی متوجه شدیم اشتباه است آن وقت مطلب دیگری خواهد بود. ما از ایشان
 نشنیدیم که بگویند اینجا بیایید، افراد را دور خودشان جمع کنند، بتر بزنند، پلاکارد
 بگذارند، تبلیغات کنند که اینجا روضه یا هیئت است، به پسر خاله یا رفیقتان بگویند
 اینجا بیاید. این مطالب اصلاً در مخیلهٔ ایشان نبود!

اواخر عمر مرحوم آقا من به ایشان گفتم: آقا، اجازه بدهید یک طبقهٔ دیگر بر
 روی طبقهٔ بالای منزل مشهد بسازیم. افراد اینجا می‌آیند ولی نمی‌توانند داخل بیایند
 و باید در بالکن بنشینند، برخی اوقات هم در کوچه می‌نشینند. ایشان فرمودند: «همین
 است! هر که می‌خواهد داخل بیاید صبح زودتر بیاید!» تا وقتی هم که ایشان در قید
 حیات بودند همین بود. بعد از فوت ایشان به من پیشنهاد کردند که اینجا طبقه‌ای
 بسازیم. گفتم: آن کاری که پدرم در زمان حیاتش انجام نداد من انجام بدهم؟! الان
 هم آن منزل به همان صورت سر جایش است. معلوم است که این مرد در یک فضای
 دیگری است، راه و سخنش راه و سخن دیگری است.

من در آن موقع جداً احساس کردم اگر این پدر را نداشتم الان اینجا و در کنار
 شما نبودم و جاهای دیگری بودم. ایشان راه را به ما نشان داد، دنیا را به ما نشان داد،
 اعتباری بودن دنیا را به ما نشان داد، و نشان داد که حقیقت در کجاست.

یک روز تابستان در زندقه رفتم در را باز کردم، دیدم یکی از آقایان مراجع - که
 الان الحمدلله در قید حیات هستند - برای دیدن مرحوم آقا تشریف آورده‌اند. ایشان

را به زیرزمین منزل هدایت کردیم، نشستند و بعد مرحوم آقا آمدند.
سؤالی که ایشان می‌خواست از مرحوم آقا بکند این بود: «آقا شما علم جعفر
می‌دانید؟»

ایشان فرمودند: «حالا بدانم یا ندانم، چه فرقی می‌کند؟ منظورتان چیست؟»
گفت: «می‌خواهم ببینم من چند سال عمر می‌کنم؟»
آقا بلندبلند خندیدند و گفتند: «حالا فرض کنید شما فردا می‌خواهید از دنیا
بروید.»

او هم گفت: «عجب!»
آقا گفتند: «گفتم فرض کنید!»
بنده خدا چنان ترسید که داشت قالب تهی می‌کرد!
آقا گفتند: «عرض کردم فرض کنید!» بعد گفتند: «چه یک روز، چه صد سال؛
باید قدم انسان در راه خدا باشد.» بعد شروع به صحبت کردند: «این دانستن‌ها گاهی
برای انسان دام و مانع است و جلوی حرکت انسان را می‌گیرد.»
اما دیدیم آن بنده خدا اصلاً متوجه نیست! و فقط دنبال آن است که بداند چند
سال بیشتر زندگی کند و افاضه کند و ...

ما اصلاً در این حرف‌ها و فضاها نبودیم. ایشان مرگ را به بازی می‌گرفتند.
یک بار ایشان به خاطر ناراحتی قلبی در سی‌سی‌یو بستری شده بودند، بعد که به بخش
آمدند یک شب ایشان فرمودند که این کار را بکن، آن کار را بکن، و دستوراتی دادند
که من مقداری احساس ناراحتی کردم. بعد یک‌دفعه به من نگاه کردند و گفتند: «آقا
سیدمحسن چه شده است؟ ناراحت شدی؟»

گفتم: بله؛ البته این ناراحتی طبیعی است.
ایشان همین‌طور که روی تخت خوابیده بودند دست راستشان را بالا آوردند
و گفتند: «آقا برو پی کارت! من را می‌بینی، من خوش هستم!!»

هنوز آن منظره در ذهن من است! گفتم: آقا جان شما باید هم خوش باشید! ما

فکر بدبختی خودمان را می‌کنیم. ما هم اگر مثل شما بودیم خیلی خوش بودیم؛ شاید خوش تر هم بودیم!

بعد گفتند: «نه، فعلاً یک مهلت مختصری به ما داده‌اند و بعد هم باید این پست را به دیگران بسپریم و خودمان برویم.»

ما نمی‌دانستیم این مهلت فقط سه سال است، چون بعد از سه سال به رحمت خدا رفتند. با خودمان گفتیم که شاید حداقل ده سال باشد.

اگر کسی می‌گفت که إن شاء الله خدا به شما طول عمر بدهد؛ ایشان واقعاً متأثر می‌شدند و می‌گفتند: «خدا دیگر چقدر عمر بدهد؟ ما عمرمان را کرده‌ایم! شما برای چه این طور صحبت می‌کنید؟»

بعضی‌ها برای ایشان نذر می‌کردند و گوسفند می‌کشتند. ایشان به خود بنده گفته بودند: «این رفقا از ما چه می‌خواهند؟! ما حرفمان را زدیم، کارمان را کردیم و وظیفه‌مان را انجام دادیم؛ دیگر از ما چه می‌خواهید?!»

وقتی انسان فکر می‌کند می‌بیند که این سطح افق، این سطح فکر، این سطح منش، این سطح مطالب واقعاً در جای دیگری، حتی نزد بزرگان نیست. افرادی بودند که واقعاً مردان بزرگی بودند و از علما و صلحا و عبّاد بودند، از دنیا رفتند - خدا همه‌شان را غریق رحمت کند - ولی وقتی که پیش آنها می‌رفتیم و می‌نشستیم یا صحبتی می‌شد می‌دیدیم که مطالب این مکتب بالاتر از این حرفشان است.

در زمان مرحوم آقا، یک روز بعد از ظهر به اتفاق دو نفر از دوستان - که یکی از آنها به رحمت خدا رفته است - به دیدن یکی از این بزرگان رفته بودیم؛ خدا ایشان را رحمت کند. در زدیم، دیدیم پیرمرد با یک پیراهن و یک شلوار دم در آمده است. ایشان ما را می‌شناخت، گفت: سلام علیکم!

من گفتم: آقا عذر می‌خواهیم اگر بی‌وقت مزاحم شدیم.

گفتند: نه، بفرمایید! ولی من فقط پنج دقیقه می‌توانم در خدمت شما باشم.

تشکر کردیم، رفتیم و نشستیم. اما ایشان یک ساعت و چهل و پنج دقیقه برای

ما صحبت کرد! فقط هم صحبت در این مسائل بود که امام زمان کی ظهور می کند! فلان کس این خواب را دیده است! فلان کس این مکاشفه را دیده است! فلان کس این حرف را زده است! من چند مرتبه می خواستم بگویم که آقا پنج دقیقه رد شد! خودمان کار داشتیم، اما این بنده خدا تمام نمی کرد! بالأخره در زدند و چند نفر دیگر آمدند و ما رفتیم. البته قبل از رفتن مطلبی هم بین ما رد و بدل شد که اینجا جای گفتنش نیست. بعد ما بیرون آمدیم. همان کسی که اصرار می کرد که برویم و اینها را ببینیم - خدا او را رحمت کند - به ما رو کرد و گفت: «تو درست گفته بودی که اصلاً لازم نیست به دیدن اینها برویم، اما ما به حرفت گوش ندادیم!»

من در تمام مدت عمر مرحوم آقا حتی یک دفعه هم نشنیدم ایشان راجع به مسئله ظهور حرف بزنند! البته یک بار به طور ایهام و اشاره مطلبی گفتند که بنده هم حضور داشتم؛ ولی این طور نبود که بگویند که وقتش این است یا فلان موقع حضرت ظهور می کنند یا امثال اینها.

اما وقتی اسم امام زمان می آمد، چهره مرحوم آقا قرمز می شد، سرشان را به زیر می انداختند و هیچ صحبتی نمی کردند. من این مطلب را به همین صورت در سیمای مرحوم آقای حداد هم می دیدم. ایشان که هر وقت می خواستند بلند شوند و هر وقت می خواستند بنشینند یا کاری کنند، ذکرشان «یا صاحب الزمان» بود.

اتفاقاً چندی پیش روایتی از امام صادق علیه السلام دیدم که حضرت هرگاه اسم رسول خدا می آمد چهره شان برافروخته می شد و سرشان را به زیر می انداختند.^۱ گفتم

۱. رجوع شود به *الکافی*، ج ۶، ص ۳۹؛ *الأمالی*، شیخ صدوق، ص ۱۶۹:

«عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادِ الْأَزْدِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ مَالِكَ بْنَ أَنَسٍ فُقَيْهَ الْمَدِينَةِ يَقُولُ: ... كَانَ [الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ] عَلَيْهِ السَّلَامَ رَجُلًا لَا يَجْلُو مِنْ إِحْدَى ثَلَاثِ خِصَالٍ إِمَّا صَائِمًا وَإِمَّا قَائِمًا وَإِمَّا ذَاكِرًا أَوْ كَانَ مِنْ عِظَاءِ الْعِبَادِ وَأَكْبَرِ الزُّهَادِ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَكَانَ كَثِيرَ الْحَدِيثِ طَيِّبَ الْمُجَالَسَةِ كَثِيرَ الْفَوَائِدِ فَإِذَا قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَخْضَرَ مَرَّةً وَاصْفَرَ أُخْرَى حَتَّى يُنْكِرَهُ مَنْ كَانَ يَعْرِفُهُ...»

که این امام صادق از پیغمبر چه فهمیده است که ما نفهمیدیم؟! چرا وقتی اسم پیغمبر می‌آید ما همین‌طور بی‌توجه، به در و دیوار نگاه می‌کنیم؛ ولی او وقتی اسم پیغمبر می‌آید منفعل و متأثر می‌شود و در خودش فرومی‌رود؟! چه حالتی به او دست می‌دهد و چه معرفتی برای آن حضرت حاصل می‌شود که به این نحو می‌شود؟ حتماً یک خبری است که آن خبر در ما نیست. به همین صورت، برای این بزرگان هم پیش می‌آمد.

بنده خودم در مجلسی در قم بودم که یکی از همین بزرگان به دیدن مرحوم آقا آمده بود. آن آقا در آنجا صریحاً گفتند: «من در فلان قضیه فلان کار را کردم و فهمیدم که ظهور حضرت در سال ۱۴۱۶ هجری قمری اتفاق می‌افتد.» الان در ۱۴۳۹ هستیم، ۲۳ سال از سال ۱۴۱۶ می‌گذرد و هنوز خبری نیست! این را که بنده با گوش خودم شنیدم! بعد هم من در نوبت دیگری به ایشان گفتم که خبری نشد؛ اما ظاهراً ایشان فراموش کرده بود و منکر شد! با وجود اینکه اینها از بزرگان و صلحا بودند، اما سطح مطلب‌شان همین است.

این آیه: ﴿رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَّرَاءَنَا فَأَصَلُّونَا السَّيِّئَاتِ﴾^۱ آیه خیلی عجیبی است. خیال نکنید که معنای این آیه این است که ما نباید دنبال صدام و نرون و این‌گونه افراد ظالم برویم و از آنها تبعیت کنیم. صدام، نرون، چنگیز، هلاکو و مانند آنها را همه می‌شناسند و کسی دنبال آنها نمی‌رود. ما دنبال کسانی می‌رویم که خودشان و کلامشان

«ابو احمد آزدی گوید: از مالک بن انس فقیه مدینه شنیدم که می‌گفت: صادق علیه‌السلام مردی بود که همواره در یکی از این سه حال بود، یا روزه‌دار بود یا در حال قیام (در نماز) و یا در حال ذکر خدا! و از بزرگان بندگان و زهاد بود؛ از آنان که همواره از خداوند عزوجل در خوف و خشیت‌اند! بسیار حدیث روایت می‌کرد و هم‌نشینی نیکو و پرفایده بود، چون از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نامی می‌برد رنگ رخساره‌اش لحظه‌ای کبود و لحظه دیگر زرد می‌گشت و آن‌چنان چهره‌اش دگرگون می‌گشت که آشنایان نیز او را نمی‌شناختند!» (محقق)

۱. سوره احزاب (۳۳) آیه ۶۷. / امام شناسی، ج ۲، ص ۱۳۲:

«بار پروردگارا! ما از بزرگان و رؤسای خود تبعیت نمودیم و آنها راه را بر ما گم نمودند.»

از وجاهت و ارزش علمی برخوردار نیست اما اسم امام زمان را یدک می‌کشند و می‌گویند: حضرت گفته است که فلان کار را بکنید! مظلومیت امام زمان تا امروز هم هست، و همین الآن هم امام زمان از همه ما مظلوم‌تر است! منظور آیه آنهایی است که اگر بخواهند به مردم بگویند که فلان کار را انجام بدهید، کسی توجه نمی‌کند، لذا می‌گویند که در خواب دیده‌اند امام زمان فرمودند که فلان کار را انجام بده! آیا نگفتند؟! نکردند!؟

﴿فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا﴾؛ حالا بیا نگاه کن و ببین! آیا یادتان می‌آید آن موقعی را که می‌گفتم: آقا جان دنبال این حرف‌ها نروید؟! اما عده‌ای گفتند: ما اتفاقاً دنبال اینها آمده‌ایم؛ چون این شخص بزرگ، اسمش همه‌جا هست و وضع و قیافه‌اش هم ماشاءالله جاذب است! یک‌دفعه می‌بیند که یک سال، ده سال، بیست سال گذشته و بعد فهمیده است که ای دادبیداد، چه اشتباهی کردیم! حالا دیدی یک من ماست چقدر کره می‌دهد؟! آقا جان از اول چشمت را باز کن! خدا به تو هم چشم ظاهر و چشم باطن داده و هم عقل و شعور داده است. ای کاش فقط همان چشم ظاهر را به کار می‌انداختی! این قدر مسائل هست که نیازی به چشم باطن هم نداری!

اینهایی که دارم می‌گویم همین‌طوری دارد به زبان می‌آید و روی آن فکر نکردم، ولی این را فکر کردم که بیایم چند کلمه‌ای درباره‌ی این آیه‌ای که از مرحوم آقا شنیدم خدمت رفقا بگویم:

﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾؛^۱ دیگر چطوری به شما نشان بدهیم؟! چطوری به شما بفهمانیم که راه، چیز دیگری است؟! چطوری بفهمانیم که گوشتان را به هر دهانی متمایل نکنید و به دنبال هر سخنی که از هر زبانی برمی‌آید نروید؟! مثل این حیوانات نباشید که «أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ»^۲ هستند و به دنبال هر صدایی

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۳.

۲. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۹۶.

که درمی‌آید می‌روند! ناعق یعنی صدای الاغ! این افراد وقتی این طوری حرکت می‌کنند، یکی از اینها بعد از مدتی می‌گوید: آخ! دیگری هم بعد از ده سال می‌گوید: آخ! آن یکی هم بعد از پانزده سال می‌گوید: آخ! آقا این «آخ» را اول بگو، نه اینکه بعد از پنج سال، ده سال و پانزده سال بگویی: عجب، چه اشتباهی کردیم! عجب، کاش به حرف اینها گوش نمی‌دادیم! آیا «عجب» هم حرف شد؟!

مرحوم آقا می‌فرمودند: «ما سفره را پهن کردیم؛ کیست که بیاید و بنشیند؟!» در همان زمان‌های سابق که همه به دنبال راه خاصی بودند و همه یک صدا به یک سمت می‌رفتند، ما دائماً منتظر بودیم که مرحوم آقا یک مطلب مختصری در تأیید یا ردّ جریانات بگویند؛ اما ایشان فقط می‌آمدند، می‌نشستند، به ما نگاه می‌کردند و می‌خندیدند. برای حرف زدن محذور داشتند؛ از کدام طرف بگویند؟! از هر طرف که می‌گفتند، محذوری وجود داشت. بعضی‌ها آماده بودند که بگویند: این آقا کنار نشسته است، و تازه فلان حرف‌ها را هم می‌زند! بعضی‌ها می‌گفتند: آقا، ملت را نگاه کن و خیابان‌ها را ببین! این سیل عظیم جمعیت را نگاه کن! اما ایشان فقط به افراد نگاه می‌کردند و حرفی نمی‌زدند. ما در آن خانه بودیم، هرچه بود ما دیدیم و به اندازه عقل ناقص خودمان چیزهایی فهمیدیم. دوستان ایشان پیششان می‌آمدند و می‌گفتند که این طور شده، آن طور شده، فلان کس این حرف را زده، و فلان درجه‌دار این طوری گفته است و... ایشان فقط یک حرف می‌زدند: «عجب، عجب، خیلی عجیب است!» دوستان انتظار داشتند که ایشان لابلای حرف‌ها یک اشاره‌ای بکنند، اما تا آخر فقط همین «عجیب است» بود.

الآن هم همان «عجیب است» همان موقع است! به من می‌گویند: آقا فلان کس این طوری کرده و آن طوری کرده است! می‌گوییم: خیلی عجیب است! می‌گویند: بعدش چه؟ اما ما همان حرف آقا را یاد گرفته‌ایم. آنها چیزهایی می‌دیدند که ما نمی‌دیدیم، و درکی داشتند که ما نداشتیم.

﴿فَأَصْلُونَا السَّيِّئَاتُ﴾؛ «راه را به اشتباه به ما نشان دادند.» چه زمانی متوجه این

می‌شویم؟ باید زمان خیلی زیادی بگذرد و مسائل مختلفی اتفاق بیفتد تا بعد کم‌کم برخی افراد تازه متوجه مطلب بشوند. آن وقت می‌گویند: عجب، کاش همان موقع گوش می‌دادیم و کارمان را راحت می‌کردیم و دغدغه‌مان را برطرف می‌کردیم! بالأخره این افرادی که می‌آیند و می‌روند مسلمان هستند و نمازخوان و روزه‌گیر هستند؛ بار سنگین مطالب و مصیبت‌ها و مشکلاتی که برایشان پیدا می‌شود روی دوششان می‌افتد و احساس ناراحتی می‌کنند، چون عرق دینی دارند. این مسلم و مشخص است.

تاریخ واقعاً عجیب است. سراغ امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌آیند که آقا می‌خواهیم برویم این خلیفه سوم را از پا در بیاوریم، چون ظلمش این طور است! حضرت می‌فرماید: اینکه تو می‌گویی ظلمش این مقدار است و فلان کار خلاف را کرده است، من ده تا بالاتر از تو را می‌دانم؛ تو به ما یاد نده! اما مردم تحمل ندارند؛ لذا می‌گویند: آقا این دارد خلاف می‌کند، جور می‌کند، همه بیت‌المال را بین خودش و قوم و خویش‌های خودش تقسیم می‌کند و ظلم می‌کند؛ می‌خواهیم برویم او را سر به نیست کنیم!

حضرت می‌فرماید: به او کاری نداشته باشید! شما می‌خواهی خلافت را از او بگیری به من بدهید؟! خلافت حق من است و من نخواستم! من بیست و پنج سال است در این خانه نشسته‌ام و کاری ندارم. اما اگر می‌خواهی سر خود انجام بدهید دیگر چرا سراغ من می‌آیید؟ وقتی شما سراغ من علی می‌آید یعنی دارید سراغ عقل برتر می‌آیید؛ و الا خودتان باهم جمع شدید، جلسه تشکیل دادید، مشورت کردید و فتوا به قتل عثمان دادید، پس دیگر تمام شد، چرا سراغ من می‌آیید؟! وقتی می‌خواهید با من مشورت کنید من دیگر نمی‌توانم بنا بر منویات و خواست شما رأی بدهم؛ من علی باید علی گونه به شما رأی و نظر بدهم. علی گونه یعنی همان طوری که پیغمبر بود. من می‌گویم این کار را نکنید!

۱. رجوع شود به شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۲۶.

اما مردم می‌گویند: ای علی! یعنی چه این کار را نکنید؟! الآن که با شمشیر و سلاح‌هایمان آمده‌ایم و مدینه را محاصره کرده‌ایم، عثمان را می‌کشیم و قضیه تمام می‌شود!

در اینجا امیرالمؤمنین واقعاً چه کار کند؟! در کناری می‌نشیند و می‌گوید: بسیار خوب، هر کاری دلتان می‌خواهد بکنید!

آنها هم این قضیه را انجام می‌دهند، بعد مشکلات پشت سرهم شروع می‌شود. امیرالمؤمنین می‌گوید: اگر شما اینجا آمدید، سراغ جبل‌الله آمدید، نه جبال‌الناس! مردم هر کدام برای خودشان ریسمانی دارند: ریسمان ریاست، ریسمان مال، ریسمان جمال، ریسمان مکننت و ریسمان‌های شخصیت. من باب‌مثال وقتی یک نفر به او می‌گوید: «برای من این کار را می‌کنی؟» او می‌گوید: «در فلان اداره یک رفیق دارم، او کار تو را درست می‌کند.» این می‌شود یک ریسمان! دیگری می‌گوید: «آقا، فلان کار را انجام می‌دهی؟» می‌گوید: «بله، یک رفیق دارم که دست ما را می‌گیرد و از چاه درمی‌آورد.» این می‌شود یک ریسمان! دیگری می‌گوید: «آقا، فلان کار را می‌کنی؟» او هم می‌گوید: «آقا، تا فلانی را داری غصه نداری!» چه بخواهیم، چه نخواهیم، همه‌مان به‌جای آن جبل‌الله، هزارتا ریسمان در ذهن و نفس خود قرار داده‌ایم؛ منتها در سر بزنگاه این ریسمان‌ها شروع می‌کند بالا می‌آید: تا یک گرفتاری پیش می‌آید یک ریسمان بالا می‌آید، تا گرفتاری دیگری پیش می‌آید آن ریسمان دیگر ظهور پیدا می‌کند، و همین‌طور ریسمان‌های مختلف در موارد مختلف خودشان را نشان می‌دهند. مرحوم آقا می‌فرمودند:

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ﴾: «فقط به ریسمان خدا چنگ بزنید.» سالک نباید هیچ چیزی در ذهن و فکرش باشد، و فقط آن ریسمان خدا باید در نظرش باشد. هر طوری خدا پیش آورد خوب است، و هر طوری خدا برای انسان تقدیر کرد انسان باید طبق آن تقدیر، عمل کند.

مطلب بعدی آیه نیز برای من خیلی جالب است که می‌فرماید: ﴿وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ

اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً﴾. این عدو و عداوت و دشمنی برای چیست؟ همه اینها برای جهل است و ناشی از عدم معرفت است. انسان وقتی که جهل دارد و معرفت ندارد، راه‌های متمایز و متفارق را طی می‌کند، نه آن راه مشترک را. وقتی که جهل دارد با خودش می‌گوید: چرا فلانی با من این‌طور کرد؟ پس با او قطع رابطه می‌کنم! اگر فلانی یک دفعه با تو این کار را کرد، چرا نمی‌گویی شاید خطا کرده است؟! چرا می‌گویی با او قطع رابطه می‌کنم، و خیلی راحت قطع رابطه می‌کنی؟! تازه در صورتی قطع رابطه می‌کند که نفعی نبیند؛ و الاً اگر نفعی ببیند آن خطا سست می‌شود و خودش را نشان نمی‌دهد.

ما هیچ‌وقت نمی‌خواهیم بنای خودمان را در مسائل مشترک قرار بدهیم، بلکه در آن مسائل مختلف قرار می‌دهیم و می‌گوییم: فلان کس اینجا نیامد، فلان کس این کار را نکرد، فلان کس این حرف را زد، فلان کس آن کار را کرد و بیایید بنشینید فکر کنید و بگویید: این کاری که این کرده شاید خطا بوده است. همه اینها برای هوای نفس و تنگ‌نظری و عدم معرفت است.

اینها دستورات سلوکی است. فکر نکنید سلوک فقط آمدن و ذکر گفتن و امثال ذلک است. بارها گفته‌ام: اگر ما سلوک را صد در نظر بگیریم، نود و پنج درصد این‌گونه دستورات است و پنج درصد ذکر و چیزهای دیگر است.

آنچه مربوط به جاهلیت و مسائل مربوط به آن بود به جای خود محفوظ؛ اما ما الآن چه هستیم؟! ما الآن در هواهای خودمان، در کیفیت و بینش خودمان و در اعتباراتی که برای خودمان قرار دادیم داریم حرکت می‌کنیم. خدا و اولیای خدا این هواها را کنار می‌زنند و همان نقطه مشترک را می‌گیرند و می‌گویند آیا این فرد رفیق است یا نه؟ از خدا می‌گوید یا نه؟ دنبال خدا هست یا نه؟ دنبال امام هست یا نه؟ دنبال این مکتب هست یا نه؟ پس شما اینها را بگیرید و مسائل دیگر را در کنار قرار بدهید. ﴿فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ﴾ با این راه و با این مدرسه و مکتب، بین قلوب و بین نفوس جمع و تألیف کرده است.

می‌خواهم شما را به نکتهٔ دقیقی متوجه کنم: چرا ما اینجا جمع شده‌ایم؟ آیا به خاطر اینکه روز عید است؟ بسیار خوب، همه‌جا مجلس عید است و همهٔ مساجد و حسینیه‌ها عید گرفته‌اند. آیا به خاطر من است؟ هیچ‌کدام از شما به خاطر من اینجا نیامده‌اید. من هم یکی مثل شما، تفاوتی نمی‌کنم. یک روز هستم، یک روز نیستم، یک روز در مجلس شرکت می‌کنم، یک روز شرکت نمی‌کنم. در این مدت بسیار اتفاق افتاده است که شرکت نکنم؛ اگر مقتضای حالم باشد می‌آیم، اگر حالم اقتضا نکند نمی‌آیم. آیا به خاطر صحبت‌های من می‌آیید؟ صحبت‌هایمان هم آن‌چنان آتش دهن‌سوزی نیست! بلکه آن چیزی که در ذهن همهٔ ماست این است که یک جا و فضایی برای صحبت کردن دربارهٔ آن مسیر و راه بزرگان که خودمان در آن داریم می‌رویم، لازم است.

وقتی شما نگاه می‌کنید که یک عالم معروف کتاب می‌نویسد - کتابش الآن در همه‌جا هست و می‌توانید بگیرید - و بزرگان از اهل معرفت، مثل مرحوم آقا و آقای حداد را جزء عرفای کذابین خطاب می‌کند،^۱ و دیگران هم همین‌طور هستند و در همه‌جا خبرها و مطالب همه‌اش همین است و در همین فضاها است، دیگر طبیعی است که شما افکارتان و ذهنتان و قلبتان را به جایی ببرید که آنجا خبرهای دیگری باشد.

﴿إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ﴾؛ حالا که ریز و درشت همهٔ اینهایی را که در این فضاها هستند دیدیم، خدا ما را از این فضاها و از این برو و بیاها و پلاکاردها و تبلیغات جدا می‌کند و به جایی می‌آورد که ببینیم در آن طرف چه خبر است و آن بزرگان چه می‌گویند و از آن سمت چه نسیمی می‌آید.

این جلسات به همین خاطر است؛ من هم به همین خاطر اینجا می‌آیم، شما هم به همین خاطر اینجا می‌آیید، و برای همهٔ ما آن مقصد و آن هدف مورد نظر است؛ و الاً به بنده ارتباطی ندارد و شخص و فرد مطرح نیست. من یک روز هستم و

۱. تزکیة النفس، سید کاظم حسینی حائری، ص ۱۴۶ و ۱۴۷، ۴۴۹ - ۵۰۰.

یک روز نیستم؛ باشم یا نباشم، این مجالس باید در همین جا باشد حیاً و میتاً؛ همان وصیتی که مرحوم آقا در بیمارستان به خود بنده کردند:

فلانی، این مجالس باید حیاً و میتاً در همین جا باشد و تو هم باید بر این مسئله نظارت کنی.

اینجاست که ما متوجه می شویم که قضیه چیست و چرا مرحوم آقا بعد از اینکه چهارده سال خودشان در همین بساط بودند - هفت سال در قم شاگردی علامه طباطبائی را کرده بودند، هم شاگردی ظاهر و هم شاگردی باطن، و هفت سال هم در نجف باز از مرحوم علامه طباطبائی دستوراتی داشتند، که البته چهار سال در نجف شاگردی مرحوم آقا شیخ محمدجواد انصاری را کرده بودند و از ایشان دستور می گرفتند - وقتی ایشان با پای پیاده به کربلا می آیند و به زیارت آقای حداد نائل می شوند - همان طوری که در روح مجرّد هست - می فرمایند:

امام حسین، نصیب زیارت با پای پیاده ما را در نیمه شعبان، ملاقات با آقای حداد قرار داد! و من با لقای آقای حداد دیگر به همه چیز رسیدم!^۱

یک چنین کسی دارد این حرف را می زند! عالمی که حتی از لحاظ علوم ظاهری، علمای نجف می گفتند: «اگر آقا سید محمدحسین در نجف بماند مرجعیت شیعه انحصار در او پیدا می کند!»^۲ پس اینجا یک خبری هست، و این همان ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ﴾ است.

حالا فهمیدید ما چقدر باید قدر خودمان و قدر این مکتب و این مدرسه را بدانیم! این مطالب را برای سروران و اعزّه و عده‌ای که امروز ملبّس به لباس اهل علم می شوند دارم عرض می کنم: باید بدانیم که چه هدفی را در نظر بگیریم، سایر حبال و ریسمان‌ها را کنار بگذاریم، اینکه آینده‌مان این طور بشود یا آن طور بشود، همه را

۱. روح مجرّد، ص ۲۴ - ۲۸.

۲. رجوع شود به /فق و وحی، ص ۵۳۶؛ مهر فروزان، ص ۵۳.

دور بریزیم، و فقط و فقط باید ببینیم که امام صادق چه فرموده است و بس، تمام! بنده در یکی از همین نوشته‌ها و صحبت‌ها جسارت و جرئت کردم و درباره بعضی از این بزرگانی که به رحمت خدا رفته‌اند و واقعاً از افراد بزرگ بودند و الآن یک انگشتشان هم پیدا نمی‌شود، مطالبی به مقتضای مسائل مطرح کردم.^۱ بعد به ما گفتند: فلان فرد و فلان دوست و قوم و خویش اعتراض کرده‌اند. من گفتم: ما در قیامت باید فقط به یک نفر پاسخ‌گو باشیم، آن هم امام صادق است، والسلام! هیچ‌کس دیگری از ما سؤال نمی‌کند. خود آن مرحوم هم الآن که در آن دنیا رفته فهمیده است که قضایا چیست و دارد می‌گوید که دستت درد نکند! باید هدفمان فقط امام باشد. البته اگر اشتباه بکنیم حرف دیگری است، چون ما معصوم نیستیم و اشتباه می‌کنیم؛ اما خیلی تفاوت می‌کند که انسان در نیتش ائمه متعدده باشد یا فقط یک امام باشد: فقط امام صادق، فقط امام زمان، والسلام!

إن شاء الله امیدواریم همان‌طوری که خداوند عیدی مرحوم آقا را در این روز ملاقات با اولیا قرار داد، امروز آن ظهور باطنی را هم عیدی ما نصیب بفرماید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۴۱ - ۴۷.

فہارسِ عالمہ

آیات
روایات
اشعار و کلمات مشہورہ
اشخاص
کتب
اماکن متبادل و فرق
منابع و مصادر

فهرست آیات^۱

البقرة (۲)

۲۲	۱۲۴	﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾
۲۰	۱۳۶	﴿قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا مِنْ رَبِّهِمْ...﴾
۵۶، ۵۳، ۵۰، ۴۹	۱۴۳	﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ...﴾
۲۴۶	۱۵۹	﴿أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعْنُونَ﴾
۶۴	۱۶۵	﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾
۲۵۲	۱۷۱	﴿صُمُّ بُكْمٌ عُمِّي فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾
۲۹۶، ۲۱	۲۵۳	﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ...﴾
۳۲	۲۶۰	﴿وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي﴾

آل عمران (۳)

۳۹*	۶۱	﴿مَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا...﴾
۳۴۹، ۳۴۲، ۳۴۱	۱۰۳	﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ...﴾
۳۵۵ - ۳۵۲		

۱. علامت: «*» برای مواردی که در پاورقی آمده لحاظ گردیده است.

(۴) النساء

۱۶۴.	۴	﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾
۸۵*	۳۶	﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾
۲۶*	۴۸	﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾
۲۰۹، ۲۰۸.	۵۹	﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾
۱۰۱*	۸۰	﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾

(۵) الهائدة

۳۱۲، ۲۰۵.	۳	﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...﴾
۲۱۴، ۱۶۹.	۵۴	﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾
۱۴۶.	۱۰۵	﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾

(۶) الأنعام

۱۳۸، ۱۳۷.	۹۱	﴿قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ﴾
-----------	----	-------------------------------

يونس (۱۰)

۳۷.	۱۰	﴿تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ ؕ وَأَخْرَجُوا دَعْوَانَهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾
-----	----	--

هود (۱۱)

۱۹.	۸۶	﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾
-----	----	---

يوسف (۱۲)

۲۹۴*	۴۲	﴿وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنَسَهُ...﴾
------	----	---

الحجر (۱۵)

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ ۲۹ .۲۳۶

الإسراء (۱۷)

﴿وَاحْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا ...﴾ ۲۴ .۲۰۳

﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَاهُ فَلَمَّا ...﴾ ۶۷ .۳۰۲

الأنبياء (۲۱)

﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾ ۶۹ .۲۶۶

النور (۲۴)

﴿وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ ...﴾ ۲۲ .۹۲*

النمل (۲۷)

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ ۶۲ .۳۰۵

القصص (۲۸)

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً ...﴾ ۵ .۲۸۹، ۲۹۶، ۲۸۹

﴿وَنُنسِكِنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهُمَّنَّ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ ...﴾ ۶ .۲۸۹

﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ ۸۸ .۸۷*

العنكبوت (۲۹)

﴿إِنْ جِهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾ ۸ .۲۰۴

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾ ۶۹ ۳۱۵.

الأحزاب (۳۳)

﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا...﴾ ۳۹ ۹۰*
 ﴿رَبَّنَا إِنَّا أَعْطَيْنَا سَادَتَنَا وَكِبْرَاءَنَا فَأَصْلُونَا السَّبِيلَ﴾ ۶۷ ۳۵۰، ۳۴۹، ۳۴۸.

الفاطر (۳۵)

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ﴾ ۳۴ ۳۷.

الصافات (۳۷)

﴿وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ﴾ ۱۴۷ ۲۲.
 ﴿سُبْحٰنَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾ ۱۵۹ ۳۵، ۳۴.
 ﴿إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ﴾ ۱۶۰ ۳۵، ۳۴.

ص (۳۸)

﴿وَهَلْ أَتٰنَكَ نَبِؤًا الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ﴾ ۲۱ ۲۴.
 ﴿إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَنْخَفُ حَصٰنَانِ بَعِي...﴾ ۲۲ ۲۴.
 ﴿إِنَّ هٰذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعَجَةً وَإِي نَعَجَةٌ وَجَدُّهُ قَالَ...﴾ ۲۳ ۲۴.
 ﴿قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ...﴾ ۲۴ ۲۴.

الزمر (۳۹)

﴿لَيْنٍ أَتْرَكْتَ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ﴾ ۶۵ ۲۶.

الفتح (۴۸)

﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ ۱۰ ۱۸۰.

ق (۵۰)

۲۹۵ . ۱۶ ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾

النجم (۵۳)

۱۳۸ . ۳۰ ﴿ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾

الحديد (۵۷)

۱۸۸ . ۲۵ ﴿لَيَقُومَنَّ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾

المجادله (۵۸)

۲۸۰ . ۲۲ ﴿كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ﴾

الحشر (۵۹)

۱۰۱*، ۹۳* . ۷ ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾

المنافقون (۶۳)

۱۵۵، ۱۴۴، ۱۴۳ . ۸ ﴿يَقُولُونَ لَيْنَا رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا الْأَعْرَابُ مِنهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ
الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾

القلم (۶۸)

۱۰۱* . ۴ ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾

التكوير (۸۱)

۲۲۰ . ۱ ﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ﴾

.۲۲۰

۲

﴿بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾

الغاشية (۸۸)

.۱۸۲

۷

﴿لَّا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ﴾

فهرست روایات

- اتباعُ كُلِّ ناعقٍ (امیرالمؤمنین علیه السلام) ۳۴۹.
- إِحْدَرُوا عَلَيَّ دِينَكُمْ ثَلَاثَةً: ... أَنَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ سُلْطَانًا (امیرالمؤمنین علیه السلام) ۲۰۸.
- إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ (امام صادق علیه السلام) ۱۳۸.
- إِذَا بَلَغْتُمْ عَنْ رَجُلٍ حُسْنُ حَالٍ فَانظُرُوا فِي ... (رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) ۶۰.
- إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ كَثِيرَ الصَّلَاةِ كَثِيرَ الصِّيَامِ، فَلَا تُبَاهُوا بِهِ ... (امام صادق علیه السلام) ۵۹.
- إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَيَّ ... (امام باقر علیه السلام) ۴۱، ۶۹، ۱۸۰، ۱۸۳، ۲۶۱، ۲۷۵.
- إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهَيِّطُ إِلَيْكُمْ وَتَصُدِّرُ مِنْ ... (امام صادق علیه السلام) ۸۳*.
- أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ (امام حسین علیه السلام) ۱۸۹، ۱۹۰.
- أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ ... (امام باقر علیه السلام) ۲۸.
- أَطْلِبُوا الْعِلْمَ وَكُونُوا بِالصَّيْنِ (رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) ۱۷۲.
- أَطِيعُوا مَا أَطَاعَ اللَّهُ (امیرالمؤمنین علیه السلام) ۲۰۷.
- أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ (رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) ۴۰.
- اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ (امام صادق علیه السلام) ۳۴، ۳۵، ۳۶.
- أَمَّا إِنَّهُ شَرٌّ عَلَيْكُمْ أَنْ تَقُولُوا بِشَيْءٍ مَا لَمْ تَسْمَعُوهُ مِنَّا (امام صادق علیه السلام) ۱۰۲*.
- إِنَّ الْإِمَامَ يَعْلَمُ مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَمَنْطِقَ كُلِّ ذِي رُوحٍ، لَا ... (امام كاظم علیه السلام) ۱۲۰*.
- إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهُ عَلَيَّ حُبِّيهِ فَقَالَ: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى ... (امام صادق علیه السلام) ۱۰۱*.
- إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورَتِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ، وَ ... (رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) ۳۱۵*.

- إِنَّ اللَّهَ يُعْطِي وَلِيَهُ عَمُودًا مِنْ نُورٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ يُرَى فِيهِ سَائِرٌ ... *١٢٠.
- إِنَّ ذِكْرَ الْحَيْرِ كُنْتُمْ أَوْلَهُ وَأَصْلُهُ وَفِرْعَهُ وَمَعْدِنُهُ ... (امام هادی علیه السلام) *٢٢٧.
- إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَتَيْنِ؛ يَرْجِعُ فِي إِحْدَاهُمَا وَفِي الْأُخْرَى لَا ... (امام صادق علیه السلام) *١١٩.
- إِنْ لَمْ تَرْحَمْنِي فَارْحَمُوا هَذَا الرَّضِيعَ! أَفَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ ... (امام حسین علیه السلام) ١٥٤.
- أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) ٢٠٦.
- أَنْتَ بِطَرِيقِ السَّمَاءِ أَجْهَلُ مِنْكَ بِطَرِيقِ ... (امام سجّاد علیه السلام) ١٣٤، ١٣٢، ١٣١، ١٣٠.
- أَنْتُمْ الْمُسْتَضْعَفُونَ بَعْدِي (امام صادق علیه السلام) ٢٩٧.
- إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ ... (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) *١٧٣.
- إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) ٢٧٨.
- إِنَّمَا يَدَاقُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدَرٍ ... (امام كاظم علیه السلام) ٢٠٢.
- إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا ... (امام حسین علیه السلام) ١٨٨.
- إِي وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالنَّبِوَةِ وَاصْطَفَاهُ عَلَى جَمِيعِ ... (امام رضا علیه السلام) ٢٨٠، ٢٧٩.
- بِكَ أَثِيبُ وَبِكَ أَعَاقِبُ (امام كاظم علیه السلام) ٦٢.
- بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ ... (امام باقر علیه السلام) *٨٩.
- بُجُودِهِ ثَبَّتَ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ ٨٤.
- التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِكَ يَا حُسَيْنُ، هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، الْمُظْهِرُ ... (امام رضا علیه السلام) ٢٧٨.
- الْحُجَّةُ الْخَالِفُ الصَّالِحُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الْمَهْدِيُّ الْمُرْجَى ... *٨٣.
- دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ الْمَسْجِدَ إِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرِجْلِ ... (امام كاظم علیه السلام) *١٠٤.
- رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا ذَكَرْنَا (امام صادق علیه السلام) ١١٢، ٧٥.
- السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ... *٨٠.
- صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ يَرْتَدُّدُ بَيْنَهُمْ وَيَمْشِي فِي أَسْوَاقِهِمْ وَ ... (امام صادق علیه السلام) *٧٧.
- الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقَى (امام رضا علیه السلام) ٣٨.
- الْعَفْوُ عِنْدَ الْقُدْرَةِ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ وَ أَسْرَارِ الْمُتَّقِينَ ... (امام صادق علیه السلام) *٩٢.
- العقل دليل المؤمن (امام صادق علیه السلام) ٦٣، ٥٩.
- عُلَمَاءُ أُمَّتِي أَفْضَلُ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) ٣٩.
- عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم) ٢٠٦.

- العرائمُ تيجانُ الملائكة (امام صادق عليه السلام) ۲۱۴، ۲۸۳.
- فاطمَةُ بهجةٌ قلبى و ابناها ثمرةٌ فؤادى و ... (رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم) * ۳۰۴.
- فالإمامُ مع الخلقِ كلُّهم، لا يغيبُ عنهم و لا ... (رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم) * ۱۲۰.
- فالمتمقونَ فيها هم أهلُ الفضائلِ منطبقهمُ الصوابُ و ... (امير المؤمنين عليه السلام) * ۵۵.
- فأما من كان من الفقهاءِ صائتاً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً ... (امام عسكرى عليه السلام) * ۱۳۲.
- فإنَّ الوقوفَ عند الشبهاتِ خيرٌ من الإقتحامِ فى الهلكاتِ (امام صادق عليه السلام) * ۱۲۶.
- فإننا صنائعُ ربنا و الناسُ بعدُ صنائعُ لنا (امير المؤمنين عليه السلام) * ۸۳.
- فإننا نحيطُ علماً بأنبائكم و لا يعزبُ عنا شئٌ من أخباركم ... (امام زمان عليه السلام) * ۳۱۵.
- فَيجمعُ اللهُ له بذلكَ خيرَ الدنيا و الآخرة و يجمعُ ... (امام عسكرى عليه السلام) ۲۵۵، ۲۵۶.
- قالَ رسولُ اللهِ: من سلكَ طريقاً يطلبُ فيه علماً، سلكَ ... (امام صادق عليه السلام) * ۱۷۱.
- قالَ على: أطلبوا العلمَ و لو بالصَّين؛ و هو علمٌ معرفةٌ ... (امام صادق عليه السلام) * ۱۷۲.
- قيل لأمر المؤمنين: من خيرٍ خلقِ اللهُ بعدَ أئمةٍ ... (امام عسكرى عليه السلام) ۲۴۴، ۲۴۵.
- كلُّما لم يخرجِ من هذا البيتِ فهو باطلٌ (امام باقر عليه السلام) * ۱۰۲.
- كنتُ جاراً جارِكم بدنى أياماً (امير المؤمنين عليه السلام) ۱۱۷.
- لا إلهَ إلا اللهُ عدَدَ اللَّيالى و الدهور، لا إلهَ إلا اللهُ ... (امير المؤمنين عليه السلام) ۲۹، ۳۰، ۳۱.
- لا تنظرُ إلى من قال و انظرُ إلى ما قال (امير المؤمنين عليه السلام) * ۱۶۶.
- لا طاعةَ لمخلوقٍ فى معصيةِ الخالقِ (رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم) ۲۰۷.
- لا يُعرفُ الحقُّ بأقدارِ الرِّجالِ؛ إعرفِ الحقَّ تعرِّفٌ ... (امير المؤمنين عليه السلام) ۹۶.
- لا جرمَ أن من علمِ اللهُ من قلبه من هؤلاءِ القومِ ... (امام عسكرى عليه السلام) ۲۵۰، ۲۵۲.
- لم يترُكهُ فى يدِ هذا المتلبِّسِ الكافرِ (امام عسكرى عليه السلام) ۲۵۲، ۲۵۴.
- لو أدركتهُ لحَدَمتهُ [أيامَ حياتي] (امام صادق عليه السلام) ۴۴.
- لو بقيتِ الأرضُ يوماً واحداً بلا إمامٍ مِنَّا لساختِ الأرضُ ... (امام باقر عليه السلام) * ۸۲.
- لو يعلمُ الناسُ ما فى فضلِ معرفةِ اللهِ عزَّوجلَّ، ما مدَّوا ... (امام صادق عليه السلام) * ۱۰۶.
- لو دِدتُ أن أصحابي ضُربت رءوسُهُم بالسياطِ حتَّى ... (امام صادق عليه السلام) ۱۷۱.
- ما خلقَ اللهُ حلالاً و لا حراماً إلا و له حدٌّ كحدِّ الدَّور، و ... (امام صادق عليه السلام) * ۸۶.
- المُتمسِّكُ فيها بدينه كالخارِطِ للقتادِ ... و لِيتمسِّكَ بدينه (امام صادق عليه السلام) ۲۱۱.

- مَنْ اعْتَمَّ فَلَمْ يُدِرِ الْعِمَامَةَ تَحْتِ حَنْكِهِ فَأَصَابَهُ أَلَمٌ لَا دَوَاءَ ... (امام صادق علیه السلام) * ٢٧٠.
- مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ مِنَ الْمُحَرَّمِ ... (امام باقر علیه السلام) * ٩٩.
- مَنْ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ بِعِمَامَةٍ فَلَهُ مِنَ الْفَضْلِ ... (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) * ٢٦٩.
- مَنْ كَانَ هَيْبَتُهُ مَا يَدْخُلُ بَطْنَهُ كَانَ قِيمَتُهُ مَا ... (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) * ١٣٦.
- من مات و لم يعرف امام زمانه (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ٢١٩، ٢٣٠، ٢٣٣.
- مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ حَتَّى ظَاهِرٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً (امام صادق علیه السلام) * ١٣٥.
- نَحْنُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النَّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ ... (امام باقر علیه السلام) * ٨٢.
- نَحْنُ حُجَّةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ بَابُ اللَّهِ وَ نَحْنُ لِسَانُ اللَّهِ وَ نَحْنُ ... (امام باقر علیه السلام) * ٨٠.
- نَحْنُ وَ إِنْ كُنَّا ثَاوِينَ بِمَكَانِنَا النَّائِي عَنْ مَسَاكِينِ الظَّالِمِينَ ... (امام زمان علیه السلام) * ٧٨.
- نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي لَا يَهْلِكُ (امام صادق علیه السلام) * ٨٧.
- نعمتان مجهولتان: الأمان و العافية
- [واجعل التور في بصري] و البصيرة في ديني (امام صادق علیه السلام) ١١١.
- و الْفُرْصَةُ تَهْرَمُ مَرَّ السَّحَابِ، فَانْتَهَزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ (امير المؤمنين علیه السلام) * ١٧٦.
- وَأَمَّا اللَّوَاتِي فِي الْحِلْمِ فَمَنْ قَالَ لَكَ: إِنْ قُلْتَ وَاحِدَةً ... (امام صادق علیه السلام) * ٩٢.
- وَ إِنَّمَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِطَاعَةِ الرَّسُولِ لِأَنَّهُ مَعْصُومٌ ... (امير المؤمنين علیه السلام) ٢٠٨.
- وَ إِنَّمَا أَمَرَ بِطَاعَةِ أَوْلِي الْأَمْرِ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ ... (امير المؤمنين علیه السلام) ٢٠٩.
- وَ بَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ وَ اسْتَلَانُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتَرَفُونَ (امير المؤمنين علیه السلام) ٢٨١، ٢٨٢.
- وَ بِكُمْ تُنْبِتُ الْأَرْضُ أَشْجَارَهَا وَ بِكُمْ تُخْرِجُ الْأَشْجَارُ ... (امام صادق علیه السلام) * ٣١٠.
- وَ لِكَيْتَهُ يُفِيضُ لَهُ مُؤَمَّنًا يَقِفُ بِهِ عَلَى الصَّوَابِ ... (امام عسكري علیه السلام) ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٥.
- وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ مُؤْمِنِينَ كَامِلِينَ إِذَا لَرَفَعْنَا اللَّهُ إِلَيْهِ (امام صادق علیه السلام) * ١٣٥.
- يَا عَلَقَمَةَ، إِذَا أَنْتَ صَلَّيْتَ رَكَعَتَيْنِ بَعْدَ أَنْ تَوَمَّيَ إِلَيْهِ ... (امام صادق علیه السلام) * ٩٩.
- يَا فَضِيلُ، إِعْرِفْ إِمَامَكَ؛ فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَ إِمَامَكَ لَمْ ... (امام صادق علیه السلام) * ٣٢٩.
- يَا فَضِيلُ، إِنْ حَدِيثُنَا يُحْيِي الْقُلُوبَ (امام باقر علیه السلام) * ١٧٤.
- يَعْدُو النَّاسُ عَلَى ثَلَاثَةِ صُنُوفٍ: عَالِمٍ وَ مُتَعَلِّمٍ وَ غَثَاءٍ ... (امام صادق علیه السلام) * ٣٩.
- يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا (امير المؤمنين علیه السلام) ٣٢٣.
- يَهْلِكُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ وَ نَحْنُ وَجْهٌ ... (امام صادق علیه السلام) * ٨٧.

فهرست اشعار عربی

- .۱۰۰* حَرَقْتُ دَارَكَ لَا أَبْقَى عَلَيْكَ بِهَا (حافظ ابراهیم)
.۱۵۸* فَإِنْ يَكُنْ الزَّمَانُ أَتَى عَلَيْنَا (النَّسَابَةُ الْبَكْرِيَّ)
.۱۵۸* فَقَدْ قَتَلَ الدَّعَى وَ عَبْدُ كَلْبٍ (النَّسَابَةُ الْبَكْرِيَّ)
.۱۰۰* ما كان غَيْرُ أَبِي حَفْصٍ بِقَائِلِهَا (حافظ ابراهیم)
.۱۰۰* وَ قَوْلُهُ لِعَلَّ قَالَهَا عُمَرُ (حافظ ابراهیم)
.۴۴ يَا مَنْ بِمُحْيَاهُ جَلَى الْكَوْنِ وَزَانَهُ (شیخ بهائی)

فهرست اشعار فارسی

- .۲۵۳ آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم
.۴۵ ای شمع جهان افروز بیا (کمپانی)
.۸۳* به محض التفاتی زنده دارد آفرینش را (نظیری)
.۱۴۰ چشم باز و گوش باز و این دُکا (مولوی)
.۱۷۶ سخن سر بسته گفتی با حریفان (حافظ)
.۳۳ نطق آب و نطق خاک و نطق گل (مولوی)

کلمات مشهوره و ضرب المثل‌ها

۱۹۷. اللهم عجل لوليتك الفرج
 ۲۶. حسنات الأبرار سيئات المقربين
 ۲۵۳. آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم
 ۳۱. حلوائی تن تنانی تا نخوری ندانی
 ۱۳۸. رفت ز دار فنا، حجة الإسلام ما
 ۲۱۰. گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب‌خانه چیست
 ۳۳۴. یا ابن‌الحسن، عجل علی ظهورک
 ۲۷۰. یا حجة ابن‌الحسن، عجل علی ظهورک

فهرست اشخاص

الف) اسماء انبيا و اوليا صلوات الله عليهم اجمعين

*۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۶،
*۲۴۷، ۲۴۹، ۲۶۴، ۲۷۲، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱،
۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۸، ۳۱۹،
۳۲۴، ۳۲۷، ۳۳۳، ۳۵۱، ۳۵۲.

حضرت فاطمة زهرا، زهرا سلام الله عليها:
۹۹، ۹۹*، ۱۰۰*، ۱۰۱*، ۲۴۱، ۳۰۴*.

حضرت امام حسن، مجتبی علیه السلام: ۳۲،
۴۰، ۴۰*، ۱۰۰*، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۲۰۲،
۲۴۰، ۳۲۶.

حضرت امام حسین، حسین بن علی،
سید الشهداء علیه السلام: ۴۰، ۷۹*، ۱۰۰*،
۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۷،
۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲،
۱۹۳، ۲۰۲، ۲۴۲، ۲۷۹، ۳۱۰*، ۳۵۵.

حضرت امام سجاد، زین العابدین
علیه السلام: ۴۰، ۷۷، ۸۳*، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۹۷،
۱۱۲، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۷، ۱۷۴، ۲۴۰.

حضرت رسول الله، النبی، پیامبر، پیغمبر،
رسول اکرم، رسول خدا، رسول خدا صلی
الله علیه و آله و سلم: ۲۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۸،
۳۹، ۴۰، ۵۶، ۵۹، ۶۵، ۶۷، ۷۷، ۸۳*، ۸۵*،
۸۶*، ۹۳*، ۹۵، ۹۹، ۱۰۱*، ۱۰۲*، ۱۰۴*،
۱۰۵*، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۰*، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۳۶*،
۱۴۳، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳*، ۱۸۸، ۲۰۳ - ۲۰۶،
۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۸ - ۲۳۴،
۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۰،
۲۷۱، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸،
۳۰۴*، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۳،
۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۱.

حضرت امام علی، امیر المؤمنین علیه السلام:
۲۱، ۲۲، ۳۰، ۳۲، ۳۹، ۴۰، ۵۵*، ۵۷،
۸۶*، ۹۵، ۱۰۰*، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹،
۱۲۷*، ۱۲۷، ۱۸۴ - ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۲،
۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۶، ۲۲۸ - ۲۳۲، ۲۳۴.

۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۸، ۳۲۴.
 حضرت امام زمان، حجة ابن الحسن، مهدی،
 قائم، بقیة الله، صاحب الزمان، صاحب الأمر،
 امام عصر علیه السلام: *۱۹، ۲۷، ۴۰، ۴۲،
 ۴۳، ۶۷، ۶۹، ۷۷، ۷۸*، ۸۰*، ۸۱-۸۵، ۱۰۶،
 ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶-۱۱۹، ۱۲۰*، ۱۲۳، ۱۲۶،
 ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰،
 ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۹،
 ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۱،
 ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۷،
 ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۸، ۲۵۷، ۲۶۷،
 ۲۶۸، ۲۷۰-۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵،
 ۲۹۷، ۳۰۷-۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۴،
 ۳۲۷-۳۳۴، ۳۳۶، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۶.

حضرات اهل بیت، ائمه، امامان، چهارده معصوم
 علیهم السلام: *۱۹، ۲۷، ۳۹، ۴۰، ۴۹، ۵۵، ۵۹،
 ۶۲، ۶۵، ۶۷، ۷۹، ۸۴*، ۸۷، ۹۷، ۹۹، ۱۰۱-
 ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۰*، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۵۷،
 ۱۵۸، ۱۶۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۱۶، ۲۳۵، ۲۳۹،
 ۲۴۰، ۲۵۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۷۰، ۲۹۷، ۳۰۶،
 ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱*، ۳۱۵، ۳۲۴.

* * *

حضرت نوح علیه السلام: ۳۵.

حضرت ابراهیم علیه السلام: ۲۰، ۲۱، ۲۲،
 ۳۵، ۲۶۶، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۷.

حضرت موسی علیه السلام: ۲۹، ۳۵، ۲۹۰،
 ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۶.

حضرت عیسی علیه السلام: ۲۱، ۲۸، ۲۹،
 ۳۵، ۲۹۳.

۲۶۸، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷.

حضرت امام باقر، محمد بن علی
 علیه السلام: ۴۱، ۴۴، ۷۵، ۷۶، ۸۰*، ۸۲*،
 ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۹*، ۹۱، ۱۰۲*، ۱۱۴، ۱۳۲،
 ۱۳۳، ۱۴۷، ۱۸۰، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۱۱، ۲۴۰،
 ۲۹۹، ۳۱۸، ۳۲۶، ۳۲۷.

حضرت امام صادق علیه السلام: ۲۱، ۲۲،
 ۳۹*، ۴۳، ۴۴، ۵۹، ۶۳، ۶۹، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۴-
 ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۹۲*، ۹۳*، ۹۹، ۹۸، ۱۰۱*، ۱۰۳*،
 ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۱۹*، ۱۲۳-۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۱،
 ۱۳۳، ۱۳۵*، ۱۳۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۷۰-
 ۱۷۵، ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۱۱، ۲۳۸، ۲۶۱، ۲۶۲،
 ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۷۵، ۲۸۲-۲۸۵، ۲۹۶، ۲۹۹،
 ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۶.

حضرت امام کاظم، موسی بن جعفر
 علیه السلام: ۴۴، ۶۰، ۶۱، ۷۷، ۹۶، ۹۷،
 ۱۰۵*، ۱۱۵، ۱۲۰*، ۱۲۳، ۱۵۷، ۲۰۲، ۲۶۳،
 ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۹، ۳۲۴، ۳۲۶.

حضرت امام رضا، علی بن موسی الرضا
 علیه السلام: ۴۴، ۶۴، ۸۶، ۹۷، ۱۲۳، ۱۲۸،
 ۱۲۹، ۱۵۷، ۱۷۴، ۲۰۴، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۵۱،
 ۲۶۸، ۲۷۸، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۲۴،
 ۳۲۶.

حضرت امام جواد علیه السلام: ۷۷، ۸۸،
 ۳۲۷، ۳۲۴.

حضرت امام هادی، علی علیه السلام: ۴۴،
 ۷۷، ۸۸، ۸۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۳۲۴.

حضرت امام [حسن] عسکری علیه السلام:
 ۴۴، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۵،

- حضرت یوسف علیه السلام: ۲۹۴، ۲۹۵.
- حضرت یونس علیه السلام: ۲۲، ۲۹۶.
- حضرات انبیا، رسل، پیامبران، پیغمبران
 علیهم السلام: ۱۹ - ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۴،
 ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۶۲، ۹۴، ۱۶۷، ۱۷۱*،
 ۱۹۳، ۲۱۶، ۲۹۶.
- حضرات انبیاء بنی اسرائیل علیهم السلام: ۳۹.
- حضرت آدم علیه السلام: ۲۷، ۸۳*، ۱۴۳،
 ۲۳۶، ۳۰۸.
- حضرت اسحاق علیه السلام: ۲۰.
- حضرت اسماعیل علیه السلام: ۲۰.
- حضرت خضر علیه السلام: ۲۹۶.
- حضرت داود علیه السلام: ۲۴، ۲۵، ۲۶.
- حضرت لوط علیه السلام: ۲۱.
- حضرت هارون علیه السلام: ۲۷۰، ۲۹۰.
- حضرت یعقوب علیه السلام: ۲۰.

ب) سایر اشخاص

- أبان بن تغلب، أبان: ۸۷، ۸۶.
ابن ملجم: ۱۹۱.
حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام: ۶۵.
ابوبصیر: ۸۷، ۸۶، ۱۰۴.
ابوبکر، ابابکر: *۱۰۰، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۷.
ابوحزرة ثمالی: ۱۳۰، ۱۳۱.
ابوحنیفه: ۷۶، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۲۳۹، ۳۲۶.
ابوذر: ۲۳۴.
احمد حنبل، حنبل: ۱۲۲، ۱۲۴.
انصاری (شیخ [مرتضی]): ۸۴.
انصاری همدانی ([آیةالله شیخ] محمدجواد):
۶۸، ۳۳۱، ۳۵۵.
اویس [قرنی]: ۱۱۷.
بایزید بسطامی: ۲۳۸.
بحرالعلوم (سید مهدی): ۲۳۶.
بروجردی [سید حسین]: ۱۴۵.
جبرائیل، روح القدس: ۲۱، ۲۸، ۲۳۶، ۲۳۷، ۳۴۳.
هلالی [جغتایی]: *۴۵.
چنگیز [خان مغول]: ۳۴۸.
حجاج بن یوسف: ۲۳۹.
حداد (سیدهاشم): ۶۳، ۶۸، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۷۳،
۱۷۶، ۲۳۶، ۲۵۱، ۲۵۷، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۴۳، ۳۴۷،
۳۵۴، ۳۵۵.
حرمه [بن کاهل]: ۱۵۴.
حسین بن روح: ۲۲۱.
حسینی طهرانی (علامه آیةالله [سید محمد
حسین])، مرحوم آقا، مرحوم والد: ۵۰، ۵۲،
- ۵۵، ۵۶، ۶۳ - ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۸۱، ۸۸، ۹۰، ۹۱،
۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷،
۱۳۸، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۶۵،
۱۶۶، ۱۷۳، ۱۸۶، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۲۹،
۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۷۲، ۲۷۳،
۲۸۱، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵،
۳۴۱ - ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۴، ۳۵۵.
حسینی طهرانی ([آیةالله سید] محمد محسن)، آقا
سید محسن: *۲۰۹، ۲۳۲، ۲۴۷، ۲۴۸، ۳۳۵، ۳۴۵.
[حسینی طهرانی] (سید محمدصادق): ۳۳۴.
خرقانی (شیخ ابوالحسن): ۲۳۸.
خیالی [بخارایی]: *۴۵.
رضاشاه: ۴۲.
زبیر: ۱۹۱، ۲۳۲.
سبزواری (حاجی [ملاهادی]): ۲۳۸.
سلمان: ۱۱۷، ۱۸۵، ۲۳۴.
سمره بن جندب: ۲۷۰، ۲۷۱.
سید بن طاووس: ۳۱.
سید رضی: *۲۴۷.
حضرت سید محمد علیه السلام: ۲۳۸.
شافعی: ۷۶، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶.
شریح قاضی: ۲۴۲.
شمر [بن ذی الجوشن]: ۲۴۲.
شیخ بهائی ⇐ عاملی
شیخ طوسی: ۸۴، ۸۵.
شیخ کلینی: ۲۱.
شیخ مفید: ۳۶، ۱۶۹، *۳۱۵.

- شیطان، ابلیس: ۱۳۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۵۳، ۲۷۳، ۳۰۰، ۳۳۵.
- صدام [حسین]: ۳۴۸.
- صدر اصفهانی [محمدحسین خان]: ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷.
- صدرالمتألهین: ۳۱.
- طباطبائی (علامه [آیةالله سید محمدحسین])، علامه طباطبائی: ۹۷، ۱۳۳، ۱۶۱ - ۱۶۴، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۳۵۵.
- طلحه [بن عبیدالله]: ۱۹۱، ۲۳۲.
- عاملی (شیخ بهاءالدین): * ۴۵.
- عثمان [بن عفان]: ۳۵۱، ۳۵۲.
- عثمان بن سعید: ۲۲۱.
- عداس: ۲۴۱.
- عزرائیل: ۱۱۷.
- عطار (شیخ فریدالدین): ۲۳۸.
- علی بن ابی حمزه: ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱.
- علی بن محمد سمری: ۲۲۱، ۲۲۲.
- حضرت علی اصغر، شش ماهه امام حسین علیهما السلام: ۱۵۴، ۲۴۳.
- حضرت علی اکبر علیه السلام: ۱۵۵.
- عمار [بن یاسر]: ۱۱۷، ۲۳۴.
- عمر [بن خطاب]، أباحفص، خلیفه ثانی: ۹۹، * ۱۰۰، * ۱۰۱، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۶.
- عمر سعد: ۱۵۸، ۱۶۲، ۲۴۲.
- عنوان بصری: * ۹۲.
- فرعون: ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۹۰، ۲۹۱.
- قاضی (آیةالله [سید علی]): ۱۳۲، ۱۳۳، ۲۳۶، ۲۴۲.
- ۲۳۹.
- قوچانی (شیخ عباس): ۶۸.
- کربن (هانری): ۱۱۷.
- کمپانی [شیخ محمدحسین غروی]: ۴۵.
- مالک اشتر: ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶.
- مالک بن انس، مالک: ۷۶، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۶.
- ۳۲۶، * ۳۴۸.
- مأمون: ۲۶۸، ۲۷۰.
- مجلسی (علامه [محمدباقر])، علامه مجلسی: ۸۴، ۹۷، ۹۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴.
- حضرت محسن علیه السلام: * ۱۰۰.
- محمد بن ابی بکر: ۲۳۴.
- محمد بن عثمان: ۲۲۱.
- محمد بن مسلم زهری: ۸۶، ۳۲۶.
- مطهری [شیخ مرتضی]: ۱۳۳، ۲۳۸.
- معاویه: ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۹۲، ۲۴۴، ۲۷۱.
- معتصم [عباسی]: ۷۷.
- مقداد [بن اسود]: ۲۳۴.
- حضرت نرجس خاتون: ۲۲۱، ۲۲۲.
- نرون: ۳۴۸.
- نمرود: ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۹۱.
- هارون مکی: ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷.
- هامان: ۲۹۰.
- هشام [بن حکم]: ۶۰، ۶۱.
- هلاکو [خان مغول]: ۳۴۸.
- ولید بن یزید بن عبدالملک: ۱۹۳.
- یزید بن معاویه، یزید: * ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۴۲.

فهرست كتب

- قرآن کریم، قرآن مجید، قرآن: ۳۴، ۴۹، ۵۱، ۵۶، ۱۶۶، ۲۰۲، ۲۱۹، ۲۳۷، ۲۴۷*، ۲۷۵، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۴*، ۳۰۲، ۳۰۸.
- نهج البلاغة: ۲۱، ۲۲، ۵۴، ۵۵، ۸۳، ۱۱۷، ۱۳۱، ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۹۱، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۸۱، ۳۴۹.
- صحيفة سجّاديه: ۱۷۴.
- * * *
- الآحاد و المثنائى: ۱۱۸.
- آداب عصر الغيبة: ۱۱۸.
- آيين رستگارى: ۹۴.
- إثبات الهداة: ۱۵۴.
- اجتهاد و تقليد ← رساله اجتهاد و تقليد.
- الاحتجاج: ۸۲، ۱۳۲، ۱۸۵، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۳۱۵.
- إحقاق الحق: ۲۴۲.
- الاختصاص: ۳۶، ۳۸، ۱۳۵، ۱۹۴، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴.
- اربعين در فرهنگ شيعه: ۸۸، ۳۲۵.
- إرشاد القلوب: ۹۹.
- الإرشاد: ۸۹، ۲۳۰، ۲۴۲، ۲۵۷، ۲۹۸.
- الاستيعاب: ۱۱۸.
- اسرار ملكوت: ۲۳، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۶۳، ۱۶۶، ۲۰۰، ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۵۵، ۲۷۲، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۳۱، ۳۵۶.
- اسلام و نيازهاى زمان: ۱۲۴.
- اسناد و مدارك نهج البلاغه: ۲۴۷.
- الأصول الستة عشر: ۱۳۵.
- الأصول العامة: ۲۲۷.
- أضواء على السنة المحمدية: ۱۱۸.
- إعلام الورى: ۲۴۱.
- الأعلام: ۱۲۴.
- أعيان الشيعة: ۱۱۸.
- الأغاني: ۲۲۰.
- افق وحى: ۱۳۰، ۲۰۰، ۲۲۱، ۲۳۶، ۳۵۵.
- الإقبال: ۲۸، ۲۹، ۳۱.
- إلزام النواصب: ۱۵۸.
- الأمالى (شيخ صدوق): ۵۷، ۲۴۳، ۳۴۷.

- الأمالی (شيخ طوسي): ٣٣، ١٢٢، ١٩١، ٢٢٩.
- الأمالی (شيخ مفيد): ٩٦.
- امام شناسی: ١٩، ٢١، ٢٢، ٢٣، ٣٩، ٨٣، ٨٤، ٨٨، ٩٠، ٩١، ١١٨، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٥، ١٣٥، ١٣٩، ١٤٤، ١٩١، ٢٠٠، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢١٩، ٢٥٧، ٢٦٥، ٣١١، ٣١٢، ٣٤٨.
- الإمامة و السياسة: ١٠٠، ٢٣٤.
- امثال و حکم (دهخدا): ٢٥٣.
- أنساب الأشراف: ٩٦، ١٩٢، ٢٣٤.
- انوار الملوك: ٣٨، ٢٩٤.
- بحار الأنوار، بحار: ٧٧، ٨٥، ٩٢، ١٢٣، ١٦١، ١٦٢.
- بصائر الدرجات: ٣٩، ٨٦، ٨٧، ١٠٢، ١٠٤، ١١٢، ١٧٤، ٢١٦.
- تاريخ الإسلام: ٢٣٩.
- تاريخ الطبري: ٢٤٢، ٢٦٥.
- تحف العقول: ١٥٤، ١٩٤، ٢٠٦.
- تحفة الأحوزي: ١١٨.
- تزكية النفس: ٢٤٨، ٣٥٤.
- تسليية المجالس: ١٨٨.
- تصنيف غرر الحكم: ١٦٦.
- تفسير العياشي: ٢٧، ٧٧، ٣٢٣.
- تفسير القمي: ٢٢٩، ٢٣١، ٢٥٧، ٢٩٠.
- تفسير فرات الكوفي: ٣٩، ٢٢٩.
- تمام نهج البلاغة: ٢٤٧.
- تهذيب الأحكام: ٢٨٦، ٣١٩.
- توحيد علمي و عيني: ٦٤.
- التوحيد (شيخ صدوق): ٨٧.
- جامع الأخبار: ١٣٦، ٢٦٩، ٣١٥.
- جمال الأسبوع: ٨٠.
- الجمل و النصره: ٢٠٧.
- جَنَّة المأوى: ٩٩، ٢٣٣.
- جواهر الكلام في شرح شرايع الإسلام: ٢٢٨.
- حريم قدس: ٤٠.
- الحكمة المتعالية: ٣١.
- حياة الحيوان الكبرى: ١٩٣.
- حيات جاويد: ٩٤، ١١٣، ١٢٦.
- الخرائج و الجرائح: ٧٨، ١١٨، ١٥٤، ١٧٠، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٦١.
- الخصال: ١٧٤، ٢٠٩، ٢٦٧.
- دعائم الإسلام: ٢١٥.
- دلائل الإمامة: ٨٢.
- الدلائل و المسائل: ٢٤٧.
- الدمعة الساكبة: ١٥٤.
- ديوان نظيرى نيشابورى: ٨٣.
- ديوان حافظ: ١٧٦.
- رجال الكشّى: ٣٠١.
- رساله اجتهاد و تقليد: ١٠٦، ١٣٠، ١٦٦.
- رساله سير و سلوك منسوب به بحر العلوم: ٢٦.
- رساله طهارت انسان: ٢٠٩، ٣١٦.
- رساله لبّ اللباب: ٤٠، ٨٨.
- روايت و محدثين نهج البلاغه: ٢٤٧.
- روح القوانين: ٩١.
- روح مجرد: ٣٩، ٤٥، ٦٨، ٩٢، ١٣٢، ١٣٣، ١٥٥، ١٧٣، ٢٥١، ٢٥٧، ٣٠١، ٣٠٥، ٣٣١، ٣٥٥.
- روضة الشهداء: ٣٢.
- روضة المتقين: ٢١٤، ٢٨٣، ٣١٦.
- روضة الواعظين: ٥٩، ٩٦، ١٧٢.

- عيون أخبار الرضا عليه السلام: ۱۷۴، ۲۰۴، ۲۴۶، ۳۰۱.
- الغيبة: ۴۴، ۷۷، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۹۷، ۲۸۲.
- فتح الباري: ۱۱۸.
- الفتوح: ۲۴۲.
- فرائد الأصول: ۱۲۴، ۱۲۶.
- فرهنگ فارسی عمید: ۲۳۸.
- الفصول المختارة: ۱۱۸.
- الفضائل (ابن شاذان قمی): ۱۸۵.
- قاموس الرجال (تستری): ۱۲۴.
- الكافي، اصول كافي: ۲۱، ۲۲، ۲۷، ۳۴، ۳۸، ۴۱، ۴۶، ۵۱، ۵۴، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۹، ۷۶، ۸۰، ۸۳، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۹۱، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۳۵، ۲۶۱، ۲۷۰، ۲۸۳، ۳۰۴، ۳۱۰، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۹، ۳۴۷.
- كامل الزيارات: ۹۹، ۱۱۲.
- الكامل: ۲۶۵.
- العین: ۱۰۱.
- كتاب سليم: ۲۰۹.
- كشف الغمة: ۲۰۲، ۲۳۲، ۲۴۲.
- كشكول زمان: ۲۳۲، ۲۳۳.
- الكشكول (بحرانی): ۱۲۴.
- كفاية الأثر: ۴۴، ۲۰۶، ۲۱۹.
- كمال الدين: ۴۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۶۱، ۲۸۰، ۲۹۷، ۲۹۹.
- لغت نامه دهخدا: ۲۴۴.
- الروضة في فضائل امير المؤمنين عليه السلام: ۲۳۱.
- زاد المعاد: ۸۳، ۸۴.
- زهر الربيع: ۱۲۴.
- سرّ الفتوح: ۱۹۹.
- السقيفة و فدك: ۹۹.
- السنة: ۱۱۸.
- سنن ابن ماجه: ۲۳۷.
- سنن أبي داود: ۱۱۸.
- سنن ترمذی: ۱۱۸.
- سير أعلام النبلاء: ۱۲۴.
- السيرة النبوية: ۲۴۱.
- سيميای عاشورا: ۲۶۹.
- شاهراه اتحاد: ۲۳۲.
- شرح النهج (الحميدى): ۱۰۰.
- شرح نهج البلاغة (ابن أبي الحديد): ۹۹، ۱۸۵، ۲۳۴، ۳۵۱.
- شهيد جاويد حسين بن علي عليه السلام: ۷۹، ۲۲۸.
- صحيح ابن حبان: ۱۱۸.
- صحيح البخارى: ۹۹، ۲۳۳.
- صحيح مسلم: ۹۹، ۱۱۸، ۲۳۳.
- صلاة جمعه: ۱۶۵، ۱۶۶.
- الطرائف: ۲۳۲، ۳۰۴.
- طرف من الأنباء و المناقب: ۹۹.
- عدة الداعي: ۲۷.
- العقد الفريد: ۱۰۰.
- العلل (محمد بن علي بن إبراهيم): ۸۵.
- عمدة القارى: ۱۱۸.

- لمعات الحسین: ۱۶۲.
- مأساة الزهراء سلام الله عليها: ۱۰۰.
- مبانی اخلاق در آیات و روایات: ۳۴۱.
- مثنوی معنوی: ۳۳، ۱۴۰.
- مجمع البيان: ۲۷۸، ۲۹۰.
- مجموعه آثار شهید مطهری: ۱۲۴، ۲۳۹.
- المحاسن: ۸۹، ۱۲۲، ۱۹۹، ۲۰۲، ۳۰۴، ۳۱۸.
- المحجّة البيضاء: ۵۷.
- المحلّي (ابن حزم): ۱۲۴.
- المراجعات: ۱۰۰.
- مروج الذهب: ۱۰۰، ۱۵۸.
- مسائل علی بن جعفر: ۵۱.
- مستدرک نهج البلاغة: ۲۴۷.
- المستدرک (حاكم نیشابوری): ۱۱۸.
- مسند ابن الجعد: ۱۱۸.
- مسند أبي داود الطيالسي: ۱۱۸.
- مسند أبي يعلى: ۱۱۸.
- مسند أحمد: ۱۱۸، ۲۳۳، ۲۳۷.
- مسیحیت در جهان امروز: ۲۹۲.
- مشارك أنوار اليقين: ۱۲۰.
- مشكاة الأنوار: ۵۴.
- مصادر نهج البلاغة و أسانيده (دشتی): ۲۴۷.
- مصادر نهج البلاغة (عبدالله نعمة): ۲۴۷.
- مصادقة الإخوان: ۷۵، ۱۱۲.
- مصباح الشريعة: ۹۲، ۱۷۲.
- المصنّف (ابن أبي شيبة): ۱۲۴، ۲۳۷.
- مطلع أنوار: ۹۴، ۹۷، ۱۱۸، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۹۳.
- معاد شناسی: ۲۹، ۳۲، ۳۸، ۸۸، ۹۴، ۲۱۵، ۲۲۰.
- ۲۵۲، ۳۱۰، ۳۱۵.
- المعارف (ابن قتيبه): ۲۲۰.
- معاني الأخبار: ۱۹۱، ۲۹۷، ۳۰۶.
- معجم الزوائد: ۱۱۸.
- المعجم الكبير: ۱۱۸.
- المغازي: ۲۳۰.
- مقتل الحسين: ۱۸۸، ۲۴۲.
- مكارم الأخلاق: ۵۴، ۲۱۵، ۲۷۸.
- الملل و النحل: ۹۹، ۱۰۰.
- من لا يحضره الفقيه: ۳۳، ۳۴، ۶۲، ۲۰۷، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۵۷.
- المناظرات بين فقهاء السنة و فقهاء الشيعة: ۱۱۸.
- مناقب آل ابي طالب عليهم السلام: ۴۰، ۷۷، ۹۶، ۲۳۱، ۲۶۷.
- منتخب الأنوار: ۴۱.
- مهر تابان: ۹۸، ۱۱۸، ۱۶۱، ۱۶۲.
- مهر تابناك: ۱۳۲.
- مهر فروزان: ۲۳۸، ۲۹۳، ۳۵۵.
- ميزان الاعتدال: ۱۰۱.
- الميزان: ۲۹۰.
- ناسخ التواريخ: ۲۸۹.
- نفحات انس: ۹۴، ۱۱۳.
- نفس المهموم: ۱۵۴.
- نهج الحق و كشف الصدق: ۹۹، ۲۳۲.
- نور ملكوت قران: ۴۱، ۹۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۷۳، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۹۴.
- الهداية الكبرى: ۱۵۴، ۲۹۷، ۳۲۳.
- الوافي بالوفيات: ۱۰۰.

- | | |
|--|---|
| وسائل الشيعة: ۱۲۳، ۲۹۳. | وقعة الطف: ۲۴۲. |
| وظيفة فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام: | ولایت فقیه در حکومت اسلام: ۸۲، ۸۴، ۱۷۳، |
| ۹۷، ۴۶. | ۲۴۶، ۲۴۴. |
| وفیات الأعیان: ۱۲۴. | |

فهرست اماکن، قبایل و فرق

- اسلام، شریعت: ۳۴، ۳۶، ۴۰، ۴۲، ۴۶*، ۵۰، ۵۲، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۲، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۹، ۲۳۱، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۹۲، ۳۲۴.
- مسلمان، مسلمان‌ها، مسلمین، امت پیغمبر، امت معتدل: ۳۸، ۳۹، ۴۳، ۴۹، ۵۳ - ۵۶، ۶۲، ۱۸۸، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۳۰، ۲۳۲ - ۲۳۵، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۹۹، ۳۵۱.
- خلفای اسلام: ۱۹۳.
- علماء امت: ۳۹، ۴۲، ۱۷۰، ۲۴۷.
- عالم اسلام: ۲۴۸.
- مفاخر اسلام: ۱۲۴، ۲۳۹.
- آمریکا: ۴۱، ۱۲۷، ۱۴۶.
- اصفهان: ۱۶۱، ۲۲۴.
- انگلیس: ۱۴۶.
- ایران: ۱۶۷، ۱۷۳.
- بنی اسرائیل: ۳۹.
- بنی امیه: ۲۶۲، ۲۶۸.
- بنی عباس: ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۸.
- [بهایت] .
- بهایی‌ها: ۲۲۱.
- [تسنن]، مکتب اهل سنت: ۱۲۴، ۱۲۶.
- سنی، اهل تسنن، اهل سنت: ۷۶، ۹۹، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۴، ۲۰۵، ۲۲۲، ۲۳۳، ۳۳۶.
- تشیع، مکتب شیعه، مکتب اهل بیت، مکتب امام صادق، مکتب امامت: ۷۶، ۸۱، ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۸، ۹۹، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۴ - ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۷۵، ۲۳۸، ۲۳۹، ۳۱۱.
- شیعه، شیعیان: ۳۹*، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶*، ۵۵، ۵۶، ۷۵، ۷۶، ۷۸*، ۸۱، ۸۴، ۸۶*، ۸۸، ۹۶، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۷۹، ۱۸۹، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۵۷، ۲۹۹، ۳۲۴، ۳۳۶.
- فقهای شیعه: ۱۳۳*.
- [تصوف] .
- درویش‌ها: ۶۰، ۶۲.

- چین، صین: ۱۷۲.
- [حله]
- . مسجد ردّ الشمس: ۲۲۹.
- خراسان: ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۶.
- [زرتشتیت]
- . زرتشتی: ۲۹۸.
- سیزوار: ۲۳۸.
- شام: ۱۵۳.
- طائف: ۲۴۱.
- طهران: ۴۲، ۱۵۰، ۳۴۱.
- . بیلاقات طهران: ۳۲.
- . میدان بهارستان: ۳۳.
- فرانسه: ۱۴۶.
- قم: ۱۳۷، ۱۵۰، ۱۶۸، ۱۷۲، ۳۱۳، ۳۴۸.
- . مسجد اعظم: ۱۴۵.
- کربلا: ۳۳۴، ۳۳۵.
- [کوفه]
- . مسجد کوفه: ۲۴۲.
- گیریت: ۲۹۸.
- . گبر: ۲۲۱.
- مدینه: ۶۲، ۱۴۳، ۱۵۳، ۱۸۸، ۱۸۹، ۳۳۳.
- مسیحیت: ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۹.
- . مسیحی، مسیحیان، نصرانی، نصاری: ۵۵، ۵۶، ۱۱۸، ۲۰۵، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۴، ۲۹۲.
- ۲۹۹.
- مشهد: ۴۲، ۲۲۳، ۲۳۸، ۳۴۴.
- . منزل مرحوم آقا: ۲۷۳، ۳۴۴.
- مصر: ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶.
- مکه: ۲۴۱، ۲۶۳، ۳۳۴.
- . مسجد الحرام: ۱۶۷، ۲۳۷.
- نجف: ۱۶۵، ۲۲۶، ۲۸۱، ۳۵۵.
- . حرم [امیرالمؤمنین علیه السلام]: ۲۲۶.
- . وادی السلام: ۲۲۶.
- نیشابور: ۲۳۸.
- یهودیت: ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۹.
- . یهود، یهودی: ۳۲، ۳۶، ۳۷، ۵۵، ۵۶، ۱۱۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۴، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۴.

فهرست منابع و مصادر

القرآن الكريم: المدينة المنورة (خط عثمان طه).

نهج البلاغة: شريف رضى، محمد بن حسين بن موسى (سيد رضى)، محقق: صبحي صالح، ۱ ج، انتشارات هجرت، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ. ق، قم - ايران.
الصّحيفة السّجّادية: حضرت امام سجاد عليه السلام، ۱ ج، انتشارات الهادي، چاپ اول، ۱۳۷۶ هـ. ش، قم - ايران.

* * *

الآحاد و المثنى: ضحاک شيبانى، ابن ابى اعصم، محقق: باسم فيصل احمد الجوابرة، ۶ ج، انتشارات دارالدرية، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ. ق، رياض - عربستان سعودی.
آداب عصر الغيبة: کوراني، حسين، ۱ ج، انتشارات دارالتعارف، بيروت - لبنان.
آيين رستگارى: علامه آية الله حسينى طهرانى، حاج سيد محمد حسين، مقدمه و تصحيح: آية الله حاج سيد محمد محسن حسينى طهرانى، ۱ ج، انتشارات مكتب وحى، چاپ سوم، ۱۴۳۴ هـ. ق، طهران - ايران.
إثبات الهداة بالتّصوّص و المعجزات: حرّ عاملی، محمد بن حسن (شيخ حرّ عاملی)، ۵ ج، انتشارات أعلمی، چاپ اول، ۱۴۲۵ هـ. ق، بيروت - لبنان.
الاحتجاج على أهل اللجاج: طبرسى، أبى منصور أحمد بن على بن ابى طالب، محقق: سيد محمد باقر موسى خراسان، ۲ ج، انتشارات مرتضى، چاپ اول، ۱۴۰۳ هـ. ق، مشهد - ايران.
إحقاق الحق و إزهاق الباطل: حسينى مرعشى شوشترى، سيد نورالله (قاضى نورالله)، ۳۴ ج، انتشارات كتابخانه آية الله مرعشى، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ. ق، قم - ايران.
الاختصاص: ابن نعمان بغدادى، محمد بن محمد (شيخ مفيد)، محققين: على اكبر غفارى، محمود محرّمى زرندى؛ ۱ ج، انتشارات كنگره شيخ مفيد، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ايران.

- اربعین در فرهنگ شیعه: آیه‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدمحسن، ۱ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ دوّم، ۱۴۳۷ هـ. ق، قم - ایران.
- إرشاد القلوب إلى الصواب: دیلمی، حسن بن محمد، ۲ ج، انتشارات الشّریف الرضی، چاپ اوّل، ۱۴۱۲ هـ. ق، قم - ایران.
- الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد: ابن‌نعمان بغدادی، محمد بن محمد (شیخ مفید)، تحقیق: مؤسّسه آل‌البتیت علیهم‌السلام لإحياء التراث، ۲ ج، انتشارات کنگره شیخ مفید، چاپ اوّل، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ایران.
- الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ابن‌عبدالبرّ، ابو عمر یوسف بن عبدالله، محقّق: علی محمد بجاوی، ۴ ج، انتشارات دار الجیل، چاپ اوّل، ۱۴۱۲ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- اسرار ملکوت: آیه‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدمحسن، ۳ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ دوّم، ۱۴۳۴ هـ. ق، قم - ایران.
- اسلام و نیازهای زمان: مطهری، مرتضی، ۱ ج، انتشارات صدرا، چاپ چهل و یکم، ۱۳۹۴ هـ. ش، طهران - ایران.
- اسناد و مدارک نهج البلاغه: دشتی، محمد، ۱ ج، انتشارات امیرالمؤمنین علیه‌السلام، چاپ دوّم، ۱۳۷۵ هـ. ش. الأصول الستة عشر: عده‌ای از علما، ۱ ج، انتشارات دار الشبستری، چاپ اوّل، ۱۳۶۳ هـ. ش، قم - ایران.
- الأصول العامة فی الفقه المقارن: حکیم، محمدتقی، ۱ ج، انتشارات مجمع جهانی اهل بیت، چاپ دوّم، ۱۴۱۸ هـ. ق، قم - ایران.
- أضواء علی السنة المحمّدية: أبوریة، محمود، ۱ ج، انتشارات بطحاء، چاپ پنجم.
- إعلام الوری بأعلام الهدی: طبرسی، فضل بن حسن، ۲ ج، تحقیق و انتشار: مؤسّسه آل‌البتیت علیهم‌السلام، چاپ اوّل، ۱۴۱۷ هـ. ق، قم - ایران.
- الأعلام: زرکلی، خیرالدین، ۸ ج، انتشارات دار العلم للملایین، چاپ هشتم، ۱۹۸۹ م، بیروت - لبنان.
- أعیان الشیعة: امین عاملی، سید محسن، محقّق: حسن امین، ۱۱ ج، انتشارات دار التعارف، ۱۴۰۳ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- الأغانی: اصفهانی، ابو‌الفرج، ۲۵ ج، انتشارات دار إحياء التراث العربی، بیروت - لبنان.
- افق وحی: آیه‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدمحسن، ۱ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ دوّم، ۱۴۳۵ هـ. ق، قم - ایران.
- الإقبال بالأعمال الحسنة فی ما يعمل مرّة فی السنة: ابن‌طاووس، سید علی بن موسی، محقق: جواد قیومی اصفهانی، ۳ ج، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اوّل، ۱۳۷۶ هـ. ق، قم - ایران.
- إلزام النواصب بإمامة علی بن أبی طالب علیه‌السلام: صمیری بحرانی، مفلح، محقّق: عبدالرضا نجفی، ۱ ج، انتشارات مولود کعبه، چاپ اوّل، ۱۴۲۰ هـ. ق، قم - ایران.

- الأُمالي: ابن بابويه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق)، ۱ ج، انتشارات کتابچی، چاپ ششم، ۱۳۷۶ هـ. ق، طهران - ایران.
- الأُمالي: ابن نعمان بغدادی، محمد بن محمد (شیخ مفید)، محققین: حسین استادولی، علی اکبر غفاری؛ انتشارات کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ایران.
- الأُمالي: طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، تحقیق: مؤسسه البعثة، ۱ ج، انتشارات دار الثقافة، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ. ق، قم - ایران.
- امام شناسی: علامه آية الله حسينی طهرانی، حاج سيد محمد حسين، ۱۸ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ پنجم، ۱۴۲۸ هـ. ق، مشهد مقدس - ایران.
- الإمامة و السیاسة (تاریخ الخلفاء): ابن قتیبة دینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم، محقق: علی شیری، ۲ ج، انتشارات دار الأضواء، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- امثال و حکم: دهخدا، علی اکبر، ۴ ج، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۶۳ هـ. ش، طهران - ایران.
- أنساب الأشراف: بلاذری، احمد بن یحیی، محققین: سهیل زکار، ریاض زرکلی؛ ۱۳ ج، انتشارات دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- انوار الملکوت: علامه آية الله حسينی طهرانی، حاج سيد محمد حسين، مقدمه و ترجمه: آية الله حاج سيد محمد محسن حسينی طهرانی، ۲ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۵ هـ. ق، طهران - ایران.
- بحار الأنوار: مجلسی، محمدباقر (علامه مجلسی)، محقق: جمعی از محققان، ۱۱۱ ج، انتشارات دار إحياء التراث العربي، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد عليهم السّلام: صفار، محمد بن حسن، محقق: محسن بن عباس علی کوچه باغی، ۱ ج، انتشارات کتابخانه آية الله مرعشی نجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ. ق، قم - ایران.
- تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: ذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد، محقق: عمر عبدالسلام تدمری، ۵۲ ج، انتشارات دار الکتب العربي، چاپ دوم، ۱۴۰۹ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- تاریخ الطبری (تاریخ الأمم و الملوک): طبری، أبو جعفر محمد بن جریر، محقق: محمد أبو الفضل ابراهیم، ۱۱ ج، انتشارات دار إحياء التراث العربي، چاپ دوم، ۱۳۸۷ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- تحف العقول: ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، محقق: علی اکبر غفاری، ۱ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ. ق، قم - ایران.
- تحفة الأحوذی بشرح جامع الترمذی: مبارکفوری، ابی العلام محمد، ۱۰ ج، انتشارات دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- تزکیة النّفس: حسینی حائری، کاظم، ۱ ج، انتشارات دار البشیر، ۱۳۸۵ هـ. ش، قم - ایران.
- تسلية المجالس و زينة المجالس: حسینی موسوی حائری کرکی، محمد بن ابی طالب، محقق: فارس حسون کریم، ۲ ج، انتشارات مؤسسه المعارف الإسلامیة، چاپ اول، ۱۴۱۸ هـ. ق، قم - ایران.

- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم: تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، محقق: مصطفی درایتی، ۱ ج، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۶ ه. ش، قم - ایران.
- تفسیر العیاشی: عیاشی، محمد بن مسعود، محقق: سید هاشم رسولی محلاتی، ۲ ج، انتشارات المطبعة العلمیة، چاپ اول، ۱۳۸۰ ه. ق، طهران - ایران.
- تفسیر القمی: قمی، علی بن ابراهیم، محقق: طیب موسوی جزایری، ۲ ج، انتشارات دار الکتب، چاپ سوم، ۱۴۰۴ ه. ق، قم - ایران.
- تفسیر فرات الکوفی: کوفی، فرات بن ابراهیم، محقق: محمد کاظم، ۱ ج، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه. ق، طهران - ایران.
- تمام نهج البلاغة: موسوی، سید صادق، محقق: محمد عساف و فرید سید؛ ۸ ج، انتشارات مؤسسه الأعلمی، چاپ اول، ۱۴۲۶ ه. ق، بیروت - لبنان.
- توحید علمی و عینی (در مکاتیب حکمی و عرفانی میان آیتین علمین: حاج سید احمد کربلائی و حاج شیخ محمدحسین اصفهانی (کمپانی)): علامه آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، ۱ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ هفتم، ۱۴۲۸ ه. ق، مشهد مقدس - ایران.
- التوحید: ابن بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق)، محقق: هاشم حسینی، ۱ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۹۸ ه. ق، قم - ایران.
- جامع الأخبار: شعیری، محمد بن محمد، ۱ ج، انتشارات مطبعة حیدریة، چاپ اول، نجف اشرف - عراق.
- جمال الأسبوع بکمال العمل المشروع: ابن طاووس، سید علی بن موسی، ۱ ج، انتشارات الشریف الرضی، چاپ اول، ۱۳۳۰ ه. ق، قم - ایران.
- الجمل و النصرة لسید العترة فی حرب البصرة: ابن نعمان بغدادی، محمد بن محمد (شیخ مفید)، محقق: علی میرشریفی، ۱ ج، انتشارات کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه. ق، قم - ایران.
- جنّة المأوی: آل کاشف الغطاء، محمدحسین، محقق: سید محمدعلی قاضی طباطبائی، انتشارات دلیل ما، چاپ اول، ۱۴۲۹ ه. ق، قم - ایران.
- جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام: نجفی، محمدحسن (صاحب جواهر)، محققین: عباس قوچانی، علی آخوندی؛ ۴۳ ج، انتشارات دار إحياء التراث العربی، چاپ هفتم، بیروت - لبنان.
- حريم قدس: آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدمحسن، ۱ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۲۸ ه. ق، قم - ایران.
- الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة: قوام شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (صدرالمتألهین / ملاحظه)، ۹ ج، انتشارات دار إحياء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۹۸۱ م، بیروت - لبنان.
- حياة الحيوان الكبرى: دمیری، کمال الدین، ۲ ج، انتشارات دارالکتب العلمیة، چاپ دوم، ۱۴۲۴ ه. ق، بیروت - لبنان.

- حیات جاوید (شرحی اجمالی بر وصیت‌نامه امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبیٰ علیهما السلام در حاضرین): آیه‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد محسن، ۱ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ دوم، ۱۴۳۳ هـ. ق، طهران - ایران.
- الخرائج و الجرائع**: راوندی کاشانی، قطب‌الدین سعید بن عبدالله (قطب راوندی)، ۳ ج، تحقیق و انتشار: مؤسسه الإمام المهدی علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ. ق، قم - ایران.
- الخصال**: ابن بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق)، محقق: علی اکبر غفاری، ۲ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۲ هـ. ش، قم - ایران.
- دعائم الإسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الأحكام**: ابن حیون مغربی، نعمان بن محمد، محقق: آصف فیضی، ۲ ج، انتشارات مؤسسه آل‌البت علیهم السلام لإحياء التراث، چاپ دوم، ۱۳۸۵ هـ. ق، قم - ایران.
- دلائل الإمامة**: طبری آملی صغیر، محمد بن جریر بن رستم، ۱ ج، تحقیق و انتشار: مؤسسه بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ایران.
- الدلائل و المسائل**: حسینی شهرستانی، هبة‌الدین، ۵ ج، انتشارات مکتبه الحوارین العامة، ۱۳۷۷ هـ. ق، بغداد - عراق.
- الدمعة الساکبة فی أحوال النبی و العتره الطاهرة**: بهبهانی، محمد باقر، ۸ ج، انتشارات مکتبه العلوم العامة، چاپ اول، ۱۴۰۸ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- دیوان حافظ**: حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد، محققین: محمد قزوینی، قاسم غنی؛ ۱ ج، انتشارات زوار، چاپ چهارم، ۱۳۸۵ هـ. ش، طهران - ایران.
- دیوان نظری نیشابوری**: نظری، محمد حسین، ۱ ج، انتشارات نگاه، چاپ اول، ۱۳۷۹ هـ. ش، طهران - ایران.
- رجال الکشی** (اختیار معرفة الرجال): کشی، محمد بن عمر، محقق: محمد بن حسن طوسی (شیخ طوسی)، حسن مصطفوی؛ ۱ ج، انتشارات مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ. ق، مشهد - ایران.
- رساله اجتهاد و تقلید**: علامه آیه‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد حسین، مترجم و معلق: آیه‌الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۴ هـ. ق، طهران - ایران.
- رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم**: بحر العلوم، سید محمد مهدی بن مرتضی، مقدمه و شرح: علامه آیه‌الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، ۱ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ چهارم، ۱۴۱۸ هـ. ق، مشهد مقدس - ایران.
- رساله طهارت انسان**: آیه‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد محسن، ۱ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ دوم، ۱۴۳۸ هـ. ق، طهران - ایران.
- رساله لب اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب**: علامه آیه‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد حسین، ۱ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ سیزدهم، ۱۴۲۶ هـ. ق، مشهد مقدس - ایران.

- روایات و محدثین نهج البلاغه (الرواة و المحدثون لنهج البلاغة): دشتی، محمد، ج ۲، انتشارات امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۳۸۰ هـ. ش.
- روح مجرد: علامه آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، ج ۱، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ هشتم، ۱۴۲۵ هـ. ق، مشهد مقدس - ایران.
- روضه الشهداء: کاشفی سبزواری، ملاحسین، محقق: عقیقی بخشایشی، ج ۱، انتشارات نوید اسلام، چاپ سوّم، ۱۳۸۲ هـ. ش، قم - ایران.
- روضه المتّین فی شرح من لا یحضره الفقیه: مجلسی، محمدتقی، محققین: حسین موسوی کرمانی، علی پناه اشتهاودی؛ ج ۱۴، انتشارات مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشان پور، چاپ دوّم، ۱۴۰۶ هـ. ق، قم - ایران.
- روضه الواعظین و بصیرة المتّعظین: فتال نیشابوری، محمد بن احمد، ج ۲، انتشارات الشریف الرضی، چاپ اوّل، ۱۳۷۵ هـ. ش، قم - ایران.
- الروضه فی فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام: ابن شاذان قمی، ابوالفضل شاذان بن جبرئیل، محقق: علی شکرچی، انتشارات مکتبه الامین، چاپ اوّل، ۱۴۲۳ هـ. ق، قم - ایران.
- زاد المعاد: مجلسی، محمدباقر (علامه مجلسی)، محقق: علالدین اعلمی، انتشارات مؤسسه اعلمی، بیروت - لبنان.
- زهر الربیع: جزائری، نعمت الله بن عبدالله، ج ۱، انتشارات مؤسسه العالمیه للتجلید، چاپ اوّل، ۱۴۲۱ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- سرّ الفتوح ناظر بر پرواز روح: علامه آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، مقدمه و تعلیقات: آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی، ج ۱، انتشارات مکتب وحی، چاپ اوّل، ۱۴۳۳ هـ. ق، طهران - ایران.
- السقیفه و فدک: جوهری بصری، احمد بن عبدالعزیز، محقق: محمدهادی امینی، ج ۱، انتشارات مکتبه نینوی الحدیثه، طهران - ایران.
- السنة: ضحاک شیبانی، ابن ابی اعصم، محقق: محمد ناصرالدین البانی، ج ۱، انتشارات المکتب الإسلامی، چاپ سوّم، بیروت - لبنان.
- سنن ابن ماجه: ابن ماجه قزوینی، محمد بن یزید، محقق و معلق: محمدفؤاد عبدالباقی، ج ۲، انتشارات دار الفکر، بیروت - لبنان.
- سنن أبی داود: سجستانی، سلیمان بن اشعث، محقق: سعید محمد اللحام، ج ۲، انتشارات دار الفکر، چاپ اوّل، ۱۴۱۰ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- سنن الترمذی: ترمذی، حافظ أبو عیسی محمد بن عیسی، محقق: عبدالوهاب عبداللطیف، ج ۵، انتشارات دار الفکر، چاپ دوّم، ۱۴۰۳ هـ. ق، بیروت - لبنان.

- سير أعلام النبلاء: ذهبى، شمس الدين محمد بن أحمد، ۲۳ ج، انتشارات مؤسسه الرساله، چاپ نهم، ۱۴۱۳ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- السيرة النبوية: حميرى معارفى، عبدالملك بن هشام، محققين: مصطفى سقا، ابراهيم أيبارى، عبدالحفيظ شلبى؛ ۲ ج، انتشارات دار المعرفة، بيروت - لبنان.
- شاهراه اتحاد، بررسی نصوص امامت: قلمداران قمى، حيدرعلى، مقدمه و حواشى: سيد ابوالفضل برقعى قمى، ويرایش چهارم. مصحح: د. حنيف زرنگار.
- شرح نبيح البلاغة: ابن ابى الحديد، عبدالحميد بن هبة الله، محقق: محمد ابوالفضل ابراهيم، ۱۰ ج، انتشارات كتابخانه آية الله مرعشى نجفى، چاپ اول، ۱۴۰۴ هـ. ق، قم - ايران.
- شهيد جاويد حسين بن على عليه السلام: صالحى نجف آبادى، نعمت الله، ۱ ج، انتشارات اميد فردا، چاپ چهارم، ۱۳۸۷ هـ. ش.
- الصّحاح: جوهرى، إسماعيل بن حمّاد، محقق: احمد عبدالغفور عطّار، ۶ ج، انتشارات دار العلم للملايين، چاپ اول، ۱۳۷۶ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان: ابن حبان، ابو حاتم محمد بن احمد بستى، محقق: شعيب أرنؤوط، ۱۶ ج، انتشارات مؤسسه الرساله، چاپ دوّم، ۱۴۱۴ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- صحيح البخارى: بخارى، أبو عبدالله محمد بن اسماعيل، ۸ ج، انتشارات دار الفكر، ۱۴۰۱ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- صحيح مسلم: قشيري نيسابورى، مسلم بن حجاج بن مسلم، ۸ ج، انتشارات دار الفكر، بيروت - لبنان.
- الطرائف فى معرفة مذاهب الطوائف: ابن طاووس، سيد على بن موسى، محقق: على عاشور، ۲ ج، انتشارات خيام، چاپ اول، ۱۴۰۰ هـ. ق، قم - ايران.
- طرف من الأنباء و المناقب: ابن طاووس، على بن موسى، محقق: عطّار، قيس، ۱ ج، انتشارات تاسوعا، چاپ اول، ۱۴۲۰ هـ. ق، مشهد مقدّس - ايران.
- عدة الداعى و نجاح الساعى: ابن فهد حلى، احمد بن محمد، محقق: احمد موخدى قمى، ۱ ج، انتشارات دار الكتب الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۰۷ هـ. ق، طهران - ايران.
- عمدة القارى: عيني، بدرالدّين، ۲۵ ج، انتشارات دار إحياء التراث العربى، بيروت - لبنان.
- عيون أخبار الرضا عليه السلام: ابن بابويه قمى، محمد بن على (شيخ صدوق)، محقق: مهدى لاجوردى، ۲ ج، انتشارات جهان، چاپ اول، ۱۳۷۸ هـ. ق، طهران - ايران.
- الغيبية: ابن أبى زينب نعمانى، محمد بن ابراهيم، محقق: على اكبر غفّارى، ۱ ج، انتشارات صدوق، چاپ اول، ۱۳۹۷ هـ. ق، طهران - ايران.
- فتح البارى: عسقلانى، شهاب الدين بن حجر، ۱۳ ج، انتشارات دار المعرفة، چاپ دوّم، بيروت - لبنان.
- الفتوح: ابن اعثم كوفى، أبو محمد أحمد، محقق: على شيرى، انتشارات دار الأضواء، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ. ق، بيروت - لبنان.

- فرائد الأصول: دزفولی انصاری، مرتضی بن محمدامین (شیخ اعظم)، تحقیق: لجنة تحقیق تراث الشیخ الأعظم، ۴ ج، انتشارات مجمع الفکر الاسلامی، چاپ نهم، ۱۴۲۸ هـ. ق، قم - ایران.
- فرهنگ فارسی عمید: عمید، حسن، ۱ ج، انتشارات رهیاب نوین هور، ۱۳۸۹ هـ. ش، طهران - ایران.
- الفصول المختارة: ابن نعمان بغدادی، محمد بن محمد (شیخ مفید)، انتشارات کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ایران.
- الفضائل: ابن شاذان قمی، ابوالفضل شاذان بن جبرئیل، ۱ ج، انتشارات الشریف الرضی، چاپ دوّم، ۱۳۶۳ هـ. ش، قم - ایران.
- قاموس الرجال: تستری، محمدتقی، تحقیق: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۲ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوّم، ۱۴۱۰ هـ. ق، قم - ایران.
- الکافی: کلینی، محمد بن یعقوب، محققین: علی اکبر غفاری، محمد آخوندی؛ ۸ ج، انتشارات دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ هـ. ق، طهران - ایران.
- کامل الزیارات: ابن قولویه، جعفر بن محمد، محقق: عبدالحسین امینی، ۱ ج، انتشارات دار المرتضویة، چاپ اول، ۱۳۵۶ هـ. ش، نجف اشرف - عراق.
- الکامل فی التاریخ: ابن اثیر جزری، عزالدین علی بن ابی‌الکرم، ۱۳ ج، انتشارات دار صادر - دار بیروت، ۱۳۸۵ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- کتاب العین: فراهیدی، خلیل بن احمد، محققین: مهدی مخزومی، ابراهیم سامرائی؛ ۸ ج، انتشارات هجرت، چاپ دوّم، ۱۴۰۹ هـ. ق، قم - ایران.
- کشف الغمّة فی معرفة الأئمة علیهم السلام: اربلی، علی بن عیسی، محقق: سید هاشم رسولی محللاتی، ۲ ج، انتشارات بنی‌هاشمی، چاپ اول، ۱۳۸۱ هـ. ش، تبریز - ایران.
- کشکول زمان (داستان‌ها و حکایت‌های آموزنده): اشتهاردی، علی‌پناه، انتشارات علامه، چاپ اول، ۱۳۸۴ هـ. ق، قم - ایران.
- الکشکول: بحرانی، یوسف بن احمد، انتشارات دار مکتبة الهلال، ۱۹۹۸ م، بیروت - لبنان.
- کفاية الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر: خزاز رازی، علی بن محمد، محقق: عبداللطیف حسینی کوه‌کمری، ۱ ج، انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ هـ. ق، قم - ایران.
- کمال الدین و تمام النعمة: ابن بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق)، محقق: علی اکبر غفاری، ۲ ج، انتشارات اسلامیه، چاپ دوّم، ۱۳۹۵ هـ. ق، طهران - ایران.
- لغت‌نامه دهخدا: دهخدا، علی اکبر، ۱ ج، انتشارات روزنه، ۱۳۷۳ هـ. ش، طهران - ایران.
- لمعات الحسین علیه السلام: علامه آیه‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ هشتم، ۱۴۲۸ هـ. ق، مشهد مقدس - ایران.

- هـ . ق، بیروت - لبنان.
- مبانی اخلاق در آیات و روایات: علامه آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، مقدمه و تصحیح: آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی، ۲ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۴۱ هـ . ق، طهران - ایران.
- مثنوی معنوی: بلخی رومی، مولانا جلال الدین محمد (مولوی)، محقق: مهدی آذر یزدی، ۶ ج، انتشارات پژوهش، چاپ سوّم، ۱۳۷۵ هـ . ش، طهران - ایران.
- مجمع البیان فی تفسیر القرآن: طبرسی، فضل بن حسن، مقدمه: محمدجواد بلاغی، ۱۰ ج، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوّم، ۱۳۷۲ هـ . ش، طهران - ایران.
- مجمع الزوائد و منبع الفوائد: هيثمى مصرى، نورالدین علی بن أبی بکر، ۱۰ ج، انتشارات دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۸ هـ . ق، بیروت - لبنان.
- مجموعه آثار شهید مطهری: مطهری، مرتضی، ۲۷ ج، انتشارات صدرا، طهران - ایران.
- المحاسن: برقی، احمد بن محمد بن خالد، محقق: جلال الدین محدث، ۲ ج، انتشارات دار الکتب الإسلامیة، چاپ دوّم، ۱۳۷۱ هـ . ق، طهران - ایران.
- المحجّة البيضاء فی تهذیب الإحياء: فیض کاشانی، ملا محمدمحسن، محقق: علی اکبر غفاری، ۸ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دفتر انتشارات اسلامی، چاپ چهارم، ۱۴۱۷ هـ . ق، قم - ایران.
- المحلّی: ابن حزم، علی بن احمد، محقق: احمد محمد شاکر، ۱۱ ج، انتشارات دار الفکر، بیروت - لبنان.
- المراجعات: شرف الدین موسوی، سید عبدالحسین، محقق: حسین رازی، ۱ ج، انتشارات نفقة الجمعية الإسلامیة، چاپ دوّم، ۱۴۰۲ هـ . ق، بیروت - لبنان.
- مروج الذهب و معادن الجواهر: مسعودی، علی بن حسین، محقق: اسعد داغر، ۴ ج، انتشارات دار الهجرة، چاپ دوّم، ۱۴۰۹ هـ . ق، قم - ایران.
- مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها: عریضی، علی بن جعفر، ۱ ج، تحقیق و انتشار: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ هـ . ق، قم - ایران.
- المستدرک علی الصحیحین: حاکم نیشابوری، أبو عبدالله، محقق: یوسف عبدالرحمن مرعشلی، ۴ ج، انتشارات دار المعرفة، بیروت - لبنان.
- مستدرک نهج البلاغة: آل کاشف الغطاء، هادی، ۱ ج، انتشارات دار الأندلس، ۱۴۱۶ هـ . ق، بیروت - لبنان.
- مسند ابن الجعد: جوهری، علی بن جعد، محققین: ابوالقاسم بغوی، عامر احمد حیدر؛ ۱ ج، انتشارات دارالکتب العلمیة، چاپ دوّم، ۱۴۱۷ هـ . ق، بیروت - لبنان.
- مسند أبی داود الطیالسی: طیالسی، سلیمان بن داود، ۱ ج، انتشارات دارالمعرفة، بیروت - لبنان.

مسند **أبي يعلى**: موصلى، ابویعلی، محقق: حسین سلیم اسد، ۱۳ ج، انتشارات دارالمأمون للتراث، بیروت - لبنان.

مسند **أحمد**: ابن حنبل، أحمد، ۶ ج، انتشارات دار صادر، بیروت - لبنان.

مسیحیت در جهان امروز: والز، آندرو فیلی، مترجمین: احمدرضا مفتاح، حمید بخشنده؛ ۱ ج، انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، چاپ اول، ۱۳۸۵ ه. ش، قم - ایران.

مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين عليه السلام: حافظ برسی، رجب بن محمد، محقق: علی عاشور، ۱ ج، انتشارات علمی، چاپ اول، ۱۴۲۲ ه. ق، بیروت - لبنان.

مشكاة الأنوار في غرر الأخبار: طبرسی، علی بن حسن، ۱ ج، انتشارات مكتبة الحيدريه، چاپ دوّم، ۱۳۸۵ ه. ق، نجف اشرف - عراق.

مصادر نهج البلاغة و أسانيده: حسینی خطیب، عبدالزهراء، ۴ ج، انتشارات دارالأضواء، ۱۴۰۵ ه. ق، بیروت - لبنان.

مصادر نهج البلاغة: نعمه، عبدالله، ۱ ج، انتشارات مكتبة الروضة الحيدرية، ۱۳۹۲ ه. ق، نجف اشرف - عراق.

مصادقة الإخوان: ابن بابويه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق)، محقق: سید علی خراسانی کاظمی، ۱ ج، انتشارات مكتبة الإمام صاحب الزمان العامة، چاپ اول، ۱۴۰۲ ه. ق، کاظمین - عراق.

مصباح الشريعة: امام صادق علیه السلام، ۱ ج، انتشارات علمی، چاپ اول، ۱۴۰۰ ه. ق، بیروت - لبنان.

المصنّف: ابن أبي شيبة كوفي، محمد، محقق: سعيد لحام، ۸ ج، انتشارات دار الفكر، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه. ق، بیروت - لبنان.

مطلع انوار: علامه آية الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، مقدمه و تعلیقات: آية الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی، ۱۳ ج، انتشارات مكتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۶ ه. ق، طهران - ایران.

معاد شناسی: علامه آية الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، ۱۰ ج، انتشارات نور ملكوت قرآن، چاپ یازدهم، ۱۴۲۷ ه. ق، مشهد مقدّس - ایران.

المعارف: ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، محقق: ثروت عكاشه، ۱ ج، انتشارات الهيئة المصرية العامة للكتاب، چاپ دوّم، ۱۹۹۲ م، قاهره - مصر.

معانی الأخبار: ابن بابويه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق)، محقق: علی اکبر غفّاری، ۱ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۳ ه. ق، قم - ایران.

المعجم الكبير: طبرانی، حافظ أبي القاسم سليمان بن أحمد، محقق: حمدي عبدالمجيد سلفی، ۲۵ ج، انتشارات دار إحياء التراث العربي، چاپ دوّم، ۱۴۰۵ ه. ق، بیروت - لبنان.

المغازي: واقدی، محمد بن عمر، محقق: مارسدن جونس، ۳ ج، انتشارات مؤسسة الأعلمی، چاپ سوّم، ۱۴۰۹ ه. ق، بیروت - لبنان.

- مقتل الحسين عليه السلام: خوارزمي، موفق بن أحمد، محقق: محمد سماوي، ۲ ج، انتشارات أنوار الهدى، چاپ دوم، ۱۴۲۳ هـ. ق، قم - ایران.
- مكارم الأخلاق: طبرسي، حسن بن فضل، ۱ ج، انتشارات الشَّريف الرضی، چاپ چهارم، ۱۴۱۲ هـ. ق، قم - ایران.
- الملل و النحل: شهرستاني، محمد بن عبدالكريم، محقق: محمد بن فتح الله بدران، ۲ ج، انتشارات الشَّريف الرضی، چاپ سوم، ۱۳۶۴ هـ. ش، قم - ایران.
- من لا يحضره الفقيه: ابن بابويه قمي، محمد بن علي (شيخ صدوق)، محقق: علي أكبر غفاري، ۴ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دفتر انتشارات اسلامي، چاپ دوم، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ایران.
- المناظرات بين فقهاء السنة و فقهاء الشيعة: مقاتل بن عطية، محقق: صالح ورداني، ۱ ج، انتشارات الغدير، چاپ اول، ۱۴۱۹ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- مناقب آل أبي طالب عليهم السلام: ابن شهر آشوب مازندراني، محمد بن علي، ۴ ج، انتشارات علامه، چاپ اول، ۱۳۷۹ هـ. ق، قم - ایران.
- منتخب الأنوار المضيئة في ذكر القائم الحجة عليه السلام: بهاء الدين نبلي نجفي، علي بن عبدالكريم، محقق: حسيني كوه كمری، عبداللطيف، ۱ ج، انتشارات مطبعة الخيام، چاپ اول، ۱۳۶۰ هـ. ش، قم - ایران.
- مهر تابان: علامه آية الله حسيني طهراني، حاج سيد محمد حسين، ۱ ج، انتشارات علامه طباطبائي، چاپ پنجم، ۱۴۲۳ هـ. ق، مشهد مقدس - ایران.
- مهر فروزان (نمايي اجمالی از شخصيت علمی و اخلاقی حضرت علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني - قدس الله نفسه الزكيه -): آية الله حسيني طهراني، حاج سيد محمد محسن، ۱ ج، انتشارات مكتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۴ هـ. ق، طهران - ایران.
- ميزان الاعتدال في نقد الرجال: ذهبي، أبي عبدالله محمد، ۴ ج، انتشارات دار المعرفة، بيروت - لبنان.
- الميزان في تفسير القرآن: طباطبائي، سيد محمد حسين (علامه طباطبائي)، ۲۰ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دفتر انتشارات اسلامي، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ هـ. ق، قم - ایران.
- ناسخ التواريخ (زندگانی پیامبر): سپهر، لسان الملك، ۵ ج، انتشارات اساطير، چاپ اول، ۱۳۸۰ هـ. ش، طهران - ایران.
- نفحات انس: آية الله حسيني طهراني، حاج سيد محمد محسن، ۱ ج، انتشارات مكتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۳ هـ. ق، طهران - ایران.
- نفس المهموم في مصيبة سيدنا الحسين المظلوم عليه السلام: قمي، عباس (محدث قمي)، ۱ ج، انتشارات المكتبة الحيدرية، چاپ اول، ۱۴۲۱ هـ. ق، نجف اشرف - عراق.
- نهج الحق و كشف الصدق: حلي، حسن بن يوسف بن مطهر (علامه حلي)، ۱ ج، انتشارات دار الكتاب اللبناني، چاپ اول، ۱۹۸۲ م، بيروت - لبنان.

نور ملکوت قرآن: علامه آیه‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، ۴ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ سوّم، ۱۴۲۷ هـ. ق، مشهد مقدّس - ایران.

الهدایة الكبرى: خصیبی، حسین بن حمدان، ۱ ج، انتشارات البلاغ، ۱۴۱۹ هـ. ق، بیروت - لبنان.

الوافی بالوفیات: صفدی، محقّق: احمد ارناؤوط، ترکی مصطفی؛ ۲۹ ج، انتشارات دار إحياء التراث.

وسائل الشیعة: حرّ عاملی، محمد بن حسن (شیخ حرّ عاملی)، ۳۰ ج، تحقیق و انتشار: مؤسسه آل‌البيت عليهم السّلام، چاپ اوّل، ۱۴۰۹ هـ. ق، قم - ایران.

وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام: علامه آیه‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، ۱ ج، چاپ اوّل، ۱۴۱۰ هـ. ق، مشهد مقدّس - ایران.

وفیات الأعیان و أبناء أبناء الزّمان: ابن خلّکان، محقّق: احسان عباس، ۷ ج، انتشارات دارالثقافة.

وقعة الطّف: ابو مخنف کوفی، لوط بن یحیی، محقّق: محمد هادی یوسفی غروی، ۱ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سوّم، ۱۴۱۷ هـ. ق، قم - ایران.

ولایت فقیه در حکومت اسلام: علامه آیه‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، محقّق: محسن سعیدیان، ۴ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ دوّم، ۱۴۲۱ هـ. ق، مشهد مقدّس - ایران.

* * *

نرم افزار کیمیای سعادت.

نرم افزار آوای ملکوت.

سایت آپارات.

سایت مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولیّ عصر عجلّ الله تعالی فرجه.

سایت یوتیوب.

سایت پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه.

آثار منتشره

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دوره علوم و مبانی اسلام تشیع

آثار منتشره انتشارات مکتب وحی به شرح ذیل است:

آثار حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی رضوان الله علیه:

آیین رستگاری: مصاحباتی در باب سیر و سلوک الی الله

انوار الملکوت (۲ جلد): نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن و دعا

تفسیر آیه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾

رسالة فی وجوب صلاة الجمعة عیناً و تعیناً: تقریرات درس آیه الله سید محمود شاهرودی (ره)

رسالة اجتهاد و تقلید: تقریرات درس آیه الله حاج شیخ حسین حلّی (ره)

سالک آگاه: مباحثی پیرامون علم و علما

سرّ الفتوح ناظر بر پرواز روح

شرح فقراتی از دعای ابوحمزه ثمالی (۲ جلد)

شرح فقراتی از دعای افتتاح

مباحث فقهی

مبانی اخلاق در آیات و روایات (۲ جلد)

مبانی تشیع: ابیحات اعتقادی

مطلع انوار (۱۳ جلد): دوره مُهذَّب و محقق مکتوبات خطی، مُراسلات و مواعظ

مناقب اهل بیت علیهم السّلام

مهر تابناک: احوالات عارف کامل آیه الله حاج سید علی قاضی رضوان الله علیه

آثار حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی قدس الله سره:

اجماع از منظر نقد و نظر: رساله اصولیه در عدم حجیت اجماع مطلقاً

اربعین در فرهنگ شیعه

ارتداد در اسلام: سلسله مباحث اعتقادیه درباره ارتداد و تبیین جایگاه آن در اسلام و احکام مترتبه آن

اسرار ملکوت (۳ جلد): شرح حدیث عنوان بصری از حضرت امام صادق علیه السلام

افق وحی: نقد نظریه دکتر عبد الکریم سروش درباره وحی

آموزه های معرفت (۳ جلد تاکنون): شرح دعای ابوحمزه ثمالی

آموزه های ولایت: بیانات اعیاد غدیر، نیمه شعبان، و مباحث مرتبط با معصومین علیهم السلام

جلوه های معرفت: بیانات اعیاد فطر و قربان

حریم قدس: مقاله ای در سیر و سلوک الی الله

حیات جاوید: شرح وصیت نامه امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبی علیهما السلام در حاضرین

رساله طهارت انسان: بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان

رساله عمره مفرده: بحثی فقهی در عدم رجحان تکرار عمره مفرده

سیره صالحان در حجیت افعال و گفتار اولیاء الهی

سیری در تاریخ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (۲ جلد)

عنوان بصری (۶ جلد تاکنون): شرح موضوعی حدیث عنوان بصری

فقاہت در تشیع نگرشی در مبانی اجتهاد و شرایط افتاء

قواعد فقهیه: دروس خارج قواعد فقهیه

گلشن اسرار: شرحی بر الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة

مهر فروزان: نمایی اجمالی از شخصیت علمی و اخلاقی حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین

حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة

نفحات انس: انسان کامل در فرهنگ شیعه

نوروز در جاهلیت و اسلام: تحقیقی پیرامون نوروز و آداب آن در قبل و بعد از اسلام